

شرح  
الأربعين النووية  
باللغة الفارسية

تأليف

العالم الفاضل الشيخ محمد علي بن الشيخ عبد الرحمن الخالدي  
(سلطان العلماء)

عني بطبعه ونشره

فادم العام

عبد الله بن إبراهيم الأنصاري

طبع على نفقة

إدارة إحياء التراث الإسلامي

برولة قطر



# شرح الأربعين النووية باللغة الفارسية

تأليف

العالم الفاضل الشيخ محمد علي بن الشيخ عبد الرحمن الخالدي  
(سلطان العلماء)

عني بطبعه ونشره

فادم العام

عبد الله بن إبراهيم الأنصاري

طبع على نفقة

إدارة إحياء التراث الإسلامي

برولة قطر









# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## مقدمة

نحمدك اللهم ونستعينك ، ونستهديك ، ونؤمن بك ونتوكل عليك ، ونصلي ونسلم على سيد العرب والعجم ، وقائد الغر المحجلين بين الأئمة محمد صلى الله عليه وعلى آله وأصحابه وسلم ، أهل الفضل والكرم وبعد :

فقد ورد أن النبي صلى الله عليه وسلم أخبرنا أنه ترك فينا أمرين لا نضل إن تمسكنا بهما أبداً كتاب الله وسنته ، وقد تداولنا كثيراً من كتب التفسير والحديث وشروحها باللغة العربية وبما أن هناك من إخواننا الفارسيين كثير يطالبوننا في إيجاد سفر يشرح شيئاً من أحاديث رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا شك أن من أوجز كتب الحديث وأنفعها الأربعين النووية ، الكتاب الذي اشتهر بين الأئمة في صحته وإفادته ، وسلامة عبارته وكل أحاديث الرسول سهل العبارة بليغ في المعنى ، وقد تحصلت قبل سنتين على بعض النسخ من شرح وجيز مفيد باللغة الفارسية قام به أخونا الفاضل الشيخ محمد علي ابن الشيخ عبد الرحمن الخالدي رحمه الله (سلطان العلماء) فرأيت من أنفع الشروح الموجودة وحيث أن هذا الشرح باللغة الفارسية يفيد بمطلوبنا ومقصودنا بل وبمطلوب الراغبين في العلم من أهل هذه اللغة استخرنا الله تبارك وتعالى بطبعه ونشره .

ومؤلف هذا السفر هو كما ذكرناه سابقاً باسمه، مشهور بالورع والعلم النافع ، ومن أفراد العلماء الموجودين في عصره ، ويعتبره الكل خلفاً لوالده ، ونعم الخلف حيث أقام المدرسة التي كان قد أنشأها والده . فهو يتعهد تخريج المتعلمين منها إلى عهدنا هذا ولا تزال تلك المدرسة موجودة في مدينة لنجة أحد المدن الإيرانية على الساحل الجنوبي من الخليج العربي ، وهو يقيم الآن في دولة الإمارات العربية - دبي - مكرماً محترماً ومع ذلك فهو يحزن لوطنه ، إذ حب الوطن من الإيمان وما أحوج وطنه له ولأمثاله بارك الله فيه وله وعليه ونفع بعلمه الاسلام والمسلمين .

ونسأل الله تبارك وتعالى أن يتولانا وإياه بالخير والسعادة ويوفقنا جميعاً لصالح العمل ولإقامة شريعة الله تعالى وهدى رسوله صلى الله عليه وسلم ، وإيضاحاً للمقصود فإن هذا الكتاب يحتوي على اثنين وأربعين حديثاً نبوياً من أصول الإسلام ، وما أوفر حظ من حفظ هذه الأحاديث عن ظهر قلب وجعلها مرجعاً لسير حياته وللعمل بواجباته خصوصاً بعد هذا الشرح المفيد لمن لا يجيد اللغة العربية والاطلاع على ما فيه من شرح أحاديث الرسول صلى الله عليه وآله وسلم .

والله نسأل أن يعظم للمؤلف الأجر والثواب وأن يبعث فيه روح القوة لأن يتابع سير عمله في كتب أخرى وخصوصاً كتاب بلوغ المرام في أدلة الأحكام ، وكم أتمنى أن يشرح هذا الكتاب ويشرفني المؤلف بمعرفة طبعه لنشره بين أيدي العالم الإسلامي من أهل هذه اللغة الفارسية .

جزى الله تعالى أئحانا الفاضل خير الجزاء وأشركنا وإياه في صالح  
العمل ولكل من ساهم في طبعه ونشره جزيل الأجر والثواب إنه سميع  
مجبب وصلى الله على سيدنا ومولانا محمد وآله وصحبه أجمعين .  
سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله  
رب العالمين .

فادم العام  
عبدالله بن إبراهيم الأنصاري  
مدير عام  
إدارة إحياء التراث الاسلامي

غرة ربيع الثاني ١٤٠٣ هـ  
الموافق ١٩٨٣/١/١٥ م



# مختصری از زندگی امام نووی رحمه الله عليه

نسب شریفش و نام او؛ امام حافظ شیخ الاسلام محی الدین ابوزکریا  
بن شرف بن مری بن حسن بن حسین بن محمد بن جمعه

بن حرام نووی .

ولادتش :- تولد مبارکش رحمه الله عليه در ماه محرم الحرام

سال شصده سی و یکم هجری قمری در  
محلیکه بنام (نوی) از توابع دمشق شام بود در  
انجا تربیت یافت و بحفظ قرآن کریم  
مشرف شد .

طلب علم کردنش :- پس از حفظ قرآن کریم بسوی دمشق شام  
رحلت نمود و در مدرسه که بنام (دواحیه)

معروف بود مشغول طلب علم شد و از  
دقت حافظه و قوه ذاکره اش کتاب (التنبیه) شیرازی در مدت  
چهار ماه نیم از حفظ کرد و سپس ربیع کتاب عبادات (المهذب)  
از بر کرد بقیه آن سال، و هر روز مقرری دوازده درس میخواند

از مصنفات این دانشمند بلند نام بعضی بر سبیل مثال ذکر میشود

(۱) - شرح وسیعی بر کتاب صحیح امام مسلم در حدیث پیغمبر ﷺ

(۲) - کتاب روضة الطالبین -

(۳) - کتاب ریاض الصالحین -

(۴) - کتاب الاذکار -

(۵) - متن الاربعین با شرح آن المعروف ب (اربعة نوثة)

یعنی این کتاب مورد شرح

(۶) - التبیان فی اداب حملة القرآن و مختصر آن

(۷) - المنهاج در فقه شافعی -

(۸) - شرح کتاب (المهذب) قسمتی از آنکه معروف است

ب (المجموع) -

(۹) - الترخیص فی القیام (لاهل الفضل)

(۱۰) - کتاب تهذیب الاسماء واللغات -

(۱۱) - ارشاد العباد - و التقریب - المبهات طبقات الفقهاء

مختصر اسد الغابه و مناقب امام شافعی و غیر



از این مؤلفات بیاری ارد که بسبیل اختصار ذکر آن نشده است  
ورع و تقوی و مناقب آن امام :-

از خدا ترسی و روگردانی از دنیا و ملذات و خوشیهایش  
بحدی رسیده بود که میتوان گفت که رز زهاد پیشین بشمار  
می آید و صراحتاً با بزرگان و حکام و شاهان به امر معروف  
و نهی از منکر و نصیحت و پند و ارشاد به ایشان می پرداخت ،  
و از مناقب و صفات مبارک این امام سه وصف بزرگ  
است که هر صفتی از این سه صفات کافی است برای اینکه  
مردان بسوی او بشتابند و سفر کنند برای استفاده از علم  
و ورع و حکمتش یکی از این صفات : غزرت علم و دانش  
است .

دوم :- زهادت و روگردانی از دنیا

سوم :- صراحت و جرأت در حق و امر معروف و نهی از منکر  
وفات و درگذشت او :- در سال شصدهفتاد و شش<sup>۷۶۰</sup>  
برگشت به محل اولیش ( نوی ) پس از اینکه امانات

و کتابهاییکه به عاریت گرفته بود از اوقاف برگردانید و خدا  
حافظی بامشایخ و اساتید خود نمود و زیارت والدین  
و همچنین بیت المقدس نمود -

تاریخ وفاتش: و پس از رسیدنش به محل اصلیش که (نوی)  
بود آنجا بیمار شد و بسوی خداوند خویش رحلت کرد در شب  
چهارشنبه ۲۴ ماه رجب سال شصدهفتادش ۱۲۷۶ هجری  
درگذشت در حالیکه عمر مبارکش چهل پنج سال و هفت ماه بود  
و این مدت مملو از اعمال بروجدهت علم و جهاد در نشر و  
تعلیم همراه با زهدات و عمل خیر و سخن حق و امر بمعروف  
و نهی از منکر رحمه الله رحمة واسعة و اجزل له الاجر  
و الثواب و صل الله على سيدنا محمد و على آله و صحبه و سلم

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در حدیث صحیح است : « لو كان الدين منوطاً بالثريا لتناوله رجال من فارس » یعنی : اگر دین به ستاره پروین وابسته باشد ، مردانی از فارس آنرا بدست آورند .

البته بجای کلمه « الدین » - کلمات : « لو كان العلم » و « لو كان الايمان » هم روایت شده است ومعنی آن چنین است : اگر دانشها ، در صعوبت بدست آوردن ، وابسته به ستاره پروین در آسمان باشد ، از مردان فارس کسانی خواهند بود که به ثریا و پروین برسند و آن دانشها را بدست آورند .

در حقیقت ، این حدیث ، یکی از معجزات است - زیرا ایرانیان پس از تشرف بدین مبین اسلام - در تمام رشته های علوم اسلامی ، از همگنان گوی سبقت ربودند .

هرگاه در دین مبین اسلام ، سه علم : تفسیر و حدیث و فقه را سه علم دینی بدانیم ، علمای تفسیر همه ایرانی هستند . از میان علمای حدیث ، صدیک آنها هم غیر ایرانی نیستند و بررسی کتابهای فقهی گواه صادقی است براینکه مؤلفین آن از ایرانیانند .

نظر باینکه این کتاب در رشته های حدیث بطور مختصر صحبت می کند ، باید گفت که کتابهای حدیث ، از مندها وجوامع واجزاء

و معاجم ، همه تألیف ایرانیان است و قرن سوم که قرن نبوغ محدثین و دانشمندان بزرگ علوم حدیث است ، قرن است که نبوغ ایرانی و خدمات صادقانه دانشمندان ایران در حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم به ظهور رسید .

بطوریکه در دیباچه این کتاب می آید ، آگاه خواهید شد که علم حدیث تعلق دارد به اقوال و افعال و تقریرات و احوال و ایام رسول الله ، که همه در دیباچه این کتاب شرح داده شده است .

در حدیث رسول الله انواع تألیفات ، از تألیف کتابهایی در تراجم و شرح حال رواة تا گرفتن کلیات و قواعد از حدیث و ترتیبهای مختلف که هر کدام خدمتی بسیار ذیقیمت است ، وجود دارد .

مثلا کسیکه بخواهد بداند « ابن عباس » چند حدیث روایت کرده است ، درین خصوص به کتابهایی که بنام « مسند » معروف است ، مانند مسند امام احمد حنبل مراجعه می کند . زیرا مسند بترتیب فضل ، اشخاصی را یاد می کند و احادیثی که شخص روایت کرده است ، می آورد .

کسیکه بخواهد دلائل احکام از حدیث استفاده کند ، به کتابهایی که بنام « جامع » معروف است ، مانند جامع ترمذی مراجعه می کند . زیرا کتابهای جامع ابواب بندی شده است . کسیکه راهنمای همزیستی شرافتمندانه با همسر را بخواهد ، باید به باب حقوق زوجین مراجعه کند و یا آن کس که خواهان آشنا شدن بمسائل مربوط بارت است ، باید به باب میراث مراجعه کند . خلاصه برای هر موضوعی بابی هست و اشخاص علاقه مند می توانند بآن باب مراجعه کنند .

امام ابو عیسیٰ ترمذی در جامع خود نقل اقوال علماء و اینکه عمل بر آن حدیث هست یا نه ، نیز یاد کرده است .

کسیکه اول حدیثی را بخاطر دارد و لی دنباله اش را نمی داند ، به معاجم که بترتیب حروف است ، مانند معجم طبرانی مراجعه می کند و با دانستن اول حدیث ، بآخر آن می رسد .

کسیکه در خصوص مسأله ای می خواهد تمام جوانب آنرا از علم حدیث بدست آورد ، باجزاء تألیف شده درین خصوص مراجعه می کند و کسیکه بخواهد بداند روایت کنندگان این حدیث ، چه کسانی هستند ، بکتابهای تراجم روایات که شرح حال راوی از نام او و نام پدر و معرفی او از راستگوئی و یا دروغگوئی به تفصیل سخن می گوید در نتیجه معلوم می شود حدیثی که بروایت اوست ، صحیح است یا خیر ؟

کسیکه بخواهد بداند مؤلفین در کتب حدیث چند طبقه هستند و در هر طبقه چند تن از آنها مبرزتر و شاخص تر هستند ، به « طبقات حفاظ » مراجعه می کند و کسیکه دو حدیث را ببیند و بگمان او ، آن دو حدیث مخالف یکدیگر باشند و بخواهد بداند که علماء در جمع میان آن دو حدیث چه گفته اند ، بکتابهای « رفع ایهام تناقض از حدیث » مراجعه می کند .

باین ترتیب ، این دانشمندان بزرگوار در هر رشته ای که تعلق به حدیث حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دارد ، کتابهای بسیار پر قیمت به رشته تحریر در آورده اند و همچنین در آنچه علماء حدیث ، اصطلاح بر آن دارند ، همه بطرز بی سابقه و کم نظیر مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار داده اند : بطوریکه در خصوص

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، هیچ نقطه تاریکی باقی نمانده است و تمام جوانب مسائلی که تعلق به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم - از نسب و سلف گرفته تا لحظه بلحظه حیات پر رحمت او - داشته است ، بتحریر و تحقیق در آورده اند . جزاهم الله تعالی خیراً .

درین کتابچه نام بسیاری از مردان بزرگواری که اینگونه خدمات گرانبها را بعهده گرفته اند ، ملاحظه خواهید فرمود . همه این بزرگواران ایرانیانی هستند که داعیه مهر و محبت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم - آنانرا برآن داشت تا عمر خود را وقف این خدمت کردند و در نتیجه تا روز قیامت ، نام نامی شان و آثار گرامی - شان مانند ستاره ای درخشان در آسمان اسلام باقی خواهد ماند .

کتابی که این مقدمه برآن نوشته شده است ، با آنکه از کتابهای کوچک در حدیث است ، اما باز ملاحظه می فرمائید که اگر مطابق آن رفتار شود و احادیث آن که چهل و چند حدیث است ، بمورد عمل گذارده شود ، سعادت دنیا و آخرت را در بردارد .

مثال حدیث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم - مثال روشنائی است که اندك آن هم - آدمی را از تاریکی می رهانند و از اینجاست که قرآن ، صفت خورشید و صفت رسول الله را در فروغ نور پرتو روشنائی همانند دانست .

درباره خورشید ، در آیه ۱۶ سوره « نوح » فرمود : « وجعل الشمس سراجاً » و خدا گردانید خورشید را چراغی پر حرارت .

درباره رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، در آیه ۴۶ سوره احزاب فرمود : « وداعياً الى الله باذنه وسراجاً منيراً » خدا گردانید

پیغمبر را دعوت کننده ای بسوی خدا و چراغی پر نور و روشنائی .

روشی که دانشمندان ایرانی در خدمت باحادیث رسول الله صلی-  
الله علیه و آله وسلم در پیش گرفتند ، باعث شد که دانشمندان  
دیگر ، در هر رشته همین کار را بکنند و ازینراه ، دانشمندان ایرانی  
در هر زمینه و هر علم ، تحقیق و تتبع و تألیف و تخصص را بخود اختصاص  
دادند .

در لغت و زبان شناسی ، از خلیل بن احمد تا فیروز آبادی صاحب  
قاموس ، همه ایرانی هستند . در نحو ، از عیسی بن عمر تا سیبویه امام-  
النحاة همه ایرانی هستند . در صرف از ابو حنیفه تا میر سید شریف  
جرجانی همه ایرانی هستند . در عدد و حساب از ابوریحان بیرونی تا  
ابوبکر خوارزمی همه ایرانی هستند .

معلوم است که ابوریحان در ابتکار عدد از يك تا نه و ابتکار  
صفر کاری کرد که هیچ شخصی از منت او بیرون نیامد . خوارزمی  
در ابتکار جبر ، پایه های این علم را برای هر ترقی شگرفی استوار  
ساخت .

در طب ، از ابو النجم طبیب تا ابن سینا و درشیمی از ابو بکر  
محمد بن زکریای رازی گرفته ، و در پایه گذاری نظریه های فلسفی  
و نشان دادن مدینه فاضله و کوشش در سعادت همگانی از فارابی تا  
امام محمد غزالی و در بلاغت از عبد القاهر جرجانی ، از همگان گوی  
سبقت را ربوده اند .

باین ترتیب ، در هر رشته ای از رشته های مختلف از قبیل: ستاره-  
شناسی ، جغرافی ، تاریخ ، علوم ادبی و غیره ، دانشمندان ایرانی  
درخشیده اند . شگفت اینکه عادة در هر علم ، افرادی پایه گذاری

می‌کنند و افرادی دیگر در سالهای متمادی ، آن پایه‌ها را تکمیل می‌کنند ، اما دانشمندان ایرانی ما ابتکار و تکمیل را با هم انجام داده اند.

در شعر کسی نیامده است که بر بحور شعر که خلیل بن احمد ابتکار کرد ، مطلب قابل ذکری بیفزاید و در نحو کسی نیامده که بر « الکتاب » سیبویه ، ابواب و فصولی اضافه کند .

بهمین ترتیب ، در رشته های ابتکاری هم نبوغ بی‌نظیری از خود نشان دادند ، اما دریغا که عهد مغول ، قدرت عظیم علمی را از هم پاشید و علم و نبوغ و دانش ایرانیان ، لگدمال سم ستوران و وحشیگری آن قوم وحشی شد . گنجینه‌های علوم و ذخائر علم و ادب ایران ، یکباره برباد رفت و اثری از اینهمه آثار گرانبها بر جای نماند .

پس از آن در دوره صفوی و فشار بر اهل سنت سبب شد که بقیه باقیه از کتابهای ذیقیمت علمی به‌مراه علماء از ایران بسوی کشورهای دیگر رود و مرکزیتی که ایران در اسلام داشت و همیشه خلفاء بغداد ، دست نشانده سلاطین ایرانی محسوب می شدند ، با تعصب خشك صفویان برباد رفت .

از طرفی لشکرکشی ترکان عثمانی سبب شد که صفویان راهی در پیش گیرند که ایران را از هر طرف كوچك سازد ، بطوریکه امروز موقعی که بنقشه جغرافیائی نظر افکنده شود ، نه همه خراسان در دست ایران است — زیرا بیش از نیمی از آن بنام ترکستان نامیده شده است — و نه همه سیستان در اختیار ایران است ، زیرا دوسوم آن جزء افغانستان است . و باین ترتیب ، بلوچستان و آذربایجان و کردستان هیچکدام .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

سپاس و ستایش پروردگاری متعال را شایسته است که آدمی را بنور علم بیاراست و حلیه کرامت و بزرگواری را سزای آدمیان ساخت و مهر و رحمت را طوری بگسترده که همه ذرات کائنات را فرا گرفت و علم و حکمت را بحدی پراکند که هر موجودی را در بر گرفت . آفرینش را بر پایه رحمت استوار فرمود و مهربانی را از اندازه بدر برد . مهر مادری که زبانزد است ، در برابر رحمت او تعالی بهیچ نمی آید . ترازوی عدالت را در دو کفه شب و روز میزان کرد و از تعادل لیل و نهار ، درس عبرتی بر افراشت و جهانیان را بیاگاهانید که : شب دست رحمت گشوده ام تا بدکاران روز دست بتوبه بر افرازند و به روز ، دست مهر و شفقت را گسترده ام تا بدکاران شب ، دست انابت بالا آورند .

آنان را که از همه در ها نومید شده اند ، امیدوار ساخت که اگر از همه نومید شوید ، روی بسوی من آرید که از همه مهربانترم . درماندگان را دریایم و فروماندگان را چاره سازم . اگر پدر و مادر

و فرزند و برادر و دوست و رفیق ، همه از شما ببرند ، من شما را  
خواهم پذیرفت .

توانگران را نگر که شبها درها را ببندند . متکبران را بین که  
از فروماندگان پهلو کشند . اما درهای رحمت من شب و روز باز  
است . چه نادانند مردمی که از مهرباترین مهربانان روی بگردانند .

آدمی هرچه آرزو کند ، تنها با مدد آفریدگار توانا فراهم آید  
و کوشش و تلاش موقعی بشمر رسد که معاونت آفریدگار مهربان  
همراه آرد . آدمی سرپایش نیاز است و نیاز آدمی موقعی برآورده  
شود که از بی نیاز توانا مدد جوید . هیچ نعمتی بگرانبهائی و ارزش  
عمر نیست . بنگر که بیخبران ، نقد عمر را درچه راهی بسر می آورند .  
این سرمایه گرا نقد عمر ، بخاطر منفعت دنیا و آخرت است .  
اگر دنیا که کشتزار آخرت است ، از آخرت بی بهره ماند ، چه سودی دارد ؟

کارهای روز بخاطر آرام شب است . روز پرمختی که آرام شب  
بهمراه نیاورد ، روزی سیاه و بی فائده است و زندگی زودگذر دنیا  
اگر راحت عقبی بیار نیاورد ، روزهای محنت و غم و رنجیست که  
شبهای ناآرام و آتشیهای بی پایان بیار آورد .

اختلاف روز و شب ، بخاطر غنیمت شمردن وقت است . محتضر  
را دیده اید که چگونه بر عمر از دست رفته اشک میریزد ؟ زندانی را  
دیده اید که چطور بر آزادی از دست داده می نالد ؟ مگر نه اینست  
که هر فرد ، روزی بگور خواهد رفت و نقد آزادی را از دست خواهد داد ؟

در آنروز کسی شاد خواهد بود که در روزهای عمر ، خدمتی  
ارزنده کرده باشد و از سرمایه زندگی ، بهره نیکبختی اندوخته باشد  
و از آغاز سعادت بار کودکی ، عاقبت دوران پیری بدست آورده باشد .

درود و سلام بر سرور پیغمبران و سالار فرستادگان و خاتم  
مرسلان و رهبر نیکبختی دوجهان ، حضرت محمد مصطفی صلی الله  
علیه و آله و صحبه و سلم که برای پیروان خود دو گوهر تابناک :  
کتاب و سنت را مقرر داشت و برای اجراء این دو ، دو مرشد امین :  
عالم و عقل را معرفی فرمود ، تا همه جا برای سعادت آدمی با یکدیگر  
همگام و همدوش ، پیش روند و پیشرفت علوم و بهبود زندگی  
و نیکبختی دوجهان را فراهم آورند .

و نیز درود بر خویشان و یارانش که در بزرگداشت او ، هیچ  
فروگذار نکردند و جان گرامی و فرزند دلبد و مال و توان خود را  
بیای او و در راه او نثار کردند تا درخت رسالت ، میوه سعادت را بهمه  
عالم فرستاد و اساس نیکبختی را در همه جا استوار ساخت ، بنیان  
شرك و كفر را برانداخت و ریشه تجبر و تکبر و ظلم را ریشه کن  
فرمود و برای جهانیان — مشروط به عمل کردن بدستور مقدس او —  
مرده خوشی و آسایش دو جهان آورد .

خدای توانا ، سلف صالح را آنطور که شایسته آنان است ،  
از جزای خیر شاد فرماید و خلف و آیندگان را برای پیروی از آنان  
موفق سازد تا از پرتو دینداری ، روح خود را سعادت بخشند و از حصاد  
دنیا ، کاخ سرافرازی و کامرانی را برافرازند و چنانکه شایسته  
هر مسلمان است ، دنیای سعادت بار و آخرت دار القرار بدست آرند  
و دانشمندان را از رحمت خود بموجبات رضا و خوشنودی اش توفیق  
دهد تا علم را از همراهی عقل به عمل خیر قرین سازند و مردم را از  
شاهراه سعادت که در تعلیم کتاب و سنت وجود دارد ، بیاگاهانند .

امید که خواننده از دعای خیر مرا یاد فرماید .

اکنون وقت شروع در مقصود ازین شرح است و برای استفاده

خوانندگان مختصری درباره تدوین حدیث و مصطلحات حدیث  
و مؤلفین نامور درین رشته ها، از نظر خواننده عزیز می گذرانند و بحمد  
الله و له المنة ، این شرح با این مقدمه در مطالب فوق و توضیح معانی  
حدیث و تراجم افرادی که نامشان در احادیث می آید ، کتابی است که  
از فضل خدای توانا امیدوار است در نظر اهل ینش ، محبوب و مقبول  
گرداند و آنرا وسیله رضایش قرار دهد .

او تعالی - به گمان بندگان با ایشان رفتار فرماید و امیدواران  
رحمتش را نومید نفرماید . والحمد لله اولاً و آخراً - والصلاة والسلام  
على افضل الخلق على الاطلاق و ارحمهم بالاتفاق ، محمد المبعوث  
رحمة للعالمين وعلى آله سفينة السلامة وعلى اصحابه نجوم الهداية  
و التابعين لهم و وارثي علومهم ومن تبعهم الى يوم الدين ، ما تعاقب ليل  
و نهار و حركة و قرار .

## تدوین حدیث

صحابه و تابعین ، احادیث پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم را نمی نوشتند ، زیرا آنان ، احادیث را که از پیغمبر می شنیدند ، از بر می کردند و همان را بهمان لفظ اداء می کردند . این بود که حاجت به نوشتن . مگر اندکی که پس از بررسی زیاد دانسته می شود که نوشته می شده است . نبود مثل کتاب صدقات و بعضی کتب دیگر .

تا اینکه ترس از دست رفتن احادیث بمیان آمد و مرگ در بین دانشمندان و پیشینیان سرعت گرفت . در آن موقع عمر ابن عبد العزیز به « ابی بکر بن حزم » نوشت تا بنگرد آنچه از سنت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیابد ، بنویسد و همچنین آنچه از حدیث عمر بیابد بنویسد و نظایر آن .

چنانکه امام مالک در « موطاء » روایت کرده و امام بخاری در صحیح بخاری . آنرا تفسیر فرموده است و بنا به تخریج ابو نعیم در تاریخ اصفهان باین معنی است که : « عمر بن عبد العزیز بافاق نوشت تا بنگرد از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آنچه بیابد ، جمع آوری کنند » و بنا بتخریج « ابن عبد البر » در تمهید از طریق ابن وهب که گفت از مالک شنیدم که می گفت عمر بن عبد العزیز به شهرها

می نوشت و سنتهای پیغمبر ﷺ و فقه را بآنان می آموخت . و باهل مدینه می نوشت و از آنان درباره گذشته شان می پرسید و بآنان می نوشت تا بموجب آن عمل کنند و به ابو بکر ابن حزم می نوشت تا سنت پیغمبر ﷺ را جمع آوری کند و برای عمر بن عبد العزیز بنویسد .

پس از آن عمر بن عبد العزیز درگذشت، در حالیکه ابو بکر ابن حزم نوشته هائی را قبل از اینکه برای عمر ابن عبد العزیز بفرستد . حاضر کرده بود .

امام ابن حجر عسقلانی در شرح بخاری بعد از نوشتن تفسیر بالا می فرماید : « اولین کسیکه بتدوین حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم قیام کرد ، به امر عمر بن عبد العزیز ، امام محمد بن مسلم معروف به ابن شهاب زهری است و در حقیقت همانطور که برای حفظ قرآن و نوشتن آن ، « عمر اول » قیام فرمود و ابو بکر صدیق را برآن داشت ، برای حفظ حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز « عمر دوم » قیام کرد و بامر او ، ابن شهاب زهری به تدوین حدیث پرداخت .

ابو نعیم اصفهانی در حلیۃ الاولیاء پس از ذکر اسناد خود از مالک بن انس روایت می کند که اولین کسیکه در تدوین علم ( یعنی سنت پیغمبر ) کوشید ، ابن شهاب زهری بود . امام ابن حجر در مقدمه می نویسد : بدانکه آثار پیغمبر صلی الله علیه وسلم در عصر صحابه و کبار تابعین تدوین نشد به دو سبب : یکی آنکه در ابتداء امر از نوشتن غیر قرآن منع شده بودند مبادا که بعضی ازین نوشته ها بقرآن آمیخته شود .

در صحیح مسلم بثبوت رسیده است که حضرت ، منع از نوشتن غیر قرآن فرمود . دوم سعه حفظشان و روانی ذهنشان . و دیگر اینکه بیشترشان نوشتن را نمی دانستند .

پس از آن در آخر عصر تابعین تدوین آثار و تبویب اخبار پیش آمد و آن در موقعی بود که علماء در شهرها پراکنده شده بودند و بدعتها از ناحیه خوارج و روافض و قدریه بسیار شد. روی این اصل، در آن موقع علماء برای تدوین آثار و اخبار، کمر همت بر بستند و نخستین کسیکه بجمع آن پرداخت، ربیع بن صبیح و سعد بن ابی - عروبه و غیر این دو بودند که برای هر بابی، تصنیفی علیحده می نوشتند تا اینکه بزرگان طبقه سوم نیمه قرن دوم قیام کردند و بتدوین احکام پرداختند.

امام مالك « موطاء » را تصنیف کرد و در آن بکوشید تا آنچه قوت دارد، از حدیثی که بروایت اهل حجاز است، و آنرا با اقوال صحابه و فتاوی تابعین تلفیق کرد.

ابن جریر در مکه به تصنیف و تدوین آثار پرداخت و همچنین اوزاعی در شام و سفیان ثوری در کوفه و حماد بن سلمه در بصره و هشیم در واسط و معمر در یمن و ابن المبارک در خراسان و جریر بن عبد - الحمید در ری و اینان همه در يك عصر بودند.

چون همه این افراد در يك عصر بودند، روی این اصل دانسته نمی شود که کداميك پیشتر دست باین کار زدند. پس از اینان، بسیاری از معاصرینشان برای دنبال کردن کار آنها برخاستند تا اینکه بعضی از ائمه نظرشان بر این تعلق گرفت که برای حدیث پیغمبر تصنیف مختصی بنویسند که تنها درباره حدیث پیغمبر باشد و این روش در پایان قرن دوم هجری بود که به تصنیف مسندها اقدام کردند. ( از نوشته های جلال الدین سیوطی که بتلخیص از نوشته های رامهرمزی نقل کرده است ) .

## علم حدیث

علم حدیث علمی است که بوسیله آن اقوال و احوال پیغمبر صلی -  
الله علیه و سلم شناخته می شود . پس از این تعریف دانسته شد که  
موضوع علم حدیث ، همانا گفتارها و کردارها و حالت‌های پیغمبر ( ص )  
است و غایت و هدف این علم شریف ، بهره‌مندی از نیکبختی دو  
جهان است .

چنانکه در فواید خاقانیه نوشته شده است ، علم حدیث به دو قسم  
تقسیم می شود : یکی علم روایت حدیث است . درین علم از چگونگی  
اتصال حدیث به پیغمبر صلی الله علیه و سلم از جهت دانستن احوال  
روایت کنندگان از حیث ضبط و عدالت ، صحبت می کند و از  
چگونگی سند حدیث از جهت اتصال و انقطاع و غیر این دو سخن  
می گوید . این بحث ، مشهور به اصول حدیث است .

دوم علم درایت حدیث است و این علمی است که از معنی مفهوم  
از لفظ حدیث بحث می کند و از روی قواعد عربیه و پایه‌های شرعی  
و مطابقت حدیث با حالات پیغمبر ، بیان مراد از لفظ حدیث می کند .

موضوع این علم ، احادیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم است  
از حیث دلالت لفظ حدیث بر معنی مفهوم و یا معنی مقصود از لفظ حدیث



و غایت و هدف این علم ، آراستگی به آداب نبوی است و دورشدن از آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آن منع فرموده و یا آنرا مکروه دانسته است . و فائده آن بزرگترین فائده هاست ، چنانکه ظاهر است . و مبادی آن علوم عربیه است و احادیث پیغمبر ( ص ) اعم از آنچه به گفتار و کردار تقریر ایشان دارد و شناسائی و فقه و غیر آن .

در جامع الاصول ابن اثیر می آورد که : علوم شریعت بر دو قسم است : فرض و سنت . و فرض بر دو قسم است : فرض عین و فرض کفایت . علم احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم و آثار اصحاب او از پایه های فروض کفایات است که همین احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ، دومین احکام است .

برای علم احادیث حضرت رسول ( ص ) اصول و احکام و قواعد و اصطلاحاتی است که علماء آنرا یاد کرده اند و محدثین و فقهاء آنرا شرح داده اند و هر یک از طلاب علم حدیث نیازمند به دانائی به آن و شناسائی و اطلاع بر آن است . لکن پس از فرا گرفتن علم لغة عرب و علم اعراب که این دو علم پایه دانستن حدیث و غیر آن است ، زیرا شریعت مطهره اسلام بر زبان عرب وارد گشته است و آن چیزهایی که برای طلاب علم حدیث ، دانستن آن ضرورت دارد ، مانند دانائی به رجال حدیث و نامهایشان و نسبها و عمرهایشان و وقت وفاتشان و دانائی به صفت های روایت کنندگان و شرایطی که با حصول آنها درست است . پذیرفتن روایت هایشان - و دانائی به مستند یعنی مورد اعتماد روایت کنندگان و مدرکشان و چگونگی بدست آوردن شأن حدیث و دانائی به قسمت بندی طریق حدیث ، و دانائی به لفظ راویان و آوردنشان در روایت : آنچه شنیده اند - و متصل بودن روایت تا کسیکه از آنها روایت مینماید و یاد کردن مرتبه های آن - و دانائی

به درست بودن نقل حدیث به معنی - و درست روایت کردن بعضی از حدیث - و دانائی به زیادتی که در روایت آمده و دانائی به اینکه در روایت چیزی نسبت به حدیث دارد که از حدیث نیست - مثل آنچه بعنوان تفسیر و بیان معنی حدیث از زبان یکی از روات در حدیث یاد میشود و آن را مدرج مینامند .

همچنین دانائی به حدیث مسند و شرائط آن و اسناد عالی و نازل دانائی به مرسل و اقسام آن که منقطع و موقوف و معضل و غیر آن است زیرا علماء در قبول مرسل و قبول نکردن آن اختلاف دارند و همچنین مرسل چه کسانی قبول میشود و مرسل چه کسانی قبول نمیشود - دانائی به جرح و تعدیل و وقوع آن - بیان طبقه‌های کسانی که مجروح شناخته شده‌اند و روی همین اصل مجروح بودن - شان روایت شان قبول نشده است - دانائی به اقسام حدیث از صحیح و مکذوب ، قسمت شدن خبر به صحیح و کذب و غریب و حسن - دانائی به خبر متواتر و خبر آحاد - خبری که ناسخ است و خبری که منسوخ شده است و غیر آنها از آنچه ائمه اهل حدیث بر آن توافق دارند و میانشان متعارف است .

زیرا کسیکه همه این مطالب را بخوبی دانست، چنانست که بخانه، این علم از درس وارد شده و به درون قدم گذاشته و از همه جهت به آن احاطه نموده است ، و به اندازه آنچه از این مطالب از او فوت شود ، به همان اندازه هم درجه‌اش پائین می‌آید و مرتبه اش به - سستی می‌گراید - جز اینکه شناسائی تواتر و آحاد و فهم ناسخ و منسوخ و اگر چه تعلق به علم حدیث دارد لکن محدث و دانا در حدیث نیازی به آن ندارد ، بلکه دانائی به تواتر و آحاد و ناسخ و منسوخ از وظائف فقیه است که می‌خواهد احکام را از احادیث استنباط نماید

و به شناسائی تواتر و آحاد و ناسخ و منسوخ حاجت دارد .

اما محدث و دانا در حدیث ، وظیفه اش آن است که آنچه را از حدیث شنیده باشد چنانکه شنیده است ، نقل کند و هر گاه در صدد بیان و روشن ساختن و معنی روایتهای خود بر آید ، پس زیاده فضل و افزایش علم است در حق او .

اما آغاز گرد آوردن حدیث و تدوین و نشر آن ، که بنا بر این که حدیث از پایه های فروض و بعد از قرآن ، اصل دوم میباشد - و اعتناء به آن واجب و ضبط و حفظ آن لا زم بود ، خدای توانا برای اینکار دانشمندانی مورد اعتماد موفق فرمود تا قوانین حدیث را حفظ کنند و در این زمینه احاطه بدست آورند - و آن ر مردان - جزاهم الله خیر الجزاء - کابراً عن کابر به نقل آن پرداختند و سینه بسینه به یکدیگر رسانیدند و هر کدام از اوائل چنانکه شنیده بودند ، با امانت کامل به اواخر رسانیدند و خدای توانا این علم را به سوی آن رادمردان محبوب ساخت ، برای این حکمت که حفظ دین و نگهداری شریعت نمایند .

براین اساس ، همیشه علم حدیث از عهد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ، شریفترین و ارجمندترین علم نزد صحابه و تابعین و تابعی التابعین بوده است و پس از حفظ کلام الله مجید ، علمی دیگر به مرتبت آن نمی رسیده است و کسی هم به عظمت یاد نمی شده است مگر به اندازه سماعی که از حدیث داشته ، باین معنی که فضل هر مورث و هر مؤلف بقدر ارزش خدمت او نسبت به علم حدیث بوده است و بس .

روی این اصل ، رغبت ها متوجه علم شد و همه برای

بدست آوردن آن ، وجهه همت خود را معطوف بسوی این علم کردند ، تا جائیکه هر يك از آنها به سفرهای دور و دراز و پیمودن راه از شرق و غرب و زدن به کوهها و بیابانها میپرداختند ، بخاطريك حديث تا آن را از راویش بشنوند .

از بین آنها کسانی بودند که تحمل آن رنجها و بریدن آن مسافتها فقط بخاطر همان حديث بود و کسانی دیگر بخاطر شوقی که در شنیدن از خود راوی داشتند ، آن مشقت را بر خود هموار میساختند ( نظر باعتمادیکه بر آن راوی بودو یا علو اسنادی که در حديث او بود ) از اینراه عزم و تصمیمشان متوجه تحصیل حديث شد ، و در ابتداء اعتمادشان بر حفظ و ضبط در دلها بودو التفاتی به نوشتن آن نداشتند و میخواستند نگهداری حديث پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم مانند نگهداری کلام الله سبحانه و تعالی باشد .

موقعیکه اسلام از شرق و غرب انتشار یافت و کشور اسلام پهناور شد و صحابه و یاران پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم در شهرها متفرق شدند - و بیشتر شان در گذشتند ، حاجت به ضبط آن افتاد و علماء درصدد تدوین حديث و نوشتن آن بر آمدند . در حقیقت نوشتن ، اصل است زیرا خاطر به غفلت میافتند و قلم است که از بغفلت افتادن نگه میدارد .

تا اینکه نوبت بآن گروه از پیشوایان و ائمه علم حديث افتاد ، مانند عبد الملك بن جریج و مالك بن انس و غیر این دو که به تدوین حديث قیام کردند تا جائیکه گفته شده است اولین کتابی که در اسلام تالیف شده است ، کتاب ابن جریج و موطای مالك بن انس و تصنیف ربیع بن صبیح است ، و نظر به اینکه اینان همه در يك عصر بوده اند و همزمان دست به تدوین حديث زده اند ، به هر کدام گفته شده است که نوشته آنان اولین کتاب در حديث بشمار میرود .

پس از آن جمع و تدوین حدیث در جزوه‌ها و کتابها انتشار یافت و بسیار شد همانطور که نفع آن کتابها نیز عظیم بود - تا اینکه نوبت به دو امام اهل حدیث رسید .

این دو شخصیت که خود را وقف خدمت به حدیث پیغمبر کردند، امام ابی عبدالله محمد - بن اسماعیل بخاری و امام ابی الحسین مسلم بن الحجاج نیشابوری هستند که دو کتاب جامع خود را تدوین کردند و در دو کتاب خود آنچه ایمان به صحت آن داشتند و در ثبوت آن و صحت نقل آن یقین داشتند ، در کتاب خود سپردند - و خدا میداند که در آنچه گفته اند راست گفته اند - و خداست که بر این عمل بزرگ پاداششان عطاء میفرماید . از این جهت هم هست که این دو کتاب به حلیه قبول و به احسن قبول در شرق و غرب قبول شدند و شهرت و اعتبار این دو کتاب به پایه ای رسید که بیش از آن نمیتوان آرزو کرد .

پس از آن ، این نوع تصنیف بسیار شد و در دستها پراکنده شد و مطالب و مقاصد متنوع گشت تا اینکه آن زمان که به حقیقت ، زمان اجتماع و اتفاق علماء حدیث بود و پیشوایانی در این علم مانند ابو عیسی محمد بن ترمذی و ابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی و ابن عبد الرحمن احمد بن شعیب نسائی و غیر شان بود به پایان رسید و در حقیقت آن عصر ، خلاصه عصور در تحصیل این علم و پایان این علم بود .

پس از آن جستجو و تفحص کم شد و پشتکار و همت جمع - آوری نقصان یافت . همت ها به سستی و فتور گرائید - مثل همه علوم و صنایع که از مطالعات اولیه آغاز می شود و آنقدر پیش می - رود تا بسرحد کمال برسد و آنگاه دچار رخوت می شود و تدریجا به عقب بر می گردد .

با توجه باین واقعیت مسلم ، غایت و کمال این علم به امام بخاری و مسلم و معاصرانشان پایان یافت .

روی این اصل که این علم : علم حدیث بنا به شرف و منزلت و علو و مرتبتش ، علمی است عزیز و مشکل اللفظ والمعنی - زیرا مواد آن جوامع کلم خاتم الانبیاء است - و بنا بر این دانشمندان در تصنیفاتشان در این علم - دارای مقاصد متفاوتی هستند - از آن جمله هستند کسانی که همت خود را وقف تدوین حدیث کرده اند اطلاقاً تا لفظ آن نگهداری شود و احکام از آن استنباط گردد .

از این طبقه هستند : عبدالله بن موسی الضبی و ابوداود طیالسی و غیر این دو در ابتداء و بعدشان احمد بن حنبل و کسان بعد او هستند که احادیث را در مسانید روایت کنندگان ، آنرا ثبت کردند - و از این راه مسند ابی بکر را یاد میکنند و آنچه روایت از ابی بکر دارند در آن مسند ذکر میکنند و آنچه از امیر المؤمنین روایت دارند در مسند او میگنجانند - پس از او مسند عثمان و مسند علی و سایر صحابه رضی الله عن جمیعهم یکی پس از دیگری میآورند .

از آن جمله هستند کسانی که احادیث را در محلهائی میآورند که حدیث برای دلیل آن است ، و روی این اصل برای هر حدیث باب مخصوص خود آن قرار میدهند . مثلاً اگر حدیث در بیان نماز باشد ، آن را در باب نماز یاد میکنند و اگر حدیث در بیان زکات است در باب زکات میآورند ، و اگر در بیان جهاد است ، آنرا در باب جهاد ذکر میکنند ، چنانکه امام مالک در موطاء نمود جز اینکه موطاء بسبب اندک بودن حدیثش بابهای آن نیز کم است .

پس از مالک ، دانشمندان بعد از او به وی تأسی جستند و مانند او در تألیف خود رفتار نمودند .

موقعیکه نوبت به امام بخاری و مسلم رسید ، چون احادیث این دو کتاب بسیار بود ابواب آندو کتاب نیز بسیار شد - و دانشمندانی که بعد از این دو امام بودند ، به این دو اقتداء کردند .

این نوع تألیف برای بدست آوردن حدیث ، خیلی آسانتر از نوع اول است - زیرا چه بسا که انسان معنائی میداند ولی راوی آنرا نمیداند و البته حاجت به دانستن راوی برای همه کس واقع نمی شود .

در این قسم دوم اگر انسان خواست حدیثی را که تعلق به نماز دارد بداند ، به باب نماز مراجعه میکند . و حدیثی را که در باب نماز میبیند میداند که دلیل همان حکم نماز است و حاجتی برای بکار انداختن فکر و اندیشه نمی یابد . بر خلاف قسم اول که ابتدا باید بداند چه کسی حدیث متعلق به نماز را روایت کرده است تا به مسند او مراجعه نماید و آنگاه حدیثی که در مسند آن شخص می بیند ، نمیداند علماء حدیث ، آن را دلیل آن حکم ساخته اند یا خیر .

از آن جمله کسانی هستند که تألیف خود را اختصاص به استخراج احادیثی داده اند که دارای لغتها و واژههای لغوی است و در عین حال معانی آنها مشکل است : اینان کتاب خود را به ذکر متن حدیث و شرح غریب آن و روشن کردن اِعراب آن اختصاص داده اند . چنانکه ابو عبید القاسم بن سلام و ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه و غیرشان کرده اند .

از آن جمله هستند که با ذکر معنای لغوی و شرح غریب حدیث و بیان مشکل آن و روشن کردن اِعراب آن علاوه بر آن به ذکر احکام آراء فقهاء که از حدیث استخراج شده میپردازند . چنانکه ابو سلیمان احمد بن محمد الخطابی در کتاب : «معالم السنن و اعلام السنن» و غیر او کرده اند .

از آن جمله هستند کسانی که قصد خود را به یاد کردن غریب حدیث اختصاص داده اند و کاری به متن حدیث ندارند و روی این اصل ، کلمه های غریب که معنی آن مشکل مینماید ، از حدیث استخراج نموده و به تدوین و ترتیب و شرح آن میپردازند چنانکه ابو عبید احمد بن محمد الهروی و غیر او نموده اند .

از آن جمله کسانی هستند که قصد خود را مختص به استخراج احادیثی ساخته اند که احکام شرعی غیر جامعه را میرساند و برای این امر فقط به تدوین این احادیث و آوردن متون آنها پرداخته اند ، چنانکه ابو محمد حسین بن مسعود بغوی در کتاب « مصابیح » عمل نموده است .

همچنین غیر اینان از دانشمندان دیگر .

نظر به اینکه اعلام بلندنامی که در ابتداء به حفظ حدیث قیام کرده و سابقین این راه بوده اند ، تألیفشان بر کاملترین وجه که از همه جهت جامع باشد فراهم نیامده است ، زیرا سابقین این راه اولین و آخرین مطلبشان فقط حفظ حدیث و اثبات آن و دور ساختن دروغ و کذب از آن بوده است و برای این مطلوب نظرشان به طریق حدیث و مقدار حفظ رجال آن و تزکیه و جرح و تعدیل آنها و در نظر گرفتن احوال آنان و بررسی کارهایشان بوده است ، تا اینکه بعد از تدبیر و دقت و تأمل و کوشش فراوان برای شناختن و بدست آوردن احادیثی که مورد اعتماد است به قدح و جرح آنانکه دروغ در روایت میآورند ، پرداختند و به تزکیه و تعدیل کسانی که از حیث راستی و درستکاری و حفظ و ضبط و امانت و صحت عقیده و ایمان صحیح مورد اطمینان بودند ، کوشیدند ، آنها بعد از احتیاط کامل و ضبط و تدبیر تا آنجا که مقدور بود .



در حقیقت هم بزرگترین مقصود شان فقط حفظ حدیث پیغمبر و نگهداری آن بود و تمامی عمر خود را درین راه صرف کردند و بطور قطع برای این کار که مهمترین امر بود ، مجال بیشتری نداشتند . روی این اصل ، نه وقت برای لوازم این فن که از توابع علم حدیث بود ، داشتند ، و نه هم نظرشان می گرفت که وقت خود را به این لوازم اختصاص دهند . و به حقیقت ، پرداختن به لوازم این فن از تقسیم بندی ابواب و فصول و شرح غریب و بیان مشکلات متون حدیث برای آنان جائز نبود .

زیرا معروف است که اول اثبات ذات باید و پس از آن ترتیب صفات - و اصل و پایه همان عین حدیث است و بعد ، ترتیب و تحسین آن .

متقدمین کاری که برایشان فرض بود انجام دادند ، ولی مرگ به - سراغشان آمد و پیش از این که به ترتیب و تبویب آن برسند ، دعوت حق را لیبك گفتند و در واقع برای راحت دخلاف خود زحمت کشیدند .

کوشش آن طبقه از متقدمین ، موجب شد که اخلاف صالح آنان دنباله کارشان را بگیرند و فضیلت و مزیت اسلاف خود را ظاهر سازند و در ضمن راه نوی باز کنند و یا اینکه در تهذیب آن کوشش بیشتری بکار ببرند و یا اینکه از اختصار کتابهای پیشینیان و تقریب و نزدیک ساختن آن به فهم ها کاری انجام دهند - و یا انکه از راه استنباط حکم و شرح غریب آن خدمتی بکنند .

از جمله این دانشمندان متأخر کسانی هستند که میان کتابهای پیشین با نوعی اختصار و تصرف جمع کرده اند ، چنانکه در جمع بین دو کتاب بخاری و مسلم ، مثل ابی بکر احمد بن محمد رمانی و ابو -

مسعود ابراهیم بن محمد بن عبید دمشقی و ابی عبد الله محمد حمیدی  
انجام گرفته است .

بعد از ایشان « ابو الحسن رزین بن معاویه عبدی » به جمع  
بین کتابهای بخاری و مسلم و موطای مالک و جامع ترمذی و سنن ابی-  
داود و نسائی پرداخته و کتاب خود را بر أبواب مرتب ساخته است -  
غیر از اینکه اینان فقط متن احادیث را در کتابهای خود سپرده اند بدون  
آنکه به شرح آن پردازند .

کتاب « رزین » سابق الذکر بزرگترین آنهاست ، از این حیث  
که کتابهای شش گانه فوق الذکر را که ام الکتاب حدیث و معروفترین  
کتابهای حدیث هستند ، فرا گرفته است .

باید گفت که مصنفین این شش کتاب ، معروفترین علماء حدیث  
و مبرزترین دانشمندان در حفظ حدیث هستند و در واقع علم حدیث به  
آنها ختم شده است . زیرا علماء ، احادیث را از آنان گرفتند و فقهاء از  
آنها استدلال کردند و از احادیث آنها اثبات احکام فرمودند .

بعد از « رزین » امام ابو السعادات مبارک بن محمد بن الاثیر  
جزری آمد که گذشته از جمع بین دو کتاب رزین و اصول شش -  
گانه مذکور ، به تهذیب و ترتیب ابواب آن و تسهیل و آسان کردن مطالب  
آن و شرح غریب آن در کتاب خود که آفرا « جامع الاصول » نام  
نهاد ، پرداخت .

در واقع کتاب جامع الاصول ، جامعترین کتاب در حدیث دانسته  
میشد - تا اینکه الامام الحافظ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر  
السیوطی آمد و میان اصول شش گانه و مسندهای ده گانه و غیر آنها  
از کتابهای دیگر حدیث در کتاب خود « جمع الجوامع » جمع نمود -

و به حقیقت خیلی « بزرگتر از جامع الاصول » ابن الاثیر شد از جهت جمع کردن متون احادیث .

البته جلال الدین سیوطی در این قاموس پهناور از آوردن حدیث ضعیف و بلکه حتی گاهی از آوردن حدیث ساختگی و موضوع احتراز نکرده البته به این نظر که امروز تکلیف احادیث روشن است و هریک از حدیث صحیح و غیر صحیح نزد علماء حدیث کاملاً مشخص است . زیرا برای هر رشته‌ای از رشته‌های علمی که ارتباط با حدیث پیغمبر دارد ، تألیفات پر ارزش و مهم تدوین شده است که دانا در این علم ، هیچگاه در باره حدیثی دچار اشکال نمی‌گردد .

اولین کاری که دانشمندان متأخر نمودند ، این بود که اسناد حدیث را در تألیفات خود حذف نمودند و به آوردن نام صحابی که از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت مینماید ، اکتفاء نمودند . اگر خبر بود ، یعنی نسبت به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم داشت به نام روایت کننده اکتفاء کردند . اگر اثر بود ، یعنی نسبت به صحابه داشت ، بجای آوردن اسناد حدیث ، به یاد آن اکتفاء کردند .

زیرا وقتی در آخر حدیثی نوشته شد که این حدیث را بخاری در صحیح خود از علی رضی الله عنه روایت نموده است ، کسیکه میخواهد بداند میان بخاری و علی چه کسانی روایت کننده هستند ، به صحیح بخاری مراجعه می‌کند ، و به حقیقت مقصود از ذکر اسناد و تعیین روایت کنندگان برای اثبات حدیث بوده است که راویان آن افراد مورد اعتماد و حدیث به روایت ایشان کاملاً صحیح و ثابت است ، و این کار که وظیفه متقدمین بوده و آنان منتهای خدمت را در این باره انجام داده اند ، دیگر برای ما آوردن اسناد حدیث ضرورت ندارد : متقدمین هم اسناد را آورده و هم حدیث را اثبات کرده و بر

## صحتش صحه گذارده اند .

اکنون باید از حدیث استفاده کنیم : برای دانستن تخریج —  
کنندگان حدیث ، از اختصار ایضا ، برای صاحبان کتابهای شش —  
گانه نشانه و رمزی وضع کردند ، یعنی برای بخاری «خ» قرار دادند .  
زیرا نسبت او به شهرش مشهورتر از اسمش میباشد و در نام باقی  
مؤلفین کتابهای شش گانه «خا» و جود ندارد . برای مسلم «م»  
قرار داده اند زیرا نامش از نسبت و کنیه اش معروفتر است . برای  
مالك «ط» قرار دادند زیرا اشتهاار کتابش به «موطا» بیشتر است  
و از جهت دیگر اولین حرف از نام او «میم» است و میم برای مسلم  
قرار داده اند و باقی حرفهای نام او به نام دیگران شباهت دارد . برای  
ترمذی «ت» قرار داده اند ، زیرا شهرت به نسبت او بیشتر است  
از شهرت اسمش . برای ابوداود «د» قرار داده اند زیرا شهرت او به  
کنیه اش بیشتر از اسم و نسبتش می باشد ، و برای نسائی «س» قرار  
دادند زیرا نسبت او به شهرش دارد از اسم و کنیه اش ، و همچنان  
برای صاحبان مسندها ، به حرفهای مفرد و مرکب نشانه و رمزی  
قرار دادند چنانکه در کتابهای علوم حدیث یاد شده است والله اعلم .

پس از آن : احوال ناقلان حدیث در عصر صحابه و تابعین معروف  
است . در هر شهری که اقامت داشته اند ، از آن جمله کسانی در  
بصره و کوفه و عراق ، و کسانی در مصر و شام بوده اند . طریقه اهل  
حجاز بلندمرتبه تر و قوی تر در صحت از طریقه دیگران بوده است ،  
زیرا سختگیری بیشتری در شروط نقل از عدالت و ضبط داشته اند .

البته نمیتوان نادیده گرفت که دانشمندان ایران در زمینه تدوین  
احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم تا چه حد دارای فضل و مزیت  
هستند تا جایی که بیشتر دانشمندان و محققان و حفاظ حدیث ، همه

ایرانی هستند و معلوم است از حسن بصری و ابن سیرین گرفته تا بخاری و مسلم نیشابوری و ابوداود سجستانی و ترمذی و نسائی و ابن ماجه قزوینی و امام احمد بن حنبل مروزی و امام نعمان ابن ثابت کوفی و همچنین رامهرمزی و طبرانی و صدها دانشمند بلندنام که همه ایرانی و از اهل سنت و از حفاظ حدیث پیغمبرند . بخصوص قرن سوم هجری که در حقیقت ، قرن نبوغ دانشمندان ایرانی حفاظ حدیث است که مانند هریک از علوم دیگر ابتداء و انتهاء آن يك خدمت صادقانه آنهاست .

چنانکه گفتیم طریقه حجازیها عالیت و قوی تر بود ، و سید این طریقه ، طریقه عالم مدینه ( بعد از سلف ) امام مالک است و پس از او جلیل ترین اصحاب او یعنی امام شافعی و دیگر عتبی و ابن وهب از یاران مالک و بعد از ایشان امام احمد بن حنبل است . کتاب امام مالک « الموطاء » دارای اصول احکام از حدیث صحیح است .

پس از آن عنایت حفاظ حدیث معطوف به شناسائی طرق احادیث و اسناد های مختلف آن شد . بسا که اسناد يك حدیث از طرق متعدد از روایت کنندگان مختلف می آید ، و گاه هم يك حدیث در چند باب متعدد به حسب اختلاف معنی هائی که آن حدیث مشتمل بر آنهاست ، واقع میشود .

« بخاری » که آمد به تخریج حدیث بر بابهای آن به همه طرقی که نزد حجازیها و عراقیها و شامیها داشت پرداخت ، و از بین آنها بر آنچه که بر آن اجماع داشتند ، اعتماد کرد و احادیث را مکرر یاد نمود و طرق و اسنادهای حدیث را در بابها متفرق ساخت .

پس از او « مسلم » آمد و تألیف جامع خود نمود و در آن از

بخاری پیروی کرد و کتاب خود را همانند کتاب او ساخت و به جمع طرق و اسناد آن پرداخت ولی در بخاری يك حدیث در چند باب به جند اسناد و برای چند معنی که در هر بابی معانی و حکمی که از آن استنباط می شود ، ذکر مینماید و روی این اصل است که ممکن است يك حدیث چند بار تکرار شود .

اما در صحیح بخاری با تکراری که دارد ، در هر تکراری نکته و حکایتی نهفته است و فهم او در استنباط حکم حدیث و اشاره به معنی مقصود از حدیث و تطبیق حدیث با عنوان بابی که حدیث در آن ذکر شده است ، عظمت بخاری و اطلاع وسیع او را میرساند .

با این تفصیل و زحمتی که این دو امام در جمع آوری حدیث صحیح کشیده اند ، باز هم نتوانسته اند همه احادیث صحیح را جمع آوری نمایند و قسمتی از دانشمندان حدیث به استدراك بر آن دو پرداخته اند . ولی تفاوت معامله أظهر من الشمس است و احادیثی که در صحیحین وجود دارد ، با احادیثی که در غیر آن دو وجود دارد ، در قوت اسناد و قبول عموم و خصوص خیلی فرق دارد ، زیرا الزام این دو امام بر آوردن حدیث صحیح است و بس . پس از آن ابو داوود و ترمذی و نسائی سنن را نوشتند و در آن توسع نمودند و حدیث صحیح و حسن و غیر این دو آوردند .

ابن خلدون میگوید : اما بخاری که بالاترین مرتبه از کتب حدیث دارد ، کتابی است که مردم شرح آن رادشوار دیده اند ، بسبب آنکه در شرح احتیاج به اطلاع عمیق دارد : از شناسائی طرق متعدده حدیث ، و رجال آن ، که حجاز و عراق و شام هستند و شناسائی حالات آنان و از جهت امعان نظر و مطالعه دقیق در فهم کردن تراجم و عنوانهای ابواب آن . و من بارها از مشایخ و استادان خود شنیده ام که شرح

بخاری دینی است بر این امت ، یعنی از دانشمندان مسلمین کسیکه شرح آن را چنانکه باید انجام دهد ، نبوده است .

ابن خلدون چنین میگوید : ولی پس از او با شرحی که علامه محقق الحافظ ابن حجر عسقلانی بر آن نوشته اند ، و همچنین ( شرح عینی تا آنجا که شرح داده است زیرا شرح عینی با آنکه ۱۲ جلد است ، کامل نیست ) و بحقیقت شرح علامه « ابن حجر » بهترین شروح است و با وجود شرح او این مهم از گردن علماء امت اداء شده است . شرح عینی از شرح ابن حجر اقتباس مینماید ، تا جائیکه در بعضی موارد يك ورق کامل از شرح او رامیگیرد .

الحاصل ، که علماء حدیث با تألیف کتابهای حدیث اعم از آنچه فقط به ایراد حدیث صحیح پرداخته اند ، مانند بخاری و مسلم و آنچه با توسع در ایراد حدیث به صحیح تنها اکتفاء نکرده بلکه حدیث حسن و حدیث صالح یعنی که شایستگی قبول و عمل به آن را دارد ، آورده اند . مانند : ابو داود و ترمذی و نسائی و اعم از کتابهای مرتب بر ابواب مانند اصول شش گانه نامبرده و مسندها که مراتب بر راویان حدیث از صحابه می باشد و اعم از مسند هائیکه صحابه را به ترتیب فضل یاد میکنند ، مانند مسند امام احمد که از ابی بکر صدیق شروع مینماید و مسند هائیکه اسماء صحابه به ترتیب حروف یاد مینماید مانند معجم کبیر طبرانی و اعم از کتابهائیکه در خصوص متن حدیث و یا شرح آن است ، و همچنین کتابهائیکه برای جمع آوری و يك جا گرد آوردن چند کتاب حدیث است ، مانند معجم طبرانی و جمع الجوامع سیوطی ، و کتابهائی در تراجم رجال حدیث و یا بیان علوم حدیث و یا در روشن ساختن مؤلف و یا مختلف و متفق و مفرق می باشد .

خدای توانا همه آن مؤلفین را جزای خیر دهد که درین راه خدمتی

بس گرانها انجام داده اند و بحقیقت ، شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و سلم را پاك و روشن و واضح در اختیار آیندگان گذاشته اند .

قرن سوم که گفتیم ، قرن نبوغ علماء حدیث و زمان در خشش نور حدیث بود . بعد از آن هم تا قرن ششم پروردن حفاظ بزرگ متداول بود ، اما با هجوم قوم خونخوار مغول ، مدتی نبوغ دانشمندان متوقف ماند و بعدها همت مردم هم به تقلیل آمد ، و پایه حفظ و اسناد عالی تا يك اند از به افراد اندك تعلق گرفت که خداوند متعال در هر دوره هر قدر هم تا ريك باشد ، دانشمندانی گرانمایه برای حفظ دین نگه میدارد .

پس از مدتی پروردن حفاظ بزرگ نصیب کشور پهناور هندوستان شد که از این حیث دانشمندانی عالیقدر ، زحمات دانشمندان ایرانی را دنبال کردند و یا بعبارتی روشن پس از فرار دانشمندان بزرگ ایران ، در عهد مغول و بعدها در عصر صفویه بر اثر فشار به اهل سنت چنانکه معروف است و حاجت به تفصیل ندارد ، همان دانشمندان ایرانی منتهی در کشور هند به خدمات اسلاف خود ادامه دادند .

خوشبختانه اخیراً از نو در تمام کشورهای اسلامی جنب و جوش بخصوصی برای تحقیق و تتبع در علم حدیث و پروردن حفاظ گرانمایه متداول شده است ، و این خود مژده عظیم به مستقبل درخشان اسلام است



## در بیان مصطلحات حدیث

در این کتاب ذکر شد که اولین دانشمندی که علوم حدیث را تألیف نمود، قاضی ابو محمد رامهر مزی بود که در این موضوع کتابی بنام: (المحدث الفاصل بین الراوی والواعی) به رشته تحریر آورد.

پس از او ابو عبد الله الحاکم، و پس از او ابو نعیم اصفهانی حافظ، پس از او، حافظ ابو بکر خطیب بغدادی در کتاب (الكفاية في قوانین الروایة) و کتاب (الجامع لاداب الشيخ و السامع)، پس از او قاضی عیاض در کتاب الماع، و الحافظ ابو بکر بن احمد القسطلانی در کتاب (المنهج المبہج عند الاستماع)، و ابو جعفر میانجی در جزوه ای بنام: (ما لا یسع المحدث جهله)، پس از او حافظ ابو عمرو بن الصلاح در کتابش که مشهور به «علوم الحدیث» است نوشتند.

از آن مردم بر کتاب «ابن الصلاح» پرداختند. کسانی آن را به نظم در آوردند. بعضی آنرا مختصر کردند برخی بر آن استدراک نمودند. گروهی بر آن اقتصار کردند. افرادی به اعتراض بر آن برخاستند و عده ای به پیروزی آن همت گماشتند.

خدا همه را جزای خیر دهد

سنت که به حضرت رسول نسبت دارد، بر چند قسم تقسیم شده است:

— آنچه تعلق به گفتار و فرمایشهای حضرت دارد و آن را سنت قولی می نامند ، مانند اینکه حضرت فرموده است : « انما الاعمال بالنیات » یعنی : کارها همه به نیت آن بستگی دارد . اگر خالص برای خداست ، در دوجهان نافع خواهد بود .

— آنچه تعلق به کردار حضرت دارد ، آن را سنت عملی می نامیم ، مانند این حدیث که موقعی که « ابی بن خلف » در روز احد به سوی حضرت رسول حمله ور شد و حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تیربر او انداخت و کارش را ساخت .

— آنچه تعلق به تقریر و بر حال خود گذاشتن باشد . مثلاً حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم یکی از یاران را دید که گوشت سوسمار می خورد و او را از خوردن آن منع فرمود . این امر ، بر حال خود گذاشتن خورنده و منع نکردن حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ، دلیل جواز آن است .

— آنچه تعلق به حضرت رسول دارد ، مانند وصف و اخلاق . مثل اینکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم خوش قد بود . نه بلند زیاده و نه کوتاه . و اینکه از اخلاق پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خوش خلقی بود . همیشه راستگو بود . همیشه لبخند بر لب داشت ، و این را سنت وصفی می نامیم که تعلق به صفات آن حضرت دارد .

— آنچه به روزگار آن حضرت تعلق داشت ، یعنی به پیش آمد — های روز حیات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم تعلق دارد . مثلاً حمزه سید الشهداء عم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در راه دفاع از پیغمبر و در راه دین اسلام ، در روز احد شهید شد . یا اینکه

دشمن خدا « ابو جهل » در روز « بدر » در حال دشمنی با پیغمبر خدا و دشمنی با دین اسلام کشته شد .

همه انواع این سنتها ، چه تعلق به اقوال پیغمبر و چه به اعمال پیغمبر و چه تعلق به اوصاف پیغمبر و چه به افعال پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم داشته باشد ، در تألیفات گرانمایه جمع آوری و تدوین و در اختیار امت گذاشته شده است .

اما آنچه تعلق به قوت و ضعف حدیث دارد و در واقع مصطلحات حدیث برای بیان آن است ، دانشمندان مبرز که حیات خود را وقف خدمت به احادیث پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم نموده بودند ، برای اینکه آیندگان از ثمره زحمات آنها بر خوردار شوند ، مراتب حدیث را : از صحیح ، حسن ، و ضعیف ، و مکذوب و موضوع بیان داشتند .

البته تفصیل این مطالب را در شرحی که بر نخبة الفکر علامه ابن حجر عسقلانی نوشته ایم مذکور است و در اینجا مجال بیش از این نیست .

با این تفصیل ، علم حدیث از قرن سوم هجری ، بصورت يك علم کامل و روشن و واضح در آمد و امروز اگر کسی بخواهد حالت حدیثی بداند که صحیح است یا نه و یا اینکه بخواهد از روایت کنندگان آگاهی یابد ، کاری است بسیار آسان و تنها با مراجعه به مصادر آن در اندك وقتی تا حد لزوم اطلاع حاصل میگردد .

گفتیم در علم حدیث ، این راد مردان بزرگوار خدمتی انجام داده‌اند که در هیچيك از علوم انجام نگرفته است . بر سبیل مثال : امروز با مراجعه به کتب تاریخ ، یا بسیاری از آنها حتی بدست آوردن

حقیقت يك واقعه بسیار مشکل است ، اما در حدیث نبوی ابتداء در نظر گرفته اند روایت کنندگان حدیث ، شناسائی ایشان که اهل کجا هستند ؟ کارشان چه بوده است ؟ شخصیت شان تا کجاست ؟ میزان راستی و راستگوئی ایشان تا چه پایه است ؟ آنگاه آیا راوی هم عصر کسی است که از او روایت میکند ؟ همدیگر را ملاقات کرده اند ؟ آیا مکاتبه داشته اند ؟ و پس از شناسائی کامل روایت کنندگان ، باز هم تطبیق متن حدیث که آیا با قواعد دین اسلام تطبیق میکند یا نه ؟ تمام زحماتی که برای روشن ساختن حدیث نبوی لازم است ، انجام داده اند و برای هر قست ، به تألیفی جداگانه پرداخته اند ، و بحمد الله وله المنه ، امروز حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و درجات آن حدیث از هر حیث مانند آفتاب روشن است ، و در حقیقت چنین خدمتی ارزنده که باعث بر آن ، همانا ایمان قوی به خداوند تعالی ، و ارادت به حضرت خاتم الانبیاء ، و کوشش برای حفظ حدیث از گزند حوادث ، نه برای غیر مسلمین نسبت به ادیان دیگر مقدور گشته و نه نسبت به هیچ علم دیگری تا این اندازه خدمت فراهم آمده است .

خدای متعال این خدمتگزاران را آنچنان که شایسته زحماتشان است به رحمتهای بیکران شاد فرماید ، و به افراد امت توفیقی عنایت فرماید تا از بزرگداشت آن مردان بزرگ هیچ فرو گذار نکنند ، و برای حفظ این میراث عظیم ، و تشویق يك يك فرزندان خود برای فهم و قرائت به آن واجب ذمت خود شمارند .



خواننده عزیز ، آنچه در این مقدمه و تشریح حدیث و تراجم رجال در این شرح خواهی دید ، همه از نوشته دانشمندان اقتباس شده است ، و این احقر را فقط بهره جمع و نقل و ترجمه آن است .

## تذکار ویاد آوری

کتاب اربعین نووی ، که اکنون به خواست خدا در صدد شرح آن هستم ، از حسن نیت مؤالف آن که ترجمه اش گذشت ، مقبول واقع شده و دانشمندان بسیاری آن را شرح کرده اند ، از آن جمله :

— شرح امام حافظ زین الدین عبد الرحمن بن احمد معروف به ابن رجب حنبلی متوفی ۷۹۵ و آن شرح بزرگی است که آکرا جامع العلوم والحکم نامیده است .

— شرح نجم الدین سلیمان بن عبد القوی الطسوفی الحنبلی متوفی ۷۱۰

— شرح نجم الدین عمر بن علی الفاکهی متوفی ۷۳۱ .

— شرح جمال الدین یوسف ابن حسن بن محمود السرائی الاصل التبریزی متوفی ۸۰۴ .

— شرح الشیخ الامام ابی العباس احمد بن فرج اشبیلی متوفی ۶۹۹ .

— شرح ابن حفص عمر البلیسی که در ربیع الثانی ۸۵۵ فارغ از تالیف شرح شده است .

— شرح برهان الدین ابراهیم ابن احمد الخجندی الحنفی المدني متوفی ۸۵۱ .

— شرح شهاب الدین احمد بن محمد بن ابی بکر الشیرازی الکازرونی . شرح ممزوج و نام شرح را ، هادی المسترشدین نامید .

— شرح الشيخ زين الدين سريحان بن محمد الملطي متوفى ٧٨٧  
و نام اين شرح را گذاشت : نشر فوائد المربعين فى نشر فوائد الاربعين  
در چهار جزء .

— شرح شيخ ولى الدين كه نام آن الجواهرالبهيه است .

— شرح الحافظ مسعود بن منصور بن الامير سيف الدين عبدالله  
العلوى شرح ممزوج و نام شرح را الكافى ناميد .

— شرح معين ابن صفى و اين شرح كوچكى است .

— شرح علامه مصلح الدين محمد سعدى عبادى لارى متوفى ٧٧٩  
و اين بهترين شرحى است كه در بيان و روشن ساختن كتاب اربعين  
نووى نوشته شده است و مصلح الدين اين شرح را براى على پاشا  
تاليف نمود .

— شرح امام شهاب الدين احمد بن حجر هيثمى مكى متوفى ٩٧٣ .

— شرح شيخ نور الدين محمد بن عبد الله ايجى و اين را به نام  
سراج الطالبين و منهاج العابدين ناميد و اين شرح به زبان فارسى  
است و دريك مجلد است .

— شرح ملا على قارى مكى هروى حنفى متوفى ١٠٤٤ . شرح  
لطيف و جامع انواع فوائد است و گمان بعضى بر آن است كه از  
ديگر شرحهاى اربعين بهتر است ، و شرح ديگرى كه ممزوج است .

— تخريج اربعين تأليف امام شهاب الدين احمد بن على بن حجر  
عسقلانى تخريج اسندهاى اربعين را به اسندهاى عالى فرموده .  
وى متوفى ٨٥٢ است .

— شرح شيخ سراج الدين عمر بن على ابن الملقن متوفى ٨٠٤ .

— شرح محمد على بن سلطان العلماء بستكى كه در جمادى  
الاول سنة ١٣٨٢ به شرح آن پرداخت ، وفقه الله تعالى للاتمام .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين ، قيّوم السموات والارضين ، مدبر الخلاق أجمعين ، باعث الرسل — صلواته عليهم — الى المكلفين لهدايتهم وبيان شرائع الدين . بالدلائل القطعية وواضحات البراهين . احمده على جميع نعمه ، واسأله المزيد من فضله وكرمه . وأشهد أن لا إله إلا الله الواحد القهار ، الكريم الغفار . وأشهد أن سيدنا محمداً : عبده ورسوله وحبيبه وخليته . أفضل المخلوقين ، المكرم بالقرآن العزيز ، المعجزة المستمرة على تعاقب السنين ، وبالسنن المستنيرة للمسترشدين ، المخصوص بجوامع الكلم وسماحة الدين ، صلوات الله وسلامه عليه وعلى سائر النبيين والمرسلين وآل كل وسائر الصالحين .

---

بنام خداوند بسیار بخشاينده بسیار مهربان  
 همه سپاسها برای خدائی است که پروردگار جهانيان است —  
 و قيّوم يعنى ذات پر عظمتی که ايستادگی آسمانها و زمينها بقدرت  
 اوست — تدبير فرماينده همه مخلوقات — برانگيزنده وفرستنده  
 پيغمبران — درودها و سلامش بر همه پيغمبرانش — آن پيغمبرانى که  
 فرستاده شده‌اند بسوى مكلفين يعنى عقلاء انس و جن — برای راهنمائی —  
 شان و روشن ساختن راههای دين — به دليلهای روشن و برهانهای  
 آشکار و حجت‌های قطعی .

أما بعد : فقد روينا عن علي بن أبي طالب ، وعبدالله بن مسعود  
ومعاذ بن جبل ، وأبي الدرداء ، وابن عمر ، وابن عباس ، وانس بن  
مالك وأبي هريره ، وأبي سعيد الخدري رضي الله عنهم ، من طرق

ستایش او میگویم - بر همه نعمتایش - و از او میخواهم تا از  
فضل و کرمش فزونی نعمتها را کرامت فرماید و گواهی میدهم آنکه  
نیست معبودی به حق غیر از خدای یکتا - که چیره و قهار است .  
بزهکاران نتوانند از عقوبتش فرار کنند - و پر کرم و آمرزگار است ،  
نکوکاران را به کرم خود شاد و آمرزیده فرماید .

و گواهی میدهم آنکه محققاً آقای ما حضرت محمد بنده و فرستاده  
اوست ، و دوست داشته و مهریافته اوست - و برترین آفریده شدگان -  
و گرمی داشته شده به قرآن - قرآن ، همان معجزه پایداری که  
روزگار به سر آید و قرآن بر اعجاز خود باقی و در هدایت خود پرتوافکن  
و به مصالح جهان وفا کننده است - و گرمی داشته شده به سنت  
روشنائی بخش برای راه جویان آن پیغمبری که اختصاص یافته به کلمه -  
های جامع و سخنها پر مغز ، که لفظ آن کم و معنی آن بسیاریا هر  
کلمه اش درّی شاهوار باشد و گرمی شده به آسانی دین .

درودهای خدا و سلامش بر آن پیغمبر خاتم و بر خویشان و یارانش  
و برادرانش از پیغمبران دیگر . درود و بر و ایشان هر يك از پیغمبران  
و بر همه صالحان - اما بعد : یعنی پس از ستایش پروردگار و درود  
و سلام بر پیغمبر اسلام و صالحان ( کلمه اما بعد : معروف است که  
اولین کسیکه این کلمه را گفت قسّ بن ساعدة الایادی بود . )

برای ما روایت شده است - روایتی که از امام نووی متصل  
است تا برسد به نام بزرگان : علی بن ابی طالب - هاشمی قریشی -  
شوهر زهراء و پدر حسنین و ابن عمّ مصطفی و رابع الخلفاء مستغنی



از توصیف - ولادت با سعادتش در شهر مکه بسال دهم قبل از بعثت که ۲۳ سال قبل از هجرت باشد رخ داد .

نام ابو طالب بنا بر قول مشهور عبد مناف است و قولی دیگر که مشهور نیست، چنین است که همین کنیه ابو طالب و نام او یکی است - مادر علی ، فاطمه بنت اسد نام دارد - « علی » اولین هاشمی است که میان پدر و مادر هاشمی بدنیا آمد - کنیه علی ابو الحسن است . پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم « علی » را به « ابی تراب » مکنی ساخت و این کنیه نزد « علی » فوق العاده محبوب بود و دوست میداشت به همین کنیه یاد شود .

در بیان اولین کسیکه مسلمان شد، علماء گفته اند نزدیکتر به پرهیزکاری این است که گفته شود : اولین کسیکه ایمان به پیغمبر آوردند ، از مردان ابوبکر بود . و از زنان : خدیجه و از کودکان علی - و از موالی : زید بن حارثه - و از بردگان : بلال .

کسانی هستند که میگویند اولین کسیکه مسلمان شد ، علی بوده است . از این کسان است : ابن عباس و انس و زید بن ارقم چنانکه ترمذی از آنان روایت نموده است و سلمان فارسی چنانکه طبرانی از او روایت نموده است - و محمد بن کعب قرظی چنانکه ترمذی و طبرانی از او روایت کرده اند .

گروه بسیاری هم معتقدند که اولین کسیکه مسلمان شد ، ابوبکر بود . چنانکه در ترجمه ایشان میآید .

کسانی که گفته اند اولین کسیکه ایمان به حضرت آورد ، خدیجه همسر حضرت بود : بریده و ابو ذر و مقداد و خبّاب و جابر و ابی سعید خدری و حسن بصری و غیرشان هستند .

و آن گفتار نزدیکتر به واقع است - زیرا در هر امر - حضرت ، خدیجه را خبر میداد - و یقیناً خدیجه به بعثت پیغمبر بیش از کسان دیگر اطلاع یافته و ایمان آورده است . والله اعلم .

موقعی که « علی » اسلام آورد ، دهساله بود . علی رضی الله عنه در تمام مشاهد با حضرت رسول همراه بود . فقط در غزوة « تبوك » بدستور حضرت در مدینه ماند — علی از علماء ربانین و از تشجاعات بلند نام — و از زاهدان کم نظیر — و از سبقت جویان بسوی اسلام است . علی پانصد و هشتاد و شش حدیث از پیغمبر روایت نموده که از آن جمله بیست حدیث مورد اتفاق بخاری و مسلم است — و بخاری به روایت نه حدیث و مسلم به روایت پانزده حدیث افراد یافته اند — در شب جمعه هفدهم رمضان المبارک از دست عبدالرحمن بن ملجم ، ضربت یافت ، و در شب یکشنبه نوزدهم ماه مبارک رمضان چهل هجری سحرگاه شربت شهادت نوشید — موقع ضربت یافتن فرمود : « فزت ورب الکعبة » : — و پس از فراغت از وصیت دم از سخن فرو بست و به گفتن لا اله الا الله مشغول شد تا به دیدار حق نائل آمد . کمی از خطوط بوخوشی پیغمبر باقی بود ، وصیت نمود از همان خطوط برای بوخوشی او به کار برند .

در موقع شهادت شصت و سه ساله بود — فرزندانش حسن و حسین و زینب کبری و ام کلثوم کبری از فاطمة الزهراء ، و محمد بن الحنفیه ، و ابوبکر و عمر و عبیدالله و یحیی و رقیه که مادرشان اسماء بنت عمیس است ، و جعفر و عباس و عبدالله و رمله و ام الحسن و ام کلثوم صغری و زینب صغری و جهانیه و میمونه و خدیجه و فاطمه و ام الکرام و نفیسه و ام سلمه و امامه و ام اییها و عثمان و محمد اصغر است ، رضی الله تعالی عنهم اجمعین و نفعنا بهم .

عبدالله بن مسعود ، کنیه اش ابو عبدالرحمن — هذلی حلیف بنی زهره — محل های اقامت متش به ترتیب مکه ، مدینه و اخیراً کوفه بود . مادرش ام عبد نیز از هزیل بود — مادرش نیز اسلام آورد و هجرت نمود — عبدالله از سابقین به سوی اسلام بود — مسلمان شدنش همراه با زمانی بود که سعید بن زید پسر عموی عمر بن خطاب اسلام آورد .

طبرانی از ابن مسعود روایت نموده که گفت به خاطر دارم موقعیکه من ششمین فرد مسلمان بودم و بر روی زمین به غیر از ما مسلمان دگری نبود ، عبدالله بن مسعود به حبشه هجرت نمود و آن موقعی بود که حضرت رسول دستور داد یارانش به حبشه هجرت کنند .

پس از آن موقعیکه اسلام در مدینه ظاهر شد ، عبدالله بن مسعود به مدینه هجرت نمود و در تمام مشاهد از بدر و غیره با پیغمبر همراه بود — و عبدالله بن مسعود است که در روز « بدر » گردن دشمن خدا — ابی جهل را از تن جدا کرد — پس از اینکه دو پسر عفره کار ابو جهل را ساخته بودند — او خبر قتل ابو جهل را به پیغمبر رسانید — عبدالله بن مسعود خیلی خرد و ضعیف اندام بود ، بجائیکه پاهایش را شباهت به پای پرنده میدادند — ولی فوق العاده چابکی و نشاط داشت .

در مکه برای تبلیغ اسلام و بدست آوردن اخبار از نشاط و چابکی او ، کافران به ستوه آمده بودند — موقع ایستادنش برابر با مردان نشسته دیگر میشد .

عبد الله بن مسعود همیشه متصدی نعلین پیغمبر بود — موقع بیرون آمدن حضرت رسول ، نعلین به پای ایشان میکرد و هر موقع نعلین می کردند ، ابن مسعود نعلین را به دست می گرفت — همیشه خود و مادرش ملازم منزل پیغمبر و خدمت پیغمبر بودند .

ابو موسی اشعری گوید : موقعیکه من و برادرم از یمن آمدیم ، گمان میکردیم ابن مسعود و مادرش از اهل بیت هستند ، زیرا همیشه در منزل پیغمبر دیده میشدند .

از ابن مسعود هشتصد و چهل و هشت حدیث روایت شده است که بخاری و مسلم متفقاً شصت و چهار حدیث و بخاری منفرداً بیست و یک حدیث و مسلم منفرداً سی و پنج حدیث روایت کرده اند .

عبد الله بن مسعود از بزرگان صحابه و از دانشمندان و فقهاء صحابه در قرآن و فقه و فتوی بود و از صاحبان اخلاق برجسته و از

صاحبان پیروان بسیار بود . وفات او به سال ۳۲ هجری در کوفه اتفاق افتاد و بعضی گفته اند در مدینه و عثمان بر او نماز خواند و بعضی گفته اند زیر و برخی گفته اند عمار بر او نماز خوانده است .

فرزندانش : عبد الرحمن و عتبه و ابو عبیده - در شنیدن ابو - عبیده و عبد الرحمن از پدر اختلاف است - ابن مسعود صاحب نعلین و مسواک و سواد پیغمبر بود - رضی الله عنه ، میفرمود میدانم چه سوره کجا و چه آیه در چه خصوص نازل شده است .

معاذ بن جبل انصاری خزر جی جشمی - در هجده سالگی

مسلمان شد و عقبه دوم همراه با هفتاد تن از انصار به حضور حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم شرفیاب شد و بیعت نمود . پس از آن در تمام مشاهد از بدر و خندق و غیر آن با حضرت رسول همراه بود . حضرت رسول او را یکی از چهار تن حفاظ قرآن دانست که فرمود : خذوا القرآن من اربعة : عبدالله بن مسعود و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل و ابی بن کعب .

وی در سن سی و چهار سالگی بسال هجدهم هجری در طاعون عمواس شهید شد . عمواس در رمله بیت المقدس است و نسبت طاعون از آنجا آغاز شد . قبر معاذ در مشاق غوریان است .

از حضرت رسول یکصد و پنجاه و هفت حدیث روایت کرده است بخاری و مسلم بر دو حدیث از او اتفاق دارند و بخاری به تنهایی سه حدیث از معاذ روایت کرده است . بقیه روایات از او در دیگر کتب حدیث است .

ابو الدرداء - نام او عویمر - وقیل عامر - بن قیس انصاری  
حارثی خزر جی - اسلام او از ابتداء هجرت کمی متأخر بود - ابتداء حضور او در مشاهد ، از بعد از احد شروع میشود - در اینکه در غزه احد حضور داشته اختلاف است - از روزیکه مسلمان شد ، در تمام

مشاهد همراه حضرت بود .

ابو الدرداء مردی فقیه و حکیم و زاهد بود - دو همسر او هر کدام ام الدرداء نام داشتند . اولی ام الدرداء کبری است که از صحابیات بوده و نام او خیره است - و دومی ام الدرداء صغری است که پس از وفات اولی ، این را اختیار نمود - ام الدرداء صغری از تابعیات بوده و نام او هجیمه است .

در خلافت « عثمان » قضاوت دمشق را بعهده گرفت . حضرت رسول میان « ابوالدرداء » و « سلمان فارسی » مؤاخات فرمود . از ابوالدرداء روایت شده است که گفت : من در نماز برای هفتاد تن از برادرانم دعا میکنم و نام آنها و پدرانشان را یاد میکنم .

وفات او به سال ۳۱ و به قولی ۳۲ هجری در دمشق اتفاق افتاد . قبر او و همسرش ام الدرداء صغری در باب صغیر دمشق معروف است . از او یکصد و هفتاد و نه حدیث روایت شده است - از آن جمله بخاری و مسلم متفقاً دو حدیث روایت کرده اند . ابو الدرداء از زاهدان بلند نام است و زیارت سلمان از ابی الدرداء در صحیح بخاری معروف است . از ابو الدرداء جمعی از صحابه مثل ابن عمر و ابن عباس و انس و غیرهم روایت کرده اند و از تابعین خلائی بسیار از او روایت نموده اند - نام یکی از پسرانش « بلال » است .

انس بن مالک : کنیه اش ابو حمزه انصاری خزرجی نجفاری نضری

- خد متکار پیغمبر - و خودش هم به لقب خادم رسول الله افتخار میکرد و خوشش میآمد . روزی که حضرت رسول مدینه را مشرف ساخت ، انس بن مالک یتیمی خردسال بود . مادرش ام سلیم او را به حضور پیغمبر آورد و از پیغمبر خوااهش کرد تا فرزندش را به خد - متگزاری بپذیرد . حضرت رسول این خوااهش را پذیرفت و در طول مدت یازده سال که حضرت رسول در مدینه اقامت داشت ، انس به خدمت پیغمبر کمر بسته بود . حضرت رسول او را کنیه ابو حمزه داد

به سبب محبتی نسبت به سبزه ترش مزه بنام حمزه ( در زبان محلی آن را ترشك در جنوب ایران می نامند ) .

ام سلیم روزی از پیغمبر خواش نمود تا انس را دعا کند - حضرت رسول دست بدعا برداشت و فرمود : اللهم ارزقه مالا وولداً وبارك له : خدایا ! مال و فرزند ، روزی انس فرما و برای او برکت بینداز ... این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده اند .

انس گوید من از فرزندان و نوادگان قریب یکصد به خاک سپرده ام والبته آنچه باقی بوده اند ، بیش از آن بوده اند . انس بن مالک عمری طولانی آورد و به اتفاق علماء بیش از یکصد سال عمر آورده است . در سال نود و سه هجری در محلی خارج از بصره که يك فرسخ و نیم بیرون از بصره بود ، در گذشت و همانجا مدفون شد . آن محل به قصر انس معروف است .

انس بن مالک از تیر اندازان بنام بود . انس از جمله شش تن یاران پیغمبر است که احادیث بسیار روایت کرده اند . از انس بن مالک دو هزار و دویست و هشتاد و شش حدیث روایت شده است که از آن جمله ، بخاری و مسلم متفقاً یکصد و هشتاد و شش حدیث روایت کرده اند و بخاری منفرداً هشتاد و دو حدیث و مسلم منفرداً هفتاد و يك حدیث روایت نموده است .

ابو هریره - نام او بنا بآنچه محققین مثل بخاری گفته اند ، عبد الرحمن بن صخر است . بیهقی از امام محمد بن ادریس شافعی روایت نموده است که فرمود : ابو هریره حافظترین کسی است که روایت حدیث نموده است در زمانه اش . و در صحیح مسلم می آورد که : ابو هریره گفت یا رسول الله دعا بفرما که خدا من و مادرم را بسوی مؤمنان ، محبوب گرداند و مؤمنان را نزد ما محبوب سازد . حضرت رسول فرمود : « اللهم حبب عبیدك هذا و امه الى عبادك المؤمنین وحبب الیهم المؤمنین » . ابو هریره گوید از برکت این دعاء است که هر مؤمنی

که آوازه مرا بشنود ، مرا دوست میدارد اگرچه مرا نبیند .  
 ابو هريره را عادت بود که هنگام یاد کردن حدیث از پیغمبر  
 صلی الله تعالی علیه و سلم برای یقین داشتن که از روی اطمینان روایت  
 مینماید ، ابتداء این حدیث را روایت میکرد : من کذب علی متعمداً  
 فلیتبوأ مقعده من النار : پیغمبر فرمود کسیکه دروغ بر من گوید ، جای  
 خود را در دوزخ تعیین نماید ، زیرا دروغ بر پیغمبر مایه کفر است  
 و موجب دوزخ می شود .

وفات او به سال پنجاه و نه هجری اتفاق افتاد و در بقیع مدینه  
 منوره مدفون شد . مجموع احادیث به روایت او از پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم ، پنجهزار و سیصد و هفتاد و چهار حدیث است . بخاری  
 و مسلم بر سیصد و بیست و پنج حدیث اتفاق دارند و بخاری به تنهایی  
 نود و سه حدیث روایت - و مسلم به تنهایی یکصد و نود حدیث -  
 و بقیه در دیگر کتابهای حدیث است .

ابو سعید خدری - نام او سعد بن مالك - و نام مادرش انیسه  
 بنت ابی حارثه است و خدری نسبت به جد او خدری است که ابجر نام  
 داشت - ابو سعید خدری انصاری خزر جی از فقهاء صحابه و از فاضلان  
 عالی مقام یاران پیغمبر است . پدرش مالك ، از صحابه بود و در روز  
 احد شهید شد . در روز احد ، ابو سعید به حضور حضرت شرفیاب شد  
 ولی در آن روز به نظر حضرت خردسال آمد و قبول نشد که در غزوه  
 احد حاضر شود . پس از آن در دوازده غزوه با حضرت رسول همراه بود .  
 ابو سعید از گروهی از اصحاب پیغمبر مانند صدیق و فاروق  
 و ذی النورین و زید بن ثابت روایت نمود - و از ابو سعید هم گروهی  
 از صحابه مانند ابن عمر و ابن عباس و جابر بن عبد الله و غیرهم روایت  
 کرده اند و از تابعین خلافتی روایت کرده اند . وفات او در مدینه به  
 سال شصت و چهار هجری اتفاق افتاد و در بقیع مدفون شد .

عبد الله بن عمر - قریشی عدوی مدنی - پدرش عمر بن الخطاب، و مادرش زینب بنت مظعون بن جلیب حبی . در سال دوازده قبل از هجرت یعنی دو سال بعد از بعثت در مکه معظمه بدنیا آمد - همراه پدر اسلام آورد - و در هجرت بر پدر سبقت جست . اولین مشاهد که همراه پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاضر شد ، خندق است که در سال پنجم هجری رخ داده است . زیرا قبل از آن در «احد» به سال سوم برای جهاد حاضر شد و بسبب اینکه هنوز کودک بود ، حضرت اجازه ورودش در غزه احد نداد .

در وقعه خندق که سن او از پانزده گذشته بود ، در رکاب حضرت رسول حاضر شد .

در بین اصحاب کمتر نظیر دارد - زیرا هیچ سنتی از سنن پیغمبر از او فوت نمیشد - بجائیکه در هر محل که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نماز گذارده بود ، نماز میگذارد و حتی هر جا که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم شترش را خوابانده بود ، وی شترش را در همان جای شتر پیغمبر می خواباند و در هر کار ، هدفش پیروی و اتباع پیغمبر بود . در کردار و گفتار و همچنین در ترك دنیا و مقاصد آن و ترك جاه طلبی و ریاست و در زهد کامل متصف بود .

شصت سال بعد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم زیست و در این مدت چیزی از حال پیغمبر و یارانش از او پوشیده نماند . در این مدت گروه گروه مردم برای سئوالهای دینی بسوی او روی میآوردند .

جابر بن عبدالله انصاری میگوید : از بین یاران پیغمبر کسی نبود که بیش از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ملازم طریق پیغمبر و مواظب بر سنت ایشان باشد . عبدالله بن عمر یکی از مردان پر - صدقه بود و گاه در يك مجلس صدقه اش به سی هزار میرسید



و هرگاه از بین مالهایش از چیزی خیلی خوشش میآمد ، آن را صدقه مینمود . بردگانش این عادت او را دانسته بودند و گاه یکی از آنها ملازم مسجد و عبادت میشدو موقعیکه عبد الله بن عمر او را بر این حالت میدید ، او را آزاد میکرد .

رفقایش به او میگفتند که بردگانت ترا میفریند - او میفرمود که : من خدعنا بالله انخدعنا - کسیکه ما را در عبادت خدا فریب دهد ، تحمل فریب او را مینمائیم ، زیرا راه ما دعوت مردم بسوی خداپرستی است .

عبد الله بن عمر از جمله شش تن از یاران پیغمبر است که به کثرت روایت حدیث معروفند و این شش تن عبارتند از : ابو هریره ، انس ، عبد الله بن عباس ، عبد الله بن عمر ، جابر بن عبد الله وعایشه .

او از موقعیکه جنگ بین مسلمین شروع شد ، از شرکت در جنگها کناره گرفت و در هیچ کدام شرکت نکرد . بفرموده بخاری ، صحیح ترین اسناد - روایت مالک از نافع از عبدالله بن عمر از حضرت رسول است و آنرا مسَبِّك الذهب نامند .

از عبدالله بن عمر یکهزارو ششصد و سی حدیث روایت کرده - اندکه از این جمله بخاری و مسلم بر یکصد و هفتاد حدیث اتفاق دارند - و بخاری هشتاد و یک حدیث روایت نموده بدون مسلم و مسلم سی و یک حدیث روایت نموده است بدون بخاری .

فرزندان عبدالله عمر عبارتند از : سالم ، عاصم ، حمزه ، بلال ، واقدوچند دختر که یکی همسر عمرو بن عثمان و دیگری همسر عروة بن - الزبیر بوده - عبدالله پسر عبدالله بن عمر وصی پدرش بوده و در مدینه دارای نوه و احفاد است . همسر عبدالله بن عمر ، صیغه دختر ابی عبید یعنی خواهر مختار بن ابی عبیداست . عبدالله بن عمر بسال هفتادوسه هجری در مکه در گذشت و همانجا مدفون است . وفات او سه ماه پس از قتل عبدالله بن الزبیر بود .

کثیرات بروایات متنوعات ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال :  
من حفظ على أمتي أربعين حديثاً من أمر دينها ، بعثه الله يوم القيامة  
في زمرة الفقهاء والعلماء .

وفي رواية : بعثه الله فقيهاً عالماً ؛ وفي رواية أبي الدرداء : وكنت  
له يوم القيامة شافعاً وشهيداً .

---

گویند حجاج بن یوسف سفاک خون آشام دستور داده بود تا  
میخی را در زیر عصائی قرار داده و به زهر بمالند و در ازدحام بر  
پای ابن عمر فروبرند . روی همین اصل عبدالله بن عمر را مسموم کردند  
و موجب شهادت وی شد .

عبدالله بن عباس قریشی هاشمی — کنیه اش ابوالعباس بنام پسر  
بزرگش که عباس نام داشت . پدرش عباس بن عبد المطلب عموی  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مادرش لبابه بنت الحارث الهلالية  
و لقبش حبر الامة — البحر — است . پیغمبر او را دعا کرد که خدا بوی  
حکمت بپاموزد — ابن عباس در شعب ابی طالب در مکه — موقعیکه  
پیغمبر و بنی هاشم در شعب ابی طالب محاصره بودند ، بدینا آمد ، سه  
ماه قبل از هجرت .. و موقع رحله پیغمبر ، ابن عباس سیزده ساله بود .  
ابن عباس پس از ابن مسعود سی و پنجسال مورد مراجعه مردم  
در فتوی بود و مردم از هر سو برای استفاده از علمش به محضرش می —  
شتافتند — ابن عباس از بیشترین اصحاب پیغمبر در فتوی بود . علی  
ابن المدینی گفته است : از اصحاب پیغمبر سه تن هستند که پیروانشان  
به اقوالشان در فقه قیام کرده و آن را انتشار داده اند . این سه تن ،  
عبدالله بن مسعود و زید بن ثابت و عبدالله بن عباس هستند .  
ابن عباس مانند پدرش عباس و مانند جدش عبد المطلب در آخر

وفي رواية ابن مسعود : قيل له ادخل من أي أبواب الجنة شئت .  
وفي رواية ابن عمر : كتب في زمرة العلماء وحشر في زمرة الشهداء .  
واتفق الحفاظ على أنه حديث ضعيف وإن كثرت طرقه ، وقد  
صنف العلماء رضي الله عنهم في هذا الباب : ما لا يحصى من المصنفات  
فأول من علمته صنف فيه : عبدالله بن المبارك ثم محمد بن أسلم الطوسي  
العالم الرباني ، ثم الحسن بن سفيان النسائي ، وأبو بكر الآجري ، وأبو-  
بكر محمد بن ابراهيم الاصفهاني والدارقطني ، والحاكم ، وأبو نعيم ،  
وأبو عبد الرحمن السامي ، وأبو سعيد الماليني ، وأبو عثمان الصابوني ،  
وعبدالله بن محمد الانصاري ، وأبو بكر البيهقي . وخلائق لا يحصون  
من المتقدمين والمتأخرين . وقد استخرت الله تعالى في جمع اربعين  
حديثاً ، اقتداءً بهؤلاء الائمة الاعلام ، وحفاظ الاسلام .

---

عمر نابينا شد . وفات او به سال شصت و هشت هجری در « طائف »  
اتفاق افتاد و قبر او در طائف است .

ابن عباس روزی برای تفسیر و روزی برای مغازی و روزی  
برای لغت عرب و شعر و حساب و فرائض می نشست و هر دانشمندی  
که به محضرش می آمد به وفور علمش اذعان میکرد و هر پرسنده که به  
خدمتش میرسید و پرسشی میکرد ، نزد او جواب و علمی می یافت -  
ابن عباس و برادرانش به دوری قبرشان از یکدیگر معروفند - به  
صورتیکه میگویند معلوم نیست فرزندان يك مادر اینهمه قبرشان دور  
باشد - قبر فضل در یرموك شام - قبر عبدالله در طائف . قبر عبیدالله  
در مدینه و قبر قثم در سمرقند و قبر معبد در آفریقا است . از فرزندان

عباس پسر بزرگش نام برده شد و علی که جد خلفاء عباسی است .  
در صحیح بخاری ثابت است که حضرت رسول ، ابن عباس را به  
سینه فشرد و فرمود : اللهم علّمه الكتاب . و در صحیح مسلم : اللهم  
فقّهه .

روایت داریم از نامبردگان رضی الله تعالی عنهم - از طرق  
بسیار و به روایتهای متنوع - که حضرت رسول صلی الله تعالی علیه  
و آله و سلم فرمود : کسیکه نگه داشت بر امتم چهل حدیث که  
در امور دین است باشد ، خدای تعالی او را در روز قیامت زنده نماید  
و او در گروه دانایان و علماء بشمار است . و در روایتی هست که : خدای  
تعالی او را زنده فرماید و او را از فقهاء و دانایان بشمار آرد . در روایت  
ابی الدرداء آمده است که حضرت فرمود : برای او ( یعنی کسیکه  
چهل حدیث در امور دین برای امت نگهداشت ) شفاعت خواه و گواه  
هستم ( در روز قیامت ) در روایت ابن مسعود ، گفته میشود به او :  
داخل شو از هر يك از درهای بهشت که خواهی - و در روایت ابن -  
عمر : نوشته میشود در گروه دانشمندان و زنده میشود و داخل  
میشود در گروه شهیدان در روز قیامت .

این حدیث که در فضائل نگهداری چهل حدیث آمده است ،  
حفاظ یعنی دانشمندان علم حدیث اتفاق دارند که حدیثی ضعیف  
است هر چند که طرق آن بسیار است و به امید آن فضیلت و ثواب  
و حصول شفاعت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم .

دانشمندان در این باب کتابهای بیشمار تصنیف فرموده اند  
و نخستین کسیکه من دانسته‌ام در این باب تصنیف فرموده است ،  
دانشمند بزرگ و علامه بلند نام عبدالله بن المبارك امام معروف  
است . پس از او امام محمد بن اسلم طوسی دانشمند خداشناس و عالم  
ربانی است . پس از او امام حسن بن سفیان النسائی و امام ابو بکر  
آجری و امام ابوبکر محمد بن ابراهیم اصفهانی رضی الله عنهم هستند .

عبدالله بن المبارك مروزی - کنیه اش ابو عبد الرحمن - امام

و دانشمندی که اجماع علماء بر امامت اوست - و رحمت هنگام یاد او نازل میگردد . سفیان بن عیینه شیخ امام شافعی درباره ابن المبارك گفت : محققاً فقیه و عالم و عابد و زاهد و سخاوتمند و شجاع بود . امام اوزاعی به ابی عثمان کلابی گفت : اگر عبدالله بن المبارك را بدیدی ، چشمت روشن میشد - عباس بن مصعب گفت : ابن - المبارك جمع نمود میان حدیث و فقه و علوم عربیه و تاریخ و شجاعت و سخاوت و تجارت و محبوبیت نزد همه فرقه ها . ابن المبارك از تابعی التابعین است . از او خلائق بسیار ، روایت حدیث نموده اند از آن جمله سفیان بن عیینه و سفیان ثوری و امام مالک .

موقعیکه عبدالله بن المبارك به رقه آمده بود ، یکی از کنیزان هارون الرشید از پشت بام نگاه کرد . دید گرد و غبار بر پاست و نعلین ها پاره شده است و مردم در ازدحامند . پرسید : این چه کسی است که مردم بخاطر او غلغله بر پا کرده اند ؟ گفتند که این عالم خراسان است - عبدالله بن المبارك .

کنیز گفت : سوگند بخدا که این پادشاه است نه هارون الرشید که مردم بدور او جمع نمیشوند مگر به ضرب چوب و عصا !

عبدالله بن مبارك بنا به گفته امام احمد بن حنبل ، که در زمان عبدالله بن المبارك جوینده تر از او برای علم نبوده است . ابن المبارك احادیث بسیار روایت کرد و کتابهای زیادی تصنیف نمود . از کتاب اربعین او در حدیث که امام نووی در اینجا از آن نام برده است به عنوان اینکه اربعین او اولین کتاب اربعین چهل حدیث است ، یاد کرده است .

وفات او هنگام مراجعت از جهاد در ماه رمضان سال یکصد و هشتادویک هجری موقعیکه شصت و سه ساله بود ، در شهر هیت که در کنار فرات بالاتر از انبار قرار گرفته صورت یافته است .

رحمه الله تعالى .

محمد بن اسلم بن سالم ( الکندی مولا هم ) الطوسی - کنیه اش  
ابو الحسن - امام ربانی و دانشمند عالی مقام - مصنف المسند و شیخ  
مشرق زمین . محمد بن رافع در باره ایشان گفته است که من بر محمد  
بن سلم طوسی داخل شدم ، دیدم نمیتوانم او را شباهت دهم مگر به  
یاران پیغمبر .

ابوبکر ابن خزیمه در باره ایشان گفته است : محمد بن اسلم  
طوسی ربانی این امت است . شمس الدین ذهبی گوید : از حافظان مورد  
اعتماد و از اولیاء ابدال بود و من اربعین او را شنیده یعنی روایت دارم .  
محمد بن یوسف بنا گفت : محمد بن قاسم طوسی خدمتکار محمد  
بن اسلم مرا خبر داد که از امام اسحاق بن راهویه شنیدم موقعیکه از  
اسحاق پرسیده شد در خصوص فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله  
سلم : فعلیکم بالسواد الاعظم - یعنی شما را تشویق میکنم به همراهی  
گروه بیشتر ( یعنی اکثریت امت که مقصود اهل سنت باشد ) اسحاق  
گفت : مقصود از آن محمد بن اسلم است و یاران او . ابو بکر بن  
خزیمه امام معروف وقتی گفت : مرا خبر داد کسیکه چشم من مانند  
او ندید . یعنی محمد بن اسلم . واحمد بن نصر نیشابوری گوید : به من  
گفته شد که هزار هزار انسان روی محمد بن اسلم نماز گذاردند .

امام محمد بن اسلم از هر جهت به امام احمد بن حنبل شباهت  
داده میشد . شمس الدین ذهبی به اسناد خود از این امام محمد بن  
اسلم روایت مینماید که محمد بن اسلم از محمد بن عبید و محمد بن  
عبید از سلیمان بن یزید و او از عبدالله ابن ابی اوفی و او از حضرت  
رسول صلی الله تعالی علیه و آله و سلم روایت نمود که فرمود :  
رحمت نازل نمیشود بر گروهی که بین آنها کسی باشد که ارحام خود را  
قطع نموده باشد : لا تنزل الرحمة علی قوم فیهم قاطع رحم .

وفات محمد بن اسلم بسال دویست و چهل و دو هجری در ماه

محرم بود . رحمه الله تعالى و نفعنا ببرکته .

الحسن بن سفیان النسوی - الامام الحافظ ابو العباس بن سفیان - مؤلف المسند الکبیر و اربعین در حدیث . وی شیخ خراسان و از علماء عاملین و دانشمندان کم نظیر است - ابن حبان در باره ایشان گفته است : حسن بن سفیان از دانشمندانی است که در راه علم مشقت سفرها بر خود هموار ساخت و از تصنیف کتب و روایت حدیث فروگذار ننمود . ابو بکر احمد بن علی رازی حافظ در باره او گفت : حسن بن سفیان در دنیا نظیر ندارد . حاکم گفت که من از محمد بن داود بن سلیمان شنیدم که میگفت من نزد حسن بن سفیان بودم که ابن خزیمه و - ابو عمر و بن الحیری و احمد بن علی رازی به خدمت حسن رسیدند . حاکم همچنین گفت : حسن بن سفیان محدث خراسان بود در زمان خودش و در ثبت روایت و کثرة آن و ذر فهم و ادب بر همگنان متقدم بود .

شمس الدین ذهبی به اسناد خود از او روایت مینماید که کتاب اربعین امام حسن بن سفیان بر ابی الفضل بن عساکر شنیدم - آنوقت اسناد خورا تا حسن بن سفیان بیان میکند - و حسن بن سفیان از عبد الحمید بن بیان سکری - و او از هشیم و هشیم از شعبه و شعبه از عدی بن ثابت - و عدی از سعید بن جبیر از ابن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود : کسیکه اذان را شنید و اجابت نکرد که برای نماز با جماعت بمسجد حاضر شود ، نماز ندارد مگر در صورتیکه نرفتنش به مسجد برای نماز با جماعت ، از روی عذر بوده باشد : « من سمع النداء فلم یحب فلا صلوة له الا من عذر . » و اخرجه ابن ماجه عن عبد الحمید .

وفات ابی العباس حسن بن سفیان در قریه بالور سه فرسخی نساء خراسان در ماه رمضان به سال سیصد و سه هجری بود . رحمه الله تعالى .

ابو بکر آجری - محمد بن الحسین بن عبدالله بغدادی ، الامام المحدث القدوه - مصنف ( کتاب الشریعة فی السنة ) و کتاب الاربعین در حدیث - و غیر آن دو - نام برده فاضلی گرانمایه و پیشوائی عالیقدر و دانشمندی مبرز بود - در شهر مکه مجاور بود و عالم با عمل پیغمبر و صاحب سنت بود .

خطیب در باره او گفت : عالمی مورد اعتماد و دینداری موفق و دارای تصانیف بود - شمس الدین ذهبی به اسناد خود از امام ابو بکر آجری روایت مینماید ، ابو بکر آجری از ابو بکر محمد بن لیث جوهری از محمد بن عبید محاربی از قبیصه بن لیث اسدی از مطرف بن طریف از ابی اسحق از حارث از علی بن ابی طالب رضی - الله عنه که گفت : منع فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از اینکه مرد بلند نماید آوازش را به قراءة قبل از خفتن و بعد از آن : عن علی رضی الله عنه : « نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم أن یرفع الرجل صوته بالقراءة قبل العتمة وبعدها » وفات امام آجری در مکه در ماه محرم به سال سیصد و شصت هجری بود رحمه الله تعالی .

از جمله شیوخ او : ابو مسلم کجی و ابو شعیب حرّانی و خلف بن عمر و عکبری و جعفر فریابی و گروهی دیگرند . از جمله روایت - کنندگان از او : ابو نعیم حافظ و عبدالرحمن بن عمر بن النحاس و ابو - الحسین بن بشران و خلقی از حجاز و مغاربه .

ابو بکر محمد بن ابراهیم اصبهانی - الامام الحافظ محمد بن ابراهیم بن علی اصبهانی مستملی ابو نعیم - مؤلف ( اربعین ) در حدیث و ازدانشمندان بنام قرن پنجم هجری است . دقاق درباره اش گفت : محمد بن ابراهیم اصبهانی از بزرگان حفاظ حدیث است . همیشه حدیث را از بر املاء مینمود . ابو سعد سمعانی در باره ایشان گفت : او حافظی عظیم الشأن است نزد اهل شهرش و مجالس بسیاری در حدیث املاء نمود .



از جمله شیوخ او : ابا عمر هاشمی است و علی بن ابو القاسم نجار در بصره - و ابو القاسم خرقی در بغداد - و در اصفهان ابو بکر ابن مردویه و طبقه شان و از جمله روایت کنندگان از او : سعید بن ابی الرجاء و حسین بن عبد الملك خلال و فاطمه بنت محمد بغدادی و المعمر اسماعیل بن حمّامی وعده دیگرند .

شمس الدین ذهبی به اسناد خود از ابو بکر محمد بن ابراهیم اصبهانی روایت میکند که محمد بن ابراهیم از اباعمر هاشمی از عیسی بن ابراهیم از ابو یوسف قلو سی از عمرو بن سفیان قطیع از حسن بن عجلان از لیث از علقمه بن مرثد از سلیمان بن بریده از بریده روایت مینماید که مردی بخدمت حضرت رسول صلی الله تعالی علیه و آله و سلم آمد و گفت : یا رسول الله من مادرم را دو فرسخ در گرمای شدید به دوش گرفته ام در آن گونه گرمائی که اگر قطعه گوشتی بر او می انداختم پخته میشد. آیا با این حال شکر مادری او را بجای آورده ام ؟ حضرت فرمود : ممکن است کار تو برابر يك لحظه درد زایمان قرار بگیرد : « یا رسول الله انی حملت امی علی عنقی فرسخین فی رمضاء شدیدة لو القیت علیها مضغة من لحم نضجت . فهل ادیت شکرها ؟ قال : (ص) : لعل ذلك ان یکون بطلقة واحدة . »

وفات محمد بن ابراهیم اصبهانی در ماه صفر به سال چهارصد و شصت و شش هجری بود رحمه الله تعالی .

ودارقطنی ، و حاکم ، و ابو نعیم ، و ابو عبدالرحمن سلمی ، و ابو سعید مالینی ، و ابو عثمان صابونی ، و عبدالله بن محمد انصاری ، و ابو بکر بیهقی - و مردمی بیشمار از پیشینیان و متأخرین و به حقیقت طلب خیریت نموده و استخاره کردم تا از فضل و کرمش بر من روشن سازد و اگر صلاح است در گرد آوردن چهل حدیث به اقتداء و پیروی از اینان : پیشوایان بلند نام و نگاه دارندگان اسلام - که نامشان یاد شد.

وقد اتفق العلماء على جواز العمل بالحديث الضعيف في فضائل الاعمال ، ومع هذا فليس اعتيادي على هذا الحديث ، بل على قوله صلى الله عليه وسلم في الاحاديث الصحيحة : ليلبغ الشاهد منكم الغائب . وقوله صلى الله عليه وسلم : نَصَّرَ الله امرءاً سمع مقالتي فوعاها فأداها كما سمعها .

وعلماء اتفاق دارند بر درست بودن عمل بر حدیث ضعیف هرگاه در فضائل اعمال باشد یعنی در انجام کارهای پر فضیلت باشد - و با این حال که علماء بر جواز عمل بر حدیث ضعیف اتفاق دارند ، من تکیه بر این حدیث که گذشت ، ندارم - بلکه اعتمادم به فرموده پیغمبر است صلی الله تعالی علیه وسلم که در حدیثهای صحیح به ثبوت رسیده است که فرمود : برساند کسی که حاضر است به کسیکه حاضر نیست - یعنی کسانی که حاضرند و فرمایشات مرا میشنوند - فرمایشات مرا به کسانی که حاضر نیستند ، برسانند - و فرموده پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فرمود : خدا شاداب فرماید کسی را که مرا شنید و آنرا در دل نگهداشت و رسانید آنرا چنانکه شنیده است - نَصَّرَ : یعنی خرم دارد و سر سبز و شاداب فرماید - فوعاها : یعنی آنرا در محفظه قلب خود جا داد و حفظ کرد - وعاء به معنی ظرف است و ظرف نگهداری حدیث ، دل است که آنرا حفظ میکند - فأداها : پس آنرا بازگو کرد ، آنرا رسانید و تبلیغ نمود . کما سمعها : چنانکه شنید - یعنی زیاد و کم نکرد .

دارقطنی - دارقطن نام محله ایست در بغداد به معنی خانه پنبه - انبار پنبه - مانند دارورد : خانه گل - انبار گل - محل فروش آن .  
الدارقطنی الامام شیخ الاسلام حافظ الزمان ابو الحسن علی بن عمر بن احمد بن مهدی بغدادی - حافظ بلند نام و امام معروف که چنانکه از ستایش دانشمندان معاصرش بر میآید ، در عصر خود هماتند

نداشته است . ولادت او به سال سیصد و شش هجری است - از جمله شیوخ او امام بغوی وابن ابی داود وابن صاعد و حضرمی وابن درید و ابن یروړ و علی بن عبد الله بن مبشر و محمد بن القاسم محاربی و ابو علی محمد بن سلیمان مالکی و ابو عمر قاضی و ابو جعفر احمد بن البهلول و احمد بن القاسم فرائضی و خلقی بسیار از شیوخ بغداد و واسط و بصره و کوفه .

در سن کهولت به مصر و شام رفت و تصانیف خود را تألیف نمود که از جمله تألیفهای او « سنن » و کتاب « علل » است که بعضی از علماء میگویند مطالعه کتاب « علل » بکن تا مقام دارقطنی را بدانی . از جمله شیوخ دارقطنی ابو سعید اصطخری از بزرگان علماء مذهب شافعی است - و معروف است که علماء حدیث اکثر .

پیرو مذهب شافعی هستند . و نیز از جمله روایت کنندگان از دارقطنی که شاگردان دارقطنی محسوب میگردند ، حاکم ابو عبد الله نيسابوری ، ابو حامد اسفراینی ، قاضی ابو الطیب طبری ، ابوذر هروی ، ابو نعیم اصبهانی ، ابو بکر بن بشران ، ابو محمد جوهری و خلقی بسیار غیر از اینان .

حاکم در باره دارقطنی میگوید : دارقطنی یگانه زمان خود بود . در حفظ و فهم و ورع بی نظیر و برای قراء و نحوین امام بود و من در سال ۳۶۷ - چهار ماه در بغداد ماندم و زیاد با دارقطنی اجتماع یافتم و دیدم که او بالاتر است از آنچه وصفش شنیده بودم . و او را تصنیفهای است که یاد کردنش به طول میانجامد و گواهی میدهم که کسی را مانند خود بر روی زمین نگذارد یعنی بعد از او مانند او نیست .

خطیب در باره او گوید : دارقطنی یگانه روزگار و پیشوای زمان و علم حدیث و شناسائی علل و دانستن نام مردان حدیث به او منتهی شد . با راستی و اعتماد و درستی عقیده ( یعنی پایداری بر عقیده اهل سنت ) و اطلاع بر علوم مانند قراءات که در این رشته تألیفی دارد که

مایه تأسی دانشمندان علم قراءت گرفته است .  
 قاضی ابو الطیب طبری از علماء مذهب شافعی در باره دارقطنی  
 گفت : که دارقطنی امیرالمؤمنین در حدیث است .  
 خلاصه اینکه دارای فضائل فراوانی است . شمس الدین ذهبی از  
 عقیقی حکایت نماید : که من در مجلس دارقطنی حاضر بودم که  
 ابو الحسن بیضاوی با شخص غریبی به خدمت دارقطنی رسید و از  
 دارقطنی خواهش نمود تا چند حدیث بر او املاء نماید . دارقطنی از  
 حفظ خود بیست حدیث املاء نمود که متن همه آن احادیث این بود :  
 « نعم الشیء الهدیة امام الحاجة » : چه خوب چیزی است ارمغان پیش  
 از بر آوردن حاجت .

خطیب میگوید : ابو القاسم ازهری به من گفت که دارقطنی  
 هرگاه چیزی از علم نام میبرد ، هر علمی بود نزد او نصیب و بهره  
 فراوانی از آن علم یافته میشد . وفات او در هشتم ذیقعد به سال  
 سیصد و هشتاد و پنج هجری بوده است رحمه الله تعالی .

امام المحدثین الحاکم : ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن —  
 حمد ویه الضبی النیسابوری — معروف به ابن البیع — ولادت او به سال  
 سیصد و بیست و یک هجری ، سوم ماه ربیع الاول بود . از کودکی به  
 طلب حدیث پرداخت و قریب دو هزار شیخ را ملاقات و از آنها  
 حدیث شنید .

از جمله کسانی که حاکم از آنها روایت نموده است ، پدرش  
 و محمد بن علی بن عمر و ابو العباس الاصم — و ابن هانی و محمد بن —  
 عبدالله صفار و ابی عبدالله بن الاحزم و ابن السماک و ابن درستویه  
 و ابی علی الحافظ — که از صحبت ابی علی فائده بسیار یافت و همبشه  
 دست از سماع حدیث بر نداشت .

از جمله کسانی که از حاکم روایت کرده اند ، دارقطنی و ابن ابی —  
 الفدارس و ابو العلاء وسطی و ابوذر هروی و ابوبکر بیهقی و ابو القاسم

قشیری و غیرشان هستند .

حاکم ، علم قراعت را بر محمد بن ابی منصور و ابی علی بن النقر و ابی عیسی بکار بغدادی فرا گرفت و مذهب را بر ابی علی بن ابی هریره یکی از بزرگان فقهاء مذهب شافعی فرا گرفت . و همچنین ابو سهل صعلوکی که شیخ دیگری از بزرگان علماء مذهب شافعی است . هر یک از ابن ابی هریره و ابو سهل صعلوکی و حاکم ، در طبقات شافعیه جزء علماء شافعی بشمارند .

مطلب دیگر ، همانطور که اطباء در هر علاج هر بیماری منتهای کوشش و تلاش را مبذول میدارند ، علماء حدیث هم وقتی حدیثی مختلف فیه یافتند ، منتهای کوشش برای بررسی طرق و اطراف آن مینماید و چون قصدشان خدمت به حدیث پیغمبر است ، وقتی نزد یکی از آنها حدیثی به ثبوت رسید ، مینماید و مثل این است که از خوشوقتی مالک دنیا گشته . اند . روی این اصل بسا حدیثی که یکی از محدثین روایت مینماید و نزد افراد دیگر و همگنان او صحیح نیست . همین مطلب گاهی میشود که سبب نسبتهای ناروا میگردد .

ابو عبدالله حاکم ، بعضی از احادیث مانند حدیث طیر را در مستدرک خود روایت مینماید و همین حدیث که نزد محدثین دیگر صحیح نیست ، باعث صحبت میگردد . فکر نمیکرده اند وقتی میآید که شیعی تراش ها - علماء اهل سنت را در شمار شیعه در آورند ، چنانکه صاحب کتاب مجالس المؤمنین مینماید . روی همین اصل هم خود علماء شیعه او را شیعی تراش نامیده اند .

قصد اینست که در نسبت طریقه و رفتار و روش علماء باید جنبه احتیاط داشت - نه علماء شیعه را جزو علماء سنت دانست و نه علماء سنت جزو علماء شیعه - هر چند علمای بزرگ روی اصل پهنآوری افق معلوماتشان مانند : تخریج الصحیحین ، تاریخ نیسابور ، کتاب مزکی الاخبار - المدخل الی علم الصحیح ، کتاب الاکلیل فضایل

الشافعی ، و غیر اینها از تألیفات او از نام شیوخ و استادانش لبریز است -  
و پیشوایان بلند نام مثل امام ابی سهل صعلوکی و امام بن فورک  
و دیگر ائمه آن عصر ، حاکم را محترم میداشته و با داشتن حق استادی  
بر او ، او را بر خود مقدم میداشته اند .

حافظ ابو حازم عبدوی گوید که حاکم ، امام اهل حدیث بود در  
زمانه اش . الحاصل ، ابو عبدالله حاکم از پیشوایان عالی الشأن در علم  
حدیث است - وفات او در حمام در ماه صفر به سال چهار صد  
و پنج هجری بود - رحمه الله تعالی .

این کتاب که در صدد تحریرش هستیم فقط در بیان کسانی است  
که اربعین در حدیث دارند و در اربعین حاکم ، فصلی برای تفضیل  
خلفاء ثلاثه بر علی است .

ابو نعیم - احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن  
مهران - امام جلیل و حافظ کم نظیر ابو نعیم اصفهانی . وی نیز مانند  
حاکم و دارقطنی از اعلام اسلام است . ولادت او در اصفهان در ماه  
رجب به سال سیصدوسی و شش بود . خدای توانا برای او علو اسناد  
روایت و نهایت ادراک در درایت جمع فرمود و حفاظ از اقطار جهان  
بسوی او روی آورند .

از جمله شیوخ عصر که ابو نعیم از آنها روایت نمود و بعدها  
در روایت از آنها تنها بود ، دسته ای از پیشوایان آن زمانند مانند :  
خیشمه بن سلیمان در شام ، جعفر الخلدی در بغداد ، عبدالله بن  
عمر بن شودب در واسط و اصم در نيسابور بود . در هشت سالگی به  
سماع حدیث پرداخت و از عده ای از دانشمندان مانند عبدالله بن  
جعفر بن فارسی و احمد بن بندار و طبرانی شنید و از جمله روایت  
کنندگان از او : کوشیار و ابن لیالیز و جیلی و گروهی بسیارند .

نامبرده دارای تألیفات بسیار است - از آن جمله کتاب اربعین  
او مورد بحث ماست - و کتاب حلیة الاولیاء در حدیث در نه جلد

و کتاب معرفة الصحابة ، و کتاب دلائل النبوة - و کتاب فضائل الصحابة ، و تاریخ اصبهان و کتابهای بسیار دیگر که چون این کتاب ما ، مبنایش بر اختصار است ، گنجایش تفصیل ندارد .

وفات او در بیستم محرم به سال چهار صد و سی هجری در سن نود و چهار سالگی اتفاق افتاد و اکثر علماء حدیث معتمر هستند - رحمه الله تعالى .

ابو عبد الرحمن سلمی : شیخ المشایخ دانشمند حافظ زاهد محمد بن الحسن بن محمد بن موسی نیسابوری که از جهت پدر « ازدی » و از جهت مادر « سلمی » است . وی بسال سیصد و سی هجری چشم به جهان گشود - دانشمندی بلند نام و زاهدی وارسته بود - فهرست تصانیف، او از یکصد میگذرد - خطیب بغدادی در باره او میگوید بلند مرتبه است .

از جمله شیوخ او : ابو العباس اصم . احمد بن محمد عبدوس - و محمد المؤمل ماسر حبسی و محمد بن احمد بن سعید رازی و حافظ ابو علی نیسابوری و گروه بسیاری دیگر .

در نوشتن حدیث سعی بسیار داشت . از اینراه آنچه دارای اسناد عالی و نازل بود ، نوشت . از جمله روایت کنندگان از او : قشیری و بیهقی و ابو صالح مؤذن و محمد بن یحیی مزکی و ابو عبدالله ثقفی و خلقی دیگر و جمع و تصنیف احادیث نمود و کاروانها به تصانیف او منتشر گشتند .

مطلبی مهم : دانشمندان بزرگ اکثر از گزند هم چشمان در امان نبوده‌اند - و این رسم همیشه بوده و همیشه هم هست ، مگر وقتی که بشر از درد هم چشمی و حسد نجات یابد - و در این میان که برخی در باره ابو عبد الرحمن سلمی بنا به واقع در باره او - او را بلند مرتبه میشناسند افرادی او را در حدیث ضعیف میداند .

با اینکه لقب « الحافظ » برای رجال حدیث به قسمتی از آنها

گفته میشود که سی هزار حدیث را از روی متن و اسناد و متعلقات آن از برداشته باشند ، افرادی که تصانیف بسیار دارند ، بیشتر محسود میگردند . خاصه اینکه تصانیف بزرگ ، هرگاه مؤلف آنها - به نقل اقوال به پردازد که در اینموقع اقوال نقل شده را همه به حساب مؤلف میشناسند .

ابو عبد الرحمن سلمی با رسیدن به مرتبه حافظ در حدیث و داشتن تصانیف - بازهم مانند همکارانش از گزند حسد و نیش زبان بی بهره نمانده است و این نیش زبانها از ناحیه همکاران حواله یکدیگر میگردد . اینرا نوشتم تا مطالعه کننده در تراجم رجال بر این حقیقت واقف باشد .

مطلبی دیگر : برای شناختن افراد همیشه باید چند اصل زیر نظر داشت - یکی پدران شخص و وضع خانوادگی آنها که این امر در عقیده و طرز تربیت فرزندان آنها تأثیر فراوان دارد - دوم در نظر گرفتن شیوخ و معاشرین و شاگردان که با دانستن وضع و عقیده آنها به خوبی میتوان بر تربیت یافته‌شان اطلاع یافت - سوم نادیده گرفتن آنچه اقران و همگنان در موقع به میان آمدن حسد و یا عداوت در حق یکدیگر میگویند - چهارم ، دیدن تألیف و اینکه مؤلف آیا التزام میدهد آنچه را ذکر میکند صحیح بیاورد - و یا اینکه التزامی نمیدهد و تشخیص تمیز و صحیح از سقیم را به عهده خواننده دانا و آشنا به آن مطالب واگذار میکند - پنجم اینکه هیچ کسی به غیر از پیغمبران معصوم از خطا نیستند - ششم حکم کردن بر مؤلف پس از بدست آوردن شخصیت او و اطلاع بر مقام و مرتبه او و دانستن راستی و یا ناراستی او - هفتم بدیده انصاف و واقع بینی نگریستن نه از روی غرض و مرض - والله اعلم -

شمس الدین ذهبی به اسناد خودش از ابی عبد الرحمن سلمی روایت مینماید و ابی عبد الرحمن سلمی به اسناد خودش از ابی هریره



گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : هرگاه یکی از شما برای دعا رو به خدا آورد ، نگوید : « خدا ، اگر میخواهی » بلکه عزم را جزم نماید و رغبت راقوی سازد که محققا هیچ خواسته بر خدای متعال سنگین نخواهد بود .

وفات ابی عبد الرحمن سلمی در ماه شعبان به سال چهار و صد و دوازده هجری بود — رحمه الله تعالی •

ابو سعید مالینی — دانشمند حافظ و زاهد وارسته و فاضل

معروف : ابو سعید احمد بن عبدالله بن حفصی انصاری هروی مالینی صوفی که به لقب ( طاوس الفقراء : زیبائی درویشان ) مشهور بود — برای شنیدن حدیث ، در خراسان و شام و عراق و مصر و غیر آن سماع حدیث نمود — و حدیث بسیار جمع نمود و از مسندهای بزرگ قسمت بسیاری به دست آورد و شخصیتی مورد اعتماد و دارای اتقان بود و از بزرگان علماء حدیث و از سردستانان صوفیه بشمار است — کتاب اربعین در حدیث بنام اربعین الصوفیه از تالیفات اوست .

از جمله شیوخ اوست : عبدالله بن عدی و ابی بکر قطیعی و محمد بن عبدالله سلیمی و اسماعیل بن بجید الحافظ — و ابی الشیخ الحافظ و حسن بن رشیق مصری — و قاضی یوسف بن القاسم و محمد بن احمد بن علی بن نعمان رملی و طبقه آنها .

و از جمله روایت کنندگان از اوست : الحافظ عبد الغنی و تمام الرازی و ابو حازم العبدی و ابو بکر بیهقی و ابو بکر الخطیب و ابو نصر عبیدالله السجزی و قاضی ابو عبدالله قضاعی و دیگران . وی نیز مانند بیشتر علماء حدیث از دانشمندان مذهب شافعی است .

شمس الدین ذهبی به اسناد خودش از حافظ ابی سعید مالینی روایت مینماید که ابی سعید به اسناد خودش از عبدالله بن عمر روایت مینماید که عبد الرحمن عمر گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مسابقه ای میان اسبان قرار داد و اسبان را از حفیاء تا ثنیة

الوداع میدوانید و مسابقه میاز اسبان مضر نشده قرارداد و مسافت دوانیدن آنها ثنیة الوداع تا مسجد بنی زریق قرارداد - ( حقیاء : موضعی است چند میلی مدینه و ثنیة الوداع : موضعی است نزدیک مدینه که در روز هجرت پیغمبر به مدینه مردم مدینه برای استقبال حضرت به آنجا آمده بودند و شادی میکردند - مسجد بنی زریق نیز موضعی است از مدینه . ) وفات ابو سعید مالینی در هفدهم شوال بسال چهارصد و دوازده هجری اتفاق افتاد . رحمه الله تعالی .

ابو عثمان صابونی : اسماعیل بن عبد الرحمن بن احمد بن اسماعیل : شیخ الاسلام ابو عثمان صابونی دانشمند بلند نام در فقه و حدیث و تفسیر و وعظ ، اهل سنت در دیار خراسان او را ملقب به « شیخ الاسلام » نمودند - این پیشوای عالی مقام از جهت پدر و مادر متصل به خاندان علم و فضل و صلاح است . در سن هفت سالگی پدر را از دست داد ولی مرشدی بهتر از پدر نصیبش شد . امام ابو سهل به تربیت او همت گماشت و به فراهم ساختن اسباب بزرگی او کمر بست و از خردسالی به وعظ و ارشاد واداشته شد تا اینکه پیشوایان بزرگ مانند استاذ ابی اسحق اسفراینی و استاذ ابی - بکر بن فورك و دیگر اعلام اسلام به مجلس وعظ و ارشادش حاضر میشدند - و از برکت دعای مربیان عالی مقام ، عزت و شکوه در دین و دنیا روزیش شد - و از حسن حظ و طالع با سعادتش ، نزد موافق و مخالف مقبول و محبوب بود .

وی وقت را گرامی میداشت و تمام اوقات خود را به عبادات و طاعات مشغول میداشت و در عزت نفس و صواب رأی و عفت ، در بلندترین مرتبه بود و در طول قیام و ترس از پروردگار و اخلاص در عمل ضرب المثل بود و بالجمله اساطین علوم و ائمه عصر از احترام او فرو گذار نمیکردند و ترجمه مفصل او در کتب تراجم مذکور است . و از او به ثبوت رسیده که میگفت : من هر حدیث و اثری که

در مجلس وعظ می‌آورم ، اسناد آن از بر دارم و تا اسناد حدیث و اثری ندانم ، آنرا نمی‌آورم - و گفت من هیچ حدیث و اثری روایت نمیکنم مگر بر طهارت کامل و تاکنون نه نشسته ام برای تدریس و یا وعظ مگر با طهارت کامل . و حتی به کتابخانه اش بدون طهارت کامل داخل نمیشد برای احترام قرآن و حدیث و کتب علم - و زندگی را به نیکبختی و زیبائی به پایان آورد .

در واقعه درگذشت او آورده اند که موقعیکه به انعقاد مجلس وعظ در روز جمعه بنا به عادت مألوفه که از شصت و چند سال معتادش بودو خلق را به شاهراه سعادت هدایت مینمود ، در آنحال نامه ای از بخارا برایش رسید که از وباء هولناکی حکایت میکرد . چون نامه را خواند ، خیلی بر او سنگین آمد و از خواننده قرآن خواست تا آیات تخویف را بخواند و مبالغه در تحذیر نمود و همین قراءت بر خودش نیز مؤثر افتاد و حالش دگرگون شدو درد شکم بر او عارض گشت و شش روز فشار و درد راتحمل مینمود تا اینکه روز هفتم آثار مرگ را محقق دانست . از اینرو با فرزندان و بستگان خدا حافظی نمود و آنان را بر کارهای خیر و پیروی شریعت تشویق نمود - و از نوحه و زاری بر حذر داشت .

آنگاه خواننده قرآن که ابی عبدالله مقری بود و به خودش اختصاص داشت ، فراخواند تا سوره « یس » بخواند - با اینکه لحظه به لحظه مرگ نزدیک میشد، اظهار خوشوقتی نمود و شروع نمود به روایت اسناد حدیث صحیح که هرکس آخرین سخنش در دنیا : « لا اله الا الله » باشد به بهشت میرود و با گفتن لا اله الا الله حیاتش که يك دنیا سعادت بود ، پایان یافت و آن در روز پنجشنبه چهار محرم چهارصد و چهل و نه هجری بود . رحمه الله تعالی .

عبدالله ابن الانصاری : الحافظ الامام ابو اسماعیل

عبدالله بن محمد بن علی بن محمد اصفهانی هروی انصاری حنبلی از

بزرگان علماء حديث بشمار است - ولادتش به سال سیصد و نود و شش هجری بود - و از جمله شیوخ اوست : عبد الجبار بن محمد الجراحی که جامع ابی عیسی ترمذی را از او شنید - و ابی منصور محمد بن محمد آزدی - و الحافظ ابو الفضل محمد بن احمد جارودی و احمد بن علی بن منجویه حافظ و ابی منصور احمد بن ابی العلاء و ابی سعید محمد بن موسی الصیرفی بیشتر روایات او از ابی یعقوب قرّاب و طبقه او میباشد .

از تصانیف اوست : ( الاربعین ) در حدیث که جمع آوری چهل حدیث که ترجمه او در اینجا بهمین مناسبت است که امام نووی رحمه الله قسمتی از علماء حدیث که جمع آوری چهل حدیث نموده اند ، نام می برد و در این شرح ، مختصری از ترجمه نامبرده شدگان در اربعین نووی یاد میشوند - و کتاب الفاروق - و کتاب ذم الکلام و اهلک و کتاب ( منازل السائرین ) که این دو کتاب او را به لب مرگ رسانید . زیرا او در این دو کتاب بنا به طریقه خود علیه علماء قیام نمود و در « منازل السائرین » موافق مشرب صوفی خودش سخن راند .

آنچه من پس از بررسی کتابهای دانشمندان بزرگ بدست آورده ام ، آزادی مشرب و غرور علمی گاه است که در بعضی افراد به دریائی خروشان مبدّل میگردد و گاه است که خودشان رانیز غرق مینماید و اگر غرق نشدند ، فشاری که از زمانه می بینند و رنجی که میکشند ، آرامش خاطر را از آنان میگیرد و همین موضوع خودش محرک دیگری برای آنها جهت اصرار بر مشربشان میگردد - و از بین دانشمندان آنهائیکه جسورتر هستند ، بیشتر به محنت میافتند - و یکی از صحنه های شیرین دنیا اینست که هرکس مخالف دارد ، موافق هم دارد - و به همان اندازه که مخالفان علیه دانشمندی کوشش میکنند به همان اندازه هم موافق ها - در دفاع و بالا بردن او پافشاری میکنند .

همین عبدالله بن محمد انصاری روی اصل داشتن دشمنان قوی و سرسخت که از حیث علم و اطلاع براو می چرییده‌اند ، سبب شده‌است که چندین بار بر لب شمشیر قرار بگیرد و جان بدربرد - خودش میگوید : پنج بار بر شمشیر معروض شده‌است نه برای اینکه از طریقه خود برگردد ، بلکه برای اینکه از مخالفان خود خاموش شود .

الحاصل که ابو اسماعیل نامبرده مخالف و موافق هائی دارد که همه از علماء درجه يك هستند . قدر مسلم این است که در کتاب « منازل السائرین » خودش مطالبی به میان آورده که بعضی از موافقانش هم آن را پسند ندارند - در ذم کلام باعث شورانیدن متکلمین گردیده و در منازل السائرین و اصطلاحات صوفیانه آن هم - مذهبانش از حنبلی‌ها را ناراحت ساخته‌است - ولی خودش راضی است و افتخار میکند . با آنهمه سوء قصد و درصددشدن برای نابودیش ، باز هم خدا او را نگهداشته است .

از جمله روایت کنندگان از اوست : المؤتمن الساجی و ابن طاهر مقدسی و عبدالله بن احمد بن السمرقندی و عبد الصبور بن عبد السلام هروی و عبد الجلیل بن ابی سعید المعدل - و ابو الوقت سجزی و دیگران .

ذهبی به إسناد خودش از ابو اسماعیل عبدالله بن محمد انصاری روایت میکند - و ابو اسماعیل به إسناد خودش از ابو عیسی ترمذی - و ترمذی به إسناد خودش از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود : نیابم یکی از شما را که بر کرسی راحت تکیه زده و موقعیکه به او میرسد که من به چه امر کرده‌ام و از چه نهی نموده‌ام ، بگوید این را در قرآن ندیده‌ام - : « لا الفیئ احدکم متکئا علی اریکته یا تیه الامر مما امرت به او نهیت عنه فیقول لم اجد هذا فی کتاب الله » .

وفات انصاری در ذیحجه سال چهار صد و هشتادویک در سن بیش از هشتاد و چهار سالگی بوده‌است ، رحمه الله تعالی .

ابو بکر بیهقی : احمد بن الحسین بن علی بن عبدالله بن موسی الحافظ البیهقی النیسابوری الخسروجردی - ابو بکر بیهقی یکی از پیشوایان عالی الشأن شریعت محمدی و از بزرگان مؤلفان در اسلام است - در علم حدیث ، حافظ جلیل و در علم فقه ، دانشمندی منقطع النظیر و در سایر علوم کوهی نامور و در زهد و ورع و تقوی بلند نام بود . ولادتش در شعبان سال سیصد و هشتاد و چهار هجری بود .

امام الحرمین در باره او میگوید : هر شافعی مذهبی که باشد ، شافعی را بر گردن او منت است - مگر ابو بکر بیهقی که او منتت بر امام شافعی دارد - بسبب تصنیفاتی که در نصرت مذهب شافعی و بیان اقوال او دارد .

ستایش و تمجید دانشمندان در باره او بسیار است و این مختصر گنجایش آن را ندارد - تألیفات او به هزار جزء میرسد آنهم با ترتیب و نظم و تنقیح بی سابقه . از آن جمله کتاب ( السنن الکبیر ) است که در علم حدیث از حیث ترتیب و خوبی و فوائد بی نظیر است - و کتاب ( معرفة السنن والآثار ) که هیچیک از فقهاء مذهب شافعی از آن بی نیاز نمیشوند - و تقی الدین سبکی میفرموده است که قصد او رسانیدن شناسائی امام شافعی به سنن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و آثار اوست - و کتاب مبسوط در نصوص الشافعی که در نوع خودش بی نظیر است . و ( کتاب الاسماء والصفات ) که مانند آن را ندیده‌ام - و اما کتاب الاعتقاد و کتاب دلائل النبوة و کتاب شعب الایمان و کتاب مناقب الشافعی و کتاب الدعوات الکبیر - که تاج الدین سبکی میگوید : سوگند یاد میکنم که هیچکدام ( در نوع خودش ) نظیر ندارد - و کتاب الخلافات که پیش از او کسی مانند آن کتاب را تصنیف ننموده است - زیرا دارای روش حدیثی مستقل است که بجز کسیکه کاملادر علم فقه و حدیث مبرز باشد ، دیگری نمیتواند مانند آن تألیف نماید - و کتاب الاربعین - در جمع چهل

حدیث که بهمین مناسبت نام او در این کتاب یاد شده است .  
و کتابهای بسیار دیگر که تفصیل آنها در کتابهای تراجم علماء  
مذهب شافعی ذکر شده است . و بنا به حسن نیتی که داشته است  
خداوند متعال برکت در وقت تألیفات او قرار داده است .

از جمله شیوخ اوست : ابو الحسین محمد بن الحسین علوی -  
که بزرگترین شیخ اوست و ابو طاهر زیادی و ابی عبدالله الحاکم که  
بیهقی ارجمندترین اصحاب اوست و ابی عبد الرحمن سلمی و ابی بکر  
فورك و ابی علی روذباری و ابی زکریاء المزکی و گروهی از اصحاب  
ابو العباس الاصم .

و موقع رفتن او به حج در بغداد از هلال حنار و ابی الحسین بن  
بشران و جماعتی حدیث را شنید - و در مکه شرفها الله تعالی از ابی  
عبدالله بن لطیف و غیره و همچنین در خراسان و عراق و حجاز و جبال  
از بیش از یکصد شیخ حدیث را سماع نمود .

و از جمله روایت کنندگان از او : پسرش اسماعیل و نوه اش  
ابو الحسن عبدالله بن محمد بن ابی بکر بیهقی و ابو عبدالله فراوی  
و زاهر بن طاهر و عبد الجبار بن محمد الخواری و دیگران - ذهبی به  
إسناد خودش از ابی بکر بیهقی و ابی بکر بیهقی به اسناد خودش  
روایت مینماید از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که میفرمود :  
قاضی با عدالت آورده میشود روز قیامت . پس می یابد از شدت  
حساب بطوریکه آرزو میکند کاش در میان دوکس در خصوص  
بکدانه خرما دآوری نمی نمود : « یؤتی بالقاضی العدل يوم القيامة  
فیلقى من شدة الحساب ما یتمنی انه لم یقض بین اثنين فی تمرة قط » .  
گفته شده است که ابوبکر بیهقی سی سال همه ایام سال روزه  
میگرفت تا روز وفاتش که دهم جمادی الاول بسال چهار صد  
و پنجاه و هشت هجری در نيسابور بود و از آنجا به خسرو جرد  
حمل شد و دفن گردید ، رحمه الله تعالی .

ثم ان العلماء من جمع الاربعين في اصول الدين ، وبعضهم في الفروع ، وبعضهم في الجهاد ، وبعضهم في الزهد ، وبعضهم في الآداب وبعضهم في الخطب ، وكلها مقاصد سالحة ، رضي الله عن قاصديها . وقد رأيت جمع اربعين اهم من هذا كله . وهي اربعون حديثاً مشتملة على جميع ذلك وكل حديث منها قاعدة عظيمة من قواعد الدين ، قد وصفه العلماء بأن مدار الاسلام عليه أو هو نصف الاسلام أو ثلثه أو نحو ذلك .

---

هروی — نسبت به هرات است . بیهق اکنون سبزوار نام دارد که شهرستانی است و خسرو گرد تابع آنست . نیشابور نیز شهرستانی است در خراسان که از مراکز علوم جهان تا قبل از حمله چنگیز بوده است . هریک از مردانی که یاد شده اند ، در کتب تراجم مذکورند . پس از آن — از جمله علماء — دانشمندانی هستند که چهل حدیث در اصول دین جمع آوری کرده و بصورت تألیفی بیرون آورده اند و برخی از علماء چهل حدیث را در فروع دین نوشته اند — در اصول دین مثل توحید ، نبوت ، معاد ، ایمان به ملائکه ، ایمان به تقدیر و مانند اینها — و در فروع دین مانند احکام نماز و روزه و تفصیل میراث و غیره — و بعضی از علماء چهل حدیث را در آداب مثل آداب نماز و آداب روزه و آداب خوراک و آداب داخل شدن و بیرون شدن از خانه و غیره نوشته اند . برخی از دانشمندان چهل حدیث را در خطبه های پیغمبر نوشته اند مثل خطبه حجة الوداع ، خطبه نماز جمعه و خطبه عید و غیره نوشته اند .

همه این مطالب — مطلبهای شایسته ایست که تألیف و گردآوری



ثم التزم في هذه الاربعين ان تكون صحيحة ومعظمها في صحيح البخاري ومسلم ، واذكرها محذوفة الاسانيد ليسهل حفظها ويعم الانتفاع بها إن شاء الله تعالى . ثم اتبعها بباب في ضبط خفي الفاظها . وينبغي لكل راغب في الآخرة ان يعرف هذه الاحاديث لما اشتملت عليه من المهمات ، واحتوت عليه من التنبيه على جميع الطاعات وذلك ظاهر لمن تدبره وعلى الله اعتمادي واليه تفويضني واستنادي وله الحمد والنعمة وبه التوفيق والعصمة .

---

چهل حدیث در آن بسیار ارزش دارد - خدا خوشنود باد از آن دانشمندانی که آن مقاصد را گردآوری کردند - و نظر من بر این شد که چهل حدیث را جمع آوری نمایم که از آن مقاصد مهمتر باشد - و آن چهل حدیث است که مشتمل بر همه آن مقاصد باشد و هر حدیثی از آن خودش يك پایه بزرگ از پایه های دین باشد ، بجائیکه علماء گفته باشند که بر آن حدیث مدار اسلام است - یا اینکه در باره آن گفته باشند که این حدیث نیمی از اسلام است - یا مانند آن از حدیثهای پر اهمیت که پایه ای از پایه های دین باشد - پس از آن من التزام میدهم که این چهل حدیث ، کدام حدیث صحیح باشد - و بیشتر آن حدیثها در صحیح بخاری و مسلم میباشد .

مدار اسلام - مدار هر چیز پایه ای است که بر آن میچرخد - مانند چرخهای دروازه که در بر آن میچرخد - حدیثی که مدار اسلام است یعنی بطوری اهمیت دارد که اسلام بر آن میچرخد - حدیثی که مدار است یعنی بطوری اهمیت دارد که اسلام بر آن دور میزند .

صحیح بخاری - صحیح ترین کتاب بعد از قرآن به اتفاق علماء

مسلمین است که بعد از قرآن ، صحیحتر از کتاب بخاری وجود ندارد  
— و تمام امت آن را به صحت و قبول پذیرفته‌اند . این کتاب از  
صحت و اعتماد و قبول امت به پایه‌ای است که بالاتر از آن نمیتوان  
بدست آورد .

امام محمد بن اسماعیل بخاری : ولادت با سعادتش در روز  
جمعه بعد از نماز جمعه ۱۳ شوال سنة ۱۹۴ هـ اتفاق افتاد . از کودکی  
عنایت خدای تعالی شامل حال او بود — هنوز به شانزده سالگی نرسیده  
بود که در تمام دنیا مورد قبول و اعتماد بود و بین علمای مسلمین کسی  
نبود که به برتری و داناتری او اعتراف نداشته باشد . وقتی که عازم  
شهری میشد ، فرسنگها بیرون از شهر ، تمام مردم به استقبال او  
میشتافتند . در بصره موقعیکه از منزل می‌آمد ، علماء آنجا بارها  
او را در میان راه مینشانند تا روایت حدیث برای آنان بنماید

در بغداد علماء حدیث برای آزمایش ، إسناد يك حدیث را پیش  
و پس قرار دادند تا بخاری را بیازمایند . موقعیکه این حدیثها با  
إسناد عوضی بر او خوانده میشد ، در مقابل همه آنها میگفت : نمی —  
شناسم — وقتیکه از قرائت همه آن يك صد حدیث فارغ شدند ، امام  
بخاری شروع فرمود به روایت آنها با إسناد صحیح آنها — آنموقع  
بود که دانستند وفور اطلاعات امام بخاری بیش از آن است که آنها  
بتوانند او را آزمایش کنند .

امام محمد بخاری بیش از یک هزار شیخ را ملاقات و از محضرشان  
در علم حدیث کسب فیض نمود — امام احمد فرمود : هرکس بخاری  
را نپذیرفت ، او را متهم بد ان — یعنی در دینداری راست نمیگوید .  
ابو عبدالله حاکم فرمود : امام محمد بخاری امام اهل حدیث است  
بدون خلاف . صحیح بخاری را بیش از هفتاد هزار تن روایت کرده‌اند ،  
چنانکه محمد بن یوسف فربری گفته است . امام محمد بن اسماعیل  
بخاری فرماید که من این کتاب را از بین ششصد هزار حدیث بیرون

آوردم و آن را حجت میان خودم و خدای تعالی قرار دادم .  
امام محمد بخاری فرماید که به خواب دیدم که جلو پیغمبر صلی -  
الله علیه و سلم ایستاده ام و بادبزنی بدست گرفته ام و از پیغمبر ( ص )  
دفاع میکنم - این خواب را از بعضی معبران پرسیدم گفتند : تو  
دروغ را از پیغمبر منع مینمائی . یعنی حدیث های صحیح را از دروغ  
جدا میسازی - و گوید همین خواب ، باعث تألیف من بود .

گذشته از خلائق بسیار که از امام بخاری روایت کرده اند ،  
ائمه و پیشوایان بزرگ علم حدیث و بزرگان دین از بخاری  
روایت کرده اند و به شاگردی او افتخار نموده اند - مانند  
امام مسلم بن الحجاج نیشابوری - امام ابو عیسی ترمذی - امام  
ابو عبد الرحمن نسائی - ابو حاتم رازی - امام ابو اسحق ابراهیم  
ابن اسحق الحربی - امام ابو بکر بن خزیمه که هرکدام یکی از ائمه  
ذی شأن هستند و دیگر حفاظ علم حدیث .

جمله حدیثهای صحیح امام محمد بن اسمعیل بخاری از  
حدیثهای مسند هفت هزار و دویست و هفتاد و پنج حدیث است  
و با حذف مکرر تقریباً ۴۰۰۰ حدیث است و إسناد او بهترین  
إسناد است - و هر اسنادی که یکی از روایت کنندگان ضعیف یا متهم  
ببدعة هستند ، اگر از او روایت نموده در متابعات آورده اند که  
اعتماد بر إسنادهای صحیح دیگر نموده است .

وفات ایشان شب شنبه عید فطر بسال

۲۵۶ در قریه خرتنگ دو فرسخی سمرقند اتفاق افتاده است . رضی  
الله تعالی عنه و ارضاه و رضی عنا بیرکته . امام بخاری دارای تألیفات  
بسیار بوده غیر از صحیح بخاری مذکور ماتد : الادب المفرد -  
التاریخ و غیره .

صحیح مسلم : این کتاب بعد از صحیح بخاری ، صحیح ترین کتاب  
در حدیث نبوی است و امت اسلام اجماعاً آن را مورد اعتماد و قبول

قرارداده‌اند . این کتاب هم از اتفاق بر صحت آن و اجماع بر قبول آن و بدست آوردن شهرت و بلندنامی به پایه‌ای است که بالاتر از آن امکان ندارد و کسیکه صحیح مسلم را به دقت مطالعه نماید ، از خوبی ترتیب و زیبایی نظم و تناسب روایات و حذف مکرر و قوت اسناد و تنظیم مباحث ، آن را طوری می بیند که در منتهای درجه حسن و ترتیب ودقت است .

روی اصل همین ترتیب است که بعضی از علماء آنرا بهتر از بخاری دانسته‌اند ولی در ترتیب . اما در اسناد و قبول ، بدون تردید بخاری بر مسلم برتری دارد .

امام مسلم بن الحجاج نیشابوری غیر از صحیح مسلم نامبرده ، چندین کتاب دارد که هر کدام در علم حدیث ، مرجع و معتمد علماء حدیث بوده است مانند : الجامع الکبیر علی الابواب - المسند الکبیر علی اسماء الرجال - کتاب العلل - کتاب طبقات المحدثین - کتاب المخضرمین و غیرها .

وفات امام مسلم در نیشابور ، عصر روز یکشنبه ۵ رجب سنه ۲۶۱ هـ اتفاق افتاد رضی الله تعالی عنه و ارضاه و رضی عنا ببرکته . و یاد مینمایم این حدیثها بدون اسناد آن برای اینکه آسان شود ، از بر کردنش و فائده آن به همه برسد بخواست خدا پس از آوردن حدیثهای چهل گانه يك باب در پیرو آنها قرار میدهم برای روشن ساختن آنچه از لفظ حدیثها که معنی حقیقی آنها ممکن است بر بعضی پنهان بماند .

روی این اصل ، شایسته است برای هرکسی که رغبت و شوق به عالم آخرت دارد ، بداند این چهل حدیث را و بشناسد آن را - بسبب احاطه‌ای که این حدیثها بر مهمات دین دارد و بسبب آنچه که در میان این حدیثها بدست می‌آید از آگاه ساختن بر همه طاعتها - و این مطلب که گفتم آشکار است بر هرکسی که این کتاب را به -

درستی بفهمد - و بر خدای توانا اعتماد من است - و بسوی اوست واگذاری من و تکیه کردم و برای خداست ستایشها و خوشیها همه - و در دست اوست توفیق بر طاعتها و نگهداری از معصیتها .

إسناد - به کسر همزه به معنی رجال حدیث است - وقتی که امام مالک میگوید : « حدیثی نافع ، قال حدثني عبدالله بن عمر : قال ان رسول الله صلى الله عليه و سلم . كان يأمر المؤذن اذا كانت ليلة باردة ذات مطر ان يقول الا صلّوا في الرحال . »

در اینجا مالک و نافع و عبدالله بن عمر - اینان که رجال این حدیث و روایت کنندگان حدیث هستند ، إسناد حدیث به شمار میآیند و لفظ حدیث : « كان يأمر المؤذن اذا كانت ليلة باردة ذات مطر يقول الا صلّوا في الرحال » متن حدیث مینامند .

پس دانسته شد که علم حدیث به دو امر تعلق دارد : یکی به إسناد یعنی رجال حدیث و این علم را روایت یعنی فهم کردن مینامند . علم روایت که تعلق به إسناد دارد - و علم درایت که تعلق به متن حدیث دارد .

اولین کسیکه در علم روایت مشهور شد و تالیف نمود ، ابن شهاب زهری است - و اولین کسیکه در علم درایت مشهور شد و تالیف نمود رامهرمزی است - و هر دو ایرانی هستند و ترجمه این دو پایه - گذار علم حدیث ، مفصلاً میآید .

ضبط - بمعنی پایگانی و مقصود حفظ و توضیح وزیر قاعده داخل کردن است - مهمات : چیزهاییکه از دست رفتنش انسان را به هم و اندوه میاندازد - احتواء : در میان گرفتن - محتوی برای چیزی که چیز دیگر را در میان گرفته ، مثل پاکت محتوی تبر - که تبر داخل پاکت است و پاکت آنرا در میان گرفته است - اعتماد : ستون قرار دادن - عمود : بمعنی ستون - تفویض : بمعنی واگذاری - حمد : بمعنی ستایش نعمة : آنچه به آن خوشی حاصل شود -

توفیق : بمعنی آفریدن توانائی بر طاعت بر بنده و مقابل آن خذلان است که آفریدن توانائی بر معصیت در بندهای باشد - عصمة : بمعنی نگهداری از آنچه فاشایسته است - و عصمت بمعنی نگهداری شدن از معاصی که خدای تعالی نسبت به بندگانی ابراز لطف فرماید و وسایل گناه از ایشان دور دارد تا در طاعت بزرگ شوند و در معصیت نیفتند - و اینگونه عصمت برای ائمه دین و بزرگان و صالحان و دانشمندان بسیار بوده است .

در مقدمه این کتاب گفتیم که واضع علم روایت حدیث « حسن بن خلاد رامهرمزی » است .

امام ابن شهاب زهری : پیشوای عالیقدر و جمع کننده احادیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم . زیرا که محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن شهاب قرشی زهری اولین کسی است که بدستور عمر بن عبد العزیز به جمع و تدوین احادیث پیغمبر پرداخت - او از تابعین است .

امام محمد بن شهاب زهری روی همین اصل برای جمع و تدوین احادیث پیغمبر زحمت فراوان کشید و نام خود را تا ابد زنده نگاه داشت . جلالت و بزرگی او مورد اتفاق ائمه حدیث و پیشوایان دین است ، بجائی که امام احمد بن حنبل و امام اسحق راهویه ، بهترین اسناد حدیث را در روایت محمد بن شهاب زهری میدادند و ابو بکر بن ابی شیهه ، بهترین اسناد را در روایت محمد بن شهاب زهری از زین العابدین از حسین از علی بن ابی طالب میدادند - و علی بن المدینی بهترین اسناد را در روایت محمد بن سیرین از عبیده از علی میدادند - و یحیی بن معین ، بهترین اسناد را در روایت ابراهیم از علقمه از ابن مسعود میدادند - و بخاری اسناد را در روایت مالک از نافع از ابن عمر میدادند - و نزد قسمتی از علماء بهترین اسناد در روایت شافعی از

مالك از نافع از ابن عمر میداند - و اختیار امام بر این است که نمیتوان در اظهار بهترین اسناد گفت که روایت فلان مطلقاً بهترین اسناد است .

اما ستایش دانشمندان بر « ابن شهاب زهري » بیش از آن است که بتوان در این مختصر یاد کرد - در حافظه ، او از نوادر روزگار بود .. بخاری میگوید که عبدالله بن صالح بما گفت که لیث بما خبر داد که زهري گفت تا کنون من چیزی بخاطر نسپردهام که از یادم رفته باشد و فراموش کرده باشم - یعنی هر چه بخاطر سپردهام ، برای همیشه در ذهن من باقی است .

بخاری به اسنادش از سعد بن ابراهیم روایت مینماید که گفت نمی بینم کسی را بعد از پیغمبر که به اندازه زهري حدیث پیغمبر را جمع کرده باشد .

امام محمد نامبرده را گاهی بنام ابن شهاب و گاهی به نام زهري یاد میکنند و مقصود از هردویکی است . ابن شهاب زهري در سال پنجاه و دو هجری بدینا آمد و در سال یکصد هجری به جمع و تدوین حدیث پرداخت - و در شب سه شنبه هفدهم رمضان المبارک بسال یکصد و بیست و چهار هجری در سن هفتاد و دوسالگی وفات یافت ، رحمه الله تعالى .

امام حسن بن خلاد رامهرمزی - رامهرمز از توابع اهواز است . دانشمند گرانمایه و فاضل عالیقدر و پیشوای بلندنام ، امام حسن بن عبد الرحمن بن خلاد رامهرمزی - کنیه اش ابو محمد القاضی - و اولین کسی که در علوم حدیث به تألیف پرداخت و نیز اوست که واضع علم درایت است و مقصود از علم روایت و علم درایت را در مقدمه این کتاب نوشتیم - کتاب : ( المحدث الفاصل بین الراوی والواعی ) اولین کتابی است که در علوم حدیث بوسیله او نوشته شده است .

از جمله شیوخ او : پدرش عبد الرحمن خلاد ، و محمد بن

عبدالله حضرمی ، و محمد حبان مازنی ، و حسن بن المثنیٰ عنبری ،  
یوسف بن یعقوب قاضی ، و ابو سعید عبدالله بن الحسن حرّانی .  
و جعفر بن محمد فربابی و طبقه آنها .

اولین سماع او در حدیث بسال دویست و نود هجری بوده است .  
از جمله روایت کنندگان از او : ابو الحسین محمد بن احمد صیداوی  
در کتابش که « معجم » نام دارد . و حسن بن لیث شیرازی حافظ  
و ابو بکر احمد بن مردویه و قاضی ابو عبدالله بن اسحق نهاوندی  
و گروهی از اهل فارس .

کتاب دیگر او کتاب « الامثال » نام دارد و کسیکه کتاب فاصل  
را مطالعه نماید ، میداند در این زمینه چه مقامی دارد . شمس الدین  
ذهبی به اسناد خودش از رامهرمزی - و به اسناد رامهرمزی از ابی  
ایوب رضی الله عنه که گفت : رسول الله بمن فرمود : ای ابا ایوب .  
آیا تو را راهنمایی نمایم به کاری که مایه خوشنودی خداست ؟  
اصلاح نما میان مردم و قتیکه مردم فاسد شدند و دوستی در میان مردم  
ایجاد کن ، هر موقع که مردم بهم بغض ورزیدند . وفات رامهرمزی در  
رامهرمز بسال ۳۶۰ هجری بود ، رحمه الله تعالی .



## الحديث الاول

عن أمير المؤمنين أبي حفص عمر بن الخطاب ، رضي الله تعالى عنه ، قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول : « إنما الأعمال بالنيات وإنما لكل امرئ ما نوى . فمن كانت هجرته إلى الله ورسوله ، فهجرته إلى الله ورسوله ، ومن كانت هجرته لدنيا يصيبها أو امرأة ينكحها ، فهجرته إلى ما هاجر إليه » رواه إماما المحدثين : أبو عبدالله محمد بن اسمعيل بن إبراهيم بن المغيرة بن بردزبه البخاري ، وأبو الحسين مسلم بن الحجاج بن مسلم القشيري النيسابوري : في صحيحيهما اللذين هما أصح الكتب المصنفة .

---

از امير المؤمنين ابی حفص عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه - بخاری و مسلم روایت کرده اند که عمر رضی الله عنه گفت : شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود : اینست و غیر از این نیست که کردارها به نیتهاست - و اینست و غیر از آن نیست که هر کس از کردارش بحسب نیتش اجر و ثواب دارد . پس هر کسی که هجرت و انتقال او بمدینه بسوی خدا و پیغمبر بوده باشد ، پس ثواب این هجرت بسوی خدا و پیغمبر اوست - و هر کس که هجرتش بخاطر مال دنیا بوده باشد و یا بخاطر زنی که بخواهد با او نکاح نماید ، اهمیت هجرت او برابر همین همت اوست -

این حدیث رادو پیشوای علماء حدیث که امام محمد بن اسماعیل بخاری و امام مسلم بن الحجاج نيسابوری باشند و در دو کتاب صحیح که معروف به صحیحین یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم

باشد و صحیح ترین کتاب تصنیف شده میباشد ، روایت کرده‌اند -  
و مختصری از زندگی این دو پیشوای عظیم الشان در صفحات سابق  
گذشت .

۱- نما الاعمال بالنیات : محققاً کردارها به نیت‌هاست - به چند  
معنی است : یکی اینکه هرکرداری که نیت اخلاص آن برای خدا  
همراه نباشد ، آن کردار ارزشی ندارد - دوم اینکه صحت اعمال به  
نیت‌هاست و هرعملی که نیت همراه ندارد ، صحیح نیست - سوم اینکه  
نیت عمل قلبی بمعنی تصمیم گرفتن است و بنا به مثل معروف  
« خواستن توانستن است » - و اگر انسان نیت بنماید و بر آن تصمیم  
بگیرد ، عمل آن آسان خواهد بود - نیت به چه معنی است ؟ نیست  
بمعنی قصد کردن که این کار را برای خاطر خدا انجام می‌دهیم - محل  
نیت ، قلب است و باید دل متوجه کارگردد - به زبان آوردن نیت  
مستحب است - تا در موقع نیت ، زبان و گوش هم در آن تصمیم خیر  
شرکت جویند - در تلفظ به نیت ، علماء بر استحباب آن اتفاق دارند .  
علامه ابن القیم در استحباب تلفظ مخالف است ، در حالیکه  
در تلفظ به نیت حج یعنی احرام حج به « احرمت بالحج لله تعالی »  
ایشان هم موافقند - پس دیگر عبارات هم مانند حج است . بنابراین  
مقصود از نیت ، خواستن رضای خدا - و متوجه ساختن دل بسوی  
اوست و همراه ساختن برای شرکت در آن و اعتراف به آن است -  
و اهمیت عملها به حساب اهمیت نیتها - هرچند مقاصد ، عالی‌تر  
و اخلاص در آن بیشتر - اهمیت عمل بیشتر و نفع آن ظاهرتر و عام‌تر  
خواهد بود - و عملی که از روی غفلت و بدون حضور قلب باشد ،  
چون اثری روی دل و اعضاء نمیگذارد ، بی ارزش است - « وانما لكل  
إمرئ ما نوى » : هرکس به حسب نیتش بهره از کردارش دارد -  
اگر عمل خالص لوجه‌الله باشد ، رضای خدا و ثواب بیشمار آن و  
عاقبت خیر آن بیار آورد و همت صاحب عمل را برساند - و اگر قصد

از عمل ، مال دنیا و یازن باشد ، پیداست که مدت بقای مال دنیا و وفای زن و فرزند تا کجاست - همینکه حیات شخص به آخر رسید ، دستش از آن کوتاه خواهد شد . در حالیکه اگر عمل و جهد و کوشش برای خدا انجام گیرد ، مالی مبارکتر و زنی مهرباتر و فرزندی شایسته - تر بیار آورد - و آنگاه رضای خدا و پیغمبر کجا میتوان با چیز دیگر مقایسه نمود ؟

بین چقدر بلیغ است : « فمن کانت هجرة إلى الله و رسوله ، فهجرة إلى الله ورسوله . » کسیکه هجرت او بسوی خدا و پیغمبر باشد ، پس جزایش همین توفیق بر هجرت بسوی خدا و پیغمبر است برای اینکه رضای خدا و دعای پیغمبر همراه دارد . و کدام ثوابی میتواند با آن برابر باشد ؟

واما : « و من کانت هجرة لدنيا یصبیها أو امرأة ینکحها ، فهجرة إلى ما هاجر إليه . » کسیکه در هجرت کردن خدا را بخاطر نیاورد و فداکاری در راه نصرت پیغمبر در دل کور شده اش خطور نکرد ، پس جزای او همان ازدست دادن رضای خدا و پیغمبر و بدست آوردن مال و زنی است که بخاطر آن هجرت کرده است . اینچنین شخصی که همتش شکم و شهوت است ، ارزشش هم بنا به همان مثل معروف است : « من کان همه بطنه فقیمته .... من بطنه .. »

در این حدیث حکمتهاست یکی اینکه همیشه نیت را باید خوب کند و به همه کس و همه چیز خوشبین باشد و قصد خود همیشه برای انجام کارهای خیر نماید و در این راه بکوشد تا تسلط این نیت بر دل ، باعث خوب ساختن اعمال و کوشش کردن در کارهای خیر گردد . دوم اینکه هرکس میتواند وضع اعمال خود را به حسب نیت خود میزان کند - اگر اعمال خیر ندارد ، این خود نشانه آن است که نیت خیر ندارد - زیرا نیت هرگاه قوت گرفت و در دل به تصمیم رسید ، یکی از اسباب سعادت است . سوم اینکه هر عملی را ابتداء نیت خیر

بر آن مقدم بدارد تا در همه کارها مأجور گردد - و قصد از نیت ، جستن خوشنودی خداست و خوشنودی خدا در کارهایی است که اخلاص در آن رعایت شده باشد و ریا و غرض در آن نباشد . چهارم اینکه همت خود را بلند بگیرد و در همه کارها ، خدا و پیغمبر را بخاطر آورد - خدا را بخاطر آورد ، زیرا آفریننده اوست و بدون همراهی او کاری میسر نمیگردد - پیغمبر را بخاطر آورد تا کارها را از روی پیروی پیغمبر انجام دهد ، زیرا صحت عمل همانا برابری آن با پیروی از پیغمبر است و عملی که برخلاف فرمایشات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد ، نتیجه نمیدهد . پنجم بداند هر عملی که برای خدا انجام نگرفت و پیروی پیغمبر در آن رعایت نشد ، باید مزد و ثواب آن را هم از آن کسی خواست که بخاطرش کار را انجام داده است - زیرا خدای توانا از هرکاری که خالص برای او نباشد ، بیزارست .

عمر بن الخطاب : نسب ایشان در کعب بن لؤی با نسب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جمع میشود . عمر رضی الله عنه امیر - المؤمنین - پدر ام المؤمنین حفصه - دومین جانشین پیغمبر - باعث بر جمع قرآن - و وزیر و مشاور پیغمبر در حضر و سفر - و مستغنی از توصیف - در مستدرک حاکم از علی بن ابی طالب روایت شده است که علی گفت بارها شنیدم پیغمبر را که میفرمود : « هذان هما السمع و البصر » : این دو یعنی : ابو بکر و عمر چشم و گوش من هستند . محبت پیغمبر با او معروف و مشهور است .

علی بن ابی طالب رضی الله عنه دختر خود ام کلثوم را به نکاح عمر آورد و یکی از فرزندان او همام او ساخت . و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است : که در باره عمر فرمود : خدا حق را بر زبان و دل عمر جاری ساخت و فرمود : عمر فاروق است که خدا بوسیله او میان حق و باطل جدائی انداخت . عبدالله بن

مسعود از بزرگان صحابه گفت : اسلام عمر ، فتح بود . هجرت عمر نصرت بود . امامت او رحمت بود .

حذیفه از صحابه پیغمبر گفت : از روزی که عمر مسلمان شد ، اسلام مانند مردی بود که رو به اقبال میرفت - و از روزی که عمر شهید شد ، اسلام مانند مردی بود که رو به ادبار میرود - عمر رضی - الله عنه در سال ششم مسلمان شد و او چهلمین مرد مسلمان بود - و پیغمبر صلی الله علیه و سلم و یارانش به مسلمانی عمر زیاد شادمان شدند .

عبدالله بن مسعود گفت : مادر خانه نمیتوانستیم نماز بخوانیم تا اینکه عمر مسلمان شد و به دفاع از ما برخاست و کفار میان ما و نماز آزاد گذاشتند . قبل از مسلمان شدن عمر رضی الله عنه ، پیغمبر و یارانش عبادت را پنهانی مینمودند تا اینکه عمر مسلمان شد و خبر اسلام عمر ، مایه خوشوقتی پیغمبر شد و اصحاب پیغمبر از شادمانی « الله اکبر » گفتند .

عمر رضی الله عنه از همان روز که مسلمان شد ، اسلام خود را ظاهر ساخت و در تمام مجالس قریش مسلمانی خود را اعلام نمود . عمر رضی الله عنه قبل از مسلمان شدن هم از بزرگان قریش بود و سفارت به او واگذار بود . حضرت رسول صلی الله علیه و سلم عمر را یکی از « عشره مبشره » نامید و به این ده تن نوید داد که قطعاً به بهشت میروند . این ده تن : ابوبکر ، عمر ، عثمان ، علی ، طلحه ، زبیر ، سعید ، سعد ، عبد الرحمن عوف ، ابو عبیده بن الجراح رضی الله عنهم هستند .

چنانکه در روایت ابوداود و ترمذی و نسائی و غیرشان به ثبوت رسیده است ، از حیث علم ، در بلندترین پایه علمی بود و علماء بر بسیاری علم و وفور فهم و عظمت زهد او اجماع کرده اند . از بنین صحابه افراد بسیاری حدیث پیغمبر را از عمر روایت کرده اند ، ازین

جمله : عثمان بن عفان ، علی بن ابی طالب ، طلحه ، سعد ، عبد الرحمن عوف ، ابوذر ، ابن عباس ، ابن الزبیر ، ابو موسی اشعری ، ابن مسعود ، جابر بن عبدالله ، عمرو بن عبسه ، ابو لبابه ، عمرو بن العاص ، براء بن عازب ، ابو سعید خدری ، ابو هریره ، ابن السعدی ، عقبه بن عامر ، نعمان بن بشیر ، عدی بن حاتم ، یعلی بن امیه ، سفین بن وهب ، عبدالله بن سرجس ، فضاله بن عبید ، شداد بن اوس ، سعید بن العاص ، کعب بن عجره ، مسور بن مخرمه ، سائب بن یزید ، فلتان بن عاصم ، خالد بن عرفطه ، اشعث بن قیس ، ابو امامة الباهلی ، عبدالله بن انیس ، بریده الاسلمی ، عبدالله بن الارقم ، جابر بن سمره ، حبیب بن مسلمه ، عبد الرحمن بن ابزی ، عمرو بن حرث ، طارق بن شهاب ، معمر بن عبدالله ، المسیب بن حزن ، سفیان بن عبدالله ، ابو الطفیل ، عائشه ، حفصه رضی الله عنهم — واینها همه صحابه پیغمبرند.

از تابعین افرادی بسیار از عمر رضی الله عنه حدیث پیغمبر را روایت کرده اند ، از آن جمله : مالک بن اوس ، عاصم بن عمر ، علقمه بن وقاص ، ابو عثمان النهدی ، اسلم مولا هم ، قیس بن ابی حازم ، و خلایق بسیار و همه اجماع دارند بر بسیاری علم و وفور فهم و زهد و تواضع عمر و مهربانی او با مسلمانان و انصاف او و ایستادنش همراه حق و تعظیم نمودنش آثار پیغمبر را و سختگیری او در پیروی از پیغمبر و اهتمام مصالح مسلمانان و گرامی داشتن اهل فضل و خیر را . و چنانکه یاد شد ، محاسن و خوبیهای او بیش از آن بود که بشمار آید و گفتار سلف در باره علم عمر رضی الله عنه معروف است . عبدالله بن مسعود در روز شهادت عمر گفت که : « عمر تسعة أعشار العلم » یعنی نه دهم علم را با خود برد .

از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که گفت : همه آنهائیکه از مکه بمدینه هجرت کردند ، هجرتشان پنهانی بود — مگر عمر بن الخطاب که موقعیکه قصد هجرت نمود ، شمشیر را به کمر

بست و کمان را بست گرفت و تیرهایی چند در دست نهاد و بسوی کعبه آمد و در حالی که بزرگان قریش کنار کعبه نشسته بودند، هفت بار دور کعبه طواف کرد و دگر دو رکعت نماز نزد مقام ابراهیم خواند . پس از آن حلقه‌های قریش یعنی به مجالس قریش آمد و گفت همه روسیاه‌شدید . کسیکه بخواهد مادرش به داغ او نشیند و فرزندش یتیم گردد و زنش بیوه شود ، پشت این درّه مرا ملاقات کند - هیچیک از آنها جرأت نکرد که پشت سر عمرد برود .

عمر رضی الله عنه از روزیکه مسلمان شد ، حضرت را رها نکرد و در تمام مشاهد از بدر و بعد آن همیشه با پیغمبر همراه بود . جمله احادیثی که از او روایت شده است ، پانصد و سی و نه حدیث است که از این جمله : بخاری و مسلم بر بیست و شش حدیث اتفاق دارند - و بخاری به تنهایی سی و چهار حدیث - و مسلم به تنهایی بیست و یک حدیث روایت کرده‌اند - و بقیه در دیگر کتب حدیث روایت شده است .

اما زهد و تواضع عمر رضی الله عنه که عموم مردم از نظر اطلاع بر آن یکسانند - در موقع خلافتش جامه‌اش چهارده وصله داشت - در روزی که دنیا در برابر هیبتش میلرزید و شرق و غرب را در نور دیده بود ، دخترش حفصه همسر پیغمبر صلی الله علیه و سلم آب گوشتی برای او آورد که بر آن آب گوشت ، کمی روغن زیتون ریخته بود - عمر گفت : دو خورش در یک ظرف ؟ نخواهم خورد تا روزیکه خدا را دیدار کنم .

اما فضائل عمر رضی الله عنه که در احادیث صحیحه وارد شده است ، امام نووی میفرماید که بیش از آن است که بشمار آید - از آنجمله حدیث عشره مبشره است که در ابی داود و ترمذی و نسائی و غیرهم وارد است - و حدیث ابی موسی اشعری که مشهور است و در بخاری و مسلم وارد است : که حضرت فرمود : « افتح له » یعنی

لعمر و « بشره بالجنة » - بمعنی : در را برای عمر بگشای و او را مژده ورود به بهشت بده .

در بخاری و مسلم از ابی سعید خدری وارد است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود : « بینما انا قائم رأیت الناس يعرضون عليّ و عليهم قميص فمنها ما تبلغ الثدى و منها ما دون ذلك و عرض عليّ عمر بن الخطاب و عليه قميص يجرّه . قالوا فما اولته يا رسول الله ؟ قال الدين . » بمعنی : حضرت فرمود که در خواب بودم که دیدم مردم را بر من معروض میدارند و این مردم جامه‌هایی به تن دارند از آنجمله جامه‌هایی است که به پستان رسیده و جامه‌هایی که کمتر از آن بود برتشان بود - و عمر خطاب که بر من معروض شد ، جامه او تمام بدنش را پوشانده بود و دنباله آن را میکشید . گفتند : یا رسول الله تعبیر این خواب را چگونه فرمودی ؟ حضرت فرمود : جامه را به « دین » تعبیر نمودم و هر قدر جامه بلندتر و پوشاننده تر باشد ، صاحب آن جامه دینش کاملتر و ایمانش قویتر .

از محمد بن علی بن ابی طالب در بخاری روایت است : که محمد بن علی که به محمد بن الخنفیة معروف است میگوید به پدرم گفتم : چه کسی بهترین مردم است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم ؟ پدرم فرمود که ابو بکر است . گفتم پس از ابو بکر چه شخصی بهترین مردم است ؟ پدرم فرمود عمر .

در بخاری و مسلم از عبد الله بن عباس روایت کرده‌اند که ابن عباس گفت موقعی که عمر بر سریر نهاده شده بود و من و خلقی از مردم برای عمر دعای خیر میکردیم و نماز میگذاریم ، ناگاه دیدم مردی دوشم را گرفت . دیدم علی بن ابی طالب است - علی رحمت به عمر فرستاد و گفت کسی نیست که نزد من دوست تر باشد به اینکه بماتند عمل او خدا را ملاقات کنم از تو - و قسم بخدا که من همیشه گمان داشتم که خدا تو را بدو صاحب ( یعنی حضرت رسول و



ابو بکر ( همراه میسازد - زیرا من بسیار می شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که میفرمود : « رفتم من و ابو بکر و عمر - داخل شدم من و ابو بکر و عمر - بیرون رفتم من و ابوبکر و عمر » یعنی حضرت رسول همیشه این دو را با خود یاد میکرد .

حالات عمر رضی الله عنه و فضائل او و سیرتش و مهربانی به رعیتش و سیرت حسنه او و کوشش او در طاعت و تلاش او در حفظ حقوق مسلمین مشهورتر ازین است که یاد شود و این کتاب گنجایش آنرا ندارد - کرامات او از مشهورات است و داستان : یا ساریة الجبل - گفتن او از روی منبر مدینه در حالیکه ساریة در نهاوند بود و شنید، معروف است .

برای ترجمه زندگی پر عظمت او که مایه عزت مسلمین و انتشار اسلام و اعتلاء دین بود ، هزاران کتاب نوشته شده است . ضربت خوردن او در روز چهارشنبه بیست ششم ذیحجه سال بیست و سوم هجری بود - که بدست مردی بنام « ابو لؤلؤة » ضربت خورد و در روز یکشنبه یکم محرم سال بیست و چهار هجری مدفون شد در حجره پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و اکنون حجره نبوی در مدینه دارای سه ضریح است : ضریح پیغمبر و قبر ابی بکر و قبر عمر رضی - الله عنهما .

شستن او بدست پسرش عبدالله - و نماز بر او بنا به وصیتش صهیب باتفاق جماعت بر او نماز گذاردند . حمل او بر سریری بود که پیغمبر بر آن حمل شده بود .

فتوحات در زمان خلافت عمر - مشهورتر از آنست که نیازی به شرح داشته باشد - عمر در ده سال خلافت خود هر سال با مردم به حج میرفت - و ده حج در ده سال خلافت نمود .

فرزندان عمر : عبدالله و حفصه ( همسر پیغمبر ) مادر این دو زینب دختر مظعون است - و عبدالله بن عمر - که مادرش ملیکه

دختر جرول خزاعیه است - و عاصم بن عمر - که مادرش جمیله دختر عاصم بن ثابت ( عاصم بن ثابت یکی از صحابه پیغمبرست که به « حمی النحل » معروف است زیرا موقع شهادتش زنبوران عسل جسد او را از افتادن در دست کفار نکهداشتند ) - و فاطمه و زید که مادر این دو ، ام کلثوم کبری دختر علی ابن ابی طالب از فاطمة الزهرا سلام الله علیهم می باشد . کسانی که گمان میکنند علی رضی الله عنه محبت عمر نداشته است ، این را بداند که علی ابن ابیطالب دختر خود ام کلثوم کبری را به عمر داد و عبد الرحمن بن عمر که مجبّر لقب دارد - و ابو شحمة بن عمر که نام او عبد الرحمن است و فاطمه و دخترانی دیگر از ام کلثوم کبری بوجود آمده اند .

## الحديث الثاني

عن عمر رضي الله عنه أيضاً. قال: بينما نحن جلوس عند رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم، إذ طلع علينا رجل شديد بياض الثياب شديد سواد الشعر، لا يرى عليه أثر السفر، ولا يعرفه منا أحد، حتى جلس إلى النبي صلى الله عليه وسلم فأسند ركبتيه إلى ركبتيه، ووضع كفيه على فخذيه، وقال: يا محمد، أخبرني عن الإسلام. فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: الإسلام أن تشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، وتقيم الصلاة، وتؤتي الزكاة، وتصوم رمضان، وتحج البيت إن استطعت إليه سبيلاً.

قال: صدقت. فعجبنا له يسأله ويصدقه.

---

حديث دوم: در صحیح مسلم به اسناد خودش از عمر رضی الله عنه روایت مینماید که گفت: در موقعیکه ما نشسته بودیم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، روزی دیدیم که بیرون آمد بر ما مردی که سخت سفید بود جامه‌اش - و سخت سیاه بود موهایش - نه از ماکسی او را میشناخت که بگوئیم از محل ماست و نه اثر سفر بر او ظاهر بود که بگوئیم از جاهای دور آمده است.

او پیامد تا اینکه نزدیک پیغمبر صلی الله علیه و سلم نشست - و دو زانوی خود را بدو زانوی پیغمبر چسپانید و دو دستش را بر دو رانش نهاد - و گفت: ای محمد مرا خبر ده در باره اسلام.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در جواب فرمود که اسلام - عبارت از اینست که گواهی دهی و یقین نمایی که نیست معبودی بحق

قال : فأخبرني عن الإيمان . قال : « أن تؤمن بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر وتؤمن بالقدر خيره وشره . قال : صدقت : قال : فأخبرني عن الإحسان . قال : أن تعبد الله كأنك تراه فإن لم تكن تراه ، فإنه يراك . قال : فأخبرني عن الساعة . قال : ما المسؤول عنها بأعلم من السائل . قال : فأخبرني عن أماراتها . قال : أن تلد الأمة رببتها وأن ترى الحفاة العراة العالة رعاء الشاء يتطاولون في البنيان . ثم انطلق فلبثت ملياً . ثم قال : يا عمر أتدري من السائل ؟ قلت الله ورسوله أعلم . قال : فإنه جبريل أتاكم يعلمكم دينكم .

رواه مسلم

— جز خدای یکتا — وانکه محققاً محمد فرستاده خداست — وآنکه بر پا بداری نماز را — و بدهی زکاة را — و روزه بداری ماه رمضان را — و به حج بروی بسوی خانه خدا اگر توانائی راه آن را از توشه و سواری و غیره داشته باشی .

آن مرد گفت که راست گفתי .

ما بشگفت آمدیم که از حضرت رسول سنوال مینماید و سنوال علامت ندانستن است و تصدیق مینماید و تصدیق نشانه دانستن است — زیرا تصدیق باید قلبی باشد در باره عموم که آنچه از پیغمبر میشنوند باید بدل آنرا تصدیق نمایند — اما اظهار تصدیق بماتند کسیکه خود از مسئله آگاه است ، برای حاضران مورد تعجب بود .

گفت : پس خبر ده مرا از ایمان — حضرت فرمود ایمان عبارت از اینست که : ایمان بیاوری به یکتائی خدا در ذات وصفات و افعالش و او را شریکی نیست — و ایمان بیاوری به فرشتگان که پیام

رسانان میان خدا و پیغمبران هستند - و دارای اجسامی از نور و توانا بر ظهور به اشکال مختلف هستند و سرشت ذاتی آنها طاعت خداست و از آنها امکان معصیت نیست - و آنکه ایمان بیاوری به کتابهای خدا که بر پیغمبران خدا نازل شده است ، بر زبان فرشتگان یادر الواح - شمار آن کتابها را یکصد و چهار گفته اند - که چهار آن : تورا ، زبور ، انجیل ، قرآن باشد و یکصد آن « صحف » میباشد : پنجاه تا بر « شیت » و سی تا بر « ادریس » و ده تا بر « آدم » و ده تا هم بر « ابراهیم » نازل شده است .

و ایمان بیاوری بر پیغمبران خدا که برای راهنمایی بشر آنان را فرستاده است تا مردم را راهنمایی و معاش و معادشان را تکمیل کنند . و در ایمان به پیغمبران لازم است ایمان به همه آنان - و اینکه همگی از صفات و کبائر معصوم بوده اند و هر کدام معجزاتی که دلالت بر راستیشان دهد ، داشته اند و آنچه مأمور به آن بوده اند ، تبلیغ کرده اند و خدا از هر عیب و نقصی آنان را منزه ساخته است .

و ایمان بیاوری به روز قیامت و آنچه مشتمل است بر آن از جزای اعمال و زندگی پس از مرگ و حساب و بهشت و دوزخ . ایمان به روز قیامت ، در واقع محك ایمان است زیرا کسیکه ایمان دارد ، به اینکه روزی هست که خرد و بزرگ اعمال مورد حساب و بازخواست و ثواب و عقاب قرار میگیرد ، هر گز عمر خود را بیهوده تلف نمیکند و هر چه بتواند در راه خیر قدم برمی دارد و از بدیها اجتناب مینماید - ایمان به روز قیامت ، وسیله تشویق در راه خیر و جلوگیری از شر است - و بشر موقعی در بدبختی میرود که این ایمان را بیاورد - زیرا نتیجه ایمان بخدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیغمبران همه برای تثبیت ایمان به این روز و یقین بر دیدن جزاء در آن روز است .

و ایمان بیاوری به سرفروشت یعنی تقدیر - ایمان بیاوری به خیر و شر تقدیر ( یعنی در ظاهر نظر کوتاه بین آدمی و گر نه در واقع امر

آنچه پیش می‌آید ، همه خیر است و شر جزئی است در مقابل خیر کلی  
( که بخیر تبدیل میگردد . )

مثلاً اگر شما رگ پائتان برگشته باشد و با سر پا زدن ، آن  
رگ بجای خود برگردد و راحت شوید ، این سر پا زدن را وسیله  
خیر خواهید دانست . در زندگی هم شدائد و مشکلات همه وسیله  
خیرهای بسیارند و همیشه پس از شب تاریک ، صبح جانفروزست که  
لذتی بیشتر و تجاربی افزوتر ببار می‌آورد .

آن مرد گفت : مرا خبر ده از نکوکاری — حضرت رسول فرمود :  
نکوکاری عبارت ازینست که عبادت و بندگی کردنت را طوری انجام  
دهی که گوئیا خدا را می بینی — زیرا اگر نیست شوی ، یعنی غرق  
در توحید خدا گردی ، او را می بینی — و در واقع مانع از دیدن خدا  
— دیدن غیر خداست — و تا مادامیکه غیر از خدا در دلت باشد ، خدا  
را نخواهی دید و گر نه بقول سعدی : « رسد آدمی بجائی که بجز  
خدانبیند — بنگر که تا چه حدست مکان آدمیت » .

اگر نتوانی او را دیدن ، پس این یقین را داشته باش که محققاً  
خدا تو را می بیند — کاری کن که در موقع بندگی ، مورد رحمت او  
واقع شوی نه مستحق عقابش و همچنین در همه کارها — نکو کاری کن  
چنانکه خدا را ناظر خود بدانی .

آن مرد گفت مرا از روز قیامت خبر ده — حضرت رسول فرمود :  
پرسیده شده درین مسأله داناتر از پرسنده نیست . یعنی دانستن قیامت  
از جمله پنج مسأله‌ای است که دانائی آن تعلق به خدا دارد — :  
دانائی به روز قیامت — نازل ساختن باران — دانائی به نطفه‌ای که  
در رحم مادر است و اینکه کسی جز خدا نداند که فردا چه کاری مینماید  
و چه کسی کجا میمیرد ؟ .. چنانکه در آیه کریمه : « إِنْ أَلَّهِ عِنْدَهُ عِلْمُ  
السَّاعَةِ وَيَنْزِلُ الْغَيْثُ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ  
غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ » آیه ۳۴ سوره لقمان یاد شده است .

آن مرد گفت : پس خبر ده مرا از نشانه‌های قیامت . حضرت فرمود : آنکه بزاید کنیز ، آقايش را - ( یعنی فرزندان را بجای فرزندی برای مادر و فرمانبری فرمان مادر - خود را آقای مادر خوانند و به نافرمانی پردازند - و بجای سپاسگذاری به کفران و بجای اطاعت به حقوق پردازند . مادران را خوار و حقیر شمارند و خود را آقای مادر بداند ) و آنکه به بینی پا و تن برهنگان بینوا . چوپان گوسفندان را . که به برافراشتن کاخ و زیاده روی در بنیان پردازند یعنی دگرگونی اوضاع - و زمامداری سفلگان - و دور ساختن شایستگان نشانه نزدیکی قیامت خواهد بود .

و کسیکه بدرستی بوضع حاضر جهان بنگرد ، خواهد دید که سر رشته داران در جهان فعلی همه از طبقه پست و اکثر بی دین و غیر مؤمن هستند و ثروتمندان فعلی جهان هم که معلوم - و نافرمانی فرزندان و حقوق آنها که دیگر دلیلی نمیخواهد - اما باید متوجه بود که نزدیکی قیامت نمیتواند مایه نومیدی باشد - زیرا مقصود این نیست که با حدوث این نشانه‌ها ، امروز و فردا قیامت بر پا میشود - خیر ، بلکه مقصود اینست که این نشانه‌ها مقدمه‌ای هستند که انتشار فساد و سوء اخلاق و تباهی و جنایات را اعلام میدارند .

واقعاً عجب دنیائی است . در موقعیکه علم بجائی رسیده که ذره را می شکافد - در چنین موقعی در شهرهای باصطلاح متمدن ، آنهاییکه نام مردان بر خود نهاده‌اند ، در مجالس سیه روئی حاضر میشوند تا زنان و دخترانشان با - بیگانگان برقصند و یا بقرار آماریکه از بیدینان اروپا انتشار مییابد ، چنین نتیجه میگیرند که صدی شصت فرزندان از طریق زنا هستند - این بلاکم کم شیوع می یابد - و حتی در شهرهاییکه شاید قبلاً نامی از زنا نبود ، کم کم زنانی که بخانه شوهر میروند ، فرزند پنج ماهه بدنیا می آورند .

و همان اشاره حدیث که کنیزان آقایان خود را میزایند ، به

همین امر هم اشاره است که انتشار فحشاء به طریق اتصال در آنگونه مجالس - پس از مدتی باعث میشود که فرزندان با مادر و پدر با دختر خود فساد کند و به این معنی زنان ، شوهران خود را میزایند و مقصود از آقایان : شوهران است - خداوند خودش بشر را از گمراهی نجات دهد و بسوی عقل و دین برگرداند .

هرگاه بخواهیم به تعبیر دیگر معنی کنیم میگوئیم که فراوانی مال و بهبود اوضاع بجائی میرسد که مردم گرسنه و برهنه به خوشی میرسند و از استغنا و دارا بودن مال به برافراشتن خانه ها میگیرند - و مادران فرزندان بهتر از خود میزایند - چنانکه میگوئیم که فلانی پسر بهتر از پدر است .

این معنی هم محتمل است در صورتیکه بشر از وضع فعلی نجات یابد و به موازات بهبود اوضاع ، پیشرفت دین و حصول اخلاق عالی همراه گردد . ( نشانه هایی که برای قیامت ذکر شده ، نشانه های بسیاری است که اینجا محل یاد آنها نیست )

در آخر حدیث راوی میگوید که تعجب من بیش از دو سه روزی بطول نینجامید ، زیرا پس از آن حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مرا فهمانید که پرسنده جبرئیل بوده است و به آنصورت آمده است تا درین پرسشها و پاسخها ، دینتان را بشما بیاموزد .

اسلام : در لغت بمعنی طاعت و فرمانبری است - و در شریعت فرمانبری در اجرای اعمال ظاهره است که شهادتین و نماز و روزه و زکات و حج و غیره میباشد - و جمله : آن تشهد آن لا اله الا الله - میرساند که لفظ « تشهد » در ثبوت اسلام - لازم است و روایت حتی « یقولوا لا اله الا الله » میرساند که لازم نیست لفظ تشهد همراه آن باشد ، بلکه مرادف آن کافیهست و آوردن لفظ « تشهد » به احتیاط نزدیکترست .

کلمه : وتقیم الصلوة : بمعنی برپابرداری نماز را میرساند که



مقصود انجام نماز بر وجه اکمل آنست - چنانکه در زبان میگوئیم فلان بر پای خود ایستاده ، یعنی فرد کاملی است که در امور خود حاجت بدیگری ندارد ، خللی در کارش نیست که به جبران دیگری نیازمند باشد .

کلمه : و تَوَتَّى الزَّكَاةَ بمعنی بدهی زکاة را بمستحقین آن از روی رغبت و ایمان به اینکه زکاة وسیله تطهیر و نماء مال و حسنات است .  
کلمه : و تصوم رمضان : بمعنی روزه بگیری همه ماه رمضان را .  
کلمه تحج البيت : بمعنی قصد خانه خدا نمائی برای انجام دادن حج وعمره - إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا - اگر توشه و لازمه راه را یافتی - که کلمه سبیل در اینجا بمعنی توشه و وسیله راه پیمائی دانسته اند .  
تعجب و شگفت در مقابل امری است که سبب آن ظاهر نباشد :  
« اِذَا ظَهَرَ السَّبَبُ بَطَلَ الْعَجَبُ » .

کلمه : صَلَوةٌ بمعنی درود و در این حال ، از خدای عزّ و جلّ بمعنی رحمت و از فرشتگان بمعنی استغفار و از بنی آدم بمعنی تضرع و دعاست : اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَصَحْبِهِ - یعنی خدایا رحمت بفرست بر محمد و خویشان و یارانش - و این دعا از ماست برای رفعت درجه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم - و « اِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ » - یعنی محققاً خدا رحمت می فرستد بر پیغمبر ، و فرشتگان طلب آمرزش می کنند برای او - و صَلَوةٌ بمعنی عبادتگاه چنانکه در آیه « وَ صَلَوَاتُكَ وَمَسَاجِدُكَ » - آیه ۴. سوره حج آمده است . و صَلَوةٌ در لغت بمعنی دعاء است - و بعضی گفته اند : بمعنی دعای خیر است - و شرعاً بمعنی نماز که عبارت از گفتارها و کردارهایی است که آغاز آن تکبیر و پایان آن تسلیم است . بعضی گفته اند اشتقاق آن از « صَلَّی » بمعنی رگی است که بر کمر پیوسته است و از یثرب است که دومین اسب را در مسابقه « مصلی » مینامیده اند زیرا سر او نزدیک کمر اسب اولی قرار

میگرفته است ، و در این حال ، ما قند اینست که دعا کننده در فروتنی و افتادگی خود را به مقصر همانند میسازد که گوی سبقت در عبادت را بسبب کوتاه کاری از دست داده و با شرمندگی و اعتراف به قصور طلب مغفرت مینماید .

نماز يك عبادت روح افزا و توان بخش است ، زیرا انسان در برابر پروردگار مهربان عقده دل خود را میگذشاید - و در برابر پروردگار زانوی عجز و بستن دست ذلت چنین اعتراف مینماید که خدایا تمام توانهای من اگر مدد تو همراه آن نباشد ، به دست بسته ای میماند که از همه چیز عاجز باشد - و هنگامیکه مدد ، همراه تو شود ، کاری نماند که میسر نگردد . نماز اگر از روی صدق و حضور قلب انجام گیرد ، دنیائی سعادت در بر خواهد داشت - چه بسا حاجتها که انسان به هیچکس نتواند گفتن ، ولی جلو پروردگار میتوان اظهار کردن و چاره جستن - و چه بسا اوقات که آدمی از همه طرف نومید می گردد و درها را همه بسته می بیند ، ولی باز هم موقع رو آوردن بدرگاه خدای یکتا یقین مینماید که با چاره جوئی از خدا و کوشش و تلاش که همراه با معرفت پروردگار باشد ، همه درها گشوده خواهد گشت و گره ها همه باز خواهد شد .

در سیرت بزرگان دین و دنیا و دانشمندان و اطباء همه استمداد ازین درگاه پر عظمت واضح و مشهود است . از ابو علی سینا روایت است که هر مسئله برایش مشکل لا ینحل میشد ، روی به مسجد جامع مینهاد و با استمداد از پروردگار مهربان در موقع نهادن سر بسجده ، پس از نماز چنان میدید که آن مشکل منحل و آن گره باز شده است . از ابن تیمیه روایت است که هر مسئله علمی از پاسخ آن فرومیماند ، روی بدرگاه خدا مینهاد و در نماز به نیاز می پرداخت و پس از نماز میدید که لطف خدا شامل و جواب آن مسائل حاضر .

البته همه اینان از سیرت راهنمای بشر و خاتم الرسل محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم پیروی میکرده‌اند . زیرا در حدیث است : « کان صلی الله علیه و سلم اذا فزعه امر بدر الى الصلوة » حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه امری باعث ناراحتی ایشان میشد ، شتاب بسوی نماز و رو آوردن بدرگاه خدا مینمودند . نماز به حقیقت در موقع شدائد و مشکلات ، یکی از بهترین چاره‌هاست ، مشروط بر اینکه انسان آنچه از کوشش و توان داشته بکار برده باشد و آنگاه روی بسوی خدا آورد که هم کوشش و سعی که مأمور بآن است انجام داده باشد ، و هم از درگاه خدا استمداد نموده باشد . در این جهان ، روح و تن باید با هم تقویت شوند - و تقویت روح در استمداد از خدای تعالی و رو آوردن بدرگاه خداست و بشر وقتی میتواند روی آسایش ببیند و زندگی برایش بمعنی واقعی بیرون آید ، که این عبادت که مشخص توحید و مقوی روح و وسیله خوشبختی است ، نزد تمام بشر بمورد اجرا در آید - و آرزویاری خدا نزدیک است .

ایمان و اسلام - هرگاه اسلام بمعنی طاعت و فرمانبری و تسلیم و اذعان قلبی باشد ، درین حال اسلام و ایمان مترادف هستند . یعنی لفظشان مختلف و معنیشان یکیست - و هرگاه اسلام بمعنی اعمال شرعیه باشد ، چنانکه درین حدیث و حدیث بعدی است . در اینحال ، اسلام ملازم ایمانست زیرا اعمال ظاهره بدون ایمان قلبی فایده‌ای ندارد - بنا به معروف میان ایندو : عموم و خصوص مطلق است ایمان و اسلام هر دو دارد کسیکه در اعمال اسلام مطیع است و انجام میدهد و بدل هم تصدیق مینماید - و ایمان تنهاست هرگاه بدل تصدیق دارد و اعمال ظاهره انجام نگیرد . در هر حال ایندو باید همراه باشند و گر نه هر کدام به تنهایی فایده ندارد - عقیده و عمل باید همراه باشد .

## الحديث الثالث

### حديث سوم

عن أبي عبد الرحمن بن عمر بن الخطاب ، رضي الله عنهما، قال:  
روایت است از پدر عبد الرحمن ( ابو عبد الرحمن کنیه عبدالله  
پسر امیر المؤمنین عمر بن خطاب است ) خوشنود شد خدا از هردو .  
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول : بني الإسلام على خمس :  
که گفت : شنیدم که فرستاده بر حق خدا - درود و سلام خدا  
بر او باد - که میفرمود : اسلام بر پنج اصل پایه گذاری شده است .  
شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله ، وإقام الصلاة وإيتاء  
گواهی دادن آنکه نیست معبودی بحق مگر خدای یکتا و  
گواهی دادن آنکه حضرت محمد پیغمبر خداست . و بر پاداشتن نماز .  
الزكاة وحج البيت وصوم رمضان . رواه البخاري ومسلم

و دادن زکات و قصد خانه خدا برای اداء حج و عمره و روزه داری  
در ماه رمضان . روایت کرده اند حدیث بالا را بخاری و مسلم

---

در حدیث بالا پیغمبر اسلام صلى الله عليه وآله وسلم ، اسلام  
را دارای پنج رکن اساسی میداند که دین اسلام بر آن پنج رکن  
پایه گذاری شده است : شهادتین - بر پا داشتن نماز فرض - دادن  
زکاة - حج خانه خدا روزه ماه مبارك رمضان - اینك بشرح مختصری  
ازین پنج رکن می پردازیم : نماز دارای شروط و ارکان و ابعاض و سنن  
و مکروهات و مبطلات است .

- شروط نماز : ۱ - پوشانیدن عورت به لباس پاک - عورت در مرد از ناف تا زانوست و در زن تمام بدن غیر از رو و دوکف دست -- کسیکه ساتر عورت نیابد ، برهنه نماز بخواند و اعاده ندارد .
- ۲ - روبه قبله نماز خواندن مگر در نماز سنت در سفر و نماز در موقع شدت ترس در جنگ - که در نماز سنت در سفر در اول نماز رو بقبله نماز می بندد و رکوع و سجود رو بقبله انجام میدهد اگر آسان باشد و گرنه رو بمقصد نماز میخواند و در شدت ترس در جنگ هر طور میسر شد ، نماز میگذارد ، یعنی رو بقبله و نه رو بقبله - و در موقع اشتباه در قبله که نماز میخواند و بعدا اعاده مینماید .
- ۳ - شناسائی وقت نماز . در نماز فرض بداخل شدن وقت و در نماز سنت وقت دار نیز در نماز بر میت پس از انجام غسل میت .
- ۴ - طهارت از حدث - اما کسیکه نه آب و نه خاک هیچکدام را نیافت ، نماز حرمت وقت میخواند و اعاده لازم اوست .
- ۵ - طهارت و پاکی لباس و بدن نماز گزار و جای نماز خواندنش - اگر آب برای شستن آنها نیافت ، نماز حرمت وقت میخواند و اعاده ، لازم اوست .
- ۶ - مسلمانی - ۷ - ترك كار بسیار که سه حرکت پی در پی ننماید - ۸ - ترك و دوری از مبطلات نماز که در نماز مشغول خوردن و آشامیدن مثلا نشود - سخن افدك و خوردن اندك از روی سهو مبطل نیست .
- ۹ - شناسائی چگونگی نماز که غیر عامی فرض و سنت نماز را از هم تمیز دهد . و عامی فرض را سنت نشمارد .
- ارکان نماز : ۱۵ است - ۱ - نیت - ۲ - الله اکبر اول نماز ، نیت باید با الله اکبر اول نماز همراه باشد - ۳ - ایستادن در نماز فرض بر کسیکه توانائی داشته باشد ۴ - خواندن فاتحه - اگر فاتحه نداند ، بقدر آن از بقیه قرآن و اگر قرآن را نداند ، بقدر حروف فاتحه

از ذکر یا دعاء . اگر این را هم نداند ، ایستادن بقدر آن ۵ - رکوع  
 ۶ - اعتدال ۷ - سجود ، نهادن پیشانی و دو دست و دو زانو  
 و دو پا - ۸ - نشستن میان دو سجود ۹ - سجود دوم ماقبل سجود  
 اول بجا آوردن ۱۰ - نشستن برای تحیات آخر نماز ۱۱ و ۱۲ -  
 تحیات خواندن و صلوات بر پیغمبر و آل او بعد از تحیات فرستادن -  
 ۱۳ - آرام گرفتن در رکوع و اعتدال و جلوس میان دو سجده - ۱۴  
 سلام اولی نماز گفتن ۱۵ - ترتیب نگاه داشتن .

ابعض نماز که ترك آنها باسجود سهو جبران میشود ۸ است :

- ۱ - تشهد اول - ۲ - نشستن آن - ۳ - درود فرستادن بر پیغمبر
- ۴ - درود فرستادن بر آل پیغمبر بعد از تشهد اخیر - ۵ - قنوت<sup>(۱)</sup>
- ۶ - ایستادن برای آن - ۷ - درود فرستادن بر پیغمبر بعد از  
 قنوت - ۸ - درود فرستادن بر آل پیغمبر بعد از قنوت در نماز صبح در  
 اعتدال اخیر آن - و در وتر در اعتدال اخیر آن در نیمه دوم رمضان  
 - قنوت به هر دعائی حاصل میشود - اما قنوت نازل که هنگام بلاء  
 در نمازهای شبانه روزی خوانده میشود ، از ابعض نیست .

هیثلی نماز : ۳۰ است - ۱ و ۲ و ۳ بالا بردن دودست در الله

اکبر اول نماز و در موقع رفتن به رکوع و موقع بالا آمدن از رکوع :  
 بطوریکه سر انگشتان برابر بالا گوش و دو کف دست برابردوش قرار  
 گیرد و سر انگشتان بسوی قبله و انگشتان از هم جدا باشند - ۴ -  
 نهادن دست راست بر دست چپ زیر سینه - ۵ - دعای افتتاح خواندن  
 و جهت و جهی للذی فطر السموات والارض ... تا آخر - ۶ - اعوذ  
 بالله من الشیطان الرجیم گفتن - ۷ - بلند خواندن فاتحه و سوره در  
 محل بلند خواندن : در نماز صبح و نماز جمعه و نماز دو عید و نماز  
 خسوف و نماز طلب باران و دو رکعت اولی مغرب و عشاء و نماز تراویح  
 و وتر رمضان و دو رکعت سنت طواف هرگاه بشب خوانده شود  
 و نمازهای قضاء که بشب خوانده شوند - ۸ - آهسته خواندن

در مواقعی که آهسته خواندن ضرورت دارد ، مانند : نماز در ظهر و عصر و نماز کسوف و نمازهای قضاء که بروز خوانده شوند - ۹ - آمین گفتن و بلند گفتن آمین هر جا که نماز بلند خوانده می شود - ۱۰ - خواندن سوره بعد از فاتحه - ۱۱ - الله اکبر گفتن در هر زیروبالا شدنی در نماز - ۱۲ - نهادن دو کف دست بر دو زانو در رکوع - ۱۳ - گفتن سبحان ربی العظیم و بحمدہ در رکوع - ۱۴ - گفتن سمع الله لمن حمده موقع بالا آمدن از رکوع - ۱۵ - گفتن ربناک الحمد در اعتدال - ۱۶ - نهادن دو زانو دگر دو دست دگرپیشانی در سجود همراه بینی ۱۷ - گفتن سبحان ربی الاعلی و بحمدہ در سجود - ۱۸ - نهادن دو دست برابر دو دوش در سجود - ۱۹ - چسپاندن دست و سرانگشتان بسوی قبله بودن در سجود ۲۰ - دور گرفتن دو دست از دو پهلوی مرد - ۲۱ - سرانگشتان دو پا بسوی قبله گذاشتن - ۲۲ - دعاء نشستن میان دو سجود : رب اغفر لی وارحمنی و عافنی و ارزقنی و اهدنی - ۲۳ - نشستن افتراش در تشهد اول و دیگر نشستهای نماز - ۲۴ - نشستن متورك در تشهد آخر - ۲۵ - نشستن استراحت بعد از سجود دوم که بعد آن می ایستند - ۲۶ - بالا بردن دودست از بلند شدن از تشهد اول - ۲۷ - نهادن دو دست بر دو ران در نشستهای نماز - ۲۸ - گرفتن انگشتان دست راست و بهل کردن انگشت شهاده که اشاره به آن مینماید ، نزد تشهد - ۲۹ - نظر کردن بسجده گاه در حال ایستادن و نظر به پشت پا در رکوع و نظر به آغوش ، در نشستن و نظر به انگشت شهاده در تشهد و نظر بدوش راست در سلام اولی و نظر بدوش چپ در سلام دومی نماز - ۳۰ - مسواک کشیدن موقع برخاستن بسوی نماز ( موقع خواب و موقع تغییر بوی دهن و پس از خواب و هنگام وضو و برای قرائت قرآن . ) فایده های مسواک : پاکي دهن ، سفیدی دندان ، خوشی بوی دهن ، محکم ساختن بن

دندان ، صاف شدن گلو ، شیوائی سخن ، تیزهوشی ، تیزشدن نظر ، دیر پائیدن جوانی ، راستی کمر ، فزونی ثواب ، هضم خوراك ، زمین زدن شیطان ، بیاد آمدن شهادت نزد مرگ و خوشنودی خدا ) .

مکروهات نماز : ۱ - روی را به این سو و آن سو گردانیدن  
۲ - اشاره بدون حاجت ۳ - دست را در آستین فرو بردن ۴ - بلند خواندن در محل آهسته خواندن و عکس آن ۵ - دستها را بر تهیگاه نهادن ۶ - چشمها را بر هم نهادن در صورتیکه زیان آورد ۷ - بازوان را به پهلو چسبانیدن ۸ - نشستن سگی ۹ - سر را بخاک زدن و برداشتن که مشخص عدم خشوع است ۱۰ - زیاده روی در پائین آوردن سر در رکوع ۱۱ - انگشتان را به هم بردن - طول دادن به تشهد اول ۱۲ - دستها را مانند درنده فرس کردن در حال سجود ۱۳ - پشت سر امام بلند خواندن و غیره .

مبطلات نماز : ۱ - بی وضو شدن ۲ - سخن بعمد گرچه يك حرف فهماننده باشد ۳ - سخن بسیار اگر چه به سهو باشد ۴ - آنچه روزه را باطل میکند ۵ - کار بسیار اگر چه به سهو باشد ۵ - خنده بعمد به آواز بلند ۶ - طول کشیدن شك در اینکه نیت نموده یا نه ۷ - قصد بیرون رفتن از نماز ۸ - عزم بریدن نماز ۹ - تردد میان بریدن یا نبریدن نماز ۱۰ - معلق نمودن نماز بر چیزی : مانند اینکه اگر زید آمد ، نماز را می برم ۱۱ - کشف عورت مگر در صورتی که بی اختیار باشد و فوراً بپوشاند ۱۲ - ترك رو بقبله نمودن ۱۳ - پیوستن پلیدی باو مگر در صورتی که فوراً پلیدی را دور سازد ۱۴ - تکرار رکن فعلی بعمد مانند دو رکوع خواندن در يك رکعت ۱۵ - ترك يك رکن بعمد ۱۶ - بهم زدن ترتیب مانند اینکه سجود را پیش از رکوع بخواند بعمد ۱۷ - نماز خواندن پشت سر کسیکه نماز پشت سر او جایز نیست ، مانند اقتداء مرد به زن ۱۸ - طول دادن به نشستن میان دو سجده ۱۹ - حرکت زشت مانند جست



## کردن در نماز و غیره

اوقات نماز : وقت نماز ظهر ، از زوال است تا گردیدن سایه هر چیز بقدر آن همیشه نصف شب را حساب کردن برابر با اول وقت ظهر است - و اگر شب ده ساعت باشد ، اول وقت ظهر ، نصف آن یعنی ساعت پنج است - دوم عصر - وقت آن از افزودن سایه هر چیز بر قدر آن تا غروب آفتاب - همیشه نصف شب بعلاوه ربع روز ، برابر با اول وقت عصر است - و همچنین از زوال آفتاب تا غروب را به نصف کردن وقت عصر برابر نصف ، یعنی میان زوال و غروب است . سوم مغرب و وقت آن از غروب آفتابست تا نهان شدن شفق سرخ - چهارم عشاء است و وقت آن از پنهان شدن شفق سرخ تا دمیدن صبح صادق است . پنجم وقت نماز صبح است و اول وقت آن دمیدن صبح صادق است و میماند تا طلوع آفتاب - و همیشه هشت يك شب را از آخر آن انداختن ، برابر با اول وقت صبح است .

هر نمازی که يك رکعت آن در وقت واقع شد ، آن نماز اداء است و هر نمازی که کمتر از يك رکعت در وقت واقع شد ، همه آن قضاء است . اگر شخصی بیهوش مثلاً قبل از غروب بقدر يك تکبیر مانده بود که بیهوش آمد ، نماز ظهر و عصر هر دو لازم اوست . اگر بقدر این دو نماز هوشیار ماند و همچنین مغرب و عشاء - و هرگاه از يك نماز بقدر طهارت و نماز از وقت آن گذشت ، پس از آن نماز لازم اوست و هم چنین در حیض و جنون و غیره .

اوقات کراهت نماز - بعد از خواندن نماز صبح تا طلوع آفتاب - و بعد از عصر تا غروب آفتاب - و موقع استواء قبل از زوال - در غیر روز جمعه - در حرم مکه ، هیچگاه نماز مکروه نیست - در آن سه وقت نمازهائی مکروه است که دارای سبب نباشد .

انواع نماز : نماز فرض مانند پنجگانه شبانه روزی و نماز جمعه بجای ظهر روز جمعه - نماز واجب مانند نمازی که شخص نذر نماید

آن را بخواند - نماز سنت و آن بر دو قسم است : نمازی که با جماعت خوانده میشود، مانند نماز دو عید - نماز گرفتن آفتاب و ماهتاب و نماز طلب باران و نماز تراویح و وتر در رمضان - و نماز سنتی که تنها خوانده می شود ، مانند سه رکعت وتر - دو رکعت قبل از فرض صبح - دو رکعت قبل از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از نماز عشاء و اینها همه مؤکده هستند - غیر مؤکده دو رکعت دیگر قبل و بعد از ظهر - چهار رکعت قبل از عصر و دو رکعت قبل از مغرب و دو رکعت قبل از عشاء . نماز مکروه که در وقت کراهت خوانده شود و ذات سبب نباشد .

نماز ذات سبب بر دو قسم است : نمازیکه سبب آن متقدم است مثل نماز سنت تحیه مسجد - نماز سنت طواف - نماز سنت وضوء - نمازیکه سبب آن مقارن است مثل نماز گرفتن آفتاب و ماهتاب - نمازیکه سبب آن متأخرست مانند نماز سنت استخاره ، نماز سنت احرام ، نماز سنت سفر ، نماز حرام که با نبودن یکی از شروط آن خوانده شود بدون عذر .

مقدمات نماز : مانند اذان و اقامه که برای هر نماز فرضی ، سنت است اذان و اقامه گفتن . چه تنها خوانده شود و چه با جماعت . چه اداء باشد چه قضاء .

تعقیبات نماز : مانند لا اله الا الله وحده لا شریک له . و ۳۳ بار سبحان الله و ۳۳ بار الحمد لله و ۳۴ بار الله اکبر و دعای بعد از نماز . آداب نماز : با نشاط و شوق به نماز پرداختن و با دل حاضر و خشوع نماز خواندن و رعایت فرائض و سنن آن نمودن .

## الحديث الرابع

### حديث چهارم

عن أبي عبد الرحمن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه ، قال :  
از ابی عبد الرحمن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت :  
حدثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو الصادق المصدوق: ان أحدكم  
فرمود بما فرستاده خدا صلى الله عليه وسلم و اوست پیغمبر راستگو  
يجمع خلقه في بطن امه اربعين يوماً نطفة ، ثم يكون علقه مثل ذلك  
و راستگو دانسته شده که محققاً خلقت یکی از شما در شکم مادرش چنین  
انجام می گیرد : چهل روز بحالت نطفه است : پس از آن می شود  
پارچه خون مانند آن مدت . پس از آن می باشد پارچه گوشتی مانند آن  
ثم يكون مضغة مثل ذلك ، ثم يرسل اليه الملك فينفخ فيه الروح ،  
مدت ، پس از سه چهل روز که گذشت ، می فرستند خدای تعالی بسوی  
او فرشته تا بدمد روح در آن ، و فرشته مأمورست .  
ويؤمر بأربع كلمات ، بكتب رزقه ، وأجله ، وعمله ، وشقى أو سعيد .  
به نوشتن چهار کلمه : نوشتن روزیش ، مدت عمرش ، کردارش و  
اینکه بدبخت یا نیکبخت است .

---

در فرمایش نبوی بالا - حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله  
و سلم تطورات خلقت آدمی را بیان میفرماید که در شکم مادر ،  
موقعیکه جفت گیری و جماع میان زن و شوهری پیش آمد ، نطفه  
چهل روز میماند . دیگر چهل روز تمام پارچه خونی است ( زالو مانند )

فوالله الذي لا إله غيره ، ان أحدكم ليعمل بعمل أهل الجنة ،

پس ، سوگند بخدائی که هیچ معبودی بحق غیر او نیست .  
محققاً یکی از شما بکردار اهل بهشت می پردازد .

حتى ما يكون بينه وبينها الا ذراع فيسبق عليه الكتاب ، فيعمل

تا آنکه نمی ماند میان او و رسیدن به بهشت مگر يك ذرع . در آن  
موقع پیشی میگیرد بر او سرنوشتش و فرجام کردارش

بعمل أهل النار فيدخلها وان أحدكم ليعمل بعمل أهل النار ، حتى ما

به عمل مردم دوزخی می پردازد و پایان بد سبب رفتش بدوزخ میگردد .

يكون بينه وبينها الا ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل أهل

الجنة فيدخلها . رواه البخاري و مسلم .

و محققاً یکی از شما به کردار مردم دوزخی می پردازد تا جائیکه

نمی ماند میان او و رفتن بدوزخ مگر يك ذرع و در آن موقع پیشی

میگیرد بر او سرنوشتش پس می پردازد به کردار بهشتیان و فرجام نیک

سبب رفتش به بهشت می شود

این حدیث ، در صحیح بخاری و مسلم به ثبوت رسیده است .

---

پس از آن چهل روز تمام ، پارچه گوشتی است - که صورت بندی و جدا

شدن اعضاء در آن صورت میگیرد - و پس از پایان یافتن سه چهل

روز که چهار ماه باشد ، موقع دمیدن جان در تن جنین میرسد - و در

آن موقع فرشته مأمور میشود تا سیمی از سیمهای ارواح به تن جنین

متصل سازد - قلب به حرکت می آید و رگها به جنبش می پردازند و

معدة مشغول فعالیت میشود و ششها نفس میکشند و تن بی جان

جنین ، بصورت يك حيوان زنده و با شعوری درمی آید که انسان

نامیده میشود .

در آن لحظه اتصال روح ، چهار کار دیگر صورت میگیرد :  
فرشته روزی آن چنین را می نویسد که تنگ روزی است یا فراخ روزی .  
و از ابتداء تا انتهاء عمر - تنگ روزی است یا فراخ روزی ؟ و یا  
اینکه در ابتداء ، تنگ روزی و بعد فراخ روزی است و یا بر عکس -  
فرشته مدت عمر چنین را می نویسد که عمر او دراز است یا کوتاه  
و فرشته کار چنین را مینویسد که فرجام نیک دارد و عاقبت بخیر و یا  
بدفرجام است و عاقبت نابخیر .

در اینجا نکته ای پر اهمیت را شارع اسلام صلوات الله و سلامه  
علیه بیان میفرماید تا هیچ فردی به ظاهر امر مغرور نشود و تا موقعیکه  
عمر پایان نرسیده است ، حکم بر قبول و یا ناقبول نکند - حضرت  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید : قسم به آن خدای  
یکتا - که غیر از او خدائی نیست - محققاً یکی از شما کار بهشتیان را  
میکند تا موقعیکه میان او و رسیدن به بهشت يك ذرع فاصله بیش  
نمی ماند ، که در این موقع ورقی بر میگردد و فرجام کار نمایان میشود و  
در موقعیکه میان بهشت و او يك ذرع فاصله است ، سرنوشت او سبقت  
میگیرد و رفتار دوزخیان میکند و در نتیجه بدوزخ میرود - و محققاً  
یکی از شما رفتار دوزخیان میکند و موقعیکه میان او و دوزخ يك ذرع  
فاصله است ، سرنوشت او سبقت میگیرد و رفتار بهشتیان میکند و به  
بهشت میرود .

در این حدیث صحیح نبوی بالا ، مهمترین مسائل زندگی مورد  
شرح قرار گرفته است : روزی - عمر - پایان و فرجام کارهای شخصی  
- در این حدیث تصریح شده است - که روزی و عمر - دو موضوع  
نوشته شده در تقدیر ازلیست - و هر فرد تا ذره ای از روزیش باقیست ،  
از جهان نخواهد رفت - و این دو امر که بشر تمام هم و همت خود

را معطوف آن داشته است ، مسأله‌ای است مفروغ منه - و عمل شخص در نکوکاری و بدکاری مایه نیکبختی و یا بدبختی اوست - و در حقیقت فرجام نیک - دروشده کردارهای پسندیده‌است که در آخر کار نتیجه میدهد - و عاقبت نه‌بخیر هم دروشده کارهای ناپسندیده است که ثمر تلخ آن بدفرجامی است - نامعلومی پایان کار ، در همه امور جاریست .

بامداد که شخصی از خانه بامید کار روزانه بیرون میشود ، نمیداند در پایان روز چه نتیجه‌ای بدست می آورد - منتهی هرچه جانب حزم و احتیاط و رعایت اصول بیشتر نماید ، اطمینان او به سلامت و کامیابی بیشتر خواهد بود - هر بازرگانی که سرمایه‌ای بکار می اندازد ، در ابتداء کار نمیداند که سرمایه‌اش به نفع میرساند یا به ضرر - بلکه هرچه دقت نظر و احتیاط و بکار بردن سلیقه و براه انداختن تجارب بیشتر باشد ، امید نفع بیشتر خواهد بود .

مواودی که دنیا می‌آید ، در ابتدای کار ، پدر و مادر نمیدانند که چگونه مردی از کودک می‌آید ؟ بلکه هرچند پدر و مادر شایسته‌تر باشند ، اثر صلاح و شایستگی آنان به وراثت روی فرزند اثر می‌گذارد و هرچه بیشتر در تربیت فرزند بکوشند ، او را به سعادت نزدیکتر می‌سازند . سعی و تلاش و کوشش و جهد در امور لازم است - و صریح قرآن دلالت دارد که هر کس بقدر سعی و کوشش خود بهره می‌یابد - آیه ۳۹ از سوره نجم : « و ان لیس للانسان الا ما سعی » : آدمی ندارد مگر نتیجه سعی و کوشش خودش - و آیه ۱۰۶ سوره توبه : « و قل اعملوا فیسیری الله عملکم و رسوله » : بگو عمل کنید که خدا و پیغمبرش عمل شمارا ببینند . اما همیشه ، عمل ، موجب نتیجه نیست .

چه بسیار موارد که افرادی عملی می‌کنند و نتیجه نمیگیرند -

و در اینجا است که نتیجه تقدیر و سرنوشت ظاهر می شود - تا اگر انسان همه توانائی خود را بکار برد و نتیجه نگرفت ، بداند که هیچ ضرورت ندارد که خود را سرزنش نماید و زانوی غم به بغل گیرد - و نه هم بزمین و زمان بد بگوید ، بلکه بداند که سرنوشت او روی مصالح او از حصول آن مطلوب جلوگیری نموده است - و با این عقیده به سرنوشت انسان موقعیکه سعی و تلاش نمود و نتیجه نگرفت ، میداند سرنوشت او دخالت داشته و برای مصلحت او بوده است - اینست که با بررسی دقیقتر و با کوشش بیشتر و با تصمیم قاطع تر ، مطلوب خود را دنبال میکند و می داند که : خدا گر زحمت به بندد دری - ز رحمت گشاید در دیگری - و با این عقیده که خدا ارحم الراحمین یعنی مهربانترین مهربانان است ، آنچه فراهم می آورد همه به مصلحت بندگانش - پس روزی و عمر دو امر نوشته در ازل می باشد که باید برای فراخی روزی و درازی عمر کوشش کرد ، اما غصه نخورد ، زیرا اگر روزی باقی باشد ، روزی آدمی نمی رود - و اگر لحظه ای از عمر باقی باشد ، آدمی نمیرد - و در عمل هم آدمی منتهی کوشش خود را برای زندگی بهتر و رفتار خوبتر و سعادت بیشتر بکار می برد و در هر جا دید نتیجه نگرفته است ، می داند که سرنوشت او از روی مصلحت او انجام آن را برای مدتی محدود متوقف ساخته است تا آدمی آماده تر شود و آن کار به مصلحت او در آید و فراهم گردد .

روی این اصل ، در برابر هیچ شکستی ، شخص با ایمان نومید نمی شود و بلکه با ایمان به تقدیر با آمادگی بیشتر و تهیه وسائل مجهز آماده حصول و به چنگ آوردن مطلوب می شود - در حدیث صحیح است : « اعملوا فكل ميسر لما خلق له » : کار کنید و بدانید که هر کس برای آنچه خلق شده است همان کاربرایش فراهم می گردد - و بادانستن اینکه زمین و کائنات بر آن ، بمصلحت آدمی خلق

شده است ، آیه ۲۹ سورة البقرة : « هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعاً » اوست خدائی که آنچه در زمینست همه برای شما آفرید ، بهترین گواه است و معلومست آنچه خلقت برای آدمیان باشد ، حصول آنها برای زندگی آدمیان از راه کوشش و تلاش میسر خواهد شد .

بحقیقت ، نا معلومی به همه کار آدمی احاطه دارد - نه انسان بدرستی از فردای خود آگهی دارد - نه از عاقبت خود خبری دارد ، نه میتواند از فرجام خود یقینی بدست آورد - نه میتواند بدانند از فرزنداناش کدامیک بیشتر بدرتش میخورند - نه از هستی خود میتواند مطمئن باشد - نه از حوادث و پیش آمدهائی که در انتظار او هستند ، اطلاع صحیحی دارد - همه اینها برای این است که آدمی در چهار روز عمر به هیچ مغرور نشود - و در همه کار از خدای توانا که بر همه چیز تواناست ، مدد بخواهد - و همیشه هر چه از خدا میخواهد ، در نظر بگیرد که خواستن تنها کافی نیست - بلکه از خدا بخواهد تا آنچه را میخواهد برایش فراهم سازد و خیر و خوشی او را در آن قرار دهد زیرا چه بسیار چیزها که میخواهیم و هرگاه میسر شود و خیر و خوشی همراه نداشته باشد ، همه اش وبال و محنت خواهد بود .

کتمان عاقبت هم یقیناً به مصلحت آدمی است - تا نیکوکار از نیکوکاری خود کبر و خود پسندی نتیجه نگیرد و همیشه بر نیکوکاری مداومت نماید و از خدا بخواهد که عاقبتش را بخیر نماید - کتمان عاقبت به مصلحت آدمی است - تا بدکار هم از بدکاری خود مأیوس و نا امید نشود - و بداند که امکان دارد دارای عاقبتی خیر باشد - درهای رحمت آفریدگار بروی همه باز است - و هر آن برای آدمی امکان تغییر عمل و جلوگیری از بدی و پرداختن به خوبی دارد - اما نباید غفلت و سستی را سرمایه ساخت که سرمایه ای که مایه اش



غفلت و غرور باشد ، نتیجه اش بدبختی است و عادتاً آب شیرین ، شیرین است - و درخت تلخ کاشتن ، ثمر شیرین نمیدهد - و بدکاری کردن به نیکبختی نخواهد رسانید و مرد زندگی واقعی کسی است که اوّل ، دل و زبان را راست کند - و دگر راستکاری را آغاز کند تا رستگاری را ثمره محقق آن بیابد .

در دنیا آنچه به آدمی میرسد ، دروشده اعمال اوست - تا کنون دیده نشده کسی گندم بکارد و جو درو نماید - و یا اینکه جو بکارد و گندم بچیند . آلهائی که در روزگار خود تلخی می بینند ، شایسته است بخود آیند و خود را اصلاح کنند - و در حقیقت بیان معجزنمون قرآن کریم : « ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اساتم فلها » آیه ۷ سوره اسراء - : اگر خوبی کردید ، خوبی بخود کرده اید و اگر بدی نمودید ، بدی بخود کرده اید - و بقول سعدی :

مردم از دست غیر می نالند - سعدی از دست خویشان فریاد اگر آدمی همتی بلند داشته باشد و ایمانی قوی و مدار اعمال خود را بر خیر و نیکی بنهد ، دنیا و آخرت لبخند نیکبختی بروی او میزنند .

در حدیث است : « ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها » محققا پروردگارتان در همه روزهای روزگار مدهای معنوی و نویدهای نیکبختی میدهد . آگاه باشید و خود را در معرض آن مدها قرار بدهید - همیشه خوبی و خوشی و مددکاری و مهر و رحمت آفریدگار آماده رسیدن به شماست - شما خود را آماده قبول آنها نمائید - اگر آئینه دل را پاک و روشن نگهدارید ، همه نوع تجلی رحمت بسوی آن می آید - در حالیکه آئینه زنگ زده ، هیچ صورتی جز تیرگی و زنگ زدگی نمی پذیرد - خدای متعال همیشه نظر عنایتش مبذول دارد - تا کوشش ما با توفیق او همراه باشد و بقول صاحب مشنوی یا دیگری : جهد از تو و از خدا توفیق - زانکه این

هر دو با همند رفیق - و هر گاه جهد و کوشش در راه خیر باشد ،  
توفیق خدای تعالی هم با آن یقیناً همراه است - هماً نظور که اگر جهد  
و سعی در راه شر و فساد باشد ، یقیناً از توفیق محروم خواهد ماند .  
و بقول شاعر : جهد بی توفیق ، جان کندن بود - از پروردگار توانا  
خواستاریم همگی مان را به زیور ایمان آراسته گرداند و به حلیه  
اخلاص پیراسته سازد - تا به قلب و زبان و اعضاء مان همه در راه  
رضای خدا بکوشیم و برای سعادت خود و خیرخواهی خلق بجوشیم -  
خدایا ! آغازمان بر پاکی و ایمان و خیر ساختی - عاقبتمان راهم  
بخیر بساز .



## الحديث الخامس

### حديث پنجم

عن ام المؤمنين ، ام عبدالله ، عائشة ، رضي الله عنها قالت :  
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من أحدث في أمرنا هذا ما ليس منه  
فهو رد . رواه البخاري ومسلم ، وفي رواية لمسلم : من عمل عملا ليس  
عليه أمرنا فهو رد .

ازام المؤمنين که کنیه اش ام عبدالله را پیغمبر برای او قرار داد و نام  
او عایشه صدیقه است ، خدا از او خوشنود شد ، گفت : فرمود پیغمبر  
خدا صلى الله عليه و سلم کسیکه تازه و بدعت آورد در دین ما این  
دین اسلام است ، آنچه نیست ازین دین پس آن بدعت بر خودش  
بر گر دافله می شود و به دین نمی چسبد ، چنانکه در صحیح بخاری  
و مسلم است و در روایتی نزد مسلم است : کسیکه کرد کاری که  
نیست برابر دستور ما ، پس آن کاری است مردود .

---

در فرمایش نبوی در حدیث بالا : « من أحدث في أمرنا هذا  
ما ليس منه فهو رد » : « کسیکه ابتکار نمود در دین ما ، آنچه که از  
دین ما نیست ، پس ابتکار او مرجوع و برگردانده بخود اوست -  
فرمود کسیکه تازه آنچه بر خلاف این دین است و در این دین ودلائل  
آن شاهی برای ابتکار او نبود ، پس آن کاری است مردود  
و ناپذیرفته - زیرا کلمه : « ما ليس منه » : یعنی آنچه برخلاف دین  
است و کلمه « رد » بمعنی مردود - مثل نسج بمعنی منسوج و خلق  
بمعنی مخلوق و رجاء بمعنی رجو - که مصدر بمعنی اسم مفعول  
میباشد ، آنچه که مردود است ، یعنی برابر قواعد دین نیست - یا از

این جهت که باطل است و بی ارزش و نا مشروع مانند : نذر سکوت و ایستادن در آفتاب - یا از لحاظ زیاده کردن بر مشروع یا کم کردن از آن مانند نماز بی وضو یا حج رفتن به مال حرام و روزه گرفتن با دروغگوئی و یا کشتن شکار که از شخص محرم باشد و مانند اینها .

اما آنچه که منافات با شریعت ندارد و قواعد شرع با آن موافقت دارد ، البته مردود نیست بلکه مقبول بوده و مایه ثواب است - مانند ساختن مدارس و بیمارستانها و لوله کشی شهرها و شرکتهای تعاونی و مددکاری بینوایان و ساختن تیمارستانها و براه انداختن ماشینهای تولیدی و ایجاد کار و واداشتن مردم بکار و رهائی از بیکاری و فراهم ساختن رفاه و آسایش عمومی و همکاری در تعاون بر خیر و پرهیزگاری و تصنیف کتابهای سودمند به اختلاف انواع آن و نشر کتب شرعی و آنچه مردم را بسوی خدا شناسی و ایمان صحیح رهنمائی نماید و تفسیر کلام الله و بیان روشن کردن معنی سنت و آنچه از علوم که سیر ترقی بشر بر آنهاست و جلو انداختن جامعه مسلمین بر تمام ملل دیگر جهان و آنچه باعث وحدت امت و سرافرازی مسلمین باشد .

همچنین روشن کردن اذهان تا در موقع حاجت و حصول شدائد ، روی به خداوند آورند ، و از تعظیم سنگ و درخت و ستون و دیوار و طلب حاجت و شفاعت با فروختن چراغ در محل اجتماع فساق دست بردارند - همچنین در محلهائی که اجتماع و اختلاط زنان و مردان بیگانه و نظره‌های ناپاک و فساد اخلاق ببار می‌آورد ، هیچ کدام از اینها موافق امر شرع نیست .

در حدیث صحیح آمده است که یاران پیغمبر صلی الله علیه و سلم در راه «حنین» گذارشان بر درخت کناری (سدر) افتاد ، که مشرکان آن درخت را تعظیم میکردند و سلاحهای خود را به آن می‌آویختند و آن درخت را « ذات انواط » می‌نامیدند - یاران گفتند : یا رسول الله برای ما

دات انواطی قرار بده مثل ذات انواطی که اینان دارند - حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : الله اکبر ! این گفتار شما همانند گفتار قوم موسی است که گفتند : « اجعل لنا إلهًا كما لهم آله » : بگردان برای ما آله و مورد پرستشی چنانکه بت پرستان ، خدایانی دارند - موسی گفت : « انکم قوم تجهلون » : محققا شما مردم نادان هستید - یعنی هنوز ندانسته اید که موسی و برادرانش از پیغمبران دگر سلوات الله علیهم - همه برای برطرف کردن شرک و بت پرستی آمده اند ؟ حضرت فرمود : نباید شما راه پیشینیان گمراه را بگیرید .

علما میگویند علت این گمراهی این است که شریعت عبادت را اختصاص میدهد به زمان و مکان و حال و شخص مخصوصی - مثلا شریعت روزه فرض را اختصاص داده به ماه رمضان - وقوف حج را اختصاص داده به زمین عرفات - قصر و کوتاه کردن نماز را اختصاص داده به سفر - برای پیغمبر اختصاص داده واجب بودن نماز تهجد در شب - عوام چنین می پندارند که روزه همیشه باید رفت و آنگاه روز شك و روزهای بعد عید حج که روزه رفتن در شرع حرام است ، آنها از روی جهل روزه میگیرند - وقوف اختصاص به عرفات دارد در غیر عرفات گمان وقوف می برند - و به همین طریق راه فساد می گیرند و گمان صلاح می برند - نمی دانند که در امور دینی در خرد و بزرگ آن باید تابع پیغمبر بود .

در حدیث وارد است : « عمل قليل في السنة خير من عمل كثير في بدعة » : کار اندکی که برابر دستور پیغمبر باشد ، بهتر است از کار بسیاری که بدعت باشد و برابر دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نباشد . در روایت ابی داود از حذیفه رضی الله عنه آمده است : « كل عبادة لم تفعلها الصحابة رضي الله عنهم فلا تفعلوها » : هر عبادتی

که اصحاب پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم نکرده‌اند ، شما آن عبادت را نکنید - مگر در صورتیکه دلیل دیگری از خود پیغمبر در آن خصوص وارد شده باشد .

بحقیقت این حدیث که هر عملی برابر دستور پیغمبر نباشد ، باطل است تا دانسته شود آنچه از امور دینی برابر دستور پیغمبر نباشد ، باطل است . این حدیث ، يك قاعده بسیار مهم در امور دینیست که فروع بسیاری از آن استنباط می شود : مثلاً وضوء به آب غصب یا به آب پلید و یا بدون نیت باطل است - زیرا مطابق دستور شریعت نیست - نماز مکشوف العورة و فروش ساختگی که فروشنده با دیگری بهم میسازند تا خریدار را بفریبند و نکاح شکار ، اینها هیچکدام برابر امر شرع نیست و باطلست .

واقعا این حدیث می تواند نصف دلیلهای شریعت باشد . زیرا دلائل شرعیه یا برای اثبات است و یا برای نفی . و این حدیث برای اثبات هر حکم شرعیت - و هرگاه از طریق علم منطق آنرا تشریح نمائیم ، می گوئیم این برابر شرع نیست ، زیرا امر شریعت بر آن قرار نگرفته - این صغری است - و هر چه امر شریعت بر آن قرار نگیرد ، باطلست - و این کبری است : نتیجه آن : این کار باطلست .

بعضی از دانشمندان گفته‌اند شایسته چنین است که این حدیث از بر شود و منتشر گردد ، زیرا این حدیث يك پایه بزرگیست در باطل ساختن همه منکرات و تمامی ضلالتات - این حدیث از سخنان کوتاه خاتم‌الرساله است و استمدادش از آیه : « قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی يحببکم الله » : بگو اگر خدا را دوست می‌دارید ، مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد . « وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله » : اینست محققاً راه من در خالیکه کاملاً راست است . پس این راه را پیروی کنید

و پیروی راههای متعدد نکنید که شما را بجدائی از یکدیگر و دوری از آن کشاند .

در حدیث است که حضرت صلی الله علیه و سلم خطی مستقیم کشیدند و فرمودند : اینست راه خدا - پس از آن خطهائی از راست و چپ آن کشیدند و فرمودند اینها راههائیست که بر هر کدام ، شیطانی نشسته و مردم را بسوی آن دعوت می کند . پس از آن آیه «وان هذا صراطی مستقیما» تا آخر بخواند و آیه « فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول » : اگر در باره چیزی به کشمکش افتادید ، پس آن را بسوی خدا و پیغمبرش باز گردانید - باز گردانیدن بسوی خدا رجوع بسوی کتاب او یعنی قرآن است و باز گردانیدن بسوی پیغمبرش .

بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ، رجوع بسوی سنت صحیحه اوست - حضرت رسول همیشه در خطبه خود میفرمود : « خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی ، هدی محمد صلی الله علیه و سلم و شر الامور محدثاتها وکل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة » رواه مسلم . زاد البیهقی : « وکل ضلالة فی النار » - : بهترین گفتار : کتاب خداست و بهترین راه ، راه محمد است - و بدترین کارها - محدثات یعنی کارهای بدون دستور شرع است - و هر محدثه ای بدعة است و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در دوزخ است .

در حدیث صحیح : « علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا علیها بالنواجذ وایاکم والمحدثات فان کل محدثة بدعة . » حضرت فرمود : شما را دستور میدهم به گرفتن سنت من و راه خلفای راشدین که هدایت یافتگانند بر این دستور بدنندان بفشارید و شما را پرهیز میدهم از محدثات زیرا هر محدثه ای بدعت است .

ام المؤمنین عائشه : الصدیقة بنت الصدیق - پیغمبر صلی الله

علیه و آله و سلم او را کنیه ام عبدالله داد . پدرش : ابوبکر صدیق جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم - و مادرش ام رومان بنت عامر از زنان صحابه است . ام رومان از ابو بکر دو فرزند داشت : عبد الرحمن و عائشه - ام رومان در سال ششم هجری در ماه ذی حجه در مدینه در گذشت - پیغمبر صلی الله علیه و سلم براو نماز گذارد و در قبر او نزول فرمود و برای ام رومان طلب مغفرت بعمل آورد .

خاندان ابو بکر تنها خاندانی است که چهار مرد متناسل در آن از یاران پیغمبر صلی الله علیه و سلم هستند : ابو عتیق : محمد بن عبد - الرحمن بن ابی بکر بن ابی قحافه رضی الله عنهم اجمعین - دانشمندان گفته اند نمی توانیم چهار مرد متوالد که بعضی از پشت بعضی دیگرند و هر چهار شرف صحبت پیغمبر را یافته باشند ، بیاییم ، مگر ابو قحافه که عثمان نام دارد و پسرش محمد که کنیه و ابو عتیق است .

عائشه رضی الله عنها بعد از هیجده تن اسلام آورد - پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در مکه در حالیکه عائشه هفت ساله بود ، با عائشه ازدواج نمود - و بعد از رجوع از غزوه بدر در حالیکه عائشه نه ساله بود ، او را بخانه آورد - عائشه رضی الله عنها در روایت حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از بیشترین یاران روایت کننده حدیث بشمار است - جمله حدیثهایی که از ایشان روایت شده است ، دو هزار و دویست و ده حدیث است که از این جمله - اتفاق بخاری و مسلم بر روایت یکصد و هفتاد و چهار حدیث و افراد بخاری به روایت پنجاه و چهار حدیث و افراد مسلم به روایت شصت و هشت حدیث است - بقیه در دیگر کتابهای حدیث روایت شده است . عایشه اظهار مینموده است که چند افتخار بیش از همسران دیگر پیغمبر داشته است : یکی اینکه پاکی و براءت او بوسیله آیاتی از



آسان نازل شد - و اینکه دختر جانشین پیغمبر و اولین یاران ایشان بوده است - و اینکه در موقع همبستری با پیغمبر ، وحی بر آن حضرت نازل می شد - و اینکه بهنگام رحلت پیغمبر ، سر حضرت در آغوش او قرار داشت - و اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه او دفن شد .

وفات عایشه رضی الله عنها در شب سه شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان بسال پنجاه و هفت هجری بعد از نماز وتر پیش آمد . ابو - هریره که در آن موقع امیر مدینه بود ، بر او نماز گذارد و برای نماز بر او اهل مدینه و اهل عوالی یعنی مردم اطراف مدینه حاضر شدند و گفتند ما بخاطر نداریم که بیش از امشب مردم در چنین مراسمی حاضر شده باشند و بدستور خودش در بقیع مدینه مدفون گشت - رضی الله عنها و عن ابویها و ارضاهما .

\*

## الحديث السادس

### حديث ششم

عن ابي عبدالله النعمان بن بشير رضى الله عنهما قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ، ان الحلال بين وان الحرام بين ، وبينهما امور مشتبهات لا يعلمن كثير من الناس . فمن اتقى الشبهات فقد استبرأ لدينه وعرضه ومن وقع في الشبهات وقع في الحرام ، كالراعي يرعى حول الحمى يوشك ان يرتع فيه ، الا وان لكل ملك حمى ، ألا وان حمى الله محارمه ألا وان في الجسد مضغة ، اذا صلحت ، صلح الجسد كله ، وإذا فسدت فسد الجسد كله ، ألا وهي القلب .

( رواه البخارى و مسلم )

روایت است از ابی عبدالله نعمان بن بشیر ، خدا از آن دو خوشنود باد که گفت : شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میفرمود : محققا حلال ، روشن است و محققا حرام روشن است و در میان حلال و حرام کارهائی که بجهاتی شباهت حلال یا حرام دارد و این کارهای مشبوهه را بسیاری از مردم نمی دانند ، پس کسیکه خود را نگه داشت از شبهه ها ، پس بحقیقت از شبهه دور گشته و دین و ناموس خود را حفظ کرده است . و کسیکه افتاد در شبهه ها و از آنها پرهیز نکرد ، میافتد در حرام ، مانند شبانی که شتران خود را در اطراف قرق برای چرا آزاد می گذارد و درین حال نزدیک می شود به

چرا کردن در قرق ، آگاه باشید که برای هر شاهی يك قرق خاصی است که بخود اختصاص داده ، آگاه باشید که محققاً منطقه‌ای که خدا منع فرموده، محرمات است . آگاه باشید که محققاً در بدن آدمی پارچه گوشتی است که هرگاه بصلاح آمد و شایسته شد ، شایسته می - گردد بای همه‌اش هرگاه آن پارچه گوشت فاسد شد ، به تباهی می‌رود همه بدن . آگاه باشید که آن پارچه گوشت ، قلب و دل آدمی است . این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده اند .

---

حدیث بالا را غیر از نعمان بن بشیر - هفت تن دیگر از صحابه روایت کرده اند که عبارتند از : علی بن ابی طالب و حسن بن علی و ابن مسعود و جابر بن عبدالله و ابن عمر و ابن عباس یاسر رضی الله عنهم . در فرمایش نبوی بالا « الحلال بین » حلال ، روشن و آشکارست و حلال عبارت از هر چیزی است که خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر حلال بودنش تصریح فرموده‌اند و یا اجماع مسلمین بر حلال بودنش باشد - و ازین قسم حلال است : آنچه دلیلی بر تحریم آن وارد نشده باشد .

حلال از حل یحلّ می‌آید و « حل » بمعنی حلال می‌آید - و حل از حلّ یحلّ بمعنی مقیم بودن در محل می‌آید . چنانکه : « و انت حل بهذا البلد » - یعنی تو اقامت داری درین شهر .

( الحرام بین ) حرام ضد حلال است - حرام عبارت از هر چیزی است که نقص و یا اجماع بر حرام بودن عین آن و یا جنس آن باشد و همچنین آنچه اجماع بوجود حد یا تعزیر یا وعید درباره آن باشد سبب حرام بودن یا مفسده است مانند خمر و زنا که حرامند بسبب فسادی که درین دو می‌باشد - و یازیانمند بودن است مانند سم و زهر و مخدرات مانند : افیون و هروئین و بنگ و قات - و یا پلید بودن مانند بول و مردار و سگ و خوک .

هر چه دارای مفسده یا مضره یا پلید باشد ، حرام است زیرا زیان بمزاج میرساند - قمار حرام است ، زیرا زیان مالی و فساد اخلاقی دارد - و بحقیقت آنچه زیانمند است ، حرام است . خمر حرام است و همچنین آنچه سکر آورد ، حرام است ، زیرا برای بدن مضر و جنایت بر عقل است - سرقت و دزدی حرام است ، زیرا زیان رسانیدن بمال دیگری و جنایت بر مال است - دشنام دادن حرام است ، زیرا زیان بشخصیت دیگری و جنایت بر شرف اوست - زنا حرام است ، زیرا زیان رسانیدن به اجتماع و نسب دیگری و جنایت بر ناموس اوست - نسبت کسی را بناحق به کفر دادن ، حرام است زیرا زیان رسانیدن به دینداری او و جنایت بر دین اوست .

هر جا حرام وجود دارد ، زیان و مضرت قطعاً با آن همراه است - هر چیزی که پلید باشد ، یقیناً تناول آن حرام است - اما لازم نیست که هر چه حرام باشد ، پلید هم باشد . مال غصبی حرام است ، ولی پلید نیست . قمار حرام است ، ولی پلید نیست . اما پلید ، خون پلید است و حرام نیز هست . بول ، پلید است ، حرام نیز هست - گوشت مردار پلید است و حرام نیز هست - مخدرات حرامند ، زیرا مضر و زیانمند میباشند .

به تعبیر دیگر ، هر چه دارای حدویا تعزیر و یا وعید باشد ، حرام است - یاغیگری و راهزنی حرام است زیرا برای راهزن حد معین شده که دست راست و پای چپ او بریده شود - تعزیر مانند ادب کردن - اگر کسی به استهزاء و ریشخند از مردم محترم پرداخت ، شرعاً باید ادب شود . پس ریشخند و استهزاء از مردم محترم حرام است زیرا تعزیر دارد - غیبت و خبرچینی حرام است زیرا وعید برای این دو معین شده است - برای غیبت در قرآن بیان شده که مانند گوشت مرده برادر خود خوردن است - در خبر چینی وعید عذاب قبر و نرفتن به بهشت معین شده است .

پس آنچه دارای مفسده و یا مضره و زیانمندی و یا پلیدی باشد ، حرام است - و آنچه خلل در وضع ید بر آن باشد ، مانند ، آنچه از راه غصب گرفته شود ، یا از راه عقد فاسد بدست آورده شود ، مانند فروش آنچه ملك او نیست و فروش چیزی که ربا دارد ، مثل ده تومان ، دوازده تومان فروختن و مانند اینها ، همه حرام است .

( و بینهما امور مشتبهات ) یعنی میان حلال و حرام چیزهایی است که مورد اشتباه قرار میگیرد . زیرا از جهتی شباهت حلال دارد و از جهتی دیگر شباهت حرام دارد . مثلاً معامله با کسیکه حرام و حلال دارد - و بسبب اختلاط حلال و حرام در مال او ، مال او مورد شبهه است . در اینگونه مالها پرهیزگاری اجتناب از آن است . به نظر امام غزالی اگر بیشتر مال او حرام است ، معامله با او حرام است - و نزد بعضی دیگر معامله اش حرام نیست مگر در هر قسمت از مال او که یقین حرام بودنش باشد .

قسمت اشیاء به سه قسمت : حلال ، حرام ، مشتبه - میشود - زیرا اگر نص شرع بر اذن در آنست ، پس آن حلال بین است - و اگر نص شرع در منع آن است ، پس آن حرام بین است - و اگر هیچگونه نصی در آن نیست و مسکوت واقع شده ، پس آن شبهه است - و عبارت دیگر : تکالیف شرع یا به تخییر می آید که شخص اختیار کردن و نکردن آن را دارد و این را اباحه می نامند ، و یا اینکه اقتضاء فعل دارد به قطع ، و این واجب است - و یا اینکه اقتضاء فعل دارد ولی نه قطع و این مندوب است - و یا اینکه اقتضاء منع آن را دارد به قطع ، و این حرام است - و یا اینکه اقتضاء منع آن دارد نه به قطع و این مکروه است - و یا اینکه در باره چیزی اطلاق شده نه قطع به فعل آنست و نه قطع به ترك آن ، در این حال میان ایجاب و ندب و میان کراهت و منع ، متردد می ماند و اشتباه در آن واقع می شود .

هر جا که شبهه است ، علاج آن در پرهیزگاریست - مثلاً شخصی

با زنی ازدواج کرده بود . زنی دیگر که سیه چهره بود، گفت : من شما دوتارا شیر داده‌ام — آن مرد مسئله را بخدمت حضرت رسول عرض کرد ، حضرت فرمود : « کیف و قد قیل . دعها عنک ؟ » : یعنی چگونه او را نگه‌میداری در حالیکه گفته شده رضاعت در میان شماست ؟ او را ترك كن — حالا گواهی يك زن دلیل شرعی نیست ولی شبهه می‌آورد و زبان مردم در طعن باز می‌گذارد — علاج آن پرهیز از آنست .

حضرت رسول در منزل خود دانه ای از خرما دید که بر زمین افتاده است . فرمود اگر نه ازین می‌ترسیدم که شاید این خرما از صدقه باشد، اگر این ترس نبود ، آن را می‌خوردم — احتمال اینکه ممکنست از صدقه باشد باعث پرهیز از آن نمود — و البته این احتیاط بر اثر این بود که مال صدقات همیشه بخدمت حضرت می‌آوردند و احتمال افتادن دانه‌ای در خانه حضرت که به مسجد چسپیده بود ، قوی بود . حتی اگر از دست کودکی افتاده باشد .

همچنین مسائلی هست که مورد اختلاف قرار می‌گیرد . مثلاً حیوانی که ذبح شده بدون اینکه موقع ذبح نام خدا بر آن یاد شود — قسمتی از علماء به تحریم آن قائل هستند — و قسمتی دیگر می‌گویند شخص مسلمان همیشه نام خدا در دل دارد . البته همین اختلاف علماء در حل و حرمت آن شبهه است که پرهیزکاری در اجتناب آنست — گاه است که اجتناب از چیزهایی بر اثر اینکه نکردنش اولی است ، پیش می‌آید .

مثلاً حضرت رسول و یارانش از خوشی در دنیا پرهیز داشتند — این امر فلسفه ای داشت . — مثلاً یکی اینکه آنهایکه نمی‌یابند به حسرت نیفتند — دیگر اینکه خوشی احتمال میل و رغبت در دنیا دارد سوام اینکه آنهائی که پیشوا هستند ، باید همه جوانب را رعایت کنند و در فکر آسایش بستگان و امت باشند .

اما هرگاه شبهه جنبه وسواس داشته باشد ، درین حال ارزش ندادن به آن بهترست . مثلاً در حدیث است هرگاه یکی از شما در نماز بود و در شکم خود حرکتی احساس کرد و به شبهه افتاد که آیا ناقض وضوء دست داده است یا نه ، درین حال از نماز بیرون نرود مگر در صورتیکه آوازی بشنود و بوئی بیابد . همچنین مال غصب حرامست و احتمال اینکه ممکنست صاحب آن مال ، آن را مباح کرده باشد ، احتمالی است پوچ و حرام بودن مال غصبی بحال خودش خواهد بود .

مثال دلیلی که دوفهم در آن متعارض می شود : مردی بخدمت حضرت آمد و گفت : یا رسول الله من این مال را به پسرم داده ام . حضرت فرمود : « أكل اولادك نحلتهم هكذا ؟ » آیا به همه فرزندان همانند این داده ای ؟ گفت : نه - حضرت فرمود : « فاشهدغیری ، فانی لا اشهد علی جور » برو دیگری را به گواهی بگیر که من گواه بر جور و ستم نشوم . اکنون قسمتی از جمله « فاشهد غیری » دیگری را گواه بگیر ، دلیل گرفته اند که عطیه یکی از فرزندان دادن و بدیگر فرزندان ندادن جایزست ، زیرا فرمود : دیگری را گواه بگیر . اگر درست نبود ، نمی فرمود : دیگری را گواه بگیر - و قسمتی ازین حدیث از جمله « فانی لا اشهد علی جور » : من گواهی بر ستم نخواهم داد ، دلیل گرفته اند که عطیه یکی از فرزندان جورست و ستم و جور جایز نیست - هرگاه به حدیث از حیث واقع و متعارف در نظر بگیریم که مردم در زبان معمول هرگاه کاری را انکار می کنند ، می گویند برو از دیگری گواه بخواه که من چنین گواهی نخواهم داد ، مقصودشان این نیست که گواهی گرفتن بر آن صحیح است ، بلکه مقصودشان تهدید و افکار شدید است .

و نظر باینکه مشتبهات مورد اشتباه واقع می شوند و فهم آنها از قدرت عوام بیرونست ، فرمود : ( لا یعلمهن کثیر من الناس ) بسیاری

از مردم مشتبهات را نمی دانند که آیا حلال است یا حرام - زیرا فهم مشتبهات مستلزم آشنائی کامل به نصوص و اطلاع عمیق در اصول و فهم صحیح در موارد احکام را لازم دارد - و اگر چه فهم واقع در امور مشتبه بر بسیاری از مردم در دائره عدم اطلاعشان غیر معلوم است .

و نظر باینکه دین مبین اسلام همیشه قواعدی در اختیار امت می - گذارد که همه افراد بتوانند از آن استفاده کنند ، در باره امور مشتبهات نیز یک قاعده سهل و ساده در دسترس قرار داد و فرمود : ( فمن اتقى الشبهات ) پس کسیکه تقوی را پیشه کرد و از شبهات دوری گزید - اتقی که از تقوی است و تقوی بمعنی پرهیزگاری - تقوی در شرع عبارت از خودداری از گنهکاریست و از آنچه بسوی گناه بکشانند - کسی که تقوی را پیشه کرد و از شبهات دوری گزید ( فقد استبرأ لدينه و عرضه ) پس هر آینه دین و شرف خود را از معایب بری ساخته است - استبرأ : یعنی طلب براءت نمود - و عرض بمعنی حسب و محل مدح و ذم از انسان - یعنی کسیکه از مورد شبهات دوری جست ، دین و شرف خود را حفظ کرده . نه کسی می - تواند زبان ملامت بروی دراز کند و نه بی احتیاطی در شبهات او را به عذاب خداوندی گرفتار می نماید - نه دین خود را آلوده که عذاب الهی ببیند - نه شرف خود را به شبهات آلوده که زبان ملامت و عیبجوئی او را لکه دار نماید - بلکه خود را در گروه متقیان داخل نموده که به ثواب خدا و ثناء پیغمبر و ستایش خلق بهره مندند - زیرا راه سلامت ، دوری از موارد تهمت است .

در حدیث است که کسیکه ایمان بخدا و روز قیامت دارد ، نباید در مواقع تهمة بایستد - و در حدیث است : « من وقف موقف تهمة فلا يأمن من إساءة الظن به » کسیکه موقف تهمت ایستاد ، نمی تواند از بد گمانی ایمن بماند .



روزی حضرت رسول با همسرش صفیه ایستاده بود - دو مرد او را دیدند که با زنی ایستاده است - شتاب کردند - حضرت فرمود: شتاب مکنید ، این صفیه زوجه منست - آندو گفتند : سبحان الله - یعنی آیا کسی در باره تو گمان بد می برد ؟ حضرت فرمود : شیطان در مجرای خون آدمی می گردد و ترسیدم در دل شما شری بیفکند .

و در حدیث است : « ماوقی به العرض فهو صدقة » : آنچه بوسیله آن انسان شرف خود را نگهدارد ، آن صدقه است پس بهترین راه سلامت از فساد ، پرهیز از فسادست - اما کسیکه از شبهات دوری نجست ، مثل آنست که در پیرامون حرام می گردد و زوداست که در حرام بیفتد همانطور که تخم دزد دست آخر شتر دزد می شود - و بی پروا از صفائر دست آخر در کبائر میافتد .

به تعبیر بلیغ و جامع ، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم : ( ومن وقع في الشبهات وقع في الحرام ) کسیکه در شبهات افتاد ، در حرام افتاده است ( کالراعی یرعی حول الحمی ) مانند چوپانی که شتران خود را گرداگرد قرق میچراند ( یوشک ان یرتع فیه ) می - شتابد بچرا کردن در قرق - حسی بمعنی قرق - یعنی محلیکه بر غیر مالک آن ممنوع شده است .

در شریعت ، موارد بسیاری است که گرداگرد چیزی حکم آن چیز را داده شده از روی احتیاط - مثلاً قبل و دبر - پیش و پس - عورت است - و بخاطر آن از ناف تا زانو عورت خوانده زیرا حریم و گرداگرد عورت اند - زنا حرام است - بوسه نا محرم و خلوت حرام شده ، زیرا اینها حریم هستند و اگر کسی به خلوت و بوسه توانائی یافت ، بر زنا توانائی یافته است - روی این اصل دوری از صفائر ، وسیله نجات از کبائر است .

برای اینکه دانسته شود قصد از این مثال حسی و آوردن مثل به

قرق و چوپان چیست ، مقصود از آن احتیاط در شبها و ترس از خداست - فرمود : ( ألا ) آگاه باشید - الا - و - اما - هر دو برای گشایش سخن و جلب توجه و آگاه شدن آورده میشوند - بعد - ألا همزه این مکسور است - و بعد اما - همزه آن فتح و کسر هر دو را می پذیرد - ألا ( وان لكل ملك حمى ) آگاه باشید هریک از شاهان عرب برای اسبان خود قرقی قرار داده بوده اند که فقط اسبان خودشان در آن چرا کند - ولی مقصود در اینجا آن حمی و قرق نیست ، بلکه ( ألا وإن حمى الله محارمه ) آگاه باشید که حمی و قرق و منطقه ممنوعه که خدا نزدیک شدن به آنها را منع کرده است - محرمات است که حرام فرموده است - کسیکه میخواهد در محرمات نیفتد و به عذاب خدا گرفتار نشود ، باید گرداگرد محرمات نگردد ، و از حریم محرمات که همانا شبها و ترس دوری گزیند .

محرمات را در صفحات قبل یاد کردیم که آنچه دارای مفسده و ضرر و پلیدی است و آنچه در برابرش حد و یا تعزیر و یا وعید است و آنچه خلل در بدست آوردنش است جزو محرمات است ، مانند : جنایت بر نفس است ، مثل قتل - و یا جنایت بر مال است مثل سرقت - و یا جنایت بر نسب است مثل زنا - و یا جنایت بر شرف است مثل دشنام به عمل ناروا - و یا جنایت بر عقل است مثل نوشیدن خمر - و یا جنایت بر دین است مثل رده و کفر . و برای هریک از این محرمات حریمهایی است که از نظر افراد بصیر بدور نیست - و باید از حریم حرام دور شد تا در حرام نیفتاد .

برای اینکه ممکن است کسی بگوید من چه کنم که در محرمات نیفتم ؟ شارع مقدس اسلام راه چاره را در این امر نیز نشان داد و فرمود : ( الا وان في الجسد مضغة ) آگاه باشید که در بدن يك پارچه گوشتی است که میتوان آنرا در دهن مضغ کرد و جوید و لکن همین تکه گوشت ضعیف الجثه - منزلت و قدرش به پایه ایست که

( إذا صلحت ، صلح الجسد كله ) هرگاه بصلاح آید و شایسته شود ، همه بدن بصلاح آید ( صلح بفتح لام و ضم آن و فتح آن ) معروفتر است ( واذا فسدت ، فسد الجسد كله ) و هرگاه آن تکه گوشت فاسد و تباه شود ، همه بدن بفساد و تباهی روند ( ألا و هی القلب ) آگاه باشید که آن قلب است پس برو قلب خود را اصلاح کن تا مورد تجلی خدا قرار گیرد که در این حال مانند پلیس مخفی در برابر هر شبهه و حرامی - زنگ خطر را در گوشت به طنین میاندازد - مبادا که آنرا آلوده کنی و به ندایش گوش فدهی که فاسد کردن آن مایه فاسد شدن همه بدن است . قلب که محل آن دو انگشت زیر پستان چپ است . بدون تردید منبع اصلی حیات است و در این تردیدی نیست که ابتدای شروع حیات در آدمی از موقعی است که برای اولین بار قلب آدمی شروع به حرکت میکند - هر چند امروزه اطباء هنوز نیافته‌اند که آیا قلب است که مغز را بکار و امیدارد و یا اینکه مغز است که قلب را به حرکت و امیدارد - ولی باید یقین کرد که اگر قلب نجبد و خون را به مغز نفرستد ، مغز چگونه میتواند کار کند؟ الحق که فرمانده واقعی بدن ، قلب است و آغاز و پایان حیات بسته به اولین و آخرین حرکت قلب میباشد .

الحاصل که فرمانده بدن قلب و یا مغز باشد - هر کدام که خدا آنرا برای فرماندهی بدن آماده کرده باشد ، مقصود همان است و قلب بمعنی مورد عقل در آیات قرآن وارد شده است : « إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَ لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ » ( آیه ۳۷ - سورة ق ) در اینجا قصد از قلب را به عقل تفسیر کرده‌اند - « فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا » ( آیه ۴۶ - سورة حج ) و هر کدام چه قلب و چه مغز ، مضغه‌ای بیش نیستند و از شیرین‌ترین تمثیل در لازم و ملزوم بودن ملك و رعیت - یکی اینکه در بدن آدمی . شاه ، قلب است و چشم و گوش و پوست و زبان و بینی و اعصاب حس و حرکت ، همه دربانها و مخبرین هستند - و دست

و پا و اعضاء رعایا هستند - همانطور که سلامت قلب و صلاح آن و تحویل و تحول خون سالم به اعضاء باعث سلامت اعضاء و رشد آنهاست ، همانطور هم درست کارکردن مخبرین نامبرده در رسانیدن خبر صحیح و درست کارکردن دست و پا و اعضاء دگر همه در سلامت قلب تأثیر دارند - پس قلب مؤثرست و متأثر .

همانطور هم سران و زیردستان که صلاح سران ، مایه صلاح زیردستان و صلاح زیردستان ، باعث صلاح سران است . « و کما تکنوا یولی علیکم » : همانطور که هستید ، سرانی درخور شما بر شما زمامداری کنند - خود را اصلاح کنید تا آنها اصلاح شوند . ( درین حدیث چه منابعی از حکمت یاد شده است .) آنکه حلال است ، روشن و آشکارست ، دل روشنی بخشد و بصلاح آرد و از نزدیک شدن به شبهات بازدارد - و حرام مایه تاریکی دل و بفساد آمدن قلب است - اگر دل به شبهات کدر شد ، به معاصی تاریک خواهد شد - اگر دل به گناهی سیاه شد ، به آب توبه آن را بشوئید و مگذارید که سیاهی ، گناه همه دل را فراگیرد و آنگاه نه موعظه اثر کند و نه توبه چنانکه : « کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون » ( آیه ۱۴ - سوره مطففین ) هرگز بصلاح نیایند زیرا چیره شد بر دلهایشان گناه همیشگیشان .

برای دانستن بیماری دل و علاج آن ، مطالعه کتابی مانند احیاء علوم الدین را می‌شاید . و از جمله آنچه در صلاح قلب مؤثر دانسته‌اند ، تأمل و فهم معانی قرآن - کم خوراکی - ایستادگی به عبادت در قسمتی از شب - تضرع در سحرگاه - و همنشینی صالحان - و سرآمد آنها خوراک حلال و دوری از شبهات است .

نعمان بن بشیر - ابو عبدالله نعمان بن بشیر بن سعد انصاری خزرجی - پدرش بشیر دربیعة عقبه ثانیه حاضر بود و تمام مشاهد از بدرتا آخرین غزوه همراه پیغمبر صلی الله علیه و سلم حاضر بود -

همین بشیر از حضرت پرسید : « قد عرفنا السلام عليك الخ » :  
 ما دانسته‌ایم چگونه سلام بر تو فرستیم و خدا ما را امر فرمود  
 به صلوات فرستادن بر تو . پس چگونه صلوات بر تو فرستیم ؟ حضرت  
 فرمود : « قولوا اللهم صل على محمد و علی آل محمد كما صليت على  
 ابراهيم و علی آل ابراهيم و بارك على محمد و آل محمد كما باركت على  
 ابراهيم و آل ابراهيم »

بشیر اولین انصاری است که با ابی بکر بیعت نمود - وی که  
 همراه خالد بن الولید بود ، در موقع مراجعت از یمامه و کشتن « مسیلمه  
 کذاب » در محلی که « عین التمر » نام دارد ، در سال دوازدهم هجری  
 شهید شد . کشتن مسیلمه بوسیله وحشی انجام گرفت - وحشی نامبرده  
 است که در حال کفر ، حمزه سید الشهداء را کشت و در حال اسلام ،  
 مسیلمه کذاب را بقتل رسانید .

مادر نعمان عمره بنت رواحه از زنان صحابه است - نعمان  
 خودش و پدر و مادرش هر سه از صحابه پیغمبرند و نعمان اولین  
 فرزندی بود از انصار که بعد از هجرت بدینا آمد - همانطور که  
 عبدالله بن الزبیر اولین فرزند از مهاجرین بود که بعد از هجرت بدینا آمد .  
 نعمان در اول ماه چهاردهم از هجرت پیغمبر به مدینه ، بدینا آمد .  
 نعمان در سال شصت و چهار هجری در یکی از دهات حمص سوریه  
 بقتل رسید .

جمله حدیثهاییکه از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم  
 روایت نموده است ، یکصد و چهارده حدیث است - از این جمله ،  
 بخاری و مسلم بر پنج حدیث اتفاق دارند - و منفرداً بخاری يك حدیث  
 و مسلم چهار حدیث از او روایت کرده‌اند - بقیه در دیگر کتابهای  
 حدیث روایت شده است - نعمان مردی کریم و بخشنده و شاعر بود -  
 رضی الله عنه و عن ابویه .

## الحديث السابع

### حديث هفتم

عن ابي رقية ، تميم بن أوس الداري رضی الله عنه ، أن النبي صلى الله عليه وسلم قال : الدين النصيحة . قلنا : لمن ؟ قال : لله ولكتابه ولرسوله ولأئمة المسلمين وعامتهم . (رواه مسلم)

روایت است از ابی رقیه ، تمیم بن اوس داری ، خوشنود باد خدا از او - که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : دین همه‌اش نصیحت است . گفتیم برای چه کسانی ؟ فرمود : برای خدا و برای قرآن و برای پیغمبرش و پیشوایان مسلمانان و برای عوام مسلمانان . این حدیث صحیح را مسلم روایت نموده است .

در فرمایش نبوی بالا ، دین را نصیحت دانست - نصیحت و نصیح هردو مصدرند و بمعنی اخلاص و تصفیه می‌آیند - وقتی که گفته می‌شود : « نصحت له القول » : یعنی گفتار را به اخلاص به او گفتم : « نصحت العسل » یعنی عسل از شمع آن تصفیه و پاک نمودم این ماده متعدی و لازم می‌آید و گفته می‌شود : نصحت و نصحت له : او را نصیحت کردم و تعدیه آن به لام فصيحت است - و ازین قبیل افعال که لازم و متعدی می‌آیند ، زیادند .

« أسهمته و أسهمت له » : او را سهمیه دادم - و نصح به فتح نون بمعنی دوزندگیست و منصح به بمعنی سوزن و نصاح بمعنی ریسمان و ناصح بمعنی خیاط و درزی است - که چنین می‌رساند که نصیحت کننده در کوشش برای صلاح نصیحت شده مثل اینست که درزی

پارگی پارچه را می دوزد و اصلاح می نماید - این دو کلمه نصیحت و فلاح ، در زبان عرب جامع تر ازین دو در شامل بودن خیر دنیا و آخرت ندارد .

اینست که شارع مقدس اسلام ، دین را همه اش در نصیحت دانست و این جمله « الدین النصیحة » دین اسلام نصیحت است ، میرساند که نصیحت بر دین و اسلام اطلاق می شود ، و اینکه دین بر عقیده و قول و عمل اطلاق میشود ، حضرت رسول صلی الله تعالی علیه و سلم این جمله را فرمود و فهم آن را بخود شنوندگان واگذار کرد تا در باره آن بشوق آیند و در باره آن پرسش کنند و تشریح آن موقعی بیان شود که مترصد شنیدن آن باشند .

اینست که اصحاب ، پس از شنیدن این جمله پرسیدند : « قلنا لمن ؟ » گفتیم نصیحت به چه کسی است ؟ حضرت فرمود : لله عزوجل - نصیحت برای خدا - به ایمان آوردن به او و باینکه یکتاست و شریکی ندارد و وصف او به صفات کمال و جلال و منزّه و پاک دانستنش از هر عیب و نقصی و ایستادگی به طاعت او و دوری از معصیت و نافرمانی او و دوست داشتن بخاطر او : « الحب فی الله » و دوست نداشتن بخاطر او : « البغض فی الله » و دوستی با دوستان او و دشمنی با دشمنان او و رغبت و شوق داشتن در آنچه خدا آفرای دوست می دارد و دوری از آنچه باعث خشم خدا می گردد و اعتراف به نعمتهای او و سپاسگذاری در برابر نعمتهای او - و دعوت مردم بسوی آنها - و یاد دادن این امور و اخلاص برای خدا در آن .

در حقیقت فایده این مطالب بسوی خود بنده می آید و گر نه خدای عزوجل از نصیحت ناصحان مستغنی است و نصیحت واجبیه همانا در ایثار محبت خدا و برتری دادن بدوستی او ، بانجام همه آنچه فرض فرمود و دوری از همه آنچه حرام فرمود و در واقع : نصیحت لله ، یعنی در نظر گرفتن خدا و انجام دادن هر کار لله باخلاص

و بخاطر بدست آوردن رضای خداست . ( ولکتابه ) و نصیحت برای کتابهای خدا - به ایمان آوردن به کتابهای خدا و آنکه کتابهای آسمانی همه از نزد خدا بوده است و امتیاز قرآن باینکه هیچ کس نمی تواند مانند کوچکترین سوره از قرآن بیاورد - و ایمان به قرآن به خواندنش از روی ادب و خشوع و از روی فهم و تأمل معنی آن و رعایت آنچه در حق قرآن واجبست و قراءت آن بر آنچه اتفاق قراء قرآن بر آنست و بدفاع از قرآن به منع تأویل آنهاییکه می خواهند از قرآن بر خلاف معنی آن استدلال کنند و دفع طعن طاغیان و تصدیق به همه قرآن و ایستادن همراه احکام قرآن ، یعنی سرپیچی از احکام قرآن ننمودن و فهم کردن مثلثای قرآن و علوم آن و نشر علوم قرآن و بررسی عام و خاص و ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید و ظاهر و مجمل آن و مانند اینها و اعتناء به موعظه های قرآن و تفکر در عجایب آن و عمل به محکم آن و ایمان به متشابه آن و رعایت تعظیم پروردگار و نسبت ندادن به پروردگار آنچه در شرع وارد نیست - زیرا نمی توان نسبت بخدای تعالی - رأی خود را بمیان آورد برای اینکه خدا : قدیم است و همه چیز حادثند غیر او - او تواناست و باقی همه عاجزند - او داناست و باقی همه جاهلند - او پروردگارست و باقی همه بنده او هستند - او بی نیازست و باقی همه نیازمندند و هر چه در خاطر آدمی خطور کند ، خدا بر خلاف آن است ، زیرا خدای سبحانه و تعالی مانند ندارد و آنچه در ذهن خطور می کند مانند چیزهایی است که آدمی دیده و یا خیال کرده است - و خدا بر خلاف آنهاست و هرگاه خدا را به چیزی از مخلوقاتش تشبیه نمائی ، در باره او نصیحت نموده ای و بخود غش کرده ای - و از نصیحت به قرآن است دعوت خلق بسوی قرآن و عمل به آن و پیروی از آن - و خود داری از تفسیر قرآن مگر موقعیکه آلات و لوازم تفسیر از علوم دیگر که در فهم قرآن لازم است بجا آوری . ( و لرسوله صلی الله علیه



و سلم ) و نصیحت برای پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم به تصدیق رسالت و پیغمبر او و ایمان به همه آنچه پیغمبر آورده است و فرمانبری پیغمبر در امر و نهی او و نصرت به دین او و دوستی با دوستان او - و دشمنی با دشمنان او و بزرگداشت حق او و احیاء و زنده کردن سنت او به نشر سنت او و گرفتن سنت صحیحه او - و فقی تهمت از سنت او - و نشر علوم سنت و دانائی در سنت و معانی آن و خود داری از گفتگو در سنت بدون علم و تهیه لوازم فهم آن ، یعنی خود سرانه و بدون تهیه و سائل فهم سنت از علوم لازمه آن سخن در سنت نگوید و دعوت بسوی گرفتن سنت پیغمبر و مهر آوردن در تعلیم سنت - و تعظیم سنت پیغمبر - و گرامی داشتن پیروان سنت پیغمبر و اهل سنت و تأدب با آداب نبوی - و ادب نگهداشتن هنگام خواندن سنت و محبت آل و خویشان پیغمبر و محبت صحابه و یاران پیغمبر و دوری از اهل بدعت - چه آنهائیکه در سنت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ابتداع می کنند و چه آنهائیکه یکی از یاران پیغمبر را توهین می کنند - و دعوت بسوی پیروی پیغمبر در هر خرد و بزرگ در خوشی و ناخوشی و رضایت به پیروی پیغمبر در نهانی و آشکار - ( ولأئمة المسلمين ) و نصیحت برای پیشوایان مسلمین .

در حقیقت پیشوایان در صدر اسلام پیشوائی دینی و دنیوی را هردو داشتند - یعنی شخص خلیفه هم پیشوای دینی بود و در علوم دینی و عمل بدین سرآمد بود و هم در مسائل دنیوی از لشکرکشی و حفظ امن و اجراء شرع پیشوا بود - مثلاً ابو بکر صدیق و علی مرتضی رضی الله عنهما هم پیشوای دینی بودند ، امامت در نماز ، خطابه و وعظ و ارشاد و راهنمائی بسوی حق و فهم قرآن و سنت و احکام و دانائی سرآمد بودند و انجام می دادند و هم در مسائل دنیوی از لشکرکشی و حفظ امنیت و اجراء عدالت و تأمین اجتماعی

و سعی در نشر اسلام و توفیر راحت و آسایش عمومی سرآمد بودند و هر دو قسم زیر نظرشان اداره می شد و در محضر مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنچه باعث سعادت در دین و دنیا است ، فرا گرفته بودند - و مخصوصاً دین اسلام که دنیا را مزرعه و کشتزار آخرت می داند ، میان این دو اتصال ناگسستنی قرار داده است .

این طرز حکم تا عهد صحابه برقرار بود و در هر شهر از شهرهای اسلام یکی از صحابه متعهد اداره شهر بود و بحسب موقعیت شهر بوسیله يك یا دوتن از یاران پیغمبر اداره میشد که هر کدام صلاحیت حاکمیت و قضاوت داشتند - گاه یکی از ایشان هر دو وظیفه را اجراء می نمود - و گاه برای هر وظیفه ، یکی از آنان تعیین می شدند - و چه بسا که یکی در محلی امیر می شد و در محلی دیگر قاضی بود يك وقت یکی از آنها سپهسالار و گاهی سرباز عادی بود .

اما پس از عهد صحابه ، دوره خلافت ارثی بمیان آمد و کسانی متصدی خلافت می شدند که در امور دینی دارای اطلاع کافی نبودند - از آنروز پیشوایان دینی از امراء و حکام جدا شدند و هر کدام دارای طبقه جداگانه ای شدند - در حقیقت فصل دین از سیاست و جدائی دین از دنیا شروع شد - و نظرباینکه زمامداران اهل علم نبودند ، قدرت واقعی از دست علماء بیرون رفت - و همانطوریکه اقتضاء دنیاست علماء برای بدست آوردن وظایف بنوی درهای سلاطین هجوم آوردند .

از اینجا هم علماء بدو دسته شدند - دسته ای که عزت نفس و علو همیشان مانع از آن بود که خود را در اختیار حکام قرار دهند - و طبعاً این طبقه که بزرگترین سلسله دانشمندان را تشکیل می دادند ، از قبول وظایفی که سر رشته آنها در دست حکام بود ، خودداری می - کردند - این طبقه با گرفتن مشاغل آزاد و قناعت ، روزگار را به عزت گذراندند و نام خود را به سر بلندی و افتخار در تاریخ جهان

ثبت کردند .

ولی عادتاً چون آن تقشف و قناعت مقدور همه نبود ، روز بروز از شمار این طبقه کاسته شد - تا بجائی که در هر دوره ، شماره آنها افرادی قلیل بود - و اینهم بحقیقت عنایت خدا بود که برای حفظ این دین مبین - همیشه علماء اعلام و دانشمندان بلند نام که عزت نفس و قناعت و پشت پازدن به مظاهر فریبای دنیا مشخص آنهاست باقی گذاشته است تا همیشه دسته دیگر علماء ملاحظه آنان و گفتار بی پروای آنها در راه حق را داشته باشند .

الحاصل از روزی که دین از دنیا جدا و سیاست از علماء منفصل گشت ، دیگر دوره تقهقر دین شروع شد - بجائیکه هر چند شماره مسلمین افزایش یافت ، ولی روی اصل تفهیمدن روح دین ، اینهمه مسلمان - ارزش آن مسلمان چند صد نفری که هر کدام مانند کوهی پا بر جا در ثبوت و هریک بمثابه میلیونها تن از همت و جان - گذشتگی بود ، ندارند . کم کم دوری علماء از سیاست باعث شد که هر کدام چنین پندارد که وظیفه عالم فقط تسبیح و سجاده و نماز است - زیرا درقرنهای اخیر ، حتی قضاوتهم از علماء سلب شد و قضاة در محکمه ها جای گرفتند - و حکم شرع منحصر به ارث و وصیت و نکاح و طلاق شد - و همین نکاح و طلاق هم باز از آنها گرفته شد و در یکی از شعبه های ثبت منحصر شد .

آن افرادی از علماء که دارای اطلاع وسیع و فکر عمیق هستند ، برای سلامت خود همیشه خود را دور و کنار میگیرند که حمام بی عرق نیست و صحبت در هر شعبه ای مخاطر فراوان دارد و اقل آن درد سر و تضییع وقت و نتیجه نگرفتن است - از اینها بدتر اینکه وحدت بین اهل علم از بین رفته است و با اینکه حمالها در دنیای معاصر دسته - بندی و شرکت و سرحمال دارند ، با کمال تأسف باید گفت که علماء بکلی وحدت ندارند و همین از هم پاشیدگی هم علتش روشن است .

آنها که اهل علم هستند ، طالب ماده نیستند - و آنهاییکه متظاهر به علم و طالب مال هستند ، وجود علماء طالب علم را سنگی سر راه خود میدانند .

از اینجا کمترین زیان علمی که از دست دادن علم وسیع است شروع شده و اکتفاء به اندکی علم و آن هم قشر آن ، برای تظاهر به آن است . در سابق که علماء دارای مشاغل بودند و زندگی خود را شخصا رو براه میکردند ، هیبت بخصوصی داشتند . امروزه که علماء دارای مشاغل نیستند و اوقاف بر اثر اینکه دائره رسمی گشته رو به تقلیل میرود و مبرات و صدقات هم مانند سابق نیست . آن قسمت از علماء که اطلاعاتشان در خور تدریس است ، برای امرار معاش به دانشگاهها و دبیرستانها رو میآورند تا از راه تدریس و آن هم در دانشگاههای این دوره که برای رجال دینی چقدر ناملایمات دارد ، حاضر میگردند . آن قسمت دیگر که تمیخواهند در این لباس بمانند و یا آن معلومات را ندارند ، در وظایف دولتی داخل میشوند - و آنچه در لباس علماء میمانند ، مجبورند در کارهایی که نباید بمزد باشد ، مثل امامت نماز و وعظ و ارشاد - مزد بگیرند و از اینراه نماز هم اذت واقعی را از دست داده است . زیرا امامت در آن برای مزد است نه خالص برای خدا - و ارشاد و وعظ فقط ازراه گوش است نه راه دل . و خدا میداند که عاقبت بکجا انجامد .

آنهاییکه زمام امور دنیوی را دارند ، هم در کشورهای اسلامی نیازمند به کومک خارجی هستند و از اینراه هر کشوری ، طرفی را قبله خود ساخته و دو کشور که واقعاً متحد و همصدا باشند ، نیست .

با اینکه ابتداء قرن هفتم و حمله وحشیانه یأجوج و مأجوج مغول دستگاه قدرت کشورهای اسلامی را به هم پیچید و مقتضی بود که مسلمین بخود آیند و خلاف را کنار بگذارند ، باز هم درس نگرفتند و گوشمال دومشان که سیطره اروپا بود تحمل کردند .

در این موقع که باز یاجوج و ماجوج چینی وحدتی به هم زده و از نو  
شبح حمله وحشیانه مغول در اذهان واقع بینان تجدید میشود ، باز هم  
کشورهای اسلامی که در مسیر این قوم خونخوارند ، فکری نمیکند -  
خدا خودش عاقبت را بخیر کند .

سخن بدرازا کشید و نصیحت مقتضی بسط بود . برگردیم به  
موضوع نصیحت به پیشوایان - امروز نصیحت به پیشوایان دینی در  
برگشتن بسوی سنت پیغمبر و گرفتن تعالیم قرآن و کنار گذاشتن  
هر نوع تعصب و اختلاف است و نصیحت به عوام در بزرگداشت علماء  
و پیروی شان و وفاء بحقوقشان از تأدب در حقشان و گمان نیکو در  
باره شان و جلال و تکریمشان و ایفاء حقی که در گردن عموم دارند  
و بر اهل توفیق پوشیده نیست . و نصیحت به پیشوایان زمامدار در  
فرمانبری شان ، هرگاه فرمانشان برابر حق و عدالت باشد و کومک  
و رهبریشان در رهبری ملت در پیشروی و ایجاد سربلندی برای ملت  
و میهن و آگاه ساختن شان بر حقوق و مسؤولیت عظیمی که در برابر  
رعیت دارند و اخلاص به نسبت ایشان و راهنمائیشان در آنچه صلاح  
ملك و ملتشان در آن است و سعادت و نیکبختی و نام نیک خودشان  
در آن است - و یاد آوری شان هرگاه به غفلت افتادند - و مدد -  
کاریشان در راه خیر - ( و عامتهم ) و نصیحت عوام به ارشاد  
و راهنمائیشان بسوی آنچه صلاح دنیا و آخرتشان در آن است -  
و مدد کاریشان بسوی درستکاری و گذشت از نادانیشان - و تعلیمشان  
آنچه آنان را به حقوقشان آشنا سازد - و ستر عورتشان - و دفع  
ضرر از آنان - و جلب نفع برایشان - و امرشان به معروف و نهیشان  
از منکر - و احترام بزرگسالشان - و مهربانی با خردسالشان -  
و اندرز و پندشان بخوبی و جلوگیری از غش و حسد نسبت به آنان  
و دوست داشتن خوشی و رستگاری برایشان و دفاع از مال  
و ناموسشان - و تشویقشان بر خوش خلقی و خو گرفتن به آن صفات

پسندیده که یاد شد - و تحمل در راه واداشتشان براستگاری - و صبر در راه سعادت‌مند ساختنشان که تعلیم عوام و امر آنها بمعروف و نهی آنها از منکر صبر و حوصله فراوان می‌خواهد و اخلاص لازم دارد - خداوند همگی را بر آنچه رضایش در آنست ، توفیق دهد .

این حدیث را مسلم روایت نموده است و این تنها حدیثی است که مسلم از تمیم داری روایت نموده است . اما این حدیث از غیر تمیم داری نیز روایت شده است - بخاری آنرا روایت کرده به صیغه تعلیق یعنی یاد کردن حدیث بدون ذکر إسناد آن و اشاره به اینکه این حدیث را کسانی دیگر با اسنادشان روایت کرده‌اند - و نیز از غیر از تمیم روایت شده است .

این حدیث را عبدالله بن عمر و ابوهریره و غیرهما نیز روایت کرده‌اند و این حدیث بالا را با اختصار آن می‌توان آن را در جمله‌ها شرح نمود ، زیرا نصیحت چنانکه گفتیم جامع شریعت است - و یاد شد که نصیحت برای خدا و کتاب خدا : « ما فرطنا في الكتاب من شيء » در کتاب قرآن هیچ کوتاهی نشده است و امور دین از اصل و فرع و عمل و اعتقاد در آن یاد شده است .

تمیم الداری : یکی از یاران پیغمبرست - نام او تمیم بن اوس بن حارثه است - و « داری » نسبت او به جدش « داربن هانی » است و تمیم دیری نیز گفته‌اند ، نسبت بدیری که قبل از مسلمان شدنش موقعیکه نصرانی بوده است ، در آن عبادت می‌نموده است . کنیه او ابو رقیه است - زیرا بیش از يك دختر بنام رقیه نداشت . و برادرش نعیم که او نیز از صحابه است ، دارای فرزند و نواده است . تمیم داری در سال نهم هجری بخدمت حضرت شرفیاب شد و مسلمان شد و در غزوات ، در رکاب پیغمبر حاضر شد - اوست صاحب جام - که آیه « يا ايها الذين آمنوا شهداء بينكم » - آیه ۱۰۶ - سوره المائدة - در باره او نازل شد و تفصیل آن در تفسیر ما در شرح آن آیه

مذکور است .

تمیم اولین کسی است که به افروختن چراغ در مسجد مبادرت کرد و هم اوست که به آوردن قصه پیشینیان و حکایت امم گذشته پرداخت . تمیم یکی از عبادت کاران بنام است که شب را با تهجد و نماز بسر میآورد و گاه قرآن را در يك رکعت ختم مینمود . گویند شبی این آیه : « أم حسب الذين اجترحوا السيئات » - آیه ۲۱ - سوره انجاثیه - آیا گمان کرده اند مردمی که بزهکاری دارند ، آنکه بگردانیم آذان را مانند مردمی که ایمان آورده و عمل صالح نموده اند - و این آیه را تکرار نمود تا صبح .

تمیم داستان گذشتگان را بمنظور موعظه میآورد - و از عادات او دانسته اند . پوشیدن لباس گرانها و هیئۀ خوب . وی در مدینه بود ، ولی پس از شهادت عثمان به فلسطین انتقال یافت و در سال چهل هجری درگذشت و در بیت جبرین از قریه های خلیل بیت المقدس دفن شد - رضی الله عنه .



## الحديث الثامن

### حديث هشتم

عن ابن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال  
أمرت ان أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول  
الله ويقيموا الصلوة ويؤتوا الزكاة، فإذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم  
وأموالهم الا بحق الاسلام وحسابهم على الله تعالى. رواه البخاري ومسلم.

روایت است از عبدالله بن عمر - خدا خوشنود باد از آن دو که محققاً  
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: مأمور شده‌ام بآنکه  
بجنگم با مردم تا آنکه گواهی دهند که نیست معبودی بحق جز  
خدای یکتا و آنکه محققاً محمد پیغمبر خداست - و برپا بدارند  
نماز را و بدهند زکات را. پس هرگاه انجام دادند آن مأمورات را،  
نگهداشته‌اند از من خونهایشان و مالهایشان مگر آنچه بحق اسلام  
ثابت شود و حسانتا بر خدای تعالی است. این حدیث را بخاری و مسلم  
روایت کرده‌اند. (و در شرح می‌آید که «الا بحق الاسلام» در مسلم  
«الا بحقها» می‌باشد در روایت دیگر.

---

در فرمایش نبوی بالا - حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم فرمود: (أمرت) من مأمور شدم، یعنی خدا مرا امر  
فرمود (أن أقاتل الناس) آنکه بجنگم با مردم - نظر به اینکه کسانی که  
تحقیق ندارند موقع شنیدن این فرمان اظهار نظر میکنند که اسلام دینی  
است که بر جنگ پایه‌گذاری شده است و این گفتار را از دشمنان  
اسلام یعنی خاورشناسان بی انصاف که اکثر مقاله‌های خود را به دشمنی با  
اسلام اختصاص میدهند، شنیده‌اند، آنوقت همین افراد نمیدانند



جنگ برای دفاع از حقوق ، يك كار خیلی معقولى است كه تا وقتيكه بشر بيمارى حق ناشناسى را دارد جز آن راه ديگر نمیتوان تصور نمود . آنهايى كه ميگويند نبايد جنگ باشد و بايد جنگ تحريم شود ، نميدانند چه كسى اين نفعه راساز کرده است ؟ نميدانند كه انگليسيها در مستعمرات خود هميشه اين فكر را ميخواهند در اذهان استعمار شديگان فرو كنند تا كسى براى بيرون كردن آنها قد علم ننمايد و آنها هميشه در مستعمرات بمكيدن خون استعمار شديگان ادامه دهند . آنهايى كه ميگويند جنگ نباشد ، بخاطر بياورند اگر هند براى استقلال خود نمى جنگيد ، آيا ممكن بود انگليسيها هند را از دست بدهند ؟ هندی كه ضرب المثل انگليسيها بود : هر كه هند دارد ، يا هر دولتى كه هند دارد ، همه چيز دارد بنابراین ، آيا براى هندیها در راه بيرون راندن انگليسيها غير از جنگ راهى وجود داشت ؟

يا اينكه اگر ملت اندونزى عليه هلند نمىجنگيد ، چه موقع هلنديها اندونزى را رها ميكردند ؟ مثال نزديكتر فرض كنيم : اگر ملت الجزاير در راه استقلال و بيرون آمدن از زير يوغ فرانسه نمىجنگيد ، چه موقع استقلال مى يافت ؟ ( زياد بدور نرويم اگر براى نجات آذربايجان دست سلاح نمى برديم ، ارجاع آذربايجان عزيز چه وقت ممكن ميشد ؟ )

پس بايد دانست اگر اسلام براى دفاع از حوزه خود نمى جنگيد ، چگونه از شر مشركان رهائى مى يافت و چگونه خود را براى سعادت مند ساختن بشر آماده مى ساخت ؟ سيزده سال تمام ، حضرت رسول در مكه اقامت گزيد و همه نوع فشار و شكجه متحمل شد ، با اينحال باز هم مشركان در صدد قتل پيغمبر برآمدند - وقتيكه حضرت از مكه هجرت نمود و در مدينه رحل اقامت افكند ، هر روزى از طرفى تهديد مى شد - ولى حضرت رسول كه اعتماد و اطمينان داشت راه حق را گرفته است ،

وسایل دفاع از حوزه دین را مهیا ساخت و با معونت پروردگار در سرعتی برق آسا ، پایه‌های شرك را در هم کوبید و پرتو دین خدائی را در جهان منتشر فرمود .

برخی دیگر به پیروی از دشمنان اسلام ، این استهزا را ساز می - کنند که مسلمانان در موقع جنگ ، صحیح بخاری می‌خوانند و چون نمی‌دانند که چه می‌گویند ، معنی این سخن را هم نمی‌دانند . آری مسلمانان موقع جنگ صحیح بخاری را می‌خوانند و باید هم خوانند ، چرا ؟ برای اینکه در صحیح بخاری يك باب مخصوص بنام کتاب « جهاد » است که در آن کتاب ، چگونگی جهاد پیغمبر و خویشان و یاران پیغمبر و فداکاری و جان بازی و از خودگذشتگی آنان را شرح می‌دهد و خواندن آن در میدان جنگ ، روح دلاوری و از خود گذشتگی به سربازان مسلمان می‌دهد .

دنباله این مطالب درازست و این کتاب فقط برای اختصار است - گفتیم که جنگ برای دفاع از حوزه از ضروریات زنده ماندن است . حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در ابتداء هجرت که حتی هنوز روزه و حج فرض نشده بود ، اجازه دست بردن بسلاح برای دفاع از حوزه و نگهداری از کسانی که اصول انسانیت را گردن می‌نهند ، اعلام داشت . اصول انسانیت از توحید و اقرار به نبوت - انجام دادن صف برادری برای اظهار بندگی در پیشگاه پروردگار بنام نماز - و دادن مقداری مال برای رفع فقر از اجتماع بنام زکاة را شرح داد .

فرمود : « أمرت أن أقاتل الناس » بمن فرمان شد از پروردگار که برای دفاع از نشر دین اسلام برای کسانی که می‌خواهند ازین نور سعادت بخش جلوگیری کنند و کار خود را در خفه کردن این دعوت دنبال کنند ، چنانکه در مکه می‌کردند ، مأمور شدم با آنان بجنگ برخیزم - این جنگ بخاطر مال و جاه و منصب نیست ، بخاطر دعوت بسوی خدا و گواهی بریکتائی خداست و بخاطر دعوت بسوی پذیرفتن

راهنمایی و رسالت پیغمبر است و بخاطر دعوت بسوی همبستگی و همدستی در رو آوردن بخدا و چاره جستن از او در توفیق بر سعادت همگانی است - بخاطر دعوت بسوی بکاربردن مال در راه رفاه و آسایش عمومی است .

اینست که فرمود: من مأمور شدم برای دفاع ازین دعوت ، به جنگ برخیزم و آن را ادامه دهم تا وقتی که برهان و دلائل قطعی این دین مانند روز روشن و آشکار گردد - که در آن موقع متانت اصول و رسوخ قواعد پایداری پایه های این دین مانند کوهی پابرجا و بلند ثابت می ماند و روشنائی و فروغ آفتاب حجت آن جهان را زیر روشنائی خود می گیرد و مانند باران رحمت در همه سرازیر می گردد - در آن موقع دیگر خودش معرف خود خواهد شد و حتی از میان دشمنان آن ، کسانی که به عظمت آن پی می برند ، در برابر آن زانو می زنند و سر تعظیم فرود می آورند و از آن دفاع می کنند و کاری می شود که دست آخرتها دین دنیا خواهد شد - و سراسر جهان را جمله « لا اله الا الله ، محمد رسول الله » فرا می گیرد و آن روزیاری خدا نزدیک است .

حضرت فرمود : من به تبلیغ این دین سرا پا نور و سراسر رحمت مأمورم و برای آن همه سختیها را تحمل کرده و در راه نشر آن می جنگم « حتی یشهدوا أن لا اله الا الله و أن محمداً رسول الله » تا آنکه گواهی دهند که نیست معبودی بحق مگر خدای یکتا و آنکه بحقیقت محمد فرستاده و پیغمبر خداست - و بدیهی است که گواهی همیشه مستلزم یقین است - و نمی توان گواهی داد مگر در برابر آنچه در گواهی به آن یقین داشته باشد . و هر کس به یکتائی خدا و رسالت محمد یقین کند ، مسلمان است - کسیکه به یکتائی خدا یقین کرد و البته گواهی به توحید مستلزم اقرار به نبوت است و اولین درس نبوت ، درس برادری مردم با همدیگر و برابری آنها در بندگی خدا و همبستگی آنها در صف واحد نماز و همکاری آنها در دستگیری افتادگان

و را هنمائی گم‌شدگان و مددکاری یکدیگر در راه اجراء حق و عدالت از راه بذل زکات است .

می‌بینید که چقدر فرمایشات نبوی متناسب و شیرین و معجزه - آساست و ازین حدیث دانسته می‌شود که هرکس شهادتین را گفت و بآن یقین داشت ، محققاً مسلمان است . چنانکه محققان و جمهور سلف و خلف بر آن هستند - و تا آنکه « یقیموا الصلوة » بر پا بدارند نماز را و مداومت نمایند بر آن بر وجهی که امر شده‌اند به آن . و قبلایان نماز و شروط و ارکان و غیرها ذکر شد .

ازین حدیث دانسته می‌شود که تارك الصلوة مستحق قتل است - و حدیث اگر چه در خصوص کافران است که اگر شهادتین گفتند و نماز کردند و زکات دادند ، خون و مال خود را نگهداشته‌اند و اگر نپذیرفتند ، نه - و چنانکه ظاهرست وقتی کافر مأمور بنماز باشد ، برای نگهداری خون و مالش - مأمور بودن مسلمان بنماز خیلی ظاهرترست اما کسیکه انکار وجوب نماز نماید و قبلای مسلمان بوده و بعد بانکار نماز برخیزد ، مرتد است ورده عبادتست از کافر شدن بعد از مسلمانی و بمناسبت این کلمه اهل ردت در تاریخ اسلام معروفند و عبارت از کسانی هستند که بعد از رحلت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و آله - قسمتی از عرب از اسلام برگشتند و مرتد شدند و قسمتی دیگر از دادن زکات خودداری کردند - آنهائیکه از اسلام برگشتند و از نو به بت پرستی پرداختند . کسانی به « مسیلمه کذاب » مانند بنی حنیفه و قسمتی به « أسود عنسی » که ادعاء نبوت در یمن نمود پیوستند و در تمام روی زمین فقط سه مسجد بود که عبادت خدا در آن میشد و آن سه مسجد عبارت بود از : مسجد مکه شرفها الله و مسجد مدینه و مسجد جواثا از منطقه بحرین که امروز بنام الاحساء در عربستان سعودی است .

در چنین موقعی « ابو بکر صدیق » بخلافت برگزیده شد . این

سرور بزرگ که در تاریخ دولاران جهان کمتر نظیر دارد ، با تصمیم قاطع و نطقهای آتشین خود و دلایل دندان شکن که از نصوص قرآن و سنت سرچشمه می گرفت ، بزرگان یاران پیغمبر را بموافقت با خود قانع ساخت و با اینکه در تاریخ معروفست که در روز وفات پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه یاران پیغمبر از هول این مصیبت عظمی دست و پای خود را گم کرده بودند ، ابو بکر بمنبر رفت و سخنرانی خود را که مستدل بر قرآن و رساننده حقیقت وفات به نسبت پیغمبر مانند همه برادرانش از انبیاء که پس از انجام وظیفه بدرگاه حق رهسپار می گشته اند ، شروع کرد و حمایت خدا را از قرآن و دین اسلام اعلام داشت و با این طریق قدرت خود را در دنبال کردن هدف پیغمبر از نشر دین و بسط عدالت و اجراء حق بظهور رسانید و تاریخ گواه است که ابو بکر صدیق در هر مسئله که اقدام نموده است ، به نفع مسلمین بوده است و هر مسئله از مهمات مسائل که مورد شور و مشورت میان او و بزرگان اصحاب پیغمبر قرار می گرفته است ، وسعت اطلاع و دلیل قاطع و اینکه حق با ابابکر است ظاهر می شده است . ابتداء « اسامه » را در اجراء دستور پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و آله روانه ساخت و بعربهای دیگر نشان داد که اسلام بر قدرت خود باقی است و جانشین پیغمبر بر اداره کشور پهناور اسلام کمال قدرت را دارد .

روانه شدن « اسامه » برای تلافی جنگ با رومیان و برگشتن پیروزمندانه او قدرت شگرفی بود که برای اولین بار بعد از رحلت پیغمبر ارواحنا له الفداء ، بظهور رسید و پس از آن برای سرکوبی مرتدان عرب ، لشکری را بسرداری دلاوربلند نام اسلام « خالد بن الولید » که پیغمبر اکرم او را « سیف الله » یعنی شمشیر خدا لقب داده بود ، روانه ساخت - و تاریخ گواه است که یاران پیغمبر درین نبرد چه کاری کرده اند و ای کاش رجال اسلام در عصر حاضر جریان

آن جانبازها را برای نسل معاصر که شیفته هوسرانی امثال ناپلئون در پشت پرده زورگوئی و ظلم و روغن مالی ملتش هستند ، منتشر می ساختند تا اقلا نسل معاصر می دانست که یاران پیغمبر برای سرافرازی آزادی بشر چه کارهایی کرده اند .

خدا می داند که انسان به حیرت می افتند که ابو بکر با دست خالی چگونه توانست آنهمه فتنه و آشوب را خاموش سازد و از نودین اسلام را زنده و سربلند کند . سردار بزرگ اسلام « خالد » در سرکوبی مرتدین کاری کرد که لکه رده را برای ابد از آن دیار شست - درین بین سبئی و چپاول مرتدین هم پیش آمد - بعضی از کسانیکه دلشان بیماری جهل را دارد ، از گرفتن خالد یکی از زنهایی که شوهرانشان بحال ردت کشته شده بودند ، اعتراض گرفته اند ، غافل از اینکه سرسلسله متقیان جهان بعد از پیغمبر - یعنی علی بن ابی طالب نیز زنی از بنی حنیفه را گرفت که از آن فرزندی بلند نام دارد که بنام « محمد بن الحنفیه » معروف است - والبته همین بنی حنیفه بودند که پیرو « مسیلمه کذاب » شدند و مورد چپاول و سرکوبی قرار گرفتند .

خلفاء راشدین از ابی بکر صدیق تا علی مرتضی همه با هم برادر و در نشر اسلام همکار همدیگر و هدف همه اعلاء کلمه « الله » بود و بر سر این راه جان خود را فدا نمودند . در سیرت ابی بکر صدیق مجلدها کتاب نوشته شده و قصد ما بیان اهل رده بود که نام ابو بکر از لحاظ اینکه نابودکننده رده و برگرداننده قدرت مجدد بسوی اسلام بود ، بمیان آمد ، و هیچ تردیدی نیست که علی بن ابی طالب مانند دیگر یاران کبار پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه و آله همه در وجوب نماز و زکات و بر پا داشتن و اجراء این دو و دیگر واجبات و احکام دین با ابی بکر موافقت داشته اند .

قتال و جنگ با تارك الصلوة و همچنین با مانع الزکوة در عهد

خلفاء راشدین از مواردی بود که اجماع مسلمین بر آن بود و این اجماع مستند است براین نص که حضرت فرمود: من مأمور شدم بجنگم با مردم تا اینکه شهادتین بگویند و نماز را برپا دارند و تا اینکه (يُؤْتُوا الزَّكَاةَ) بدهند زکاة را به مستحقین - یعنی اگر زکات ندادند، خون و مال خود را ننگ نداشته‌اند - و همچنین باقی فرائض اسلام. زیرا شهادت برسالت حضرت محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم متضمن ایمان به همه دستورهای پیغمبرست.

فرقی که در تشدید بر ترك نماز است و تارك الصلوة را مستحق قتل دانسته‌اند، اینست که اگر کسی زکات نداد، حاکم باجبار، مقدار زکات را از مال او می‌گیرد - روزه اگر نرفت حاکم او را حبس می‌نماید و خوراك و آب را از او منع می‌کند ولی نماز بدون نیت قلبی منعقد نمی‌گردد و اجبار بر آن صورت نمی‌بندد مگر با موافقت نماز گذار - پیغمبر اسلام صلوة الله و سلامه علیه ابتداء به تلفظ شهادتین اکتفاء می‌فرمود و کسی که شهادتین را می‌گفت، ریختن خون او را جایز نمی‌شمرد و بعد نماز فرض شد و مسلمانان مأمور به نماز شدند - بعد زکات و باین ترتیب احکام یکی پس از دیگری بتدریج انجام می‌گرفت.

امام احمد روایت می‌کند که حضرت رسول در ابتداء اسلام اگر کسی بخدمتشان شرفیاب می‌شد و می‌گفت مسلمان می‌شود ولی به جهاد نمی‌روم، مثلاً قبول می‌فرمود باین نظر که بیرون آوردن شخصی از کفر بایمان، این خودش يك عمل مهمی است. وقتی که با تلفظ شهادتین داخل به اسلام شد، آنوقت باو گفته می‌شود که او هم مانند دیگر مسلمانان مکلف به نماز و زکات و جهاد و غیره است - زیرا قبول شرط فاسد اثری ندارد و کسیکه می‌خواهد مسلمان بشود، بشرط نماز نخواندن، از او از اینجهت قبول می‌شود که از کفر رهانیده شود. زیرا وقتی که مسلمان شد، دیگر شرط نماز نخواندن باطل است

و باید نماز بخواند .

همچنین دیگر فرائض اسلام را باید گردن نهاد و اینکه مسلمانان مأمور بانجام شرائع بتدریج می شده اند ، در احادیث صحیحه ظاهرست : « لما بعث النبي صلى الله عليه و سلم معاذاً الى اليمن ، أمره أن يدعوهم أولاً الى الشهادتين و أن من اطاعه بهما اعلمه بالصلاة ثم بالزكاة » موقعیکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم « معاذ » را به یمن فرستاد ، امر فرمود به معاذ تا ابتداء آنان را بسوی « اشهد أن لا اله الا الله وان محمداً رسول الله » دعوت کند و موقعیکه این را کسی پذیرفت ، او را از نماز باخبر سازد و پس از آن او را به زکات آشنا کند .

به این ترتیب و همچنین در روز خیر موقعیکه پرچم را بدست علی ابن ابی طالب دادند ، علی گفت : « علی ماذا أقاتلهم ؟ قال ﷺ : علی ان يشهدوا ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله فاذا فعلوا ذلك عصموا منك دماءهم و اموالهم الا بحقها » - رواه مسلم . علی گفت : بر چه شرطی با آنان بجنگم ؟ حضرت فرمود : بر اینکه گواهی دهند نیست معبودی بر حق مگر خدای یکتا و گواهی دهند که محمد پیغمبر خداست - وقتیکه این را انجام دادند ، خون و مالشان را از تو نگهداشتند مگر آنچه حق کلمه شهادتین است از وجوب نماز و زکات و غیره بآنها اعلام می شود - « فاذا فعلوا ذلك » پس هرگاه انجام دادند آنچه ذکر شد ، از هر چه که بوسیله گفتار انجام می گیرد ، مانند : شهادتین که به زبان گفته می شود و آنچه به گفتار و کردارست که قول و عمل هر دو دارد ، مانند : نماز و یا آنچه فعل محض است مانند دادن زکات - هرگاه اینها را انجام دادند « عصموا منی دماءهم و اموالهم » از من نگه داشته اند خونها و مالهایشان « الا بحق الاسلام » مگر آنچه بحق اسلام بر ایشان ثابت شود . یعنی اگر کسی بعد از تلفظ شهادتین و ادای نماز و دادن زکات ، کسی را کشت که مسلمان است حق اسلام قصاص را بر او واجب می سازد - یا اگر بعد ازین احکام



دیگری پیش آمد ، مانند : روزه و حج و غیره ، حق اسلام آن واجبات دیگر را بر او واجب می سازد .

آنچه ذکر شد ، تعلق به احکام ظاهر دارد ، اما در خصوص مسائلی که ظاهر می شود ، حضرت فرمود : « و حسابهم علی الله » بحساب آوردن در باره آنچه ظاهر نمی شود ، با خداست - زیرا خداست که بر دلها آگاه است - زیرا اگر کسی در ایمان خود مخلص باشد ، جزای اخلاص او نزد خداست - اگر کسی بظاهر مسلمان باشد و در دل مسلمان نباشد ، در ظاهر مسلمان است - اگر چه در آخرت جزو کافران محسوب گردد - در فرمایشات نبوی : « تحکم بالظواهر والله بتولی السرائر » ظاهر را می بینم و حکم باطن به خدا مرجوع است .



## الحديث التاسع

### حديث نهم

عن ابي هريرة : عبد الرحمن بن صخر رضي الله عنه قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول : « ما نهيتكم عنه فاجتنبوه ، وما أمرتكم به : فأتوا منه ما استطعتم فانما أهلك الذين من قبلكم ، كثرة مسائلهم واختلافهم على أنبيائهم . رواه البخاري ومسلم .

روایت است از ابي هريره : عبد الرحمن بن صخر - خوشنود باد خدا از او گفت : شنيدم از پيغمبر خدا صلى الله عليه و سلم که مي فرمود : آنچه شما را از آن باز داشتم ، از آن دوری جوئيد و آنچه فرمان دادم شما را به آن پس انجام دهيد از آن تا آنجا که توانائي داريد - زیرا بحقيقت بهلاکت کشانيد مردمی را که پيش از شما بودند ، بسياری سؤال و پرسششان و اختلاف نمودن و مخالفتشان بر پيغمبرانشان . اين حديث صحيح را بخاری و مسلم روايت کرده اند .

---

ابو هريره رضي الله عنه از ياران پيغمبر صلى الله عليه و سلم و از افرادی است که حديث بسيار از پيغمبر روايت نموده است و در شرح حال او باختصار ياد شد - در مسجد نبوی در مدینه منوره ، سکوئی است که در عهد حضرت دارای سقف بوده و بنام « صفة » معروف بوده است ، روی آن سکو ، يعنی در آن صفة در حدود سيصد تن از ياران پيغمبر که از جمله آنان ابو هريره است ، نشيمن داشته اند - اين افراد که در نهايت زهد زنگی می کرده اند ، از جهتي شاگردان حريصی بر فرا گرفتن علم دين و حفظ قرآن و سنت بوده اند ، زیرا

در مدینه هیچگونه علاقه‌ای از زن و فرزند و غیره نداشته‌اند و ازین حیث همیشه ملازم پیغمبر بوده‌اند و معیشت آنها از طریق معونت مسلمین انجام می‌گرفته است . گاه می‌شده است که یکی دو روز می‌گذشته بدون اینکه غذائی بیابند .

ابو هریره که یکی از آنهاست می‌گوید : دو روز گذشته بود که غذائی نیافته بودم ، روز سوم از گرسنگی بی‌تاب‌شدم - در راهی که ابوبکر عبور می‌نمود ، نشستم ، موقعیکه عبور می‌کرد ، مسئله‌ای از او پرسیدم او جواب گفت و رفت - قصد من این بود که شاید متوجه حال من بشود ولی متوجه نشد - پس از آن عمر عبور نمود . از او هم سئوالی کردم جواب مرا گفت و رفت و هیچیک از آن‌دو رضی الله عنهما مطلب مرا ندانستند . پس از ایشان حضرت رسول الله آمد و همینکه مرا دید فرمود : اثر گرسنگی در تو می‌بینم ای ابا هریره - گفتم : بلی یا رسول الله امروز سومین روزی است که غذا نیافته‌ام - حضرت فرمود : بیا با من برویم منزل . من همراه حضرت بمنزل رفتم . درین اثناء کاسه‌ای شیر از منزل یکی از انصار آوردند . در دل گفتم اگر حضرت رسول این کاسه شیر را بمن بدهند ، سیر خواهم شد . ولی حضرت رسول دستور دادند بروم و اصحاب صفه را دعوت کنم . من بامثال فرمان ایشان رفتم و اصحاب صفه را دعوت کردم تا ده نفر ده نفر بیایند - اهل صفه ده نفر ده نفر می‌آمدند و از آن کاسه شیر می‌آشامیدند و می‌رفتند . نوبت آنان که تمام شد ، حضرت فرمود : حالا تو بیاشام ، من که از گرسنگی بی‌تاب بودم ، فکر می‌کردم که آن شیر مرا سیر نمی‌کند ولی هرچه می‌خوردم ، تمام نمی‌شد - و حضرت رسول تکرار می‌فرمود بیاشام . گفتم : یا رسول الله ، اینقدر آشامیدم که احساس می‌کنم شیر می‌خواهد از زیر ناخنهایم بیرون آید . آنگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خود کاسه را بدست گرفت و نام خدا یاد کرد و بقیه آن

شیر را سرکشید .

از جهت دیگر اهل صنفه قشون آماده بخدمت بودند که اگر پیش آمدی رخ می داد ، تا موقعیکه مهاجرین و انصار با خبر می شدند ، اهل صنفه دفاع مقدماتی را تهیه دیده بودند زیرا مهاجرین و انصار - غیر از اهل صنفه - همه در مدینه علاقه داشتند و مشغول تجارت و فلاح و کار برای زندگی بودند و در موقع جهاد که حضرت دستور می داد ، همگی متفقاً آماده می شدند . از جهت دیگر اهل صنفه معلمین آماده برای تبلیغ بودند و هرگاه فرستادن معلمین مورد نیازی شد ، اکثر ازین طبقه فرستاده می شدند .

این فداکاران ، هم در میدان کارزار قربانی میدادند و هم در موقع تعلیم ، چنانکه بعضی از قبائل بخدمت حضرت رسول آمدند و عرض کردند که قبائل ما آماده پذیرفتن اسلام هستند . افرادی را با ما بفرست تا مردم را امور دین بیاموزند . حضرت رسول هفتاد تن از اهل صنفه که به « القراء » یعنی خوانندگان قرآن معروف بودند ، با آنان همراه فرمود . این هفتاد تن که با دست برهنه و قصد تبلیغ همراه آن تبهکاران روانه شدند ، نمی دانستند که سرنوشت برایشان شهادت در راه تبلیغ دین ثبت کرده است - موقعیکه بمحل قبایل رسیدند ، آن نابخردان ، قبایل خود را صدا زدند تا آن هفتاد تن را از دم تیغ بگذرانند . همه این هفتاد تن به شهادت رسیدند و خبر کشتار آنان طوری حضرت رسول را متأثر کرد که تا یکماه در هر پنج نماز بآن قبایل نفرین میفرمود تا اینکه آیه ۱۲۸ سوره آل عمران « لیس لك من الامر شيء » تازل شد .

ابو هریره که از بین رفقای اهل صنفه جان سلامت برده و چهل سال بعد از حضرت رسول بروایت حدیث اشتغال داشته است - نظرباینکه احادیث بسیار روایت نموده کسانی که شناسا بحال اصحاب

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فیسند ، بر او اعتراض گرفته اند که چرا اینهمه حدیث روایت نموده است - والبته مفصل این مطالب در کتابهای مخصوص تراجم و علماء حدیث که رجال اسناد را تعریف کرده اند مشروح است .

در حدیث بالا ابو هریره رضی الله عنه گفت شنیدم پیغمبر خدا را که می فرمود : « ما نهیتکم عنه فاجتنبوه » آنچه شمارا از آن منع کردم ، از آن دوری بجوئید - در اینجا طرف خطاب ، پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم صحابه و یاران او هستند و البته این حکم شامل همه امت می باشد زیرا خطاب بر دو قسم است . خطاب عام که طرف گفتگو عموم افراد هستند مانند : « یا ایها الذین آمنوا » ای مردم با ایمان که شامل همه مؤمنان است - این خطاب و همه خطابهای عمومی دیگر که در قرآن وارد است ، همیشه مورد خطاب بآن یاران پیغمبر هستند ولی حکم آن شامل همه امت است زیرا خطاب همیشه به حاضران می شود و همچنین : « یا ایها الناس » ای مردم - که اینگونه خطاب را خطاب عام می نامند .

قسم دوم خطاب خاص است که مقصود از آن عموم می باشد مانند . « خذ من أموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها ، الخ .. » آیه ۱۰۳ - (سوره توبه ) بگیر از مال مسلمانان زکاتی که پاکیزه سازی بآن صاحبان مال را و مایه برکتشان بآن فراهم سازی - که در اینجا خطاب به حضرت رسول و مقصود شامل همه امت است که زکات را بدهند به کسیکه مأمور گرفتن و جمع آوری برای رسانیدن به مستحقین است - از حضرت تا جانشینان او .

البته مقصود این نیست که فقط زکاة به حضرت بدهند و بعد از حضرت رسول زکات ندهند - مثلیکه و آتوا الزکاة ( آیه ۵۶ سوره النور ) بدهید زکات را شامل صحابه و همه امت است - اقم الصلوة لدلوک الشمس - الخ ( آیه ۷۸ - سوره اسراء ) بر پا بدار نماز را

از زوال آفتاب - تا آخر آیه که خطاب به خود حضرت است ولی مأمور بر پا داشتن نماز ، همه امت هستند - چنانکه : أقيموا الصلوة ( آیه ۵۶ سورة النور ) بر پا بدارید نماز را خطاب به صحابه و شامل همه امت است .

همچنین : یا ایها النبی اذا طلقتم النساء ( آیه ۱ - سورة الطلاق ) ای پیغمبر هرگاه طلاق دادید زنان را - که اگر چه خطاب به پیغمبر است ، حکم آن شامل همه امت است ، نه اینکه طلاق فقط به پیغمبر اختصاص دارد ، از این لحاظ که خطاب فقط به اوست . و این موضوع ، نظایر بسیار دارد .

سوم خصایص است یعنی آنچه تعلق به شخص پیغمبر دارد و در خصوص خود ایشان است . مثل نماز تهجد که بر خود پیغمبر واجب بوده است که در دل شب به عبادت خدا و راز و نیاز با پروردگار بپردازد - و اینهم در موارد کمی است .

در حدیث بالا حضرت فرمود : آنچه شما را از آن منع کردم ، پس همیشه بر دوری از آن بکوشد . آنچه حضرت منع فرموده بر دو قسم است : حرام است که اجتناب از آن فرض است و در شرح حدیث بیان کردیم که حرام چیست و انواع آنرا یاد نمودیم - دوم مکروه است و اجتناب از آن سنت است و فرمانبری از حضرت وقتی فراهم میآمد که از حرام و مکروه هردو اجتناب شود - زیرا مرتکب حرام ، عاصی و گناهکار است و مرتکب مکروه ، مخالف سنت است . مکروه بمعنی ناپسند و برخلاف سنت .

مثلا در حال نماز - رو را به این سو و آن سو گردانیدن مکروه است - زیرا برخلاف سنت است که در نماز سر را بزییر افدازد و خشوع و فروتنی نماید - و ناپسند است زیرا خلاف سنت است که سنت فکاه داشتن ادب و بخاطر آوردن عظمت پروردگار - در حال نماز است - حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم : این را

فرمود و از بسیاری سؤالات منع فرمود ، مخصوصاً موقعی که ملاحظه فرمود سؤالات فقط جنبه عناد دارد .

مثلاً موقعی که حضرت فرمود : خداوند فرض فرمود بر شما حج را . پس به حج بروید . مردی گفت : یا رسول الله ، هر ساله حج برویم ؟ حضرت فرمود : اگر بگویم بله ، واجب میشود و شما از آن عاجز میمانید - هر وقتی من چیزی گفتم ، مرا بحال خود بگذارید - زیرا مردم پیش از شما هم از همین راه اختلاف بر انبیاءشان و بسیاری سؤالاتشان نابود شدند - و از این جهت بزرگان صحابه هرگاه سؤالی از آنان می شد ، می پرسیدند آیا این مسئله واقع شده است ؟ اگر می دیدند واقع شده است ، فتوی می دادند ، و اگر - گفتند واقع نشده می گفتند پس باشد تا وقتی که واقع شد ، حکم آن بیشان آید .

از امام اوزاعی منقول است که می گفت : هرگاه خدا بخواهد برکت علم را از بنده ای بگیرد ، مغالطات علمی بر زبانش جاری می سازد . اوزاعی می گوید : مغالطه کنندگان را کمترین مردم در دانش یافتیم .

امام احمد روایت نموده است که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم نهی فرمود از اغلوطات - که مسئله های سخت و دشوار و غیر مورد احتیاج باشد و درین باب بر سه قسم شده اند : قسمی که باب مسائل را يك مرتبه مسدود کرده و در حقیقت در فهم مسائل را بروی خود بسته اند و بجائی کشیده اند که به حدود ما أنزل الله - نیز جاهل آمده اند - و قسمی بیکباره در مسائل را بروی خود گشوده و درین زمینه بحث خود را بجائی رسانیده اند که مسائل واقع نشده را ساخته و تکلف جواب آن را متحمل شده اند . و نظر باینکه توسعه این حد و تصویر مسائل غیر واقعی ، باعث اختلاف و خصومت و مستلزم مجادله و کشمکش می گردد ، و بدیهی است که مجادله هم به تیرگی و نفرت

من کشد و سبب گردد که هر کدام برای رأی خود اقامه دلیل کنند ، در نتیجه محبت پیروزی بر خصم و جلب نظر مردم به از دست دادن اخلاص و پیروی هوای نفس می گردد - و این عینا چیزی است که شریعت آنرا تقبیح کرده و بدوری از آن دستور داده است . قسم سوم که در حدیث پیغمبر مطلع و در فقه و فهم قرآن و حدیث و استنباط از این دو استاد شده اند ، همت خود را متوجه بحث در معانی قرآن و سنت پیغمبر و گفتار صحابه و تابعین و مسائل حلال و حرام و اصول سنت و زهد و آنچه باعث صفاء قلوب و جمع کلمه و وحدت مسلمین می گردد ، ساخته اند تا مردم را باخلاص برای پروردگار متعال بکشانند - خداوند ما و شما را ازین دسته فرماید .

این حدیث که از سئوالات بیجا بر حذر داشت ، یکی از اصول مطالب و قاعده بزرگی از قواعد دین است و شایسته است فهم و از بر کردنش و عمل بآن - سؤال کننده که حدیث بالا که ذکر شد ، در جواب آن فرمود - پرسنده أقرع بن حابس بوده است - و آیه : یا ایها الذین آمنوا لا تسألوا عن اشیاء ان تبدلکم تسوءکم ( آیه ۱۰۱ - سوره مائده ) ای مردمی که ایمان آورده اید پرسید از چیزهاییکه اگر آشکار شود ، بدتان می آید .

این آیه ، چنانکه در بخاری مذکورست ، موقعیکه سئوالهای بیهوده مطرح شد نازل گردید . و در روایت بسیاری از حدیث سبب نزول را همان سؤال تکرار حج دانسته اند که ذکر شد و در روایتی آمده است که حضرت رسول برون آمد در حالیکه خیلی خشمگین بود و بر منبر شد - مردی برخاست و سؤال کرد و پرسید : پدرم کجاست ؟ حضرت فرمود : پدرت در دوزخ است - دیگری برخاست که پدرم کیست ؟ حضرت فرمود : پدرت حذافه است . درین موقع عمر جلو حضرت زانو زد و گفت : رضینا بالله رباً و بالاسلام دیناً



و بمحمد رسولا - و از نادانی آن مردم معذرت آورد تا خشم حضرت فرو نشست و آن آیه نازل شد .

معروفست که مادر آن مردی که پرسید پدرم کیست ؟ باو گفت: ای فرزند من از تو ناخلفتر نشنیده‌ام ، تو جلو مردم از حضرت می‌پرسی پدرم کیست ؟ یعنی اگر: خدای ناخواسته لغزشی داشتم ، می‌خواستی جلو همه مرا رسوا کنی .

حاصل اینکه مانع از تعدد سبب نزول نیست و اینکه از جمله اسباب نزول آن آیه اینست که مسائلی که فهم آن برای پرسنده بد می‌آید ، نباید سؤال شود . مثل اینکه پدرش که در گذشته است کجاست ؟ و یا اینکه پدرش کیست ؟ و همچنین سئوالی که مبنی بر استهزاء باشد و یا اینکه از راه عناد باشد ، چنانکه منافقان از روی استهزاء می‌پرسیدند : مثلاً گمشده من کجاست ؟ و مشرکان و اهل کتاب از روی عناد می‌پرسیدند که قیامت کی یا می‌شود و روح چیست ؟ و همچنین سئوالهاییکه ممکن بود باعث تشدید شود .

در حدیث است که بزرگترین مسلمان گناهکار کسی است که پرسد در باره چیزی که حرام نیست و بر اثر پرسش او حرام شود - وقتی که شخصی در خصوص « لعان » از حضرت پرسید . حضرت آن سؤال را ناپسند دانست و از آن انتقاد فرمود و اتفاقاً همان پرسنده مبتلی به همان مسئله شد که در باره آن قبل از وقوعش پرسیده بود و آیه لعان نازل شد در باره کسیکه پرسیده بود اگر کسی مرد بیگانه را با زوجه خود ببیند که تفصیل مسئله لعان در کتب فقه مذکور است .

اما اگر اضطرار باشد ، مانند خوردن گوشت مردار وقتی که بر اثر قحط و گرسنگی بهلاکت می‌افتد که بقدر سد رمق اجازه دارد - زیرا در حال اضطرار و ناچاری، شریعت اجازه داده است که مضطر از مرده تناول نماید و درین حال معصیت نامیده نمی‌شود - زیرا از استطاعت بیرون

است - « وأمرتكم به فأتوا منه ما استطعتم » و آنچه شما را فرمان دادم بکردنش پس انجام دهید از آن تا اندازه توانائیتان .

آنچه امر فرموده شامل دو قسمت است : فرض - و انجام دادن بحسب توانائی ، فرض است ، یعنی انجام دادن فرض ، فرض است ، کما اینکه انجام دادن سنت ، سنت است . قسم دوم سنت است که انجام دادن آن بر حسب توانائی سنت است - و شرح کلمه سنت در شرح حدیث در مقدمه ، صفحات ۳۶ و ۳۷ گذشت .

حضرت فرمود : آنچه شمارا بآن امر کردم ، باتجامش برسانید بر حسب توانائیتان . و این حدیث بمنزله شرح برای این آیه است : « وما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا » - آیه ۷ - سوره الحشر - آنچه پیغمبر بشما داد ، آنرا بگیرید و آنچه شمارا از آن منع کرد ، خود داری کنید - و در آیه : « لا يكلف الله نفساً الا وسعها » - آیه ۲۸۶ - سوره البقرة - خداوند تکلیف نمی فرماید کسی را مگر به حسب توانائیش ، که این آیه بعدی مقصود از آیه اولی را روشن می نماید که فرمانبری پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر حسب توانائیست . آیه های قرآن ، بعضی از آن روشن کننده مقصود از بعضی دیگر است و حدیث ، شرح کننده آیات است - « اتقوا الله حق تقاته » آیه ۱۰۲ سوره آل عمران - از خدا بترسید چنانکه شایسته ترسیدن از اوست . یاران پیغمبر گفتند : حق تقوی بمعنی آنکه خدا را یاد کنیم و هیچگاه او را فراموش نکنیم و او را اطاعت کنیم و هیچگاه نافرمانیش نکنیم از مقدور ما بیرون است . این آیه برای روشن کردن معنی حق تقوی آمد : « فاتقوا الله ما استطعتم » - آیه ۱۶ - سوره التغابن : از خدا بترسید به حسب توانائی تان .

آنگاه امر در شرع - مطلق می آید و در اینحال حمل میشود بر اقل آن - مثلاً اگر کسی نذر کرد نماز بخواند یا روزه برود یا صدقه

بدهد ، حمل بر دو رکعت نماز ، یکروز روزه داری ، و در صدقه ،  
 کمترین مال مثل يك مشت گندم مثلا میشود - اما هر جا که در شرع ،  
 امر مقید آمد ، باید آنرا با همه قیود و اوصاف آن انجام داد و اگر  
 چه تکلیف باشد - نماز و قتیکه چهار رکعت است - نمیتوان آنرا به  
 دو رکعت نمود - و قتیکه دو رکعت است ، نمیتوان آنرا يك رکعت  
 کرد - روزه که از فجر تا غروب است ، نمیتوان آنرا نصف کرد - زیرا  
 این تکالیفی است که برای زندگی صحیح و داشتن اسلام ، ضرورت  
 دارد و کسیکه بخواهد شانه از زیر بار روزه خالی کند ، به حجت  
 اینکه تکلیف است ، شانه از زیر بار هر کار اجتماعی که در يك زندگی  
 شرافتمندانه ضرورت دارد ، خالی می کند و در برابر ناملازمات زندگی  
 فقط کسانی می توانند ایستادگی کنند که ایمانشان قوی و تکالیف  
 دینی را انجام می دهند و گر نه به خزه های اجتماع می مانند که در مقابل  
 کوچکترین ناملازمات با تبحار می افتند .

هر جا که در تکالیف شرعی مشقتی پیش آید ، شریعت تخفیف  
 آنرا روشن ساخته است - اگر ایستادن در نماز نمی تواند ، به نشستن  
 بخواند - اگر در موقع سفر و بیماری و بارداری روزه نتواند ، موقعی  
 که مقیم شد و بهبود یافت و وضع حمل نمود ، قضا برود - در قسمت  
 امر ، قید شد که بر حسب توانائی انجام گیرد - در قسمت نهی این  
 قید نبود و ازینجا دانسته می شود که منهیات باید کاملاً از آن دور بود -  
 اما اگر در جائی دو مفسده باشد که درین حال ارتکاب أخف مفسدین  
 میشود . مثلاً هرگاه میان دو کس دشمنی باشد و بتوان به دروغ -  
 سبب نزدیک شدن آن دوشد ، که این دروغ مصلحت آمیز از دوام دشمنی  
 که به مفسد متعدد دیگر میکشاند ، بهتر است - هر چند که دروغ  
 خوب نیست - زیرا شریعت در سه مورد اجازه داده است : یکی در  
 جنگ - دوم برای اصلاح بین دو کس که دشمنی میان آنهاست - سوم  
 کسیکه دو زن دارد و به یکی از آندو دروغ میگوید برای خوشنود

ساختنش - که در این سه مورد دروغ اجازه داده است زیرا فساد آن کمتر است .

حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم فرمود آنچه امر کردم به حسب توانائی بجا آورید - و آنچه از آن منع کردم ، از آن دور شوید - و از سؤالهای بیجا خود داری کنید : ( فانما اهلك الذين من قبلکم کثرة مسائلهم واختلافهم على أنبیائهم ) زیرا محققاً نابود ساخت مردم پیش از شما را - بسیاری سؤال و پرسش و مخالفتی که با پیغمبران شان میکردند - و علتش که چرا از اختلاف منع شده ، علت این منع ، آن است که اختلاف سبب تفرقه و دوری دلها از همدیگر و ضعف دین میگردد .



## الحديث العاشر

### حديث دهم

عن أبي هريرة رضى الله عنه قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : ان الله تعالى طيب لا يقبل الا طيباً وان الله أمر المؤمنين بما أمر به المرسلين ، فقال تعالى : « يا ايها الرسل كلوا من الطيبات واعملوا صالحاً. » وقال تعالى : « يا ايها الذين آمنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم » ثم ذكر الرجل يطيل السفر ، اشعث أغبر ، يمد يديه الى السماء : يا رب ، يا رب ومطعمه حرام ، ومشربه حرام ، وملبسه حرام ، وغذى بالحرام ، فأنى يستجاب له ؟ رواه مسلم

روایت است از ابی هریره - خوشنود باد خدا از او - که گفت : فرمود پیغمبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم که محققاً خدای تعالی پاکست و نمی پذیرد مگر پاکیزه را و بحقیقت خدا امر فرمود مؤمنان را بآنچه فرمان داد بآن پیغمبران را - زیرا فرمود خدای تعالی ای پیغمبران بخورید از پاکیزه و بکنید کار شایسته را و فرمود خدای تعالی : ای مردمیکه ایمان آورده اند بخورید از پاکیزه های آنچه روزیتان نمودیم - پس از آن : پیغمبر یاد فرمود مردی را که طول می دهد بمسافرت و بحالت پراکنده موئی و گردآلود روئی برمیافرازد دو دستش را بسوی آسمان و میگوید : ای پروردگار من - در حالیکه خوراکش حرام و آبش حرام است و پوشاکش حرام است و تغذیه شده بحرام - با اینحال چگونه باجابت رسانیده می شود برای او دعایش ؟ این حدیث صحیح را مسلم روایت نموده است .

---

حدیث بالا - اهمیت خوراک حلال و پوشاک و آشامیدنی حلال

را میرساند - و اینکه عمل صالح و کار شایسته همیشه همراه با لقمه حلال است و میرساند که دعا موقعی به اجابت میرسد که از دلی روشن و دهنی پاک و جسمی پاکیزه که از غذای حلال پرورش یافته است ، بر آید .

در این حدیث یکی از نامهای پروردگار را : طیب .. : بمعنی بسیار پاک دانست که ذات پر عظمت پروردگار منزّه از هر نقص و پاک از هر عیب است - خداوند پاک - عملی می پذیرد که پاکیزه از مفسدت باشد - در این باره : حضرت فرمود : ( إِنْ اللَّهَ طَیْبٌ ) محققاً خدا از هر نقصی منزّه است و از هر صفتی که از کمال مطلق خالی باشد ، نیز منزّه و پاک خواهد بود - ( لَا یَقْبَلُ إِلَّا طَیْبًا ) پروردگار پاک - از کردارها و گفتارها فقط آنچه را که پاک باشد ، می پذیرد . اما کارهایی که به ریاء و خود پسندی آلوده باشد ، بدرگاه خدا راه نخواهد یافت - از کردارها فقط طیب و خالص که دور از مفسدات باشد ، می پذیرد و از مالها آنچه حلال باشد ، قبول مینماید - زیرا طیب و خبیث دو چیز متضاد هستند - پاک و ناپاک یکجا جمع نگردند - حرام اگر هم جاهلی تصور نماید ، در صدقه بکار برده است ، پذیرفته نگردد - مالیکه کسی از راه غصب بدست آورد ، اگر صدقه نماید ، گناه دیگری بر گناه غصب افزوده است - به غصب مال را از دست صاحبش گرفته - و بصدقه کردنش تصرف بناحق در مال دیگری نموده است .

حرام کجا میتواند مورد قبول واقع شود ؟ قبول نشدن در فقه به دو معنی تعبیر می شود : یکی قبول نشدنی که دلالت بر فساد عمل بدهد مانند این حدیث : خدا نماز بدون وضو را نمی پذیرد - که نماز بدون وضو باطل است - دوم قبول نشدنی که دلالت بر فساد عمل نمی دهد ، بلکه مایه حرمان از ثواب است - چنانکه در حدیث بروایت احمد : «مَنْ صَلَّى فِي ثَوْبٍ قِيَمَتُهُ عَشْرَةُ دِرَاهِمٍ فِيهِ دِرْهَمٌ حَرَامٌ لَمْ يَقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ» :

کسیکه نماز بخواند در جامه‌ای که ده درهم ارزش دارد و برابر يك درهم آن حرام در آنست ، آن نماز پذیرفته نگردد .

در اسناد این حدیث نظراست و علماء گفته اند که نماز در چنان جامه ثواب ندارد نه اینکه مأمور باعاده آن نماز باشد - بعضی گفته اند که قسم سوم معنی قبول شدن : خوشنودی خدا و ستودن او تعالی از کننده آن کاراست - اگر مالی از حرام بدست آورد و بعداً نتوانست آنرا به مالکش مرجوع دارد که او را نمی شناخت ، مثلاً ، درین حال صدقه کردن آن مال که ثواب آن عاید صاحبش بشود ، جایزه است و این در صورتی است که امید به بدست آمدن صاحبش نباشد . از « فضیل بن عیاض » خداشناس بلند نام نقل شده است که مال حرام که صاحبش دانسته نشد ، تلف کرده شود . و این بعید بنظر می رسد . در تعبیر از معنی طیب - بعضی گفته اند که طیب بمعنی لذیذ است که شرع بر لذت آن موافقت کرده باشد - و این تعبیر بعیداست زیرا گوشت خوک لذیذ است در حالیکه یقیناً حرام است و صبر تلخ است در حالیکه یقیناً حلال است .

بعضی طیب را بمعنی حلال تفسیر کرده اند - و درین حال آیه « کَلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا - آیه ۱۶۸ - سورة البقرة - حلال و طیب بیک معنی است و طیب بمعنی آنچه خوشمزه باشد که هرگاه حلال هم باشد ، پسندیده است .

بعضی گفته اند که ملك باشد و این بعیداست زیرا طفل شیر مادر می خورد در حالیکه شیر مادر ملك طفل نیست ، علوفه بحیوان داده می شود ، در حالیکه علوفه ملك حیوان نیست و حضرت فرمود : « و ان الله أمر المؤمنين بما أمر به المرسلين ، فقال تعالى : «يا أيها الرسول كلوا من الطيبات وأعملوا صالحاً» وقال تعالى : «يا أيها الذين آمنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم » و محققاً خدا امر فرمود مؤمنان را با آنچه

امر فرمود پیغمبران را .

نسبت به پیغمبران فرمود : ای فرستادگان ، بخورید از حلال خالص و بکنید کار شایسته را . و نسبت به مؤمنان فرمود : ای مردم با ایمان ، بخورید از پاکیزه‌های آنچه روزیتان نمودیم . علماء گفته اند که از این آیه دانسته می‌شود که حرام هم از روزی محسوب است - زیرا خداوند فرمود : از آنچه روزیتان کردیم از حلال و پاکیزه آن تناول کنید - زیرا روزی هم حلال دارد و هم حرام - بدلیل آیه : « و ما من دابة في الارض الا على الله رزقها » - آیه ۶ - سوره هود - نیست جنبیده در زمین مگر اینکه روزیش بر خداست - و پیداست که همه جنبندگان از حلال نمی‌خورند - زیرا اینی آدم که از جنبندگان است ، بعضی حلال می‌خورند و بعضی حرام - و حدیث « ان نفساً لن تموت حتى تستكمل رزقها » محققاً هیچکس نخواهد مرد ، مگر پس از آنکه روزی خود را کاملاً در یافت دارد .

( ثم ) - پس از آن که در خصوص تناول حلال و امر پروردگار بآن و مزایای آن فرمود ، نتیجه خوراك حرام چنین فرمود : ( ذكر الرجل يطيل السفر ) و یاد کرد از شخصی که طول می‌دهد به مسافرت - و سفر که یاد شد ، نظر به این است که مسافرت و دوری از وطن و دیدن فاملیات که موجب شکسته نفسی است .

در حدیث ابی داود و ترمذی است که حضرت فرمود سه دعا به اجابت میرسند بدون شك : دعای مظلوم - دعای مسافر - دعای پدر برای فرزند . با اینحال که شخصی مسافر است و طول به سفر داده و ( أشعث ) یعنی پراکنده موست بسبب دوری از شستشو و شانه زدن ( أغبر ) یعنی گردآلود روی است که گرد سفر رنگ او را دگرگون ساخته است - و با حالیکه سفر او در طاعت است برای حج و جهاد و زیارت ارحام است ( یمد یدیه الى السماء ) دو دست را بسوی



اسمان برمیافرازد و میگوید : (یا رب) ای پروردگارم ، بده مرا خوشیها .  
 (یا رب) ای پروردگارم ، دور بدار از من ناخوشیها . یا اینحال که  
 مسافر است و سفر طاعت است و سفر از اسباب اجابت دعاست و پراکنده  
 مو و گرد آلود روست ، با این هیئت شکسته نفسی آور دو دست را  
 بسوی آسمان افراشته و دو کلمه ترحم : یا رب یا رب میگوید . باز  
 هم دعایش به اجابت نمیرسد ، زیرا غذایش حرام ، آبش حرام ، لباسش  
 حرام و تغذیه اش بر حرام بوده و چگونه با اینحال دعایش به اجابت میرسد ؟  
 پس کسیکه عمر را به غفلت میگذراند و روزگار را به معصیت  
 بسر میآورد ، وضع خود را بسنجد که دعایش بکجا میرسد -  
 (و مطعمه حرام و مشربه حرام و ملبسه حرام و غذی بالحرام) در حالیکه  
 خوراك او حرام ، آشامیدنی او حرام و تغذیه او حرام است - یعنی  
 خوراك و آشامیدنی و پوشاك حرام - اثر سفر و غربت و پریشانی  
 و بالا بردن دست را بی نتیجه کرده است - زیرا دل او که مورد تجلی  
 است تباه گشته - و تیرگی قلب بر اثر حرام مانع از استجاب است  
 (فأنی يستجاب له ؟) پس چگونه به اجابت برسد دعای چنان  
 شخصی ؟ و بنا به قول شاعر :

دردل همه شرك و سجده برخاك چه سود ؟

با جسم پلید ، جامه پاك چه سود ؟

زهر است گناه و توبه ترياك ونی است

چون زهر به دل رسید ، ترياك چه سود ؟

زیرا برای اجابت دعا شروطی است - : از طهارت قلب - زیرا هر

طهارتی که در نماز می باید ، در دعا نیز می باید . زیرا دعا مغز

عباده است - اگر دل دارای طهارت نباشد و به بیماری حسد و کینه

و بغض آلوده باشد ، راهی برای صفاء در آن نیست و درواقع

آن دلی است پلید که طهارت آن به حسن ظن و قصدخیر و صفاء

و رو آوردن به خدا حاصل شود - جامه و لباس باید پاک باشد ، زیرا لباس حرام و ناپاک مانع نماز و باعث عدم استجابت است - محل پاک می باید ، زیرا دعا در محل پلید حرام است - زبان پاک لازم است زیرا زبان آلوده به غیبه و دروغ نمیتواند قابلیت دعا و یا و خدا بیابد - دل حاضر باشد - خشوع و فروتنی همراه باشد - بدن پاک باشد که دعا در پاکی بدن و زبان و دل و لباس نزدیکتر باجابت است و دعاء برابر شرع باشد . زیرا دعاء حرام باجابت نرسد ، دعاء بناحق ، باعث حرمان گردد . دعاء به محال نباشد ، آنگاه رعایت سنن طبیعت بجا آید . دعاء را برابر انصاف باید در نظر گرفت . یعنی کسیکه به معصیت آلوده نشده و در خوشی ، خدا را فراموش نمی کند ، خداهم او را در ناخوشی فراموش نمی فرماید . اما کسیکه همیشه نافرمانی را عادت و از خدا یاد کردن غفلت دارد ، فقط وقتی بیاد خدا می افتد که شدائدی که نتیجه تبهکاری اوست متوجه او گردد . اما اگر اضطرار و ناچارگی ، دست دهد و حالتی پیش آید که دست بنده از همه جاقطع و فقط متوجه خدا باشد اگر این حالت پیش آید ، نیز نظر باینکه کسی دیگر برای چاره سازی نمانده است ، خدای توانا معرفت خود را مبذول میفرماید .

« أَمِنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ » ( آیه ۶۲ - سوره النمل ) یا چه کسی است که دعای بیچارگان را به اجابت رساند و بدیها را بر طرف نماید مگر خدا ؟

الحاصل ، هر قدر دعاء از دل و زبان پاکتر و برابر شرع صادر شود ، باجابت نزدیکترست . زیرا حضور قلب و یقین اجابت هرگاه باراستی زبان و پاکی دل همراه شد ، در اجابت دعاء بی اندازه اثر دارد .

در حدیث است : دعای هر يك از شما باجابت می رسد مادامیکه شتاب ننموده باشید باینکه بگوید دعا کردم و باجابت نرسید ، زیرا گذشته از اینکه بی ادبی است ، دلالت بر جهل بر اسرار دعاء می دهد - خدا میفرماید : « اِنَّ اِیَّاهُ تَدْعُونَ فِیْکُمْ مَا تَدْعُونَ اِلَیْهِ اِنْ شَاءَ » ( آیه ۴۱ )

— سورة الانعام ) بلکه او را دعاء می‌کنید و حل می‌کنید مشکلی را که خدا بسوی آن دعاء می‌کند اگر اراده فرمود .

کلمة أنى : بمعنی چگونه که برای استفسار حالات می‌آید و بمعنی وقتی که و جائیکه است . « نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم أنى شئتم — ( آیه ۲۲۳ سوره البقرة ) زنان شما محل کشت و زرع شما هستند . پس هر گونه و هر وقتی که و هر جائیکه خواستید ، بیائید به کشت زارتان . البته مقصود از آن اینست که موافق شرع باشد — زیرا و طء حائض روا نیست ، همچنین از عقب جائز نیست . زیرا منظور از کشتزار جائی است که برای حصول فرزند باشد .

این حدیث یکی از قواعد اسلام است و مورد اعتماد در تناول حلال و دوری از حرام می‌باشد . و اینکه چه چیز وسیله اجابت دعاست و مهمترین شرط دعاء که خوراك و لباس و آب حلال می‌باشد ، و اینکه لقمه حرام مانع اجابت دعاست ، زیرا دعاء کننده از راه دعاء از خدا می‌خواهد اعمالش را بپذیرد و در موقعی که دستش از همه جا کوتاه شد ، می‌داند فقط يك درگاه است که همه کائنات در اختیار اوست و آن درگاه خداست و این خودش در حقیقت ، حقیقت توحید و اخلاص است و از این راه هم دعاء مغز عبادت است و از این حدیث استفاده شد که إِنْفاق هم باید از حلال باشد — و نباید إِنْفاق غیر از حلال باشد و خوراك و آب و پوشاك ، شایسته است که حلال باشد و کسیکه می‌خواهد دعایش باجابت برسد ، باید بیشتر به لقمه حلال اعتناء نماید تا دعاء و عبادتش مقبول درگاه پروردگار قرار گیرد و البته از شخص مؤمن قبول می‌شود .

## الحديث الحادي عشر

حديث يازدهم

عن ابي محمد الحسن بن علي بن ابي طالب سبط رسول الله صلى الله عليه وسلم وريحانته رضي الله عنهما ، قال : حفظت من رسول الله صلى الله عليه وسلم (دع ما يريبك الى ما لا يريبك) رواه الترمذي والنسائي ، وقال الترمذي حديث حسن صحيح .

روایت است از ابي محمد : حسن بن علی بن ابی طالب : پسر دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ریحانه پیغمبر ، خوشنود باد خدا از آندو ، گفت - از بر کردم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این جمله را : بگذار آنچه تورا به شك اندازد و بگیر آنچه تو را به شك نمی اندازد .

در فرمایش نبوی بالا : ترك كن آنچه تورا به تردید اندازد و بگیر آنچه تورا به شك نمی اندازد ( قال ) : فرمود امام حسن رضی الله عنه و ترجمه ایشان در پایان این حدیث می آید ( حفظت من رسول الله صلى الله عليه وسلم ) از بر کردم از فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود ( دع ) ترك كن - فعل امر است و این امر برای سنت بودن است . ( دع ) بمعنى ترك كن . فعل مستقبل آن ( يدع ) بمعنى ترك می نماید . و « ذر » بمعنى ترك كن فعل مستقبل آن « يذر » بمعنى ترك مینماید . این دو فقط فعل ماضی ندارد ، زیرا معنی آن در فعل ماضی ، ترك بمعنى ترك كرد آمده است - « ما يريبك » آنچه تورا به شك می اندازد - راب : شك نمود - يريب : شك می نماید - ريبة : شك

نمودنی . گفته شده است که در زبان عربی هرچه ریه و شك در آن یقینی باشد ، فعل آن « راب » می آورند و آنچه شك و تردید در آن موهوم باشد ، فعل آن « أراب » می آورند - فعل مستقبل آن « یریب » می باشد که به همان معنی به شك اندازاست « الی ما لا یریک » بسوی آنچه تو را به شك نمیاندازد ، یعنی آنچه از شبهات است و ترابه شك می اندازد ، آنرا ترك كن و برو بسوی آنچه که تو را به شك و تردید نمی اندازد .

حدیث ششم « الحلال بیّن » تا آخر که گذشت ، مانند شرحی بود برای این حدیث که نهی تنزیهی بود از افتادن در شبهه ها . ابوذر غفاری گفته است : کامل شدن پرهیزکاری عبارت ازینست که قسمتی از حلال را ترك نمائی تا در حرام نیفتی . یعنی آنچه بدرستی روشن و آشکار نباشد حلال بودنش ، ترك نمائی و آنچه حلال باشد ولی جنبه زائد باشد ، ترك شود . زیرا زیادت جوئی انسان را به بی احتیاطی و بی احتیاطی انسان را به گنهکاری می کشاند . زیرا که نهی تنزیهی همیشه از چیزهائی است که احتمال حرام را دارد . مثلاً حیلۀ در سودخوری حرام است زیرا وسیله رسیدن به حرام است و حیلۀ هیچگاه بر خدا پنهان نمی ماند .

در مورد حیلۀ حضرت رسول صلی الله تعالی و آله و سلم فرمود : « لعن الله اليهود ، حرم الله علیهم شحم الخنزیر ، فجملوها و باعوها و أكلوا ثمنها » خدا به یهودیان لعنت فرمود زیرا بر آنان پیه خوك حرام نمود و آن نابخردان آمدند پیه را بر آتش گذاشتند و فروختند و بهای آن را خوردند ، به گمان اینکه پیه حرام است ولی گذاخته آن حرام نیست و آنوقت بهای آن مانعی ندارد ، در حالیکه می دانستند که این حیلۀ برای استفاده از حرام است .

وقتی کسی یکصد تومان برای مدت یکماه مثلاً به یکصدوده

تومان بدهد ، رباست حالا اگر برای حيله ، خانه‌اش را به يكصد تومان بخرد و ماهی ده تومان از او بگیرد ، باز همان رباست و تفاوتی نکرده ، ولی افراد حيله گریخیال خودشان حيله می‌تواند حرام را حلال سازد. حقیقت همین حدیث، يك اصل عظیمی است که برای دنیا و آخرت سود مند است - و ریه و شك در عبادات و معاملات و نکاح و دیگر بابهای احکام می‌آید - و در زیر این حدیث می‌توان فروع و بخشهای بیشتری داخل نمود .

مثلاً اگر شك دارد که نماز ظهر سه رکعت خوانده یا چهار رکعت ، رکعت چهارم که شك دارد ، بیندازد و یقین را بگیرد که سه رکعت است و رکعت چهارم را بخواند . اگر شك دارد که وضو دارد یا نه ، شك را بیندازد و یقین را بگیرد و وضو از نو بسازد . اگر شك دارد که بدهی خود را پرداخته است یا نه و طلبکار می‌گوید که نپرداخته است ، شك را بیندازد و یقین را بگیرد و بدهی خود را بپردازد . اگر شك دارد که فلان زن می‌گوید برای تو وفلانه شیر داده‌ام ، شك دارد که راست می‌گوید یا نه ، درینحال شك را بیندازد و با چنین زنی ازدواج نکند ، بلکه زنی دیگر بگیرد و باین ترتیب شك را بیندازد و یقین را بگیرد .

این حدیث که قسمتی از حدیث طولانی است و در آن راجع به قنوت وتر : اللهم اهدني - یادشده و نزد ترمذی این زیادت است : « فان الصدق طمأنینه وان الكذب ریه » : محققاً را ستگوئی آرامش دل است و در حقیقت دروغ ، مایه شك و ناراحتی است و در لفظ ابن حبان : فان الخیر طمأنینه وان الشر ریه : محققاً خوبی مایه آرامش قلب می‌باشد و بدی باعث شك و تردید و ناراحتی است .

به این لفظ ، امام احمد از انس و طبرانی از ابن عمر - از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند . در حدیث وارد است : « رحم الله امرأً جب الغیبة عن نفسه » خدا بیامرزد کسی که غیبت را

از خود قطع نمود . یعنی کارهایی که باعث شك و تردید و مایه ظنین شدن و پشت سرگونی دیگران می شود ، نکرد .

در حدیث ضعیف آمده است که مردی از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم پرسید که چگونه بدانم چه کاری حلال و چه کاری حرام است ؟ ( البته مقصود در کارهای شبهه است ) حضرت فرمود : هرگاه خواستی کاری نمائی دست را به سینه بنه ، زیرا دل در موقعیکه انسان می خواهد کاری نماید ، به طپش می افتد و ناراحت می شود و هرگاه کاری حلال خواهد ، دل آرام گیرد . و گفته شد که پرهیزگار چه کسی است ؟ فرمود کسیکه می ایستد نزد شبهه یعنی آنچه دانست شبهه است ، به آن نزدیک نمی شود و در حقیقت ورع و پرهیزگاری مدار تقوی و دینداری است .

از اینراه دانشمندان و صالحان بسیار بوده اند که گاه دست از میراث خود شسته اند تا در شبهه نیفتند . مانند « یزید بن زریع » که از صلحاء بلندنام است و از گرفتن میراث پدرش که پانصد هزار بود امتناع ورزید ، زیرا پدرش در خدمت حکام مستبد بود . نامبرده با بافتن برگهای درخت خرما امرار معاش می کرد . از « حسان بن سنان » از اولیاء مشهورین آمده است که می گفت نیست کاری که از پرهیزگاری آسانتر باشد . هرگاه از چیزی به شك افتادی ، آن را ترك كن - البته برای ایشان آسان بوده ، برای عموم از کوه سنگین ترست . از « مسور بن مخزومه » حکایت کنند که گندم بسیاری بانبار زد . در موقع پائیز لکه ابری در آسمان دید . در دلش ناخوشایند آمد - با خود گفت بین بخاطر گندمی که داری ، از آنچه که برای مسلمانان سود مند است نفرت داری . سوگند یاد کرد که در آن گندم هیچگونه فائده ای در نظر نگیرد و به قیمت خرید بفروش برساند . فضیل بن عیاض گفت : مردم ادعاء می کنند که پرهیزکاری دشوارست و من هرگاه دوکار برایم پیش آمده ، سخت ترین آنرا گرفته ام . هرگاه از

چیزی شك آوردی ، آنرا ترك كن و چیزی كه شك ندارد ، بگیر .  
 گرفتن پرهیزگاری و دوری از شك و سختگیری برای  
 نگهداری خود ، وقتی پسندیده است كه برابر با شریعت باشد . بدین  
 معنی كه اگر شریعت کاری را آسان کرده باشد و کسی ببیند كه نمی -  
 خواهد آن آسانی را بگیرد ، درینحال گرفتن آن آسانی بهترست .  
 مثلاً قصر و کوتاه کردن نماز در سفر بیست و چهار فرسخ نزد بعضی  
 علماء واجب است و قصر نمازهای چهار رکعتی در سفر از رخصتهای  
 شریعت است . کسیكه ببیند دلش کراحت قصر نماز را دارد ، بهترست  
 كه نماز را قصر نماید و گرفتن راه باریك در سختگیری بر خود برای  
 کسانی پسندیده است كه تقوی و پرهیزگاری در کارشان است . اما  
 کسانیكه ربا می‌خورند ، آنگاه اگر قطره خونی در جامه ببینند ، به  
 سؤال و پرسش می‌آیند كه آیا با آن قطره خون در آن جامه نماز  
 رواست ؟

این طبقه ، به افرادی می‌مانند كه از عبدالله بن عمر رضی الله  
 عنهما راجع به خون پشه خاکی سؤال می‌کردند . عبدالله بن عمر  
 گفت : من از کار شما به شكفت آمده‌ام . پسر دختر پیغمبر صلی -  
 الله تعالی علیه و سلم را می‌کشید و باك ندارید ، آنگاه از خون پشه  
 سؤال می‌کنید ؟ شما عراقیان چگونه مردمانید ؟ در حالیکه من از  
 پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم شنیدم كه در باره حسن  
 و حسین می‌فرمود : هما ریحاتتای من الدنيا : این دو ، دو ریحانه من  
 از دنیا هستند .

مردی از امام احمد بن حنبل اجازه خواست تا باقلم او بنویسد .  
 احمد گفت بنویس این ورع مظلوم و پرهیز تاریك و ناپسندی است  
 و بدیگری گفت كه پرهیز من و تو باینجا نرسیده است ( اگر وقتی  
 می‌بینید برای احمد بعنوان امام احمد یاد می‌نمایم و آنگاه حسن بن علی  
 می‌نویسم ، مقصود اینست كه حسن بن علی شهرتش بیش از آن است



و لفظ امام برای احمد معرف اوست ) .

حسن بن علی بن ابی طالب : رضی الله تعالی عنهم : حضرت

رسول او را حسن نامید و کنیه او را ابو محمد قرار داد . پدرش علی بن ابی طالب ، مادرش فاطمة الزهراء سیده نساء العالمین وجدش رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم . ریحانه پیغمبر و سبط او ، مستغنی از توصیف ، ولادت با سعادتش در نیمه ماه مبارک رمضان سال سوم هجری بود . حسن رضی الله عنه شباهت پیغمبر داشت - روز هفتم ولادتش ، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای عقیقه او گوسفندی ذبح نمود و دستور داد موی سر او را بتراشند و برابر وزن آن موی ، از نقره صدقه نمایند .

حسن ، پنجمین فرد اهل کساء بود - از ابن الاعرابی روایت شده است که نام حسن و حسین ، در جاهلیت مرسوم نبود - ابن الاعرابی از مفضل روایت نموده است که گفت : خداوند این دو نام را محفوظ داشت تا اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سبطین را به این دو نام موسوم ساخت - ابن الاعرابی گوید : به مفضل گفتم : پس آندو شخصیکه در یمن این نام دارند ، چیست ؟ گفت که خیر ، این دو نام حسن ( به سکون سین ) و حسین بفتح حاء و کسر سین است .

حسن رضی الله عنه از ام الفضل همسر عباس بن عبد المطلب شیر خورد و ام فضل حسن بن علی و قثم بن العباس را با هم شیر داد . آورده اند که امام حسن چندین بار پیاده از مدینه برای حج رفت و گفت از خدا شرم دارم او را دیدار کنم و پیاده به حج خانه اش نرفته باشم . چندین بار نیمه مال خود را صدقه نمود . بسیار بردبار و زیاد کریم و خیلی پرهیزگار بود . از جمله نصرت دهندگان عثمان رضی الله عنه بود .

از پرهیزگاری حسن بن علی رضی الله عنهما بود که دنیا و خلافت را ترك کرد و عظمت و بزرگی مقام او بالاتر از این بود که بخاطر خلافت

به کشتار مسلمانان رضایت دهد . با اینکه در روز شهادت پدرش علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه در روز نوزدهم رمضان با او بیعت شد و بیش از چهل هزارتن که با پدرش بیعت کرده بودند ، با او بیعت کردند و هفت ماه در حجاز و یمن و عراق و خراسان و غیر آنها خلافت داشت ، پس از آن معاویه رضی الله عنه بسوی امام حسن علیه السلام آمد و امام حسن بسوی او شتافت - در این موقع امام حسن ملاحظه فرمود که با این جمعیت انبوه که طرفین آمده اند ، موقعی یکی از طرفین پیروز می شوند که بیشتر گروه دیگر نابود شده باشد ، از اینرو امام حسن برای جلوگیری از خونریزی ، خلافت را به معاویه واگذار نمود ضمن شروطی که از آن جمله رسیدن خلافت بعد از معاویه به حسن بن علی باشد و مردم حجاز و عراق مورد فشار در برابر نصرتی که به علی داده اند ، قرار نگیرند .

در اینجا معجزه پیغمبر ظاهر شد که فرمود: ان ابنی هذا سید یصلح به بین فئتين عظیمتين من المسلمین - محققاً این پسرم آقائی است که بوسیله او ، خدا ، میان دو گروه بزرگ از مسلمانان را اصلاح می دهد . و نظر بزرگوار امام حسن ظاهر شد که در پایان معاهده صلح فرمود : و ان أدري لعله فتنة لكم و متاع الی حین : چه میدانم شاید این خلافت برای شما امتحانی از خدا و يك خوشی زودگذری باشد . این مصالحه در بیست و پنجم ربیع الاول سال چهل و يك هجری بود .

در صحیح بخاری از انس رضی الله عنه روایت است که گفت : نبود کسیکه بیش از حسن - شجاعت پیغمبر را داشته باشد - و در صحیح بخاری و مسلم از براء رضی الله عنه روایت است که براء گفت : دیدم پیغمبر صلی الله علیه وسلم را که حسن بر دوش گرفته میگفت : خدایا محققاً من حسن را دوست میدارم پس تو او را دوست بدار . در بخاری از ابو بکر صدیق رضی الله عنه روایت میکند که ابو بکر میگفت : نگهداری پیغمبر را در نگهداری اهل بیت او بدانید .

در صحیح مسلم از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت میکند که حضرت فرمود : « و أنا تارک فیکم ثقلین : اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور فخذوا کتاب الله واستمسکوا به » فحث علی کتاب الله ورغب ثم قال : « واهل بیتی ، اذکرکم الله فی اهل بیتی - اذکرکم الله فی اهل بیتی » من در میان شما بعد از خود گذاشتم دو چیز گرانبها ، نخستین از آندو : - کتاب خدا قرآن است که در آن راه راست و روشنائی است . پس بگیرید کتاب خدا قرآن را و به آن تمسک جوئید - و در این باره برای گرفتن تعالیم قرآن تشویق فراوان فرمود - پس از آن اهل بیت را یاد کرد و فرمود : من شما را یاد آوری میکنم درباره اهل بیت من - شما را یاد آوری می کنم در باره اهل بیت من .

در سنن ترمذی از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : « الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة » حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت هستند .

مناقب او رضی الله عنه بسیار است . وفات او در ماه ربیع الاول سال چهل و نه هجری در مدینه بود . سعید بن العاصی که آنموقع امیر مدینه بود ، براونماز خواند . فرزندان امام حسن عبارتند از حسن بن الحسن که مادرش خولة دختر منظور فزاری است - و زید و ام الحسن که مادرشان دختر عقبه بن مسعود بدری است - و عمر که مادرش ثقیفه است - و الحسین الاثرم که مادرش ام الولد است - و طلحه بن الحسن که مادرش ام اسحق دختر ( طلحه بن عبیدالله می باشد که در واقعه جمل شهید شد ) و ام عبدالله که مادرش ام الولد است .

حسن بن الحسن دارای پسرانی است که عبارتند از حسن بن الحسن بن علی و عبدالله و ابراهیم و محمد و جعفر و داود - عبدالله و حسن و داود هر سه در زندان منصور خلیفه عباسی در گذشتند

و محمد معروف به النفس الزكية و ابراهيم دو پسر عبدالله - محمد در مدینه منوره که قبرش معروف است - و ابراهيم در باغمرای شانزده فرسخی کوفه بدستور منصور کشته شدند .

انسان به حقیقت از نوشتن این مطالب شرم می کند که منصور که از ابناء عم خاندان علی بن ابی طالب است ، چنین رفتاری با آل بیت نماید . ادریس پسر عبدالله بن الحسن بن الحسن به اندلس رفت و اندلس و برابر را بچنگ آورد و در آنجا حکمرانی نمود . محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بر علیه منصور قیام نمود ، نظر باینکه شخصیتی عالیقدر و از تقوی و صلاح مانند پدر و اجدادش در مرتبه بلند بود ، موقعیکه ادعای خلافت نمود ، رجال اسلام از جمله امام مالک و امام ابو حنیفه با محمد النفس الزکیه مذکور بیعت کردند و موقعیکه محمد بن عبدالله بن الحسن نامبرده در مقابل منصور مغلوب شد و شهید گشت ، امام مالک و ابوحنیفه مورد بهانه گیری منصور قرار گرفته و در ظاهر بعنوان اینکه قضاوت را نمی پذیرند و در باطن برای اینکه با محمد النفس الزکیه بیعت کرده بودند ، چوب زد و کتک کاری نمود و مدعی شد که محمد النفس ادعای مهدویت کرده است .

از ناحیه پیروان او احادیثی نیز وارد گردیده است - حسن بن الحسن به الحسن المثنی معروف است - جمله حدیثی که در ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از امام حسن روایت شده سیزده حدیث است و از جمله صحابه ، عایشه صدیقه و غیر او از امام حسن روایت کرده اند - ( حدیث بالا را نسائی و ترمذی و ابن حبان و حاکم روایت کرده اند )

نسائی : الامام الحافظ شیخ الاسلام ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائی الخراسانی صاحب السنا . تولد او بسال دویست و پانزده هجری قمری بوده است . برای سماع حدیث به خراسان و حجاز و عراق

و شام و مصر و غیره سفرها نمود و درین زمینه از سرآمدهای روزگار شد . از جمله شیوخ او : قتیبه بن سعید ، اسحاق بن راهویه ، هشام بن عمار ، عیسی بن زغبه ، محمد بن نصر مروزی و امثالشان . از روایت کنندگان از او : ابو بشر دولابی و ابوعلی الحسین بن محمد نيسابوری و حمزه کنانی و ابو بکر بن السنی و ابو القاسم طبرانی و دیگرانند .  
الامام الحافظ ابو علی نيسابوری در باره نسائی می گفت که او امام است در حدیث .

دارقطنی گوید : که ابو بکر بن الحداد شافعی که به کثرت حدیث معروف است ، بیشتر روایت خود از نسائی روایت می کرد و می گفت خوشنودم که میان من و خدا ، نسائی حجت باشد . دارقطنی گوید : وفات نسائی در مکه است و میان صفا و مروه مدفون است ، و قول معروف اینست که در « رمله » فلسطین مدفون است . وفات نسائی در شعبان سال سیصد و سه هجری بوده بنا به گفته دارقطنی ، و به گفته ابو سعید بن یونس وفات نسائی در سیزدهم شوال سنه ۳۰۳ بوده رحمه الله تعالى .

ترمذی : الامام الحافظ ابو عیسی : محمد بن عیسی ترمذی — امام ابو عیسی ترمذی چهارمین صاحبان کتاب صحاح میباشد ، زیرا صحاح سته یعنی کتابهای صحیح ششگانه در حدیث بدین ترتیب است :  
۱ — صحیح بخاری ۲ — صحیح مسلم ۳ — سنن ابی داود ۴ — جامع ترمذی ۵ — سنن نسائی ۶ — سنن ابن ماجه قزوینی .

از جمله شیوخ ترمذی : قتیبه بن سعید ، ابا مصعب ، ابراهیم بن عبدالله هروی ، اسمعیل بن موسی سدی . فقه حدیث را از بخاری فراگرفت . از جمله روایت کنندگان از او : مکحول بن الفضل ، محمد بن محمود بن غنبر ، حماد بن شاکر ، و احمد بن علی بن حسنویه و ابو العباس محبوبی و خلقی بسیار . ابن حبان در کتاب « ثقات »

می‌گوید : ابو عیسیٰ ترمذی از جمله کسانی است که جمع حدیث و تصنیف در آن و حفظ آن و مذاکره در باره آن برایش فراهم شد . ابو سعید ادریسی گوید : ابو عیسیٰ ترمذی در حفظ ، ضرب المثل بود ، حاکم گوید : از عمر بن علك شنیدم که می‌گفت امام بخاری دز خراسان بعد از خودش کسی را مانند ابو عیسیٰ ترمذی در علم و حفظ و ورع و زهد باقی نگذاشت . وی چندان بگریست که در آخر عمر چند سالی ناییناشد . ابو عیسیٰ گوید کسیکه کتاب جامع من در خانه‌اش باشد ، چنان است که در خانه‌اش پیغمبری سخن گوید . جامع ترمذی با نقل احادیث ، حکم حدیث و اقوال علما را یاد مینماید و از اینراه کتابی گرانبهاست . وفات او در « ترمذ » خراسان در سیزدهم رجب سال ۲۷۹ هجری بود ، رحمه الله تعالی .



## الحديث الثاني عشر

حديث دوازدهم

عن أبي هريرة رضي الله عنه قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (من حسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه)  
حديث حسن رواه الترمذي وغيره هكذا .

از ابی هریره رضی الله عنه روایت است که گفت : فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم : از خوبی مسلمانسی شخص است ترك كردنش آنچه را که بکارش نمی آید . این حدیث حسن را ترمذی و غیر او باین لفظ روایت کرده اند .

---

در حدیث نبوی بالا : از خوبی مسلمانسی شخص ترك كردنش آنچه را که مورد عنایتش نیست ، می باشد ( عناه الامر : تعلقت به عنایتش ) : عنایتش بستگی به آن دارد . « ما یعنی » آنچه که عنایت انسان بستگی به آن دارد - و « ما لا یعنی » : آنچه که بستگی به عنایت انسان ندارد .

اما آنچه که بستگی به عنایت انسان دارد ، مانند ضروریات معیشت و لوازم زندگی از آنچه رفع گرسنگی میکند و دفع تشنگی مینماید و بدن را می پوشاند و انسان را از گرم و سرد نگه میدارد و مایه پاکدامنی انسان میشود و پایه بقاء آدمی میگردد ، مانند خوراك و آب و لباس و خانه و هوس و فرزند . کوشش برای اینها که از راه مشروع و حلال و دست رنج آدمی خودش باشد ، محبوب و مطلوب شریعت است و همچنین آنچه فراهم آمدنش مورد

عنایت انسان است و زندگی جاوید و آرامش قلب به آن بستگی دارد، از عقیده خوب و مسلمانی به معنی واقعی و ایمان صحیح و کارهای شایسته که سلامت و نیکبختی در معاد، بستگی به آن دارد، شریعت به آن امر فرموده و یا بعبارت دیگر شریعت برای تعلیم و بکار بستن آن آمده است.

اما آنچه مورد اعتناء نمی‌تواند باشد و عنایت آدمی به آن بستگی ندارد، بلکه سلامت در ترك آن است از زیادت جوئی و گرد آوردن مال و صرف کردنش در ملذّات دنیایه و خوشیهای ناروا که بظاهر خوشی و در حقیقت هزاران ناخوشی در بر دارد و ترك آنها لازم است و دوری از آنها مایه سلامتی از آفتها و دشمنیهاست.

اما آنچه باید مورد عنایت باشد از خوشبینی و صفاء قلب و کوشش برای سعادت اجتماع و گرمی داشتن وقت و صرف وقت در کارهای سودمند و نکوکاری و گذشت و اخلاق پسندیده که اینها همه معنی و مقصود هستند.

از نشانه‌های خوبی مسلمانی شخص است: رو آوردن بسوی خدا و کردن کارهایی که در دوجهان سودمند باشد و دوری از آنچه که از شهوت‌های پلید و غرض ورزی و کینه‌توزی و حب ریاست و منصب و بخاطر آنها پیش می‌آید از دشمنی و افتادن در محرمات و تعدی در حقوق و سخنها پوچ و هر چه نفعی در بر ندارد و وقت را ضایع می‌سازد که اینها «لا یعنی» و مایه تباهی دنیا و ناراحتی ضمیر و بد نامی و نامرادی است.

اما اگر شخصی از لحاظ دینی دارای ایمان قوی و از لحاظ دنیا دارای کفاف باشد و مردم او را برای ریاست انتخاب کنند و بداند که از عهده بر می‌آید و حقوقی نزد او پایمال نمیشود، در اینجا قبول آن خودش خدمتی اجتماعی است. هرگاه کسی بتواند از آنچه «مالا یعنی»



و آنچه نه برای دین و نه دنیا سودمند است دست بردارد و بندگی خدا را پیشه سازد و قصد نزدیک شدن به خدا به انجام فرمان او و خیرخواهی خلق گام بردارد ، در وجود او شرم و حیائی پدید می آید که او را از زشتیها باز میدارد .

در حدیث است : الاستحياء من الله تعالى ، ان يحفظ الرأس وما حوى ، والبطن وما وعى ، وليذكر الموت والبلى ، فمن فعل ذلك فقد استحي من الله حق الحياء - رواه الترمذی و غیره مرفوعا : شرم آوردن از خدا - در نگهداری سر و آنچه سر شامل آن است و نگهداری شکم و آنچه تابع آن است و بیاد آوردن مرگ و پوسیدگی . کسیکه اینها را انجام داد ، بحقیقت شرم از خدا آورده است .

در این حدیث اشاره ای است که اقسام فعل و ترك بر چهار گونه است : زیرا كردن « مایعنی » و آنچه سودمند است ، و نكردن « مالایعنی » و آنچه زیانمند است - و این دو پسندیده است - دیگر : كردن « مالایعنی » و آنچه زیانمنداست - و نكردن « ما یعنی » و آنچه سودمند است و این دو ناپسندیده است .

حدیث بالا را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و «ابن عبد البر» اشاره به تصحیح این حدیث نموده و گفته است روایت کنندگان همه معتبرند. برای این حدیث دو إسناد است: یکی مرسل است و این را مالك در موطا نموده است و احمد و بخاری و ابن معین گفته اند که همین مرسل بودنش صحیح است و در مقدمه کتاب بیان شد که مرسل چه معنی دارد . إسناد دوم آن متصل است و این را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و ابن عبد البر گفته است روایت کنندگان آن معتبرند .

این حدیث بگفته ابو داود ، ربع اسلام است ، چنانکه در اقسام چهارگانه بالا گفتیم و بگفته « ابن حجر هیتمی » این حدیث نصف اسلام

است ، زیرا اعمال از دو قسم بیرون نیست : « مایعنی » و —  
« مالایعنی » که حدیث بالا تصریح بر نکردن « مالایعنی » دارد و می —  
رساند که سخنان پیغمبر با کمی لفظ ، دنیائی معنی در بردارد .

گویند موقعیکه لقمان در میان جمع عظیمی نشسته بود ، مردی  
بر سر او ایستاد و گفت مگر نه اینست که تو برده فلانی ها هستی ؟  
گفت : بلی . آن مرد گفت پس چگونه بدین مقام رسیدی ؟ لقمان  
گفت : به تقدیر خدا ، و راستی گفتار ، و ترك « مالایعنی » در موطا  
می آورد که به لقمان گفته شد : چه کاری تو را باین پایه رسانیده  
است ؟ گفت : راستگوئی ، امانت داری و ترك « مالایعنی » . از حسن  
بصری نقل است که نشانه رویگردانی خدا از بنده آنست که او را  
به « مالایعنی » و « بیهوده کاری » مشغول سازد .

این الصلاح از ابن ابی زید نقل نموده است که : سرآمد آداب  
خیر از چهار حدیث سرچشمه می گیرد : من حسن اسلام المرء تركه  
مالایعنیه ۲ — لا یؤمن أحدكم حتی یحب لایخیه ما یحب لنفسه ۳ —  
من كان یؤمن بالله فلیقل خیرا أو لیصمت ۴ — لا تغضب .

معنی ترك « مالایعنی » یاد شد ۲ — ایمان نمی آورد یکی از شما  
مگر موقعیکه دوست بدارد برای برادرش آنچه را که برای خودش  
دوست می دارد ۳ — کسیکه ایمان بخدا و روز قیامت دارد باید سخنش  
در راه خیر باشد و گره خاموش شود . ۴ — خشمگین مشو .

در صحیح ابن حبان می آورد که در صحف ابراهیم است : شایسته  
خردمند چنان است که ساعات زندگی را چهار قسمت نماید : ساعتی که  
با پروردگار به راز و نیاز پردازد و ساعتی که به خوب و بد خود  
رسیدگی نماید و ساعتی که در مصنوعات خدا ببیندیشد و ساعتی که حوائج  
خود را برآورده سازد — و شایسته عاقل چنین است که تلاش خود را  
به سه اختصاص دهد : ۱ — توشه بدست آوردن برای معاد ۲ — ترمیم

معاش ۳ - لذتی در غیر حرام . و شایسته عاقل است : بینائی بزمانه ،  
روآوردن به شأن و شایان او ، نگهداری زبان .

در حدیث ترمذی ، حضرت رسول به معاذ گفت : « ثكلتك أمك  
یا معاذ . و هل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد السنتهم ؟ »  
آیا مردم را بربینی شان به دوزخ می اندازد ، بجز درو شده زبانهایشان ؟  
و در حدیث ترمذی : « کلام ابن آدم علیه السلام الامر بالمعروف و النهی عن  
المنکر و ذکر الله تعالی » : همه سخنهاى آدمیزاده بزبان اوست ، مگر  
آنچه در امر بمعروف و نهی از منکر و یاد خدا سخن گوید .

عقیلی روایت نموده است حدیثی را که به پیغمبر می رسد :  
بیشترین مردم در گنهکاری ، بیشترین در سخنگوئی « مالا یعنی »  
است . الحاصل حدیث بالا يك اصل بزرگ در تهذیب نفس و تربیت  
اخلاق فاضله و دوری از رذائل و پستی هاست .

\*

## الحديث الثالث عشر

### حديث سیزدهم

عن أبي حمزة أنس بن مالك رضي الله عنه خادم رسول الله ﷺ قال : ( لا يؤمن أحدكم حتى يحب ل أخيه ما يحب لنفسه )

رواه البخاری و مسلم

از ابی حمزه : انس بن مالک رضی الله عنه که خدمتکار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده است روایت است که او از پیغمبر روایت نمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : ایمان نمی آورد یکی از شما تا آنکه دوست بدارد برای برادرش آنچه را که دوست می دارد برای خودش

این حدیث را بخاری و مسلم روایت نموده اند .

---

در فرمایش نبوی بالا : ایمان کامل را در دوست داشتن برای برادر خود آنچه که برای خود دوست میداری . دانست - ( لا يؤمن ) نمی رسد بایمان کامل ( أحدکم ) یکی از شما . « در اینجا کلمه احد بمعنی واحدست » و هرگاه احد بمعنی واحد آمد ، در نفی و اثبات استعمال می شود ، چنانکه در معنی آن گفتیم یکی از شما - اما اگر احد بمعنی نفی عموم آمد ، درین حال کلمه احد بمعنی هیچکس می آید و فقط در نفی استعمال می شود . چنانکه « ما فی الدار احد » نیست در خانه هیچکس . هیچ کس در خانه نیست .

معنی یکی از شما ، هریک از افراد امت می باشد . « حتی يجب ل أخيه » تا اینکه دوست بدارد برای برادرش . در روایت احمد و نسائی اینطور آمده است : « حتی يجب ل أخيه المسلم من الخير » تا آنکه دوست بدارد برای برادر مسلمانش از خیر و خوبی . و بنا بروایت

بخاری و مسلم « لایحه » برای برادرش ، شامل برادری است حتی برادران در بشریت . تا همانطور که برای خودش دین اسلام داشتن را دوست می‌دارد ، برای کافران هم آرزو کند که توفیق مسلمان شدن یابند و برای آنها بدست آوردنشان دین اسلام را دوست بدارد .

پس شایسته هر مسلمانی است که دوست بدارد مسلمان شدن کافران را . و درین راه بکوشد و دوست بدارد برای برادران از خیر و خوبی « ما » آنچه را - یا مانند آنچه را که « یحب لنفسه » دوست می‌دارد برای خودش - تا جائیکه خودش و برادر مسلمان مانند یک جسد واحد باشند . چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرموده‌اند در حدیث صحیح : « مثل المؤمنین فی توادّهم وتراحمهم مثل الجسد الواحد ، اذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد بالحمل والسهر » مثال مردم با ایمان در همدوستی و مهر و محبت همدیگر ، مثال جسد واحدی است که هرگاه یکی از اعضاء آن بیمار شد ، همه بدن به همکاری آن به تب و بیداری پردازند و دوست داشتن برای برادر خود مانند آنچه برای خود دوست می‌دارد ، بر صاحبان عقل سلیم و دیده واقع بین هیچگونه صعوبتی ندارد .

دوست داشتن برای برادر خود آنچه برای خود دوست می‌دارد ، می‌رساند که باید دوست ندارد برای برادرش آنچه برای خود دوست نمی‌دارد - و این را در حدیث یاد نمود زیرا از مفهوم آن دانسته می‌شود - چنانکه « سرائیل تقیّم الحرّ » لباسهایی که نگهدارد شمارا از گرمای غری و نگهدارد شمارا از سرما و در ترمزی : « أحب للناس ما تحب لنفسك ، تكن مسلماً » دوست بداد برای مردم آنچه برای خود دوست می‌داری تا مسلمان واقعی باشی . و در حدیث احمد : « أفضل الايمان ان تحب للناس ما تحب لنفسك و تكره لهم ما تكره لنفسك » بهترین ایمان آنست که دوست بداری برای مردم آنچه برای خود دوست می‌داری و در حدیث احمد : « أتعجب الجنه ؟ قلت : نعم . قال :

فاحب لاخيك ما تحب لنفسك « آیا بهشت را دوست می‌داری ؟ گفتم بلی -- فرمود : پس دوست بدار برای برادرت آنچه که برای خودت دوست می‌داری .

در حدیث است : « انظر ما تحب أن یؤتیہ الناس فأتہ الیهم » بنگر چه دوست می‌داری که مردم برای تو آورند . همان را برای مردم ببر . اگر دوست می‌داری به احترام تو برخیزند ، با احترام ایشان برخیز . اگر دوست میداری که حق تو را پایمال نکنند ، حق مردم را پایمال مکن . اگر دوست می‌داری که طلبهای تو را پردازند ، تو نیز بدهیهای خود را پرداز و بدان همانطور که در حدیث نبوی است « کما تدین تدان » همانطور که با مردم رفتار کنی ، با تو رفتار کنند - هرچه بکاری ، همان میدروی . هرکس که دری کوید ، کوبندش در . از احنف بن قیس پرسیدند که بردباری را از چه کسی آموختی ؟ گفت : از خودم . هرگاه کاری را از کسی زشت دیدم ، خودم از آن پرهیز کردم تا کارم در نظرها زشت نیاید . فضیل بن عیاض به سفیان بن عیینه گفت : اگر دوست بداری که مردم مانند تو باشند ، در اینحال نصیحت را برای خدای بزرگوار انجام نداده‌ای ، پس چه رسد باینکه دوست بداری که مردم کمتر از تو باشند . یعنی نصیحت دینی و اخلاص در آن حداقل را می‌رساند که مقدور همه است و آن دوست داشتن برای برادران مانند آنچه که خود دوست بداری . ولی شایسته مقام شخصی مانند توسفیان بن عیینه که پیشوا هستی ، این حداقل نیست ، بلکه اکمل را بگیری و دوست بداری که همه مردم از تو بهتر باشند و درین راه طریق نصیحت بکوشی تا آنها سیر پیشرفتشان متوقف نشود و آنچه از نقایص و معایب در وجود تو هست - اگر باشد - ان نقایص در باره برادران پیش نیاید و تجارب خود را برای جلوگیری از آن نقیصه‌ها بکاربری .

انسان نمی‌داند که افراد خداشناس که علم وزهد را با هم همراه می‌دارند و اخلاص همراه با تقوی را بکار می‌برند ، به چه جائی می‌رسند که امامی مثل سفیان مورد نصیحت آنان قرار می‌گیرد و روح سعدی شادباد که گفت : « رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند » و به تعبیر دیگر این گفته فضیل بن عیاض که باید دوست بداری که برادران از تو بهتر باشند ، یعنی تا از دیدن بهتری و برتری آنان ، تو همیشه در تلاش و کوشش بهتر شدن و به بهتران رسیدن باشی . زیرا انسان وقتی دید که عقب است ، میتواند همت خود را به جنبش وادارد و بجلو افتند ، زیرا منافسه و هم چشمی در راه خیر و برای پیشرفت در خیر - يك دستور دینی است : « وفي ذلك فليتنافس المتنافسون » در مانند آن ( از راه‌های خیر رساننده به بهشت ) باید هم چشمی کنند ، هم چشمی کنندگان . حدیث بالا را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند - و لفظ مسلم : « و الذي نفسی بیده لا یؤمن عبد حتی یحب لایه - اوقال لجاره - ما یحب لنفسه » سوگند بخدائی که روان من در دست اوست ، که ایمان نیآورد بنده‌ای تا آنکه دوست بدارد برای برادرش - یا فرمود .

تا آنکه دوست بدارد برای همسایه‌اش - آنچه برای خود دوست میدارد . در روایت ابی نعیم : « لا یؤمن عبد حتی یحب لایه و لجاره ما یحب لنفسه » ایمان نیآورد بنده‌ای تا آنکه دوست بدارد برای برادرش و همسایه‌اش آنچه را برای خود دوست میدارد . در روایت احمد : لا یبلغ أحد حقيقة الإیمان حتی یحب للناس ما یحب لنفسه « نمیرسد کسی به حقیقت ایمان تا وقتی که دوست بدارد برای مردم آنچه را دوست میدارد برای خودش که حقیقت ایمان ، در دوست داشتن برای مردم آنچه را برای خود دوست میدارد است .

این حدیث احمد مانند شرحی بر حدیث بخاری و مسلم و ابی - نعیم است و حدیث هم بعضی از آن برای بعضی دیگر مانند شرح است

و معنی ایمان ندارد بحقیقت ایمان نمیرسد : آن است که به ایمان کامل  
 نمیرسد مگر موقعیکه مردم را مانند خود بداند و یا اینکه ایمان ندارد،  
 ایمانی که بکارش بیاید . زیرا ایمانی که افسان را از تعدی باز نداشت  
 و از زشتی جلوگیری نمود و بخوبی وادار نکرد ، مانند نبودن ایمان  
 است . چنانکه : « لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مؤمن ولا یسرب الخمر  
 حین یشربها و هو مؤمن ولا یسرق حین یسرق و هو مؤمن » زناکار در  
 موقع زنا ایمان ندارد ، شرابخوار در موقع شرابخواری ایمان ندارد  
 و دزد در وقت دزدی ایمان ندارد . یعنی اینان ایمانی ندارند که بکارشان  
 بیاید برای اینکه ایمان برای جلوگیری از این پلیدیهاست .

الحاصل ، حدیث بالا يك پایه بزرگ دینداری است ، زیرا مقصود  
 از دین ، جمع کردن بر راه حق و تشویقشان به همدستی و همکاری  
 و همدوستی است — و وقتی که هریک از مردم برای باقی مردم دوست  
 بدارد آنچه را برای خود دوست میدارد و از آزردن مردم و آنچه را برای  
 خود دوست ندارد ، خودداری کند ، در این حال مهر و محبت بین  
 همه منتشر میشود و همدیگر را دوست میدارند و همه برای رسانیدن  
 خیر و خوبی یکدیگر میکوشند و خیر و خوبی فراوان میشود و بدی  
 از میان میرود و امور معاد و معاش به نظم میآید و سعادت همگانی فراهم  
 میآید و این منتهای مقاصد دین است .



## الحديث الرابع عشر

حديث چهاردهم

عن ابن مسعود رضي الله عنه قال : قال ﷺ « لا يحل دم إمريء مسلم الا باحدى ثلاث : الثيب الزاني ، والنفس بالنفس ، والتارك لدينه المفارق للجماعة » (رواه البخاري ومسلم)

از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت : فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : روا نمی شود ریختن خون شخص مسلمان مگر بسبب یکی از سه کار : بیوه ای که زنا نماید و کسیکه دیگری را کشت ، در مقابل ، کشته شود ، و کسیکه ترك نمود دینش را و جدا شد از جماعت مؤمنان .  
این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده اند .

---

در فرمایش نبوی بالا : ریختن خون مسلمان را از سه جهت تجویز نموده است : یکی اینکه پس از نکاح صحیح ، زنا نماید - دوم اینکه کسی را کشته باشد و در مقابل آن کشته شود - سوم کسیکه دین خود را ترك گوید .

( لا يحل ) درست نیست ( دم إمريء مسلم ) : ریختن خون مسلمان ( إلا باحدى ثلاث ) مگر یکی از این سه سبب : خصله بیوه ای که زنا کرد و قصاص تن به تن و رده که ترك دین اسلام است . ریختن خون مسلمان بدون یکی از سه سبب بالا حرام است .

اما غیر مسلمان که کافر باشد ، بر دو قسم است : کافران ذمی که در ذمت مسلمانانند - چه کافرانی که در دیار اسلام زندگی کنند و تابع مقررات اسلام باشند ، در حقوق و جزائی و اینها را فقهاء موسوم به

ذمی ساخته‌اند و چه کافرانی که در شهرهای خود هستند و با مسلمین پیمان بسته‌اند و چه کافرانی که پناهنده به مسلمین شوند و اینان را مستأمن نامند و پیمان بستگان را معاهد مینامند . اینها همه مانند مسلمین ریختن خونشان بدون یکی از آن سه سبب روا نیست .

قسم دوم کافران حربی هستند که با مسلمین جنگ داشته باشند و اینان ریختن خونشان رواست و تشریح این موضوع در شرح حدیث گذشت . کلمه « دم » بمعنی خون ، در اصل « دمی » بوده و تشبیه آن « دمیان » و جمع آن « دماء » بمعنی خونهاست . هرگاه یکی از آن سه سبب فراهم شد ، بر فرمانروایان است کشتن به آن سببها . زیرا در اجراء این حکم ، رعایت مصلحت عموم و حفظ جان و نسب و دین مردم است .

این سه سبب ، یکی : خوی نادرست ( الثیب الزانی ) ییوه‌ای است که زنا نماید - زیرا موقعیکه پس از نکاح و همسر گرفتن زنا نمود ، می‌رساند که قصد او تعرض به ناموس و شرف دیگران است و قصد از « ثیب » همانا « محصن » است که مقصود از کلمه « محصن » آزاد بالغ عاقل و طء کننده در نکاح صحیح است و قصد از درست بودن ریختن خون زانی محصن ، سنگسار کردن اوست . « والنفس بالنفس » و تن به تن یعنی کسی که دیگری را کشت ، در برابر آن ، کشنده به قصاص کشته می‌شود و برای قصاص شروطی است که تفصیل آن در کتب فقه یاد شده است . از آنجمله است اینکه قتل عمد محض و عدوان باشد باینکه قصد کشتن شخص معینی نماید به چیزیکه کشنده است و کشته شده « محقون الدم » باشد و کشنده پدر و یا مادر ، یعنی اصل کشته شده نباشد . زیرا اگر پدری فرزند را کشت ، پدر در مقابل فرزندش کشته نمی‌شود . اما اگر فرزندی پدر را بکشد ، کشته می‌شود و کفویت و همتائی کشنده با کشته شده باشد . یعنی هر دو آزاد و مسلمان باشند ، زیرا در کشتن مسلمان به کافر و کشتن آزاد

به برده بین علماء اختلاف است .

قول جمهور علماء اینست که مسلمان به کافر کشته نمی شود و مقصود از کافر همان کافر ذمی است ، زیرا کافر حربی حرمت ندارد و کلمه « النفس بالنفس » تن به تن می رساند که قصاص عمومیت دارد و چه بردگانی که از دهها آزاد بهتر بوده اند . قصاص که بمعنی همتندی است و می رساند که همتندی در يك اجتماع وقتی محقق می شود که قصاص اجراء شود و در قصاص ، نحوه قتل رعایت می شود ، تا اگر سر کسی به سنگ خرد کرد ، سر خودش هم به سنگ خرد شود ، و جلوگیری از خونریزی موقعی فراهم می آید که « النفس بالنفس » رعایت گردد .

فقهاء احادیثی که می رساند مسلمان را به کافر کشته اند ، ضعیف دانسته اند و درین مورد حدیث بخاری : « لا يُقتل مسلم بكافر » : کشته نمی شود مسلمان به کافر ، اعتماد کرده اند . و حدیث : « أنه قتل صلی الله علیه و سلم یوم مسلماً بكافر » حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در روز خیبر مسلمانی که کافری را کشته بود ، آن مسلمان را در مقابل کافر کشته شده ، کشت ، این حدیث را منقطع دانسته اند .

حدیث : « من قتل عبده قتلناه » کسیکه برده اش را کشت ، او را می کشیم ، گفته اند منقطع است — و جبران آن را از این لحاظ که قصاص همیشه زیر نظر حاکم انجام میگیرد و حاکم به وضع و مصلحت در قصاص و یا کوشش برای بدست آوردن عفو و گذشت از اولیاء مقتول دانسته اند . « و التارك لدینه » و کسیکه دین خود را ترك و از دین اسلام برون آمد ، کشته میشود . چه ، کسیکه همه دین را ترك گوید ، مانند « مرتد » و چه ، کسیکه بعضی از دین را ترك نماید ، مانند « تارك الصلوة » . و ترك دین یا در باطن حاصل میشود مانند عقیده کفر و الحاد و بیدینی داشتن و یا در ظاهر حاصل میشود مانند کردن کاریکه بر خلاف دین است ، مانند : سجود برای مخلوق . از نوع

سجود است سینه را به احترام کسی خم کردن و ذبح حیوان به اسم مخلوقی برای تقرب جستن به او و بی احترامی به قرآن یا حدیث نبوی یا علم شرعی و یا گفتن همراه با استهزاء یا عناد یا عقیده‌ای که به کفر میکشاند. کسیکه از دین برگشت، خواه مرد باشد یا زن، فرقی نمیکند. چنانکه صراحت به آن دارد حدیث: « من بدّل دینه فاقتلوه » کسیکه دین خود را تبدیل نمود، او را بکشید.

از حدیث دانسته شد که مسلمانی که از دین برگشت یا تبدیل دین نمود، کشته میشود. اما اگر کافری دین خود را تبدیل نمود، چنانکه به دین اسلام مشرف شد، مورد احسان قرار میگیرد - و اگر از دین خود به دین دیگر غیر اسلام رفت، کشته میشود.

با تفصیلی که در این مسائل در کتب فقه یاد شده است، و برای اینکه دانسته شود از کجا معلوم میشود کسی از دین خود برگشته است، فرمود: « المفارق للجماعة » کسیکه از جماعت مسلمانان جدا شد، چه به دل و اعتقاد از جماعت مسلمین جدا شد، چه به بدن و زبان از جماعت مسلمین جدا شد، جدا شدن از جماعت مسلمین چه از طریق بدعت باشد، مانند خوارج و چه از طریق یاغی شدن و حربی شدن و یا حمله ور شدن و یا خود داری از شعائر اسلام باشد.

این حدیث در تناسب احکام یکی از معجزات است. زیرا زناکار هرگاه زنای محصنه نمود و با داشتن زن به زنا پرداخت، معلوم است نکاح را برای پاکدامنی و حفظ نسل نمیداند و برای اجراء هوسهای آنی از ریختن شرفها باک ندارد. نتیجه این گونه زناکاریها قتل بیگناهان و برون آمدن از شرف دینداری است. از روزی که قوانین فرنگ در دنیا معمول شده است، زناکاری از اهمیت افتاده است و چه شرفها که بر باد رفته و چه فرزندان بی پدر که تحویل اجتماع شده اند و چه قتل و خونریزیها که در این راه فراهم آمده و چه الحاد و بی‌دینی که ببار آورده است.

قتل ، یکی از درمانهای اجتماعی است که تا هر موقع که بشر به رشد فکری و شرف پیروی از دین اسلام نرسد ، تنها درمان دردهای اجتماعی است . در کشورهای که باصطلاح پیش رفته اند و زناکاری را از مظاهر تمدن دانسته اند و قتل و جنایت به قصاص درمان نمیکنند ، کارشان به جایی رسیده است که بر سر خود میزنند - در امریکا سه میلیون جنایتکار وجود دارد که همه اخلاف و وراث جنایتکاران پیشین هستند که حکم قصاص از آنها برداشته شده تا از تناسل و ایجاد افراد جانی عالمی را بستوه آورند .

خدای متعال پایه این جهان را بر عدالت نهاده است . آنهائیکه مال را در راه خیر بکار نمیبرند ، در راه دارو و درمان و جریمه بکار خواهند برد و آنهائیکه جنایتکاران را کیفر نمی دهند ، در جنگهای بی مورد جوانان خود را قربانی میکنند و آنهائیکه از اعتراف به حق و حقیقت خودداری میکنند و پا روی حقوق دیگران میکشند ، خودکشی میکنند . جهان همیشه محل عبرت است ، ولی دیده عبرت بین لازم است .

فرمایشات نبوی همیشه علاج دردهاست ، ولی توفیق اجرای آنها لازم است . افسوس قرآن و حدیث ، صدها سال است که بعنوان رهبر نیکبختی زندگی شناخته نمیشود و از تعالیم عالیه آن دو نتیجه گرفته نمیشود - خداوند متعال دانشمندان را توفیق دهد تا اول خود به عمل به علم آراسته شوند و دگر مردم را به آن وادارند .

## الحديث الخامس عشر

حديث پانزدهم

عن أبي هريرة رضي الله عنه أن رسول الله ﷺ قال: «من كان يؤمن بالله واليوم الآخر، فليقل خيراً أو ليصمت، ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم جاره، ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه» (رواه البخاري ومسلم)

از ابی هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: محققاً پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: کسیکه ایمان دارد بخدا و روز قیامت باید گفتار نیک بگوید یا خاموش شود. و کسیکه ایمان دارد به خدا و روز قیامت، پس گرامی درد میهمانش را. این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.

در فرمایش نبوی بالا، نشانه ایمان به خدا و روز قیامت را، در گفتار خیر و خاموشی از گفتار شر و در گرامی داشتن همسایه و در گرامی داشتن میهمان قرار داد، همین يك حدیث برای نیکبختی دنیا و آخرت کافی است، زیرا اگر اجتماعی در نظر گرفته شود که افراد آن همه رلستگوباشند و سعیشان بر سخنان خیر باشد و از گفتار شر پرهیزند، در چنین اجتماعی، کشمکش و دشمنی بوجود نیاید افراد آن همه برادروار به محبت یکدیگر قیام کنند؟ و احترام یکدیگر را حفظ نمایند. همسایه نسبت به همسایه، احترام و بزرگداشت را رعایت کند. میزبان نسبت به میهمان احترام بگذارد، و وسائل رفت و آمد و تعاون و همکاری مقرر گردد.

وقتی که گفتار همه در خیر و خوبی شد و هیچیک پشت سر دیگری بد گوئی نکرد، راه عداوت مسدود میگردد - همسایه که

رعایت احترام همسایه و بخاطرخواهی و احترام او قیام کرد ، معامله بمثل پیش میآید و همسایگان بجای حسد ، به مهرورزی و بجای کینه به محبت اندوزی برخیزند . میهمان که احترام دید ، به تمجید میزبان زبان گشاید و سخنها همه در خوبی همدیگر بحرکت آید ، اما برای کسی که گفتار خیر میسر نباشد ، علاج آن خاموشی است و با خاموش شدن ، مردم را از گزند زبان نگه میدارد و خود را از بدزبانی میرهاند و بدستی و بدون سبب ، دشمن برای خود نمی تراشد . قصد از میهمان این نیست که غریب باشد و شبانه روز در منزل دیگران بسر آرد ، بلکه هر کس که نزد شما آید ، میهمان شما دانسته شود .

قصد از همسایه این نیست که دیوار بدیوار باشد ، بلکه تا چهل خانه از هر طرف ، همسایه یکدیگرند و با این ترتیب ، هر شهر از وجود همسایگان تشکیل یابد و راحت مردم هر شهر از احترام و همدوستی همسایگان نسبت به یکدیگر است و راحت مردم هر اجتماعی در غیبت نکردن و محبت یکدیگر است و این هم با گفتار خیر میسر میگردد .

در حقیقت بیان معجزه آسای حضرت ختمی مرتبت تا دنیا هست ، علاج دردهای اجتماعی است . امروز در علم الاجتماع روشن شده است که دشمنی ، مولود جریحه دار ساختن شخصیت اشخاص است ، برای اینکه هر فردی خود را محترم می شمارد و از اینراه بهترین راه ایجاد دوستی اجتماعی ، بزرگداشت و گرامی داشتن یکدیگر است .

گفتیم که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله وسلم ، نشانه ایمان را در گفتار خیر و یا خاموشی دانست . خدای متعال در قرآن فرمود « یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قوالاً سدیداً » ( آیه ۷۰ - سورة الاحزاب ) ای مردمیکه ایمان آورده اید ، تقوی و پرهیزگاری پیشه کنید که ترس از خدا حاصل آید و بگوئید گفتار محکم و سودمند را تا کردارهایتان را شایسته سازد .

درمسنده امام احمد بروایت انس بن مالك وارد است كه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود : « لایستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه ولا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه » ایمان بنده راست نیاید ، مگر موقعیکه قلب او راست آید و قلب کسی راست نیاید ، مگر موقعیکه گفتارش راست آید ، كه راستی زبان و استقامت زبان مایه استقامت و راستی دل خواهد بود و راستی و استقامت قلب ، مایه راستی و درستی همه اعضاء بدن خواهد بود .

در حدیث وارد است كه همه سخنان آدمی زاده به زیان اوست مگر آنچه یاد خدا و داشتن بخوبی و بازداشتن از بدی باشد . در حدیث وارد است كه هر مجلسی كه مردم نشینند و یاد خدا در آن نكنند ، مایه حسرت آنها در روز قیامت خواهد بود . از اینرو در هر نشستی یسار خدای تعالی و درود بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم لازم است .

مردی نزد سلمان فارسی آمد و گفت مرا سفارشی ده كه مفید باشد . گفت سخن مگو . آن مرد گفت : آدم زنده بدون سخن نمیتواند . سلمان گفت : پس سخن را در راه حق بگو و یا خاموش شو .

عبدالله بن مسعود گفت : نیست چیزی كه سزاوارتر باشد به زندان از زبان . و هب بن منبه گفت : اتفاق حکماء بر این است كه سرآمد حكمتها ، خاموشی است ، مگر در راه خیر . مردی بحضور رسول الله صلی الله علیه وسلم شرفیاب شد و گفت : یا رسول الله مرا کاری آموز كه به بهشت رساند . فرمود : گرسنگان را اطعام كن و تشنگان را سیراب ساز و امر به معروف كن و نهی از منكر . اگر آنرا نتوانی ، پس نگهدار زبانت را مگر در راه خیر .

خلاصه هر كه سخن را از جمله عمل شمارد ، به كم گفتن گراید و عاقل کسی است كه بی تأمل نگوید و بقول شیخ اجل :  
مزن بی تأمل به گفتار دم      نكو گواگر دیر گوئی چه غم



و بقول حکیم نظامی :

کم گوی و گزیده گوی چون در      تا زانک توجہان شود پر  
لاف از سخن چو در توان زد      آن خشت بود که پر توان زد

سخن و خاموشی را بحسب موقعیت آن باید سنجید . زیرا  
مواردی پیش میآید که خاموشی خلاف دستور پیغمبر اکرم صلی الله  
علیه وسلم میشود و بقول سعدی علیه الرحمة : « اگر بینی که نا بینا  
و چاه است - اگر خاموش بنشینی گناه است » گاه است که سکوت  
و خاموشی بقدر قتل نفس و یا بیشتر عقوبت دارد . اگر همسایه مورد  
جنایت قرار گیرد و تو را بمدد خواهد و تو خاموش بنشینی تا کشته  
شود . تو در همین خاموشی با کشنده به يك اندازه گناه داريد .

اینست که در کلام معجزیان ، سخن را در خیر ، مجاز دانست .  
هرگاه سخن در تعلیم و آموزش عام باشد ، سراسر طاعت است .  
هرگاه سخن در پند و اندرز باشد ، طاعت است . هرگاه سخن در یاد  
خدا و تشویق بر تعاون و همکاری در خیر باشد ، طاعت است و هرگاه  
سخن در دلداری مصیبت زدگان باشد ، طاعت است . هرگاه سخن در  
جلوگیری از زشتی باشد ، عبادت است . هر فردی که جواب امور را  
بسنجد ، موارد برتری و خاموشی را دریابد .

مثل معروف که از لقمان پرسیدند : پست ترین اعضاء بدن چیست  
و برترین اعضاء بدن کدامست ؟ گفت دل و زبان . که اگر این دو راست  
باشند ، تمام بدن به راستی و درستی گرایند و اگر این دو ناراست  
باشند ، ناراستی همه اعضاء بیمارآرند و همین معنی است : « المرء  
باصغریه قلبه و لسانه » « و من کان يؤمن بالله و الیوم الآخر ، فلیکرم  
جاره ) کسیکه ایمان بخدا و روز قیامت دارد ، همسایه را گرمی دارد .  
گرمی داشتن همسایه به احترام او و احترام بستگان او و احسان به  
او و دفاع از او و تحمل و خوشروئی در روی او و غیر اینها از راههای

خوبی است که بر افراد سعادت‌مند پوشیده نماند .

در مورد همسایه چنانکه در مراسیل زهری وارد است، مردی بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و از همسایه خود شکایت نمود . حضرت رسول به بعضی از یاران فرمود - تا جار زند که تاچهل خانه همسایه محسوب است و مسلمان مأمور خوبی با آنهاست . و گفته شده کسیکه در محله و یا شهر همنشین باشد ، همسایه است . در حدیث صحیح است: که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: لا یدخل الجنة من لا یأمن جاره بوائقه « به بهشت نخواهد رفت کسیکه همسایه‌اش از شر او ایمن نباشد » .

در آیه : « وبالوالدین إحساناً وبذی القربى والیتامى والمساکین والجار ذی القربى والجار الجنب والصاحب بالجنب وابن السبیل وما ملکت أیمانکم » (آیه ۳۶ سوره النساء) خداوند دستور میدهد به خوبی درباره پدر و مادر و درباره خویشاوندان و درباره یتیمان و درباره مسکینان و درباره همسایگان نزدیک و همسایگان دور و درباره همسر و همچنین دوستان - و درباره رهگذران و درباره مملوکان . پس به این معنی خداوند متعال دستور میدهد به احسان و خوبی درباره همسایه دور و نزدیک . در صحیح بخاری است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: قسم بخدا که ایمان نمی‌آورد - قسم بخدا که ایمان نمی‌آورد - قسم بخدا که ایمان نمی‌آورد . گفتند : چه کسی یا رسول الله ایمان نمی‌آورد ؟ فرمود : کسیکه همسایه‌اش از شر او ایمن نیست .

در حدیث وارد است که حضرت ختمی مرتبت همسایگان را بر سه قسم دانستند : همسایه‌ای که دارای یک حق باشد و آن همسایه‌ای است که کافر باشد که فقط حق همسایگی دارد . همسایه‌ای که دو حق دارد ، همسایه مسلمان است که حق اسلام و حق همسایگی دارد و همسایه‌ای که سه حق دارد همسایه‌ای که خویش و مسلمان و همسایه باشد که حق خویشی و حق اسلام و حق همسایگی دارد .

سعید بن جبیر «الصاحب بالجنب را» رفیق سفر دانسته است. زید بن اسلم گفته است که قصد از آن ، همنشین در حضر و رفیق در سفر است و در مسند امام احمد و ترمذی وارد است که حضرت فرمود : بهترین دوستان نزد خدا ، بهترین آنان نسبت به دوستان است و بهترین همسایگان نزد خدا ، بهترین آنها در حق همسایگان است : ( من كان يؤمن بالله واليوم الآخر ، فليكرم ضيفه )

در صحیح بخاری و مسلم وارد است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : « ما زال جبریل یوصینی بالجار حتی ظننت أنه سیورثه » بحدی جبریل مرا در باره همسایه سفارش بخوبی میداد که گمان کردم شاید میراث از همسایه برد . یعنی از میراث که بگذریم ، هر نوع احسان و خوبی در باره همسایه بجاست . در حدیث وارد است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : « لا یشبع المؤمن دون جاره » شخص با ایمان نباید خود را سیر کند ، در حالیکه همسایه اش با شکم گرسنه میخسبد . در مسند امام احمد و حاکم از عمر رضی الله عنه روایت است که حضرت فرمود : « ایما اهل عرصة أصبح فیهم امرؤ جائع ، فقد برئت منهم ذمة الله عزّ و جلّ » هراهل محله ای که در میان آنها يك نفر گرسنه باشد ، ذمت خدای عز وجل : از آنها بری است .

در میهمانداری از تکلف و خود را بزحمت انداختن نهی شده است . در حدیث ، مدت ضیافت سه روز تعیین شده است . و باید دانست که قبول میهمان بر کسی لازم است که توانائی قبول میهمان داشته باشد . بنا براین میهمان شدن نزد کسیکه عاجز از میهمانداری است ، حرام است ، مگر در صورتیکه از ایمان قوی بدرجه ای باشند که ایثار بتواند . در حدیث وارد است که مردی بخدمت رسول الله آمد و گفت یا رسول در زحمت هستم . حضرت رسول الله فرستاده ای نزد همسران خود فرستاد که آیا بقدر غذای شب برای يك میهمان دارید ؟ همه گفتند :

قسم به آن خدائی که تو را بحق به پیغمبری برگزید ، بغیر از آب ، چیز دیگری در خانه نداریم . آنگاه حضرت فرمود : چه کسی این میهمان را امشب پذیرائی میکند ؟ یکی از انصار گفت یا رسول الله من امشب او را بخانه می برم و او را باخود بخانه برد و به همسرش گفت میهمان پیغمبر را گرامی بدار . زن گفت غیر از غذای کودکان ، چیزی دیگر نداریم . آن مرد گفت کودکان را دلخوش کن تا بخواب روند و آن غذا را برای میهمان بیار . چراغ را خاموش کنیم و دهان را بهم زنیم تا میهمان گمان کند که خودمان هم غذا هم میخوریم و به این ترتیب همگی شان با شکم گرسنه خفتند و میهمان را پذیرائی کردند ! و در قرآن درباره ایشان آیه « و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة » ( آیه ۹ سوره الحشر ) نازل شده است .



## الحديث السادس عشر

حديث شانزدهم

عن أبي هريرة رضي الله عنه «أن رجلاً قال للنبي ﷺ أو صني ، قال : لا تغضب . فردد مراراً ، قال لا تغضب» . (رواه البخاري)

از ابي هريره رضي الله عنه روايت است كه مردی عرض كرد يا رسول الله مرا سفارش ده بكَرداری سود مند . فرمود خشم مگیر . پس چند بار تکرار فرمود : خشم مگیر . اين حديث را بخاری روايت کرده است .

فرمایش نبوی بالا - هم احتمال دارد كه حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله و صحبه و سلم - از حال خواهش كنده دانست كه مردی است عصبی و زودخشم ، و ازینراه ، علاج اورادر رفع غضب دانست و ازین راه ممكن است كه قصد حضرت رسول ﷺ اين بوده باشد كه شخص درصدد اسبابی بر آید كه خوشخوئی و خوش خلقی بسیار آورده . از كرم و بخشندگی و بردباری و حلم و شرم و تواضع و حوصله - دارای خودداری از آزار رسانیدن و گذشت و عفو و فروخوردن خشم و خوشروئی و گشاده روئی و مانند اینها ، كه وقتی شخص به این صفت ها آراسته شد ، عادة درموقع خشم و غضب می تواند جلوی خشم خود را بگیرد و احتمال هم دارد كه اگر خشم گرفت ، به مقتضای خشم رفتار كنی ، بلكه بكوشی تا خو نسردي خود را حفظ كنی . زیرا اگر انسان به مقتضای خشم عمل كند ، گرفتاریهای فراوان برای خود به بار آورد و پشیمانی بسیار برد .

خدای متعال در قرآن فرماید : « ولذا ما غضبوا هم يغفرون » ( آیه ۳۷ - سوره الشوری ) و هرگاه خشمگین شوند ، بیامرزند و گذشت نمایند و برخشم عمل نکنند . خدای توانا مردانی را ستوده است كه

خشم فروخورند و درین باره می فرماید : « والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس واللّه یحب المحسنین » ( آیه ۱۳۴ - سوره آل عمران ) و دفع کنندگان خشم را می ستایم که چون خشم گیرند ، بجای انتقام گرفتن خشم خود را فرو خورند و از مردم گذشت کنند و هرگاه خشمشان باعث ناراحتی زیردستان قرار گرفت ، به احسان و خوبی آنرا جبران کنند و خدا دوست می دارد نکوکاران را .

منقول است که یکی از بردگان زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم ظرفی را که دارای قاتق گرم و داغ بود ، بر لباس زین العابدین ریخت . چون ازین جهت امام در خشم شد ، برده گفت : « والکاظمین الغیظ » امام گفت : کظمت غیظی . گفت : « و العافین عن الناس » امام گفت : عفوت عنک . برده گفت : واللّه یحب المحسنین - امام گفت : اذهب فانت حر لوجه الله : برو که در راه خدا آزاد هستی .

بقول سعدی علیه الرحمه در بیان معنی این حدیث صحیح : « لیس الشدید بالشرعة ، انما الشدید الذی یملك نفسه عند الغضب » . نه مرد است آن بنزدیک خردمند که باپیل دمان پیکار جوید بلی مرد آنکس است از روی تحقیق که چون خشم آیدش باطل نگوید در تکرار خواهش نامبرده در حدیث بالا - و تکرار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که خشم مگیر ، دلیلی است روشن که خشم سرو بن شرها و آفتهاست و دلیلی است واضح براینکه دوری جستن از خشم ، سرآمد خوبی هاست .

در خصوص شخص خواهش کننده که نام او چیست ، از روایت طبرانی معلوم می شود که « ابو الدرداء » است و از روایت احمد دانسته می شود که خواهش کننده « حارث بن قدامه » بوده است . بهر حال خواهش کننده هر که باشد ، نتیجه یکی است و آن اینکه

بهترین راه سعادت ، دوری از خشم و غضب است . به عبدالله ابن المبارك گفته شد که معنی حسن خلق در يك كلمه برای ما جمع کن . گفت : حسن خلق ، ترك خشم و غضب است . امام احمد و « اسحق بن راهویه » معنی حسن خلق را در دوری از خشم دانسته اند .

در حدیث است که مردی عرض کرد : یا رسول الله ، چه کاری بهترین کارهاست ؟ فرمود : حسن خلق . مرد نامبرده چندین بار سؤال خود را تکرار کرد . حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود : چرا نمی فهمی ؟ حسن خلق اینست که خشمگین مشوی اگر بتوانی . این حدیث را محمد بن نصر مروزی روایت نموده است .

در علاج خشم و غضب در احادیث نبویه دستورهای داده شده است . یکی اینکه اگر ایستاده است ، بنشیند ، اگر نشسته است ، به پهلو افتد . امام احمد و ابوداود از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : « اذا غضب أحدكم وهو قائم فليجلس . فان ذهب عنه الغضب والا فليضطجع » اگر یکی از شما خشم گرفت ، در حالیکه ایستاده بود ، بنشیند . اگر خشم او بر طرف شد که معلوم و گر نه به پهلو بخوابد .

در حدیث است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود : « الغضب جمره في قلب الانسان توقد ألا ترى الى حمرة عينيه و انتفاخ اوداجه . فاذا أحس أحدكم من ذلك شيئا فليجلس ولا يعودنه الغضب » خشم اخگر آتشی است در دل آدمی . آیا نمی نگری به سرخی چشم و باد کردن رگهای گردن خشمگین ؟ پس هرگاه یکی از شما احساس خشم نمود ، بنشیند و مبادا که خشم او را به تعدی وادارد . امام احمد از ابن عباس روایت نموده است که حضرت محمد صلی الله علیه و سلم فرمود : « اذا غضب أحدكم فليسكت . قالها ثلاثا » هرگاه یکی از شما خشمگین شد ، پس خاموش شود و این

جمله را سه بار تکرار فرمود . این خود درمان بسیار خوبی است برای خشم . زیرا شخص در حال خشم ، کلماتی بر زبان میراند که زیان آن بحساب نمی آید و هرگاه خاموش شود ، از پشیمانی ایمن گردد . امام احمد و ابو داود از روایت « عروة بن محمد السعدی » آورده اند که مردی او را به خشم آورد و او پا شد وضو گرفت و گفت پدرم به من گفت که پدرش روایت نمود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود : خشم ، از شیطان است - و شیطان از آتش است - و آتش به آب خاموش کرده شود . پس هرگاه یکی از شما خشم گرفت وضو بگیرد . در حدیث است بر وایت ابو داود که حضرت رسول فرمود: کسیکه خشم خود را فرو خورد ، بخاطر رضای خدا تعالی ، خدا پارسازد درون او از ایمنی و ایمان . عمر بن عبدالعزیز گفت : رستگار شد کسیکه از هوی و غضب و طمع نگهداری شد . حسن بصری گوید چهار خصلتند که هر کسیکه این چهار خصلت در او باشد ، خدا او را از شیطان ننگه دارد و از دوزخ دور دارد : کسیکه خودداری بتواند از بیم و امید و شهوت و غضب . در حقیقت این چهار چیز ، سر آغاز شرها و آفتهاست . زیرا هرگاه امید و شوق قوت گیرد ، برای بدست آوردن آن بکوشد و چه بسا که از اینراه در حرام و گناه افتد و هرگاه از چیزی بیمناک شود ، برای دفع آن به وسائل گوناگون متوسل شود و چه بسا که از اینراه به گنهکاری و عصیان افتد . و هرگاه شهوت قوت گیرد و از اختیار برون شود ، چه بسا که باعث گناهان کبیره و آلودگیهای نابخشودنی شود و هرگاه آتش خشم شعله ور گردد ، عنان اختیار از کف بر باید و به قتل و ضرب و سب و دشنام و تعدی و بسیاری از محرمات بکشانند .

خشم مانع از وقوع جریمه نتواند شد . اگر کسی در حال خشم ، زوجه اش را طلاق بدهد ، طلاقش واقع است و اگر کسی در حال



خشم مرتکب قتل شود ، قصاص از او گرفته شود و در حال خشم بودن ، عذر او نشود .

همچنین آنچه از محرمات در حال خشم انجام گیرد ، عقوبت دارد و خشمگین معذور دانسته نشود . شاید بیشتر مصائب از راه خشم پیش آید . خشم وقتی بجاست که برای دفاع از دین و حفظ شرف و ناموس باشد و خشم گرفتن برای خدا باشد . چنانکه در عادت مطهره رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بوده است که گاهی برای خود به انتقام جوئی بر نخاسته است ، ولکن هرگاه میدیده‌اند لطمه به حرمت الله وارد می‌آید ، هیچ چیز در برابر خشم او نمی‌ایستاده است .

در سیرت طاهره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خشم وجود نداشته است مگر هر جا که خشم برای خدا باشد . انس بن مالک گوید ده سال خدمت پیغمبر کردم . در این ده سال يك روز هم اظهار خشم نفرمود و نگفت آف . این است که موقعیکه از عائشه همسر محبوب پیغمبر خدا درباره اخلاق پیغمبر ﷺ پرسیده شد ، گفت : « کان خلقه القرآن » اخلاق پیغمبر صلی الله علیه و سلم برابر قرآن بود . آنچه مورد ستایش قرآن بود ، مورد رضای او بود و آنچه مورد نکوهش قرآن بود ، مایه خشم او بود .

موقعیکه حضرت رسول مالی از غنیمت را قسمت میکرد ، مردی نادان گفت این قسمت کردن برابر رضای خدا نیست . عبدالله بن مسعود این کلمه را به پیغمبر رسانید . با اینکه روی مبارکش از دگرگون شد و بخشم آمد ، ولی براین کلمه نیفزود که : رحم الله اخي موسى . لقد اودى باكر من هذا فصر : خدا رحمت کند برادرم موسی را که بیش از این اذیت شد و صبر را پیشه کرد .

از جمله دعاهاى پیغمبر است : « أسألك كلمة الحق في الغضب والرضا » از خدا میخواهم گفتن کلمه حق چه در خشم و چه در

خوشوقتی . معلوم است کلمه حق در همه حال ملازم بودن چه در رضا و چه در غضب تاچه حد دشوار است . در حدیث است بروایت طبرانی از انس که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : سه چیز از اخلاق ایمان است : کسیکه خشم باعث افتادنش در باطل نشود و خوشوقتیش او را بناحق نبرد - کسیکه در حال قدرت و توانائی فزون از حق خود نخواهد - کسیکه خشمش او را بیاطل نمی‌اندازد و رضایش او را از حق خارج نمی‌سازد و در حال قدرت ، آنچه حق ندارد نمی‌خواهد ، در حقیقت با ایمان است .

یکی از اسباب نا خلف شدن فرزندان ، همین نفرین پدر و مادر است که در موقع خشم آنچه بر زبانشان آمد ، میگویند و وقتی که از نفرین خودشان فرزندانشان فاسد شدند ، می‌نالند . معروف است که مردی شکایت از پسرش را نزد حسن بصری برد . حسن پرسید : آیا گاهی نفرین در حق او نموده‌ای ؟ مرد نامبرده گفت : بسیار . حسن گفت : پس خودت او را فاسد ساخته‌ای ، و خود کرده را تلمیز نیست .

بیشتر ترس دانشمندان از این است که مبادا در آخر عمر از شؤم خشم کلمه‌ای بر زبان برانند که عمر پنجاه ساله برباد بدهد . باید دانست که مریض و کسیکه بسبب بیماری ، حوصله و صبر از دست داده باشد ، فی الجمله در خشم گرفتن معذور است ولی تا جائیکه وضع بیماریش اقتضاء کند و همچنین بی حوصلگی مسافر ولی مادامیکه از حدود خود تجاوز نکند .

در هر حال ، بهترین سفارش همان است که در بیان معجز آسای حضرت سید الانام است صلی الله علیه و سلم که فرمود : خشم مگیر و از غضب دوری گزین و هر عاقل باید از نفرین کردن در حال خشم پرهیزد مبادا که در نفرین برخورد و بستگان ، نفرینش موافق ساعت اجابت افتد و به بدبختیش تمام شود .

در پایان هم از بهترین دعاهاى حضرت ختمى مرتبت صلى الله عليه  
و سلم همان دعاست : « اللهم أسألك كلمة الحق في الغضب والرضا »  
خدایا از تو خواهم گفتار و کردار حق در حال خشم و خوشنودی ،  
زیرا سرآمد کارها خوشنودی تست و خوشنودی تو در ملازمت حق  
است ، والسلام .



## الحديث السابع عشر

حديث هفدهم

عن أبي يعلى شداد بن أوس رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «إن الله كتب الإحسان على كل شيء فإذا قتلتم فأحسنوا القتلة وإذا ذبحتم فأحسنوا الذبحة، وليحد أحدكم شفرته وليرح ذبيحته» . (رواه مسلم)

از ابی یعلی که نام او شداد بن اوس است ، خوشنود باد خدا از او — روایت کرد از رسول الله درود خدا بر او باد و سلامش — گفت : محققاً خدا واجب نمود نیکوئی نمودن در حق هر چیز . پس هرگاه کشتید ، کشتن را بر وجه نیکو انجام دهید و هرگاه ذبح نمودید ، پس ذبح را بر وجه نیکو قرار دهید و تیز نماید یکی از شما کارد خود را و آسایش دهد حیوان مورد ذبح را .  
این حدیث را امام مسلم روایت کرده است .

---

در فرمایش نبوی بالا ، دنیائی معنی نهفته است . فرمود خدای تعالی که حسن و زیبایی درهمه افعال اوست و درحقیقت و واقع جهان برای زیبایی و خوبی آفرید و به هر چیز از روی تحقیق نظر شود ، خوبی و زیبایی در آن آشکار است . خدای متعال از بندگان خواست تا در همه کار احسان و نیکوئی بکار برند و در حق همه چیز خوبی و احسان رعایت نمایند .

در آیات دیگر قرآن : «إن الله يأمر بالعدل والإحسان» (آیه ۹۰ — سورة النحل) خداوند محققاً فرمان می‌دهد به داد و عدالت

و نیکوکاری و احسان . و این می‌رساند که احسان واجب است -  
و آیه : « و أحسنوا إن الله يحب المحسنين » ( آیه ۱۹۵ سوره البقرة )  
و نیکوکاری کنید زیرا خدا دوست میدارد نیکوکاری را .

در حدیث بالا : خداوند واجب ساخت نیکوکاری را در حق همه  
چیز و لفظ « کتب » بمعنی واجب نمود . چنانکه « کتب علیکم الصیام »  
( آیه ۱۸۳ - سوره البقرة ) فرض شد بر شما روزه‌داری ماه رمضان .  
« کتب علیکم القتال » ( آیه ۲۱۶ - سوره البقرة ) فرض شد بر شما  
جهاد در راه خدا . و « کتب » بمعنی ثابت نمود و واقع ساخت . مانند :  
« ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر أن الأرض یرثها عبادي الصالحون »  
( آیه ۱۰۵ سوره الانبیاء ) و هر آینه نوشتیم در زبور بعد از ذکر ،  
که بندگان صالح ، مالک زمین خواهند بود و پادشاهی و فرمانروائی در  
زمین به بندگان صالح خواهد رسید که وقوع این امر و رسیدن  
فرمانروائی به صالحان محققاً بوقوع پیوست . و « أولئك کتب فی قلوبهم  
الإیمان » ( آیه ۲۲ - سوره المجادلة ) آنانند که خدا ثابت نمود در  
دلهایشان ایمان را و واقع شدن ایمانشان حتمی است .

بنابرین خدای مهربان ، خوبی را در باره هر چیز لازم دانست  
حتی بجائیکه : « فاذا قتلتم فاحسنوا القتلة » هرگاه کشتید کسی را  
که مستحق کشتن است ، کشتنش بخوبی انجام دهید - اگر وصیتی  
دارد ، بشنوید . اگر گرسنه است ، اطعام کنید . اگر تشنه است ،  
سیراب سازید . آنگاه هیئت کشتنش را طوری قرار دهید که عذاب  
نکشد و با وسیله‌ای باشد که بزودی روحش خارج شود .

در شریعت مطهره اسلام « مثله » یعنی زشتی در آوردن در باره  
مقتول به بریدن بینی و گوش مثلاً منع فرمود . کشتن بوسیله سنگ  
و آنچه طولانی و پر شکنجه است نهی نمود . از سوختن اکیداً منع  
فرمود که حق سوزانیدن ندارد مگر خدای تعالی - مگر در صورتیکه راهی  
دیگر نباشد و « مثله » برای عبرت و اندرز باشد . چنانکه روایت

است از علی بن ابی طالب که مرتد را باید سوزاند .  
 در حدیث صحیح است که حضرت رسول در باره « عرنین » دستور مثله داد ، زیرا نسبت به چوپانان پیغمبر چنین کرده بودند و داستان‌شان ازینقرارست : در صحیح مسلم و بخاری روایت است که گروهی از عرنین بمدینه بخدمت رسول الله آمدند ، در مدینه بیمار شدند حضرت رسول دستور داد به نزد چوپانان بروند و از شیر شتران بیاشامند تا بهبود یابند . آنان هم چنان کردند . پس از اینکه بهبود یافتند ، از دین برگشتند و چوپانان را کشتند و شتران را بردند . موقعیکه خبر به پیغمبر رسید ، دستور تعقیب آنان را صادر فرمود . مسلمین آنان را اسیر کردند و بمدینه آوردند . حضرت رسول دستور داد تا همان رفتاری که درباره چوپانان بی گناه کرده بودند ، درباره خودشان عملی شود . چوپانان را دست و پا بریده بودند و در چشم و زبانشان خار فرو کرده بودند . نسبت بخودشان هم همین رفتار شد . چشمشان کور کرده شد و دست و پایشان بریده شد و در سنگزار گرم انداخته شدند تا حرارت آفتاب سنگها ، مایه تعذیب آنان و عبرت دیگران گردد .

اما در غیر اینگونه صورتها که مصلحت علمه اقتضاء می کند، هر نوع تعذیب حرام است . شریعت منع فرمود که حیوانی ایستاده شود و تیر بر آن انداخته شود تا بمیرد و منع فرمود خوراک و آب از حیوان منع شود تا به گرسنگی و تشنگی بمیرد . در باره ذبح حیوان فرمود : « واذا ذبحتم فأحسنوا الذبحة » و هرگاه حیوانی را ذبح نمودید ، ذبح نمودنتان بخوبی و زیبائی باشد . حیوان را در حال خستگی مکشید ، در حال تشنگی ذبح مکنید ، جای ذبح محل نرم باشد . خوابانیدن حیوان به نرمی و مهربانی باشد . قبل از ذبح ، خوراک و آبی باو بدهید — در جلوی حیوانی ، حیوان دیگر ذبح مکنید . در جلوی حیوان ، کارد را تیز مکنید . قبل از ذبح ، کارد را تیز کنید « ولیحد احدکم شفرته »

باید یکی از شما موقع قصد ذبح داشتن ، کارد را تیز کرده باشد « و لیرح ذبیحه » و راحت بدهید بحیوان مذبوح . پس از بریدن حلقوم آن ، بگذارید تا دست و پا بزند و خلاصه چه در قتل ، و چه در ذبح ، نکوکاری را نباید فراموش کرد .

آنوقت، در شریعت چنانکه ذکر شد، موقع بردن حیوان بمحل ذبح هم بخوبی دستور داد و از گرفتن گوش حیوان و یا کشیدنش بر زمین منع نمود و از ذبح حیوان ماده و شیرده منع نمود و از ذبح حیوانی در جلو مادرش نهی فرمود و تا مادامیکه بچه حیوان نیاز به شیر خوردن دارد ، از ذبح آن نهی نمود . جدائی میان مادر و بچه اش را سبب جدائی میان شخص و محبوبانش دانست .

در حدیثی که در سنن ابی داود وارد است ، حضرت فرمود : صبر بنمائی تا بچه حیوانی بجائی برسد ، بهتر ازین است که در کوچکی ذبح نمائی که نه گوشتی داشته باشد که بکار آید و مادرش هم شیر را قطع کند و از فراق بچه اش نزدیک بجنون شود و همچنان که بنی آدم از فراق فرزند ناراحت شود ، حیوان هم همین احساس را دارد .

گفتیم بنا بحديث که شرح آن گذشت ، تعذیب و شکنجه در اسلام ممنوع شده است و به تجربه رسیده است بخوبی ، کارها بهتر فراهم گردد و حتی حیوان هم با مهربانی بهتر می توان مطیع کرد - و بقول شاعر علیه الرحمه :

به شیرین زبانی و لطف و خوشی      توانی که کوهی بموئی کشی  
آنچه از گزند گان که دفع آن بجز آتش میسر نباشد ، مانند زنبورهای موزی - علماء سوزاندن آن را تجویز کرده اند . اما درین دوره که بوسیله د.د.ت. و داروهای مشابه آن براحت نابود می شوند ، سوزندیشان جایز نیست .

خلاصه اعمال صادره از شخص یا تعلق به معاش و زندگیش دارد ، مانند نگهداری و حفظ تندرستی خود و رعایت نفس و اهل و فرزندان

و بستگان و برادران و مردمان و یا تعلق بمعاد دارد ، مانند ایمان و عبادات و آنچه در معاد بکار آید از اعمال خیر . کسیکه در همه اینها احسان بکار برد و نکوکاری نمود، خوشا بحال او زیرا نیکبختی دوجهان را بدست آورده است و از زیانها و عقوبات رهایی یافته است .

صحابی : ابو یعلی و گفته می شود ابو عبد الرحمن - نامش شداد و نام پدرش اوس . برادر حسان بن ثابت انصاری خزر جی است . ابو یعلی پسر برادر حسان است . عبادة بن الصامت و ابو الدرداء که هردو از اصحاب پیغمبرند ، گفته اند که « ابو یعلی » از کسانی است که خداوند ، علم و حکمت بوی ارزانی داشته است .

ابو یعلی در بیت المقدس اقامت کرد و فرزندان و نوادگان در آنجا پیادگار گذاشت و هم در آنجا زندگی را بدرود گفت ( به سال چهل و یک ، یا پنجاه و هشت ، و یا شصت و چهار ، به عمر ۷۵ سالگی ) .

از او پنجاه حدیث روایت شده است که از آنجمله « بخاری » فقط یک حدیث از او روایت نموده و مسلم دوحیث . یکی این حدیث که شرح آن گذشت و دومی حدیث سید الاستغفار و آن اینست : « اللهم أنت ربی ، لا إله إلا أنت خلقتني وأنا عبدك وأنا على عهدك

و وعدك ما استطعت . أعوذ بك من شر ما صنعت ، أبوء لك بنعمتك عليّ وأبوء بذنبي كله فاغفر لي فإنه لا يغفر الذنوب إلا أنت » - من قالها موقناً بها ، فمات من يومه قبل أن يمسي فهو من أهل الجنة و من قالها من الليل موقناً بها ، فمات قبل أن يصبح فهو من أهل الجنة » .

معنی دعای مذکور اینست : « خدایا تو پروردگار من هستی .

نیست معبود بحق ، مگر تو . مرا آفریدی و من بنده تو هستم و من بر پیمان تو هستم و در انتظار نوید تو تا آنجا که توانم پناه می برم بقو از شر کردارم . اقرار می کنم بتو به نعمتهائی که بر من دادی و اقرار می کنم به گناهانم همه . پس پیامرز مرا ، زیرا در حقیقت نمی آمرزد



گناهان را مگر تو - کسیکه این را گفت و یقین به آن داشت و مرد  
در آن روز پیش از آمدن شب پس او از اهل بهشت است و کسیکه  
این را گفت به شب و با یقین به آن ، و مرد پیش از صبح شدن ،  
پس او از اهل بهشت است .  
این همان يك حديث است که بخاری از ابویعلی روایت کرده  
و همین دومین حدیث است که مسلم از او روایت نموده است .

\*\*\*

## الحديث الثامن عشر

حديث هجدهم

عن أبي ذر : جندب بن جنادة وابي عبد الرحمن معاذ بن جبل رضي الله عنهما عن رسول الله ﷺ قال : « اتق الله حيثما كنت واتبع السيئة الحسنة تمحها وخالق الناس بخلق حسن »

رواه الترمذي وقال حديث حسن وفي بعض النسخ « حسن صحيح » ، از آبی ذر که نام او جندب بن جنادة است و از ابی عبد الرحمن که نام او معاذ بن جبل است ، خوشنود باد خدا از هردو شان ، روایت کردند از : فرستاده برحق خدا ، درود و سلام خدا بر او باد ، فرمود : بترس از خدا هر جا باشی و پیروبدی قرار بده خوبی را تا خوبی نیست کند بدی را و رفتار کن با مردم به خلق و خوی خوش » . روایت نمود این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث حسن است » و در بعضی نسخه های ترمذی ، نوشته است : این حدیث حسن و صحیح است .

---

در فرمایش نبوی بالا - حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و سلم امر فرمود به تقوی به معنی ترس از خدا - و در اینراه فرمود : از خدا بترس ، هر جا باشی . در حضر و سفر ، در نهانی و آشکارا ، در فقر و غنی ، در صحت و مرض ، در خوشی و ناخوشی . و کلمه تقوی شامل همه صفات خیر و مانع همه خصال بد است . زیرا فعل واجبات و ترك محرمات و شبهات همه در زیر آن داخل است و همچنین فعل مندوبات و ترك مکروهات . بعبارت مختصرتر کلمه « تقوی » شامل خیر دنیا و آخرت است . زیرا مقصود از تقوی انجام آنچه انسان

به آن امر شده است و اجتناب از آنچه انسان از آن نهی شده است و کسیکه چنین نماید ، از جمله متقیان است که خدای متعال آنانرا ستوده است .

کلمه تقوی و شخص متقی مورد مدح و ستایش است چنانکه در آیه ۱۸۶ - سوره آل عمران « و ان تصبروا و تتقوا فان ذلك من عزم الأمور » آمده است . یعنی اگرشکیبائی و پرهیزگاری پیشه کنید ، پس محققاً این کار از کارهای مورد پسند خدا و از امور مطلوبه است . و تقوی مایه نگهداری از دشمنان است ، چنانکه در آیه ۱۲۰ - سوره آل عمران « و ان تصبروا و تتقوا ، لا یضرکم کیدهم شیئاً . » آمده است : « و اگرشکیبائی و پرهیزگاری پیشه کنید ، کید دشمنان به شمازیانی نرساند » تقوی مایه تأیید خدا و نصرت است . چنانکه در آیه ۱۲۸ - سوره النحل آمده است : « ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون » محققاً خدا همراه مردم با تقوی است که آنان را تأیید و نصرت می دهد و خدا همراه مردمی است که نکوکارند .

تقوی مایه نجات از سختیها و شدائد است ، چنانکه در آیه ۲، ۳ سوره الطلاق آمده است : « و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب » و کسیکه تقوی پیشه نماید خداوند می گرداند برای او راه نجات از شدائد و روزیش می رساند از جائی که گمان ندارد . ابوذر گوید : حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم این را خواند پس از آن فرمود : اگر همه مردم این آیه را عملی سازند ، برایشان کافی است .

تقوی مایه اصلاح عمل و آمرزش گناهان است چنانکه در آیه ۷۱، ۷۰ سوره الاحزاب آمده است : « اتقوا الله و قولوا قولاً سدیداً یصلح لکم أعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم » ای مؤمنان ، بترسید از خدا و بگوئید گفتار درست ، تا از برکت تقوی ، خدا کارهایتان را شایسته

سازد و گناهاتان را بپامرزد که تقوی مایه شایستگی اعمال و آمرزش گناهان است .

تقوی مایه دو برابر شدن رحمت خداوند و مایه روشنائی دل و جان است چنانکه در آیه ۲۸ سوره الحديد آمده است : « اتقوا الله و آمنوا برسوله يؤتكم كفلين من رحمته و يجعل لكم نوراً تمشون به » : بترسید از خدا و ایمان بیاورید به پیغمبر او تا بدهد شما را خدای متعال دو برابر از رحمتش و بگرداند برای شما نور و روشنائی که در آن راه روید تقوی مایه قبول اعمال است چنانکه در آیه ۲۷ سوره المائدة آمده است : « إنما يتقبل الله من المتقين » : اینست و غیر ازین نیست که خداوند قبول می نماید اعمال را از پرهیزکاران .

تقوی مایه اکرام و بزرگواری و عزتمندی است چنانکه در آیه ۱۳ سوره الحجرات آمده است : « إن أكرمكم عند الله أتقاكم » : محققاً گرامی ترین و عزیزترین شما نزد خدا ، پرهیزکارترین شماست . تقوی مایه رهایی از دوزخ است چنانکه در آیه ۷۲ سوره مریم آمده است : « ثم ننجي الذين اتقوا » : پس از آن نجات می دهیم از دوزخ ، مردم پرهیزکار را .

تقوی مایه جاوید ماندن در بهشت است چنانکه در آیه ۱۳۳ سوره آل عمران آمده است : « أعدت للمتقين » : بهشت جاویدان آماده شده است برای پرهیزکاران .

خلاصه ، تقوی مایه سرآمد نعمتهاست که محبت خدا و دوستی او و رفتن ترس و اندوه و حصول بشارت و مژده ولایت است چنانکه در آیه ۶۲-۶۴ سوره یونس میفرماید : « ألا إن أولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون . الذين آمنوا و كانوا يتقون لهم البشري في الحياة الدنيا و في الآخرة لا تبديل لكلمات الله ذلك هو الفوز العظيم » : آگاه باشید که دوستان خدا نه ترس بر ایشان است و نه اندوهگین شوند . دوستان خدا مردمی هستند که ایمان آورده و پرهیزگاری

پیشه ساخته اند . برای ایشان است مژده و بشارت در زندگی دنیوی و در آخرت . تغییری نیست در آیات خدا . و آنست بهره‌مندی بسیار بزرگ - و اگر در تقوی فقط همین يك خصلت بود که دوستی خدا را ببار می‌آورد ، کافی بود .

باید دانست که تقوی متوقف بر علم است . زیرا جاهل نمی‌داند از چه پرهیزد . از اینجاست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید : « ما عبدالله بشیء افضل من فقه فی دین » : عبادت خدا بجا آورده نشد بکاری که بهتر از دانائی در دین باشد و فرمود : « من یرد الله به خیراً یفقهه فی الدین ویلهمه رشده » : کسیکه خداوند اراده خیر باو دارد ، او را در دین دانا می‌سازد و مقصود ما از علم ، همانا علم عینی است که هیچ فردی رخصت در ترك آن ندارد و قصد از آن ، دانستن خوب و بد آنست که بدان مشغول است . یعنی اگر می‌خواهد نماز بخواند ، باید شروط و ارکان آن را بداند . اگر بخواهد روزه بگیرد ، باید شروط و ارکان آن را بداند . اگر مال دارد ، بداند که زکات لازم او می‌شود یا نه ، و شروط و ارکان آن کدامند ؟ و اگر حج لازم او شد ، شروط و ارکان آن را بداند . اگر بخواهد زناشوئی نماید ، حقوق زناشوئی را بداند . اگر عاقد است ، صحیح و فاسد آنرا بشناسد و شروط و ارکان آنرا بداند . خلاصه ، هرپیشه‌ای که در پیش می‌گیرد ، صحیح و فاسد آن را بداند .

پس کسیکه دانست آنچه لازم اوست و در خود صحیح و فاسد آن را تشخیص داد و آنچه بآن امر شده انجام داد و آنچه از آن نهی شده خودداری و دوری از آن نمود ، پرهیزگارا است .

در احادیث متعدد یاد شده است که سرآمد کارها ، تقوی و ترس از خداست و کسانی که از حضرت رسول الله می‌خواسته اند آنان را سفارشی دهد ، آنان را به تقوی و ترس از خدا سفارش می‌داده و

می فرموده اند : « تقوی سرآمد کارهاست » .

برگردیم بسوی حدیث : « إِتَّقِ اللَّهَ حَيْثُمَا كُنْتَ » - از خدا ترس هر جا باشی - « وَاتَّبِعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمَحُّهَا » : و بعد از هر بدی ، خوبی قرار بده تا خوبی ، بدی را نابود کند . یعنی اگر بدی از تو سرزد ، با خوبی کردن آنرا محو کن « وَخَلَقَ النَّاسَ بِخَلْقٍ حَسَنٍ » : و با مردم بخوشخوئی رفتار کن .

در حدیثی که امام احمد و ترمذی و ابن ماجه آن را روایت کرده اند ، و ابن حبان آنرا صحیح دانسته است وارد است که از پیغمبر سؤال شد : « مَا أَكْثَرُ مَا يَدْخُلُ النَّاسُ الْجَنَّةَ ؟ » قال : « تَقْوَى اللَّهِ وَحَسَنُ الْخَلْقِ » چیست بیشترین چیزیکه مردم را به بهشت می برد ؟ فرمود : تقوی و حسن خلق . در دستور نبوی بالا تقوی و پرهیزگاری بیشه ساختن و پیرو هر بدی ، خوبی نمودن تا خوبی بدی را بپوشاند ، و با مردم به حسن خلق رفتار نمودن ، مهمترین دستور جامع سعادتهاست .  
گفتیم تقوی بمعنی پرهیزگاری است و هرگاه همراه نام خدا یاد شد ، مانند : « اتَّقُوا اللَّهَ » : قصد از آن پرهیز از خشم و غضب خداست ، و هرگاه همراه نام دوزخ یاد شد : « فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ » : پرهیزید از آتش دوزخ که هیزم آن میان آدمیان و سنگهاست ، و قصد از آن پرهیز از کارهایی است که بدوزخ می کشاند .

پس دانسته شد که تقوی برای پرهیز از خشم و غضب خداست ، و محل ظهور آن ، روز قیامت است ، چنانکه : « وَاتَّقُوا يَوْمَ تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ » : و پرهیزید از روزی که در آن روز باز می گردید بسوی خدا . در حدیث بالا یاد شد که پس از بدی خوبی کن .

درین خصوص بین علماء اختلاف است که اعمال صالحه و کارهای شایسته و نکوکاری ها ، کفاره گناهان کبیره هم می شوند ، یا فقط

کفار گناهان صفائند ؟ اجماع علماء براینست که کارهای خوب کفار گناهان صفائند ، زیرا در همین حدیث تصریح شده است . در بخاری و مسلم روایت شده است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود : « الصلوات الخمس والجمعة الى الجمعة و رمضان الى رمضان مکفرات لما بینهن ما اجتنبت الكبائر » نمازهای فرض پنجگانه و نماز جمعه تا نماز جمعه دیگر و ماه رمضان تا ماه رمضان دیگر ، کفار هستند برای آنچه از صفائ در میان اینها پیش آید ، مادامیکه از گناهان کبائر اجتناب شود .

و در حدیث بالا : « وأتبع السيئة الحسنة تمحها » بعد از بدی خوبی کن تا بدی را محو کند - اشاره باین است که اگر در روز قیامت خوبیهایی کسی بر بدیهایی او چربید و خوبیهایش بیشتر از بدیهایش بود ، نجات می یابد ، چنانکه احادیث دیگر هم دلالت برین می دهد .

حاکم و بزار روایت کرده اند از حضرت رسول الله که : « یؤتی بحسنات العبد و سیئاته یوم القيامة فیقتص بعضها من بعض . فان بقیت له حسنة وسع له بها فی الجنة » : خوبیهها و بدیههای بنده آورده می شوند در روز قیامت و در تقاص یکدیگر قرار گیرند . اگر يك خوبی برای بنده باقی ماند که در مقابل آن بدی نبود ، به برکت همین يك خوبی به بهشت فرستاده شود . در حقیقت چه سعادت مندند کسانی که از بدیهها پرهیزند . اما آنهاییکه از بدی کردن خود را مفلس ساخته اند ، جز بدبختی بهره ندارند .

روزی حضرت رسول الله از یاران سؤال فرمود : آیا می دانید مفلس چه کسی است ؟ گفتند : مفلس نزد ما کسی است که نه پول نقد دارد و نه کالا . حضرت رسول الله فرمود : مفلس کسی است که روز قیامت می آید ، نماز دارد ، روزه دارد ، صدقه و زکات و خیرات دارد ، ولی کسی را زده است یا بآن دشنام داده و مال آن دیگر را خورده است .

ابتداء حسنات او به طلبکارانش دهند . اگر چیزی باقی نماند و حقوق مردم در گردن اوست ، از سیئات آنان بگردن او اندازند و روانه دوزخش نمایند . پس دانسته شد که نتیجه درست و عاقبت خیر برای کسانی است که تقوی پیشه ساخته اند و کاری نکرده اند که از تضییع حقوق ، آتش گیرند .

درباره حسن خلق احادیث بسیار وارد است . چنانکه : « أثقل ما وضع فی المیزان ، حسن الخلق » : سنگین ترین چیزی که در کفه حسنات گذاشته می شود ، حسن خلق است - « أكمل المؤمنین إيماناً ، أحسنهم خلقاً » : کاملترین مؤمنان در ایمان ، خوش خلق ترین آنهاست - أفضل ما أعطى المرء المسلم ، الخلق الحسن » - بهترین چیزی که داده شد به مرد مسلمان ، خلق خوب است .

در حدیث بالا : و خالق الناس بخلق حسن : و با مردم با خوی خوش و حسن خلق رفتار کن - می رساند که انسان اختیار خوشخوئی و بدخوئی را در دست دارد و گر نه امر باو نمی شد که با مردم خوشخوئی کن . از جمله دعاها پیغمبرست : « اللهم كما حسنت خلقی ، حسن خلقی » : خدایا . همانطور که خلقت مرا خوب ساختی ، اخلاق مرا هم خوب بساز . حسن بصری گوید : کسی که روی خوب و خلق خوب و زن خوب داده شد ، در حقیقت خیرهای دنیا و آخرت باو داده شده است .  
ابو ذر : از صحابه پیغمبر و از سابقین در اسلام است . از او

روایت شده که گفت : پنجمین کسی هستم که اسلام آوردم ، زیرا اولین شخص از مردان ابوبکر صدیق ، از کودکان علی مرتضی ، از بزرگان آزاد شده زید بن حارثه ، از بزرگان مملوک بلال مؤذن پیغمبر و پنجمین ابوذری بوده است و یقیناً اولین زن مسلمان ، همسر رسول الله خدیجه کبری است رضی الله عنهم .

پیغمبر اسلام در چند حدیث ، ابوذری را ستود که راست ترین مردم



در گفتار است . علی بن ابی طالب رضی الله عنه در باره ابوذر گفت : ظرفی است که از علم پر شده و سر آن بسته شده است ، پس برون نشد از ظرف چیزی ، تا درگذشت .

ابوذر اولین کسی است که تحیه اسلامی را بحضرت رسول عرض کرد و گفت : ( السلام علیکم ) - از ابیذر دو یست و هشتادویک حدیث روایت شده است که ازین جمله بخاری و مسلم بر دوازده حدیث اتفاق دارند و بخاری به تنهایی دو حدیث - و مسلم به تنهایی هفده حدیث روایت کرده اند .

ابوذر موقعی بخدمت حضرت رسول شرفیاب شد و اسلام آورد که هنوز پیغمبر صلی الله علیه و سلم ، اسلام را ظاهر نساخته بود . ابوذر مایل بود در مکه بماند ولی نتوانست . حضرت رسول الله حدیث بالا را بعنوان توصیه بوی فرمود و او را به نزد قومش فرستاد تا شاید قوم و جماعتش بوسیله او مسلمان شوند و با تبلیغ ابیذر عده بسیاری از جماعتش مسلمان شدند .

ابوذر بسال سی و یک ، یاسی و دو هجری در ربهذه نزدیک مدینه درگذشت و همانجا مدفون شد ، رضی الله عنه و جزاه عن الاسلام خیراً .

معاذ بن جبل : از انصار مدینه است . در سن هجده سالگی مسلمان شد . در عقبه همراه انصار مدینه بخدمت حضرت شرفیاب شد و اسلام آورد و در تمام مشاهد و غزوات از بدرتا آخر همراه پیغمبر صلی الله علیه و سلم حاضر بود . پیغمبر در چند حدیث ، معاذ بن جبل را ستود و او را داناترین امت بحلال و حرام دانست و فرمود : ای معاذ تو را دوست می دارم .

عبدالله بن مسعود درباره وی گفت : « کان امة قانتاً لله حنیفاً ولم ینک من المشرکین » بود پیشوای فرمانبر برای خدا و میل کننده از همه دینها بسوی اسلام و نبود از شرک آوران . وی از جمله کسانی بود که

همه قرآن را در حیات پیغمبر جمع کرد .  
وفات او به سال هجدهم هجری در « طاعون عمواس » در قریه  
میان « رمله » و « بیت المقدس » روی داد و در همانجا دفن شد .  
حدیث بالا را حضرت رسول ، موقعیکه وی را به یمن فرستاد ،  
بعنوان توصیه بوی فرمود . عمر او در موقع وفات ، سی و سه ، یا  
سی و چهار و یا سی و هشت بوده است . رضی الله عنه و جزاه عن الإسلام خیراً .



## الحديث التاسع عشر

حديث نوزدهم

عن أبي العباس عبد الله بن عباس رضي الله عنهما قال : «كنت خلف النبي ﷺ يوماً فقال لي : يا غلام ، إني أعلمك كلمات : احفظ الله يحفظك ، احفظ الله تجده تجاهك ، إذا سألت فاسأل الله وإذا استعنت فاستعن بالله .

از ابی العباس عبدالله بن عباس ، خوشنود باد خدا از هردوشان ، گفت که : بودم پشت سر پیغمبر ﷺ روزی . پس فرمود : ای جوان ، من بحقیقت بیاموزم تو را چند کلمه : نگهدار خدا را تا نگهدار د خدا ترا . نگهدار خدا را تا بیابی او را و برویت . هرگاه خواهش نمائی ، از خدا خواهش کن . و هرگاه خواستی کمک بجوئی پس از خدا کمک بجوی

---

در فرمایش نبوی بالا ، دنیائی حکمت و معنی نهفته است . عبدالله بن عباس که پسر عموی پیغمبر است می گوید : روزی من و پیغمبر بر اشتري سوار بودیم و من پشت سر پیغمبر صلی الله علیه و سلم نشسته بودم . فرمود : ای جوان ، چند کلمه بتو می آموزم که شامل نیکبختی دنیا و آخرت باشد : خدا را نگهدار بانجام دادن آنچه امر فرمود و دوری جستن از آنچه منع فرمود ، و کردن هر آنچه مایه خوشنودی اوست و خودداری از آنچه مایه خشم اوست ، تا خدا تو را نگهدارد در نفس و بستگان و در دین و دنیا . خدا را نگهدار تا خدا تو را نگهدارد . آنچه از تو خواسته است انجام بده تا آنچه از او خواهی ، انجام دهد و در حقیقت همیشه جزاء از جنس عمل است — به همان مقدار که خدا را نگهداری ، خدا تو را نگهدارد . اگر هیچگاه خلاف فرمان او نکنی ، هیچگاه خلاف تو نکند .

وَأَعْلَمُ أَنَّ الْأُمَّةَ لَوْ اجْتَمَعَتْ عَلَى أَنْ يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ ، لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ لَكَ ، إِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَضُرُّوكَ بِشَيْءٍ ، لَمْ يَضُرُّوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ . رَفَعْتَ الْأَقْلَامَ وَجَفْتَ الصُّحُفَ . رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ وَفِي رِوَايَةٍ غَيْرِ التِّرْمِذِيِّ : « أَحْفَظْ اللَّهَ تَجِدَهُ أَمَامَكَ ، تَعْرِفْ إِلَى اللَّهِ فِي الرَّخَاءِ يَعْرِفُكَ فِي الشَّدَةِ ، وَأَعْلَمُ أَنَّ مَا أَخْطَأَكَ لَمْ يَكُنْ لِيَصِيبَكَ ، وَمَا أَصَابَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَكَ ، وَأَعْلَمُ أَنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ ، وَإِنَّ الْفَرْجَ مَعَ الْكَرْبِ ، وَأَنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا » .

و یقین بدان که اگر همه امت جمع شوند تا اینکه نفعی بتو رسانند، نتوانند نفع رسانیدن بتو . مگر نفعی که نوشته باشد خدا برای تو . و اگر همه امت جمع شوند تا اینکه زیانی بتو رسانند ، نتواند زیانی بتو رسانند مگر زیانی که نوشته باشد خدا بر تو . بر داشته شدند قلم‌ها و خشک شدند نامه‌ها . روایت نمود این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث ، حسن و صحیح است و در روایة غیر ترمذی باین لفظ است : نگهدار خدا را ، تا بیابی او را جلوخودت . خودت را بخدایشناسان درخوشی تا خدا تو را شناسد در سختی و یقین بدان که بحقیقت آنچه بتو نرسید ، نبود که بتو برسد ، و آنچه بتو رسید ، ممکن نبود که بتو نرسد . و یقین بدان که درحقیقت یاری خدا همراه شکیبائی است و در حقیقت گشایش ، همراه سختی است ، و در حقیقت همراه دشواری است ، آسانی .

---

در قرآن در آیه ۴۰ — سوره البقرة ، میفرماید : وَأَوْفُوا بِعَهْدِي ، أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ : وفا کنید به پیمان من تا وفا کنم به پیمان شما . و در آیه

۱۵۴ - سورة البقرة میفرماید: فاذکرونی ، اذکرکم :  
 مرایاد کنید تا شمارا یاد کنم و در آیه ۷ - سورة محمد ، میفرماید : « إن  
 تنصروا الله ينصرکم » : اگر خدا را یاری دهید ، خدا یاری دهد شما را .  
 همیشه بر حسب یقین و ایمانی که شخص بخدا دارد و بر حسب  
 فرمانبریش ، بهمان عنایت خدای متعال به او تعلق می گیرد . بمبارت دیگر  
 نگهداری خدا در نگهداری خود از نافرمانی خداست و نگهداری خود  
 در حفظ زبان و حفظ چشم و حفظ دل و حفظ دامن و حفظ دست  
 و حفظ پا و حفظ زبان دراینکه مطلقاً دروغ نگوید ، پشت سرکسی  
 بناحق صحبت نکند و نسبت ناروا به کسی ندهد . حفظ چشم در نظر  
 نکردن بحرام و تجسس نکردن به چشم از حال دیگران و حفظ دل به  
 پاکدلی و عقیده درست و نبردن گمان بد به کسی و حفظ دامن که حفظ  
 آن مهمترین ارکان پرهیزگاری است تا در معاصی کبائر نیفتد و حفظ  
 دست ، در دست درازی نکردن به حقوق و اموال و ناموس مردم و حفظ  
 پا ، در رفتن برآن بسوی معصیت و در حفظ دهن و دامن ، اصل  
 کلی تقوی است .

« احفظ الله تجده تجاهك » : نگهدار خدا را تا ییابی خدا را جلو  
 خودت . یعنی اگر خدا را نگهداری کنی و خلاف او تنمائی ، همیشه  
 می یابی که او جلوتست و از تو دفاع می کند . جلوتست و کارهای تو  
 را روبراه می کند . خدا جلوتست ، هر چه از خیربخواهی برایت فراهم  
 فرماید . اگر کسی خدا را نگهدارد ، نگهداری خدا از او را به  
 چشم می بیند .

سعید بن المسیب به پسرش می گفت : من در نماز و عبادت خود  
 می افزایم تا خداوند تو را نگهدارد ، خداوند در قرآن فرمود که مال دو  
 یتیم را نگهداری فرمود از برکت صلاح پدرشان . این موضوع در  
 سورة کهف آمده است : « و کان أبوهما صالحاً » و بود پدر آن  
 دو یتیم مردی صالح .

عمر بن عبد العزیز گوید : هر شخص با ایمانی بمیرد ، خداوند از برکت او فرزندان و فرزند زادگانش را نگهداری نماید . محمد بن المنکدر گوید : خدا از برکت يك شخص صالح ، فرزند و فرزندش و خانه های اطرافش را حفظ فرماید .

آنانی که در جوانی خود را از معاصی نگه میدارند ، در بزرگسالی چشم و گوش و قوتشان می ماند و آنها یکی که در جوانی خود را به معاصی آلوده می سازند ، در پیری قوايشان مختل شود و در موقعی که وقت راحت و آسودگی است ، بانوای از ناراحتی دچار گردند .

معروف است که ابن الصلاح از دانشمندان بلند نام در سن نود سالگی مانند جوانان بیست و پنج ساله تمام قوايش محفوظ بود . علت این امر را از او پرسیدند . گفت : در خردی خدا را نگهداشتیم در پیری خدا ما را نگهداشت .

بعبارت دیگر ، خدا را نگهدار تا همیشه خدا همراه تو باشد و حاجت های را بر آورده فرماید : تعرف إلى الله في الرخاء ، يعرفك في الشدة - خدا را بشناس در فراخی و خوستی تا او ترا بشناسد در سختی . یعنی کسی که در توانائی خدا را نگهداشت و نافرمانی خدا را نکرد ، در سختی و شدائد ، خدا او را فراموش نخواهد کرد .

شناسائی خدا بر دو نوع است : شناسائی خدا بایمان و تصدیق و اقرار به یکتائی او . این نوع شناسائی عوام است . شناسائی خدا به میل قلبی بسوی او و بریدن از خلق و پیوستن باو و افس به یاد او و آرامش بعبادت او و شرم داشتن از او و ترسیدن از او ، این شناسائی است که عرفاء و خدا شناسان در اطراف آن می چرخند .

شناختن خدا بنده را بر دو نوع است : شناختن خدا بنده اش را باطلاع بر او و آگاهی بر احوال او و این را معرفت عامه نامند . خدا فرماید : « ولقد خلقنا الإنسان و نعلم ما توسوس به نفسه » (آیه ۱۶ -

سوره ق ) و هر آینه ما آفریدیم آدمی را و می دانیم چه دردل او می گذرد و فرمود: « هو أعلم بكم إذ أنشأكم من الأرض وإذ أقيم أجنة في بطون أمهاتكم » ( آیه ۳۲ - سوره النجم ) اوست تعالی دانایتر به شما - موقعیکه شما را از زمین آفرید و موقعیکه جنین در شکم مادران قرار یافت بودید. نوع دوم معرفت خاصه است ، که درین نوع ، خداوند بنده را دوست می دارد و او را بدرگاهش نزدیک می سازد و او را در سختیها یاری و دعایش را باجابت می رساند . چنانکه در حدیث صحیح است : « ولا يزال عبدي يتقرب إلي بالنوافل حتى أحبه ، فإذا أحبته كنت سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به و يده التي يبطش بها ورجله التي يمشي بها ، ولئن سألني لأعطينه ولئن استعاذني لأعيذنه » و فی روایة : « ولئن دعاني لأجيبه » : همیشه بندهام خود را بمن نزدیک می سازد به نوافل طاعات تا بجائیکه من او را دوست دارم . وقتی که من او را دوست داشتم ، میشوم شنوائی او که بآن می شنود و چشم او که بآن می بیند و دست او که بآن کار می کند و پای او که بر آن راه می رود . در آنحال از من خواهش کند باو بدهم خواهشش را و اگر بمن پناه آورد ، پناه دهم او را . و اگر مرا بخواند و دعا کند ، باجابت رسانم دعایش را .

معروف است که روزی حسن بصری در صدد چاره بود تا از حجاج بگریزد . یکی از دوستانش بنام « حبیب بن محمد » به حسن گفت : مگر بین تو و خدا پیمانی نیست که چون از او بخواهی تو را از شر اینان برهاند ؟ . بخانهام داخل شو . حسن داخل شد و پشت سر او پلیس حجاج بخانه آمدند ولی هرچه گشتند ، حسن را نیافتند . حجاج گفت : حسن در خانه بوده ولی خدا شما را کور کرده است . فاذا سألت فاسأل الله : و چون خواستی سؤال نمائی یا چیزی بخواهی ، از خدا بخواه . زیرا آنچه برای توست از عمر و زندگی و رزق و روزی و عزت و جاه مندی ، همه در دست خداست .

در حدیث است که حضرت رسول الله فرمود : « إِنْ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوعِي أَنْ نَفْسًا لَنْ تَمُوتَ حَتَّى تَسْتَكْمَلَ أَجَلَهَا وَتَسْتَوْعِبَ رِزْقَهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاجْمَلُوا فِي الطَّلَبِ » : جبریل بمن خبر داد که هیچ ذیروحی نخواهد مرد ، مگر پس از کامل شدن مدت عمرش و پس از تمام کردن روزیش . پس بترسید از خدا و در جستجوی رزق ، زیبایی را بکار برید . قصد حضرت ختمی مرتبت اینست که غصه عمر و روزی نخورید که تا لحظه آخر عمر و تا ذره آخر ، رزق بشما می رسد . پس با اینحال چه معنی دارد که خود را نزد بنده همچون خود ، بخواهش از او خود را خوار سازید ؟ آنچه می خواهید از خدا بخواهید که همه چیز در دست اوست و اگر از او نخواهید ، به خشم آید . « وَإِذَا اسْتَعْنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ » : و هرگاه کمک خواستی ، از خدا کمک بخواه . زیرا اگر خدا همراه تو باشد ، به کمک کاری دیگر ، از چه باك داری ؟ و اگر خدا همراه تو نباشد ، هیچکس بکار تو نیاید - در قرآن آیه ۴۰ سوره التوبة آمده است : « لَا تَحْزَنْ إِنْ اللَّهَ مَعَنَا » .

پیغمبر صلی الله علیه و سلم به ابی بکر صدیق فرمود : مترس ، زیرا خدا همراه خودمان است و آیه ۶۲ سوره الشعراء مؤید این کلام است : « كَلَّا إِنْ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ » : موسی گفت هرگز فرعون بما نخواهد رسید ، زیرا همراه من پروردگار من است و مرا راهنمایی فرماید .

در حدیث است : لیسأل أحدكم ربه حاجته كلها حتى شسع نعله إذا انقطع : باید هر يك از شما از پروردگارش بخواهد همه حاجت های خود حتی اگر بند نعلین او پاره شد . یعنی همه حاجتها و نیازمندیهای خود را از خدا بخواهد ، حتی بند نعلینش . و نگوید بند نعلین ارزش آنرا ندارد که از خدا بخواهمش « وَ أَعْلَمُ أَنَّ الْأُمَّةَ لَوِ اجْتَمَعَتْ عَلَى أَنْ يَنْفَعُكَ بِشَيْءٍ لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ » : و یقین بد آن اگر همه امت یعنی همه کائنات جمع شوند تا بتو تقعی رسانند ،



نخواهند توانست نفعی بتو رسانیدن ، مگر نفعی که خدا از ازل برای تو نوشته است : « و إن اجتمعوا علی أن یضروک بشیئی لم یضروک الا بشیئی قد کتبه الله تعالی علیک » : و یقین بد آن اگر همه کائنات جمع شوند تا بتو ضرری برسانند ، نتوانند ، ضرری بتو رسانیدن مگر ضرری که خدا از ازل نوشته است بتو برسد .

در قرآن آیه ۱۷ سورة یونس آمده است : « و إن یمسک الله بضرّ فلا کاشف له الا هو ، و إن یردک بخیر فلا رادّ لفضله » : و اگر خدا بخواهد زبانی بتو برساند ، رفع آن زیان ساخته نیست مگر از خدا خودش و بس ، و اگر خدا بخواهد بتو برساند خوشی ، پس منع کننده نیست که جاو فضل خدا از تو بگیرد . پس وقتی که نفع و ضرر و سود و زیان تو همه دست خداست ، و بتو نمی رسد از خوب و بد مگر آنچه اراده مقدسه خدای متعال است ، درین حال چه معنی دارد که روبخدا نیاوری و رو بدیگری بیاوری ؟ اگر خدا بخواهد خیر و خوشی بتو برساند ، اگر همه کائنات برای جلوگیری از آن جمع شوند ، چاره نکنند . و اگر خدا نخواهد زبانی بتو رساند ، هزاران دشمن اگر قصد بد بتو کنند ، خداوند آن را بقدرت قاهره خود از تو بگرداند .

چه بیچاره است کسیکه خدا را فراموش کند و مشتی مرده را قبله سازد و در برابرشان خواری پذیرد ؟ چه راست گفت شاعر شیرین سخن که روانش شاد باد :

بعد از خدای هرچه پرستند ، هیچ نیست

بی دولت آنکه بر همه هیچ اختیار کرد

خدای توانا چاره کارهایت را از ازل ساخته و پرداخته کرد . تا تو بادلّی فارغ و خاطری آسوده در پی عبادت او شوی و خدمت خلق را بخاطر رضای او تعهد کنی و همیشه دیده دلت به راز و نیاز ، متوجه درگاهش سازی تا تورا در کارهای خیر معونت فرماید و در خدمتهای ارزنده

و آثار بزرگ مدد فرماید ، نه اینکه از جهل و نادانی ، همیشه همت شکم باشد . تو را آفرید و کارهایت را از ازل نوشته ساخت تا مالک و روح باشی . بنام نیک و اعمال خیر جاوید بمانی ، نه اینکه مملوک و تن پرور باشی و دل به غفلت از خدا آکنده سازی . « رفعت الأقلام » قلم ها برداشته شدند ، زیرا نوشته تمام شده است ، « وجفت الصحف » و نامه ها خشک شدند ، زیرا نوشته با آخر رسید . پس وقتی نوشته و سرنوشت حتمی است ، چرا رو به نویسندگی نیازی ؟ و وقتی که از امور کائنات فراغت حاصل شده ، چرا با فراغ خاطر به درگاه خدای متعال نزدیک نشوی ؟

ابن العربی روایت نموده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : أول ما خلق الله تعالى ، القلم ثم خلق النون ، و هي الدواة ، و ذلك قوله تعالى : « ن » ، والقلم وما يسطرون . ثم قال له أكتب قال : وما أكتب ؟ قال : ما كان و ما هو كائن الى يوم القيامة . من عمل أو أجل أو رزق أو أثر فجزى القلم بما هو كائن الى يوم القيامة . ثم ختم العمل فلم ينطق و لا ينطق الى يوم القيامة . ثم خلق العقل فقال : ما خلقت خلقاً أعجب اليّ منك و عزتي لا أكملنك فيمن أحببت و لا نقصنك فيمن أبغضت . ثم قال صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم : أكمل الناس عقلاً أطوعهم لله سبحانه و تعالى و أعلمهم بطاعته : « نخستین چیزی که خدا آفرید ، قلم بود و پس از آن دوات را آفرید و به همین معنی است فرموده خدای تعالی . « ن » ، و القلم و ما یسطرون » ( دوات و قلم و آنچه نویسند - زیرا نوشتن است که سفارش گذشتگان رساند و میراث رفتگان است که به ماندگان رسد . خلاصه تجربه نیاکان از راه نوشتن است که علوم اوائل به اواخر منتقل شد و بوسیله نوشتن است که کلام الله قرآن تنها کتاب آسمانی محفوظ در دنیاست که دست نخورده و تا روز قیامت از دستبرد محفوظ است . اولین آیه ای که از قرآن نازل شد ، در آن از قلم یاد شد ) اول چیزیکه خدا آفرید ،

قلم بود . پس از آن دوات را آفرید و در اول سوره نون « ن و القلم و ما یسطرون » اشاره بدین معنی است . پس از آن به قلم فرمود : بنویس گفت : چه بنویسم ؟ فرمود : بنویس آنچه شد و آنچه شود تا روز قیامت ، از کار و عمر و روزی و اثر . پس قلم جاری شد به آنچه شد نی است تا روز قیامت . پس از آن کارها مهر شد پس نگفت چیزی و فگوید تا روز قیامت .

پس از آن خداوند عقل را آفرید و در باره او فرمود : نیافریدم چیزی که پسندتر باشد نزد من از تو . قسم به عزت خودم که هر که را دوست دارم ، تو را در آن کامل نمایم و کسیکه او را دوست ندارم ، تو را در او ناقص سازم . پس از آن رسول الله فرمود : کاملترین مردم از حیث عقل و خردمندی ، فرمانبرترین مردم برای خداست و داناترین مردم به طاعت خدا .

حدیث نوزدهم را که شرح دادیم ، امام ترمذی روایت نمود : این حدیث حسن و صحیح است و در روایت غیر ترمذی چنین آمده است : احفظ الله تجده أمامك - خدا را نگهدار ، می‌بایی او را جلو خودت - تعرف انی الله فی الرخاء . خدا را در خوشی بشناس و او را در فراخی فراموش مکن - يعرفك فی الشدة - تا تو را در سختی بشناسد و در شدائد تو را فراموش ننماید - و أعلم أن ما أخطأك لم یکن لیصیبك - و یقین بدان آنچه سرنوشت تو نیست بتو نرسد - و ما أصابك لم یکن لیخطئك : و یقین بدان آنچه بتو رسید ، ممکن نبود بتو نرسد ، زیرا معلوم شد نوشته آن بنام تو بوده است و نوشته گذشته نشود - و أعلم أن النصر مع الصبر : و یقین بدان که یاری خدا همراه شکیبایی است - و یقین بدان که گشایش در کار همراه سختی می‌آید - وإن مع العسر یسراً : و به تحقیق بدان که همراه دشواری است آسانی - و در واقع آخر شکیبایی اول نصرت و ظفر است - و آخر کرب و سختی ، اول فرج و گشایش است - و آخر دشواری ،

اول آسانی و فراخی است .

کلمه « غلام » در عربی به کودک از شیرخوارگی تا نه سالگی اطلاق می‌شود - و گاه است که به مرد کامل غلام گفته شود و در موقعیکه حضرت رسول به ابن عباس فرمود : یا غلام ، عبدالله بن عباس ده ساله بود .

عبدالله بن عباس : پسر عموی پیغمبر ملقب است به حبر الامة و ابو الخلفاء . زیرا خلفاء بنی عباس از نسل او هستند . در موقعیکه حضرت رسول و بنی‌هاشم در شعب ابی‌طالب محاصره بودند ، چندروزی قبل از یرون آمدن از شعب بدینا آمد و آن در سال دهم بعثت بود . روزی که حضرت رسول رحلت فرمود ، عبدالله بن عباس سیزده ساله یا پانزده ساله بود .

حضرت رسول دربارہ او دعا کرد : اللهم فقهه في الدين - و علمه التأويل - اللهم علمه الحكمة و تأويل القرآن : خدایا او را در دین دانا بگردان و حکمت و تفسیر قرآن باویاموز .

عمرو بن دینار گوید : من مجلسی بخاطر ندارم که جامع انواع خیر باشد مانند مجلس عبدالله بن عباس . معروف گوید : من پانصد تن از یاران پیغمبر دیدم و هرگاه با عبدالله بن عباس در مسأله‌ای خلاف می‌کردند ، طوری دلائل می‌آورد که با او موافقت می‌کردند . عبدالله بن مسعود گوید : اگر عبدالله بن عباس در حیات پیغمبر همسن و سال ما بود ، هیچکس با او برابری نمی‌توانست .

او یکمزار و ششصد و شصت حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت نموده است . از این جمله بخاری و مسلم نود و پنج حدیث از او روایت و بخاری به تنهایی بیست و هشت حدیث و مسلم به تنهایی چهل و نه حدیث روایت کرده‌اند .

تولدش در مکه در شعب ابی طالب و در سال دهم بعثت و وفاتش در طائف بسال شصت و هشت هجری بود بعمر هفتاد و یک سالگی و در همانجا مدفون است . رضی الله عنه و جزاه عن الاسلام خیراً .

## الحديث العشرون

حديث بیستم

عن أبي مسعود ، عقبه بن عمرو الأنصاري البصري رضي الله عنه .  
قال : قال رسول الله ﷺ إن مما أدرك الناس من كلام النبوة الأولى :  
إذا لم تستح فاصنع ما شئت . «رواه البخاري»

روایت است از ابی مسعود که نام او عقبه بن عمرو انصاری بدری،  
خوشنود باد خدا از او ، گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم  
محققاً از آنچه دریافته اند مردم از سخن پیغمبران پیشین : هرگاه  
شرم نداشتی ، بکن آنچه خواستی .  
این حدیث صحیح را بخاری روایت کرده است .

---

در فرمایش نبوی بالا اشاره است باینکه گفته بالا از فرموده های  
پیغمبران پیشین است که نسل به نسل ، زبان به زبان گفته شده تا به  
مارسیده است . در شرح حدیث بالا علماء گفته اقد که معنی آن چنین  
است : شرم و حیاء در تمام شریعت ها پسندیده و مورد ستایش بوده  
است . پس از آن جمله بدین معنی است : اگر شرم و حیاء نداشته  
باشی که تورا از محرمات منع نماید ، پس هرچه خواهی کن ، زیرا  
بدبختی برای خود بیار می آوری و عقوبت را برای خود تهیه می بینی .  
و این موضوع ، در آیه ۴۰ - سوره فصلت : « إعملوا ما شئتم »  
آمده است : بکنید آنچه خواهید . زیرا کيفرتان در انتظارتان است  
و معنی حدیث ، مانند آیه بالا - تهدید و ترسانیدن است . در آیه ۱۵ -  
سوره الزمر نیز آمده است : « فأعبدوا ما شئتم من دونه » : اگر  
خدای یکتا را بندگی نکنید ، بندگی کنید آنچه خواستید غیر از خدا

زیرا بندگی غیر خدای ، هرچه و هرکس باشد ، کفر است و عاقبت کافر ، عذاب جاوید .

در حدیث دیگر باین موضوع اشاره شده است : « من باع الخمر فلیشقص الخنازیر » کسیکه خمر و مشروب حرام فروخت ، بگذار گوشت خوک هم پاره کند . درحقیقت معنای آن چنین است : کسی که شرم و حیاء از دست داد ، همه کار می کند ، زیرا وسیله جلوگیری از زشتیها شرم و حیاء است و پرده شرم و حیاء که از روی کسی دریده شد ، دیگر مانعی برای زشتیها نمی بیند .

در فضیلت حیاء ، احادیثی بسیار وارد است . در صحیح بخاری و مسلم بروایت عمران بن حصین از رسول الله است که فرمود : « الحیاء لا یأتی إلا بخیر » : شرم و حیاء نمی آورد مگر خیر و خوبی را . در صحیح بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است : فإن الحیاء من الایمان : محققاً حیاء از ایمان است . در صحیح بخاری و مسلم از ابی هریره روایت است که حضرت رسول الله فرمود : الحیاء خیر کله : حیاء همه اش خیر و خوبی است و از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت : الحیاء و الایمان فی قرن . فاذا نزع الحیاء ، تبعه الآخر : حیاء و ایمان همراهند . هرگاه حیاء رفت ، ایمان هم بدنبال آن می رود .

حیاء بر دو نوع است : حیاء طبیعی که همراه طبیعت و سرشت شخص باشد و این در حقیقت بهترین اخلاقی است که خدای متعال به بنده عطاء می فرماید - زیرا این طبیعت حیاء است که از زشتیها و پستیهای اخلاق باز می دارد و همین طبیعت حیاء است که باخلاق پسندیده و جوانمردی و مردانگی وادار می سازد . نوع دوم حیاء اکتسابی است که از شناسائی خدا و دانستن عظمت خدا و نزدیک بودن او تعالی به بندگان و آگاهی بر نهانیها بدست می آید و همین

هم برترین خصلتهای ایمان است . زیرا حیاء و شرم از خدای تعالی را  
بسیار می آورد .

در ترمذی روایت می کند که حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله  
و سلامه علیه فرمود « الاستحیاء من الله ان تحفظ الرأس و ماوعی  
و البطن و ما حوی ، و ان تذكر الموت و البلی » : حیاء و شرم داشتن از  
خدا چنان است که نگهداری سر و آنچه در سر است و نگهداری شکم  
و آنچه در شکم است و آنکه بیادآوری روزهای مرگ و پوسیدگی را .  
نگهداری سر به فرمانبری خدا و تواضع و فکر خوب و گمان خوب  
و نگهداری آنچه در سر است . نگهداری چشم از محرمات و نگهداری  
گوش از شنیدن دروغ و گفتار زور و سخنهاى ناروا و نگهداری شکم  
و آنچه در آن است از خوراك حرام و فعل حرام و نگهداری دهان از  
گفتار ناروا و نگهداری شرمگاه از فعل ناروا و بیادآوردن مرگ زیرا  
مرگ هر آن امکان دارد و هیچکس را برای مدت زندگی برات و ضمانتی  
در اختیار نیست . اگر انسان بیادآورد که فردا می میرد و یقین بداند که  
فردا می میرد ، یقیناً کاری خواهد کرد که جبران گذشته را بادعایش  
بنماید . پس مرگ حتمی است و فردای آن همین امروز است . و چقدر  
افراد که فردا برای آنها بوجود نیامده است زیرا همین روز مرده اند  
و روز اول و آخر عمرشان امروز بوده است .

در حقیقت ، مشاغل جهان و افکار آشفته آدمی پرده های بسیاری  
در جلو چشم آدمی قرار داده است و گر نه زندگی زودگذر که همه  
خوشی های آن به لحظه مرگ نمی ارزد ، ارزش گنه کاری و آلودگی  
و افسوس های پایان عمر ندارد . مقیاس گنهکاری شرم است که هر کار  
شرم آوری گناه است ، زیرا طاعت همیشه باعث سرافرازی است .

در فرمایش نبوی : « الاثم ما حاك في صدرک و کرهت ان یطلع  
علیه الناس » : گناه ، هر چه باعث ناراحتی سینه و قلب بوده و شرم  
آوری از آگهی مردم بر آن ، هر کار که ناراحتی ضمیر بسیار آرد

و دوست نداری که مردم بر آن واقف شوند و اگر مردم بداندند شرمسار شوی ، آن کار گناه است .

این حدیث بیستم شامل همه احکام است ، زیرا کاری که انسان می‌کند ، از دو حال بیرون نیست : یا از آن شرم دارد و یا کردنش شرمندگی بیار نیامورد . آنچه از کردنش شرمسار شود ، حرام است و مکروه و آنچه در کردنش شرمساری نباشد ، یا واجب است و یا مندوب و یا مباح . پس دانسته شد که حیاء مناط جمیع احکام است .  
ابو مسعود بدری : از انصار مدینه و از یاران پیغمبر صلی الله

علیه و سلم بشمار است . در عقبه همراه هفتاد تن از انصار مدینه در حالیکه او از همه کوچکتر بود ، بخدمت حضرت شرفیاب شد و بنا به اعتماد بخاری و مسلم و غیرشان از محققین که ابو مسعود بدری در جنگ بدر و احد و باقی مشاهده همراه پیغمبر حاضر بوده است — نشیمن او بعد از پیغمبر در کوفه بوده است و در ایام خلافت علی بن ابی طالب در مدینه و یا در کوفه بسال چهل و یک یا چهل و دو هجری در گذشته است .

جمله احادیثی که از او روایت شده است یکصد و دو حدیث است . بخاری و مسلم با هم هفتاد حدیث از او روایت کرده اند و بخاری به تنهایی از او یک حدیث روایت کرده که همین حدیث بیستم باشد و مسلم به تنهایی هفت حدیث از او روایت نموده است . رضی الله عنه و جزاه عن الاسلام خیرا .



## الحديث الحادي والعشرون

### حديث بیست و یکم

عن أبي عمرو ، وقيل أبي عمرة : سفيان بن عبدالله الثقفي ، رضي الله عنه ، قال : قلت يا رسول الله ، قل لي في الإسلام قولاً لا أسأل عنه أحداً غيرك ، قال : ( قل آمنت بالله ، ثم استقم ) رواه مسلم .

از ابی عمرو و گفته شده ابی عمرة - نام او سفيان پسر عبدالله ثقفي، خوشنود باد خدا از او ، گفت که عرض کردم ای فرستاده برحق خدا بگو بمن در باره اسلام ، گفتاری چنان روشن که نپرسم در آن خصوص غیر از تو . فرمود : بگوایمان آوردم بخدا ، پس از آن برایمان خود مستقیم باش - روایت این حدیث از مسلم است .

در فرمایش نبوی بالا با همه اختصاری که دارد ، دنیائی معنی نهفته است . زیرا « أبو عمرو » که از یاران پیغمبر است ، از ایشان خواست گفتاری جامع و روشن باو بفرماید تا در همه عمر بتواند از آن استفاده نماید . و آنچنان روشن و پرمغز باشد که حاجتش نیفتد درین باره از دیگری سؤال نماید . حضرت رسول الله فرمود : بگوایمان آوردم بخدای یکتا ، آنگاه بر ایمان خود مستقیم باش . ایمان بمعنی تصدیق و راست داشتن است . کسیکه ایمان بخدا آورد ، یعنی همه دستورهای پروردگار را تصدیق نمود . و معنی استقامت این است که راه خود را بر انجام طاعت و فرمانبری آفریدگار استوار سازد و از همه مخالفات و نافرمانیها دوری جوید .

قرآن هم مؤید همین معنی است - در آیه ۳۰ - سوره فصلت

آمده است : « ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة أ لا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون » : محققاً مردمیکه ایمان آوردند و گفتند پروردگار ما خدای یکتاست ، پس از آن استقامت را پیشه کردند و در کارهای خود از راه راست منحرف نشدند ، فرود می آیند فرشتگان بر آنها با مژده آنکه مترسید و نگران مشوید و مژده بگیرید به بهشتی که وعده آن داده می شدید . در آیه ۱۳-۱۴ سوره الاحقاف : « ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون ، أولئك أصحاب الجنة خالدين فيها جزاء بما كانوا يعملون » : محققاً مردمیکه گفتند پروردگار ما خدای یکتاست ، پس از آن استقامت و راستی را در پیش گرفتند ، پس نیست ترسی برایشان و نه ایشان اندوهگین شوند . آنانند یاران بهشت که جاوید می مانند در آن ، در جزای آنچه که می کردند ، از ایمان صحیح و درستی گفتار و کردار راست .

همین حدیث بالا بروایت امام أحمد و نسائی آمده و در آخر آن : ابو عمرو می گوید : گفتم از چه ترسم و پرهیزم از چه باشد ؟ رسول الله اشاره به زبانش فرمود : یعنی از زبان خود پرهیز ، از زبان خود ترس زیرا کفر و ایمان از زبان است و درستی کردار از راستی گفتار خواهد بود .

امام نسائی در تفسیر خود از انس بن مالك روایت کرده است ، انس گفت که : حضرت رسول الله خواند : « ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا - فقال : قد قالها الناس ثم كفروا فمات عليها فهو من اهل الاستقامة » حضرت رسول الله این آیه را خواند ( معنی این آیه یاد شد ) پس از آن فرمود : مردمی پیش ازین همین را گفتند که پروردگار ما خدای یکتاست ( لکن ) پس از آن بجای استقامت و مداومت بر آن ، کفر آوردند . پس هر کس برین گفتار و در استقامت بر آن بمیرد ، از اهل استقامت است که ترس و اندوه از وی

دور خواهد شد و مژده دخول بهشت خواهد یافت .

در بیان کلمه « استقاموا » گفتارهای متعددی از یاران پیغمبر صلی الله علیه و صجه و سلم نقل شده است . عمر رضی الله عنه گفته است : « استقاموا لله علی طاعته و لم یروغوا روغان الثعالب » : مستقیم شدند سوگند بخدا بر طاعتش و روبه صفتی نکردند . ابوبکر رضی الله عنه گوید : « لم یشرکوا بالله شیئاً و لم یلتفتوا إلى إله غیره و استقاموا علی أن الله ربهم » : شرک نیاوردند و رو بسوی غیر خدا نیاوردند و مستقیم شدند بر اینکه پروردگارشان خدای یکتاست . همین تعبیر ، بسیار زینده است که بسوی غیر خدا التفاتی نمودند . زیرا مستقیم کسانی هستند که اعتماد کامل در همه امور بر خدای یکتا دارند . روی دلشان بسوی خداست . خلاف او نکنند و بر دستور او مستقیم باشند . عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید : « استقاموا علی شهادة ان لا إله إلا الله » بر گواهی و اعتراف باینکه هیچ معبودی بحق وجود ندارد جز خدای یکتا ، مستقیم شدند . یعنی بر اینکه معبود بحق ، خدای یکتاست که باید فرمائش برده شود و نافرمانیش نشود ، برای ترس از او و تعظیم او و برای مهر او و امید باو و از جهت و اگذاری کارها باو و دعاء و راز و نیاز باو .

همین استقامت است که دشوارترین مسئولیت برای شخص دیندار است و ازینراه است موقعی که یاران پیغمبر صلی الله علیه و سلم عرض کردند : یا رسول الله ، پیری زود بسوی تو آمد . فرمود : سوره «هود» و اخوات آن مرا پیر کرد .

از شبلی رحمه الله روایت است که می گوید : شبی رسول الله صلی الله علیه و سلم را بخواب دیدم . عرض کردم یا رسول الله از تو روایت کرده اند که فرموده ای سوره هود و اخوات آن مرا پیر ساخت . گمان می کنم سبب پیریتان داستان پیغمبران و رنج و زحمتی که متحمل شده اند و هلاکت ملتها باشد . فرمود : نه ، ولیکن مرا پیر ساخت

فرموده حق تعالی : « فاستقم كما أمرت .. الخ » : مستقیم باش چنانکه مأمور شدی ، یعنی استقامت برابر امر پروردگار برای شخص پیغمبر که کمال معرفت و شناسائی پروردگار را دارد ، در منتهای صعوبت است ، زیرا هرچه معرفت و شناسائی خدا کامل تر باشد، استقامت بیشتر لازم می آید و استقامت کامل که در هیچ لحظه از عمر و در هیچ ذره از حکم غفلت روی ندهد ، فوق العاده و طاقت فرسات .

در مسند امام احمد بروایت انس از حضرت رسول الله آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود : « لا یستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه ولا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه » : راست نمی آید ایمان کسی تا آنکه قلب او راست و مستقیم شود و راست نمی شود قلب کسی تا آنکه راست شود زبان او . یعنی وقتی که زبان براستی عادت کرد ، دل هم براستی عادت می کند و وقتی که دل و زبان راست شدند ، گفتار و کردار راست می آید و ایمان هم راست می شود و استقامت و راستی در همه حال ملازم و همراه انسان می گردند و همه مطالب از دین و دنیا در استقامت و راستی است .

در آیه ۱۳ - سوره الشوری آمده است : « أن أقيموا الدین ولا تفرقوا فیه » آنکه راست بدارید دین را و در آن از پراکندگی پرهیزید و در همین آیه فرمود سفارش مابه تو ( یا رسول الله ) همان سفارشی است که به نوح و موسی و عیسی کرده ام ، یعنی خلاصه سفارشی که به پیغمبران اولی العزم شده است ، راست داشتن دین است . و راستی مایه اتحاد و دوری از پراکندگی است . مردمی که به یکدگر راست بگویند ، همه یکی خواهند بود .

چه خوب گفت صاحب مثنوی علیه الرحمة :

جان گرگان و سگان از هم جداست متحد ، جانهای شیران خداست  
از حسن بصری رحمه الله روایت است که هرگاه این آیه : « إن

الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا، الخ .. » می خواند ، می گفت : خدایا تو پروردگار ما هستی ، پس روزی ما فرما استقامت را . در حدیث است که حضرت رسول به علی رضی الله عنه امر فرمود تا « سداد » و « هدی » را از خدا بخواهد و فرمود در سؤال « سداد » از خدا ، بخاطر آن که تیر چگونه راست به نشانه می آید ، و در خواهش « هدی » بخاطر آن که راه راست چگونه بدست می آید .

قیام و اقامه و استقامت مأخذشان یکی است و در معنی نزدیک بهم هستند قیام بمعنی ایستادگی . اقامه بمعنی برپاداشتن . استقامت ، راست داشتن . کسیکه در همه امور راست شد ، هم امور دین را پیا داشته است و هم به حقوق آن ایستادگی نموده است . مهمترین عضوی که در بدن آدمی باید برای راست داشتن آن کوشید ، زبانست . در صحیح ترمذی از همین ابو عمرو روایت می کند که ابو عمرو گفت یا رسول الله ، ترسانك ترین چیزی که از آن بر من می ترسی ، چیست ؟ حضرت اشاره به زبان فرمود .

در صحیح ترمذی از ابی سعید خدری رضی الله تعالی عنه روایت می کند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و صحبه و سلم فرمود : « اذا أصبح ابن آدم فان الاعضاء كلها تفكر ( فی ) اللسان ، فتقول إني لله فینا فإنما نحن بك فان استقممت استقمنا وإن اعوججت اعوججنا » . هر روز اعضاء بدن همگی درباره زبان می اندیشند و به زبان می گویند از خدا بترس در باره ما ، زیرا ما همه بوسیله تو راحت یا ناراحت خواهیم شد . اگر تو راست شدی ، ما همه راست خواهیم شد ، و اگر تو کج شدی ، ما همه کج خواهیم شد و مقصود از استقامت ، راستی و راست بودن تا آنجا که مقدور است .

در آیه ۶ - سوره فصلت آمد است : « فاستقیموا إلیه واستغفروه » در رفتن بسوی خدا ، راه راست و استقامت در پیش گیرید و از خدای توانا طلب آمرزش کنید تا اگر در استقامت شما

قصوری باشد ، بیا مرزد . در سوره « احقاف » نتیجه استقامت را  
 فرود آمدن فرشته برای نوید دادن به آسایش ودوری از اندوه و فگرانی  
 ومزده گرفتن به بهشت موعود و یاری کردن خدای تعالی و دفاع او از  
 مردم با استقامت و بزرگواریهایی که خدا برای مردم با استقامت  
 آماده ساخته است دانست - آیات : « إن الذین قالوا ربنا الله ثم  
 استقاموا ، فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون ( الاحقاف - آیه ۱۳ )  
 و « أولئك أصحاب الجنة خالدين فیها جزاء بما كانوا یعملون » ( الاحقاف  
 آیه ۱۴ ) خود بهترین دلیل است .

ابو عمرو - و گفته شده ابو عمره ، سفیان بن عبدالله ثقفی ، از  
 یاران پیغمبر صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم و از اهل طائف بشمار  
 است ، در صحیح مسلم ، این حدیث از او روایت شده است و  
 ترمذی و نسائی وابن ماجه نیز از او روایت نموده اند .

## الحديث الثاني والعشرون

حديث بیست و دوم

عن أبي عبدالله ، جابر بن عبدالله الأنصاري رضي الله عنهما ؛  
أن رجلا سأل رسول الله ﷺ ، فقال : أرأيت إذا صليت المكتوبات  
وصمت رمضان وأحللت الحلال ، وحرمت الحرام ، ولم أزد على ذلك  
شيئاً ، أدخل الجنة ؟ قال : نعم — رواه مسلم ، ومعنى حرمت الحرام  
اجتنبته ومعنى أحللت الحلال ، فعلته معتقداً حله .

از ابی عبدالله انصاری رضی الله عنهما : محققاً مردی پرسید از  
رسول الله صلی الله علیه و سلم ، پس عرض کرد : مرا خبر بده یا  
رسول الله ؛ هرگاه بخوانم نمازهای فرض و روزه بگیرم ماه مبارک  
رمضان و روا بدارم و انجام دهم حلال را و حرام بدانم حرام را و  
دوری نمایم از آن و نینفازیم بر آن چیزی ، آیا داخل بهشت می شوم ؟  
رسول الله فرمود : بلی . روایت نمود این حدیث را مسلم — و معنی  
حرمت الحرام — دوری جستم از آن و معنی احللت الحلال انجام دادم  
آن را به اعتقاد روا بودنش .

---

فرمایش نبوی بالا می فهماند که بدست آوردن نیکبختی دو جهان  
برای کسیکه موفق باشد ، کار آسانی است . زیرا می رساند که  
خواندن نماز فرض و گرفتن روزه فرض و استفاده از حلال و اجتناب  
از حرام برای رفتن به بهشت کافی است و این معنی شاید از لحاظ  
احادیثی که درین مطلب آمده است ، متواتر و یا نزدیک به تواتر باشد .  
در صحیح نسائی و ابن حبان و حاکم از روایت ابی هریره و ابی —

سعید الخدری از رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم که فرمود : « ما من عبد یصلی الصلوات الخمس و یصوم رمضان و یشترک الزکاة و یتجنب الكبائر السبع ، إلا فتحت له أبواب الجنة یدخل من أيها شاء » - ثم تلا : إن تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم و ندخلکم مدخلاً کریماً - آیه ۳۱ - سوره النساء . نیست بنده ای که بخواند نمازهای پنجگانه و روز بگیرد ماه رمضان و بیرون نماید زکات مال خود و دوری بجوید از گناهان کبیره ، مگر اینکه گشوده می شود برای اودرهای بهشت تا از هردری که بخواهد بهشت داخل شود - پس از آن آیه بالا را تلاوت فرمود : « اگر دوری بجوئید از گناهان کبیره که منع شده اید از آن ، کفاره کنیم بدی هایتان را ، و داخل نمائیم شمارادر محل بزرگواری که بهشت باشد . »

در همین معنی ، امام احمد و نسائی از حدیث ابی ایوب انصاری از رسول الله روایت کرده اند . و در همین معنی که اقامه فرائض و انجام دادن حلال و دوری جستن از حرام مایه نیکبختی و دخول بهشت است . در مسند امام احمد از عبد الله بن عباس از رسول الله روایت است ، و در طبرانی نیز همین معنی روایت است و در صحیح بخاری از ابی ایوب انصاری از رسول الله ، و در صحیح مسلم از ابی ایوب انصاری از رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم به همین معنی روایت است ، و در بخاری و مسلم از ابی هریره از رسول الله و در بخاری و مسلم از طلحه بن عبید از رسول الله به همین معنی روایت است ، و در صحیح مسلم از انس از رسول الله به همین معنی روایت است .

خلاصه گرفتن حلال و گذاشتن حرام و ترك آن ، مایه سعادت دو جهان است . و قصد از اعمال اسلام و ارکان ایمان آنست که انسان را وادارد باستفاده از حلال و اجتناب از حرام . در حدیث است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود :



« من قال لا إله إلا الله مخلصا ، دخل الجنة . قيل وما اخلاصها ؟ قال : أن تحجزك عما حرم الله . » کسی که گفت لا إله إلا الله ، از روی اخلاص داخل به بهشت می‌شود . گفته شد : از روی اخلاص چگونه است ؟ فرمود : اخلاص لا إله إلا الله آنست که تورا از آنچه خداوند حرام فرموده است ، باز دارد .

گروهی از دانشمندان گفته اند که کلمه توحید یعنی « لا إله إلا الله » سبب است برای داخل شدن به بهشت و نجات از دوزخ و لکن دارای شروطی است و آن عبارت است از : اداء فرائض و اجتناب مناهی . وقتی به حسن بصری رحمه الله گفته شد که مردمی می‌گویند که هر کس « لا إله إلا الله » گفت به بهشت می‌رود . حسن گفت که هر کس لا إله إلا الله بگوید و حق و فرض آن انجام بدهد ، به بهشت میرود . به وهب بن منبه گفته شد : آیا چنین نیست که « لا إله إلا الله » کلید بهشت است ؟ گفت بلی . « لا إله إلا الله » کلید بهشت است و لکن هر کلیدی دندانه‌هایی دارد . یعنی « لا إله إلا الله » شروطی دارد و آن عمل کردن بر آن و دوری جستن از آنچه خداوند حرام فرموده است .

گفتار حسن بصری که در بالا یاد شد ، می‌رساند که هرگاه قلب انسان بمعنی « لا إله إلا الله » متحقق شد و در آن راست گفت و درباره آن اخلاص ورزید ، طوری عظمت و هیبت و محبت و تعظیم پروردگار در دل جای‌گزین می‌شود که هوای نفس و وسواس شیطان را در آن راهی نمی‌ماند و در دل ، محبت و اراده و طلب چیزهایی می‌نماید که اراده آفریدگار بر آنست و هرگاه انسان دید که در دلش محبت چیزهایی است که خدای متعال بغض آن را دارد و یا دید که در دل ، بغض چیزهایی است که خدای متعال حب آنرا دارد ، دلیل آن است که شخص تابع هوی است ، نه تابع فرمان خدای تعالی .

در حدیث بالا یادی از زکات و حج نبود . ازین جهت که این

حدیث ، قبل از وجوب زکات و حج بود و یا ازین جهت که نامبرده در حدیث بالا زکات و حج براو لازم نبوده است ، باینکه نصاب زکات و استطاعت حج نداشته است . نام سؤال کننده در حدیث بالا : نعمان بن قوفل است که از مجاهدین « بدر » و از شهداء احد است . حضرت رسول همیشه حال سؤال کننده را در نظر می گرفته اند و برابر حال او و مصلحت احوال او بیان می فرموده اند .

از حدیث بالا دانسته می شود که در غیر فرائض ، مثل سنن و نوافل ، اجباری نیست اگر چه در نوافل و سنن جبران قصور در فرائض است و در نوافل و زیادت طاعت نزدیک شدن بخدای تعالی فراهم می گردد ، چنانکه در حدیث صحیح است : « ولا يزال عبدی یتقرب الیّ بالنوافل الخ .. » که همیشه بنده ام خود را بمن نزدیک می سازد به نوافل طاعت ، و زیادتی کارهای خیر بجائی که همه کارهایش را من متعهد می شوم و شاد باد روان سعدی که گفت :

رسد آدمی بجائی که یجز خدا نبیند      بنگر که آنچه خداست مکان آدمیت  
مقامی که غیر از خدا نبیند ، آنچه ببیند ، برای خدا ببیند و آنچه انجام دهد ، برای رضای خدا انجام دهد . در امر و نهی و فعل و ترك ، همه رضای خدا جوید . و در حدیث است که اولین کلمه که بر زبان نوزاد می گذارید « لا إله إلا الله » باشد و آخرین کلمه که بر آن از دنیا می رود « لا إله إلا الله » باشد .

کسیکه خدا ، آغاز و فرجام گفتار او را توحید : « لا إله إلا الله » قرار دهد ، همه عمرش به طاعت آورد و همین معنی است که خدا تعالی میان آن دو کلمه پیامرزد . در حدیث است : « من كان آخر كلامه لا إله إلا الله ، دخل الجنة » کسیکه آخرین گفتارش « لا إله إلا الله » باشد ، به بهشت می رود .

معروف است که « أبوزرعة » از حفاظ بلند نام حدیث ، با عمر

طولانی که در همه حدیث گذراند ، آخرین روز از عمرش ، اسناد این حدیث را پرخواند تا اینکه رسید به : « قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : من كان آخر كلامه لا إله إلا الله ، دخل الجنة » و بعد ، گردش کج شد ، دیدند که در گذشته است . رحمه الله تعالى ، حتی قبل از گفتن « دخل الجنة » در گذشت ، تا آخرین سخنش کلمه توحید باشد . و ازیراه است که انسان به هر گفتاری زبان خود را عادت داد ، به همان گفتار از جهان می رود و بجاست که انسان بکوشد تا همیشه زبانش پیاد خداتعالی باشد تا وقت رفتن از جهان هم بر یاد خدا رهسپار آخرت شود . خداوند از فضل و کرمش ، عاقبت همه ما را بخیر بفرماید و پایان گفتارمان کلمه « لا إله إلا الله » قرار دهد .

ابو عبدالله ( و گفته می شود - ابو عبد الرحمن - و ابو محمد ) ، جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما . پدرش عبدالله از ثقباء دوازده گانه بود که حضرت بر هفتاد و دوتن از انصار که در عقبه دوم به حضرت رسول دوازده تن « نقیب » یعنی رئیس و سرپرست قرار داد . عبدالله یکی از این دوازده تن بود .

در عقبه بحضور پیغمبر شرفیاب شد و در « بدر » از مجاهدین بود و در « أحد » شهید شد . مادر جابر هم از صحابیات است . جابر بن عبدالله در عقبه همراه پدرش به حضور حضرت رسول الله شرفیاب شد و در بدر و احد حاضر بود ، ولی پدرش او را از جهاد منع می کرد . او در « بدر » آب برای مجاهدین می آورد . موقعیکه پدرش در احد شهید شد ، از آن به بعد در تمام غزوات و مشاهد در رکاب پیغمبر بود . جابر بن عبدالله انصاری از حفاظ بلندنام است که احادیث بسیار از پیغمبر روایت نموده و عمری دراز آورده و در سن نود و چهار سالگی در مدینه در گذشت . گفته می شود وی از آخرین یاران پیغمبر است که در مدینه در گذشته اند .

جمله حدیثهایی که از رسول الله روایت کرده ۱۵۰۰ حدیث است  
که بخاری و مسلم بر ۵۴ حدیث اتفاق دارند و بخاری به ۲۶ حدیث  
و مسلم به ۱۲۶ منفردند . پیغمبر بارها برای « جابر » طلب مغفرت  
نمود و در شام همراه علی بن ابی طالب بود و در آخر عمر نابینا شد ،  
رضی الله عنه و جزاه عن الاسلام خیراً .



## الحديث الثالث والعشرون

حديث بیست و سوم

عن ابي مالك ، الحارث بن عاصم الأشعري رضي الله عنه قال :  
قال رسول الله ﷺ الطهور شرط الإيمان ، والحمد لله تملأ الميزان ،  
وسبحان الله والحمد لله تملآن أو تملأ ما بين السماء والأرض والصلاة  
نور والصدقة برهان ، والصبر ضياء والقرآن حجة لك أو عليك كل الناس  
يغدو فبائع نفسه فمعتقها أو موبقها . (رواه مسلم)

از ابي مالك، حارث بن عاصم اشعري رضي الله عنه گفت كه فرمود:  
رسول الله صلى الله عليه و سلم پاکیزگی نصف ایمان است والحمد لله  
و ستایش خدا پر میکند ترازوی حسنات را و سبحان الله والحمد لله  
پر میکنند میان آسمان و زمین . و نماز ، نور و روشنائی است و صدقه  
دلیل ایمان داری است و شکیبائی، فروغ و پرتو ایمان است و قرآن دلیلی  
است بنفع تو یا مدرکی است به ضرر تو ، همه مردم به تلاش و سعی  
میآیند بامدادان ، پس کسی میفروشد خود را بخدا و خود را آزاد میکند،  
یا خود را هلاک میکند به خود را فروختن به هوی و خلاف خدا نمودن .  
این حدیث را مسلم روایت کرده است .

---

در فرموده حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و صحبه  
و سلم در حدیث بالا راهنمائیهای فراوان است برای کسانی که دیده را  
بگشایند و حقایق را بفهمند : الطهور شرط الإيمان : پاکیزگی نصف  
ایمان است ، زیرا اخلاق بر دو قسم است : قسمی که پاک شدن از آنها

از ایمان‌داری است و قسمی که آراستگی به آنها از ایمان‌داری است پس پاکیزگی و خود را پاک ساختن از آلودگیها ، نصف ایمان است و آراستگی به شایستگی‌ها نصف دیگر ایمان است .

در حدیث دیگر آمده است : الایمان نصفان : نصف شکر و نصف صبر - ایمان دونیم است . نیمی سپاسگذاری است و نیمی شکیبائی . آنچه در زندگی از ناملایمات باشد ، مانند تهیدستی ، صبر در برابر آن نصف ایمان است و آنچه در زندگی برابر خواهش انسان باشد ، مانند توانگری ، سپاسگذاری بر آن نصف ایمان است .

در حقیقت دستور پاکیزگی و آراستگی ، از دستورهای مؤکد دین مبین اسلام است و آراستن ظاهر و پاک ساختن بدن بوسیله وضوء و آبدستی و غسل و آب تنی و بوخوشی و لباس پاک که در اسلام منتهای تأکید بر آن شده است ، و در هر فرصت و مناسبتی وضوء و یا غسل مندوب شده است ، پاک ساختن دندان و خوشبو ساختن دهان به مسواک‌زدن و پاک ساختن دستها به چیدن ناخن - و اصلاح موی سر و روی و ستردن موی بغل و شرمگاه و استعمال سدر یعنی برك «کنار» و صابون و پوشیدن لباس فاخر در عید و لباس سفید در بیشتر ایام و تعمیر کردن از آراستگی ظاهر بعنوان بجا آوردن حق نعمت ، یکی از دلائل آشکار است که اسلام به پاکیزگی اهمیت فراوان می‌دهد و کافی است که انسان سیرت مطهره رسول اکرم را مطالعه نماید و از پاکی و خوشبوئی و آراستگی ظاهر پیغمبر اسلام که نوعی از آراستگی باطن ، مکمل ایشان بوده است ، مطالعه نماید تا بداند یکی از علل پیشرفت خارق‌العاده مسلمین در صدر اسلام همین طهارت و پاکی مسلمین از حیث ظاهر و باطن بوده است که در ظاهر ، مردانی آراسته و پاک و در باطن مردانی شایسته و پاکیزه و در ایمان کامل که از طهارت ظاهر و باطن سرچشمه میگیرد ، مانند کوهی عظیم پابرجا و استوار بوده اند .

اما از حیث تفسیر لفظی کلمه طهور - بفتح طاء - بمعنی بسیار پاک و بضم طاء طهور بمعنی پاکیزگی - و پاکیزگی و پاکی به پاک بودن از ناپاکیها و پاکیزگی به طهارت از وضوء و غسل و غیره همه در زیر کلمه « طهور » داخل است و عادتاً مقید بودن به طهارات اسلامی، آدمی را از کارهای ناروا که مایه شرمساری و از دست دادن اعتبار و شرف است، باز میدارد.

در روزهایی که انگلیس مقتدرترین کشورها بود و زندانهای بیشمارش پر از زندانیان بود، یکی از سیاستمداران ایشان نوشته بود: در تمام زندانهای انگلیس يك زندانی که مقید به طهارت اسلامی باشد، ندیده است.

کلمه « شطر » بمعنی نیم است، ولی لزومی ندارد که شطر و نصف بمعنای نصف کامل و برابر با نصف دیگر باشد. زیرا در گفتار عرب: « نصف السنة سفر و نصفها حضر » نیمی از سال در سفر و نیمی از سال در حضر بسر میآورد، اگر چه دو برابر در سفر باشد و يك برابر در حضر و یا بالعکس.

چنانکه معروف است، کسیکه سر رشته داری، کاری متعهد شد، نیمی از مردم، دشمن او و نیمی از مردم، دوست او باشند و ممکن است دشمنانش بیشتر از دوستانش باشند و ممکن است دوستانش خیلی بیشتر از دشمنانش باشند. در حدیث است که علم فرائض، نصف علم است. یعنی دافائی به علم قسمت میراث، نیمی از علم را تشکیل میدهد که علم یا تعلق به حیات و زندگی شخص دارد و یا تعلق به بعد از زندگی و پس از مرگ. آنچه تعلق به پس از مرگ دارد و قسمت میراث است، نیمی از علم است.

گفتیم که « طهور » بمعنی پاکیزگی است و آن، شامل پاکیزگی ظاهری و باطنی است. بعضی قصد از « طهور » را وضوء دانسته

و مؤلف این قول را أقرب اقوال دانسته است . باز هم اشکالی ندارد ، زیرا خدای عزوجل از اسرار عباداتش ، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم را بهتر واقف ساخته است . « والحمد لله تملأ المیزان » و ستایش خدا به گفتن « الحمد لله » با فهم معنی آن ، پر میکند ترازوی اعمال را . زیرا در گفتن « الحمد لله » اثبات همه صفات پروردگار است ، زیرا صفات بی‌ماقد ذات پاک آفریدگار را متعال معترف بودن است که آدمی را به ستایش و ادوار میسازد . کسیکه معترف به جمیع صفات پروردگار تواقا باشد و در برابر آن صفات ، ستایش خدای متعال بجا آورد ، ثواب آن اگر مجسم شود ، عظمتش بحدی است که ترازوی اعمال با همه بزرگی که دارد ، پر مینماید .

در خصوص ترازوی اعمال در روز قیامت ، آیات قرآن بسیار است ، مانند . « و نضع الموازين القسط لیوم القيامة » آیه ۷۷ - سوره الانبیاء » و میگذاریم ترازوهای عدالت و دادگری کامل را برای روز قیامت . در دنیا هر حکمی در باره هر فردی بشود ، ملاک آن ظاهر است و اما بر باطن کسی آگاهی یافته نشود . ولی ترازوهای آخرت ، ظاهر و باطن هر دو را آشکار میسازد و در آنجاست که هموزن مورچه به حساب میآید و مقدار ذره به وزن میآید .

در حدیث صحیح هم اثبات ترازوی اعمال است و هر کسی که سالمترین و بهترین اقوال را بخواهد ، همانا اعتراف بمیزان اعمال است . چنانکه آیات و احادیث دلالت بر آن دارد . کسیکه عقلش قاصر باشد و نتواند بداند که اعمال هم در آخرت دارای جسم و صورت است ، برای چنین کسانی هم پیشوایانی از معتزله هستند که حدیث و آیه را تأویل میدهند ، به عقیده اینکه قصد از ترازو خود ترازو نیست ، بلکه قصد از آن اجرای عدالت است و آنهم بطوری که هموزن مورچه از اعمال بشمار آورده شود .

لفظ « موازين » در آیه به صیغه جمع بود . بعضی برآند که



صیغه جمع برای تفخیم و بزرگ جلوه دادن است ، مثلی که در حال تعظیم ، هم صیغه جمع میآید . چنانکه در آیه ۹۹ ث سوره المؤمنون آمده است : « رب ارجعون » ای پروردگار باز بگردانید مرا . و بعضی از علماء معتقدند که میزان ، متعدد است بجائیکه برای هر فردی ، میزان بخصوصی است : ( و سبحان الله والحمد لله تملان أو تملأ ما بین السماء و الارض ) این دو کلمه « سبحان الله والحمد لله » و یا این يك جمله « سبحان الله والحمد لله » پر میکنند میان آسمان و زمین ؛ برای اینکه الحمد لله عبارت از ستایش خداست در برابر صفات کمال او ، و سبحان الله تنزیه است و پاک دانستن خدا از آنچه شایسته او نباشد . پس سبحان الله برای سلب نقائص است و الحمد لله برای اثبات کمالات . والبته اثبات ، مقدم بر سلب است و در بعضی از روایات « التسبیح نصف المیزان ، والحمد لله تملؤه ولا اله الا الله لیس لها دون الله حجاب » سبحان الله گفتن نیمی از ترازوی اعمال را پر کند و الحمد لله همه آن را پر سازد ولا اله الا الله مانعی از قبول شدن ندارد . در حدیث است بروایت علی رضی الله عنه : « الله اکبر ولا اله الا الله » پر میکند آسمان و زمین و میان آنها . و در مسند امام احمد : « ولا یثقل شیئی بسم الله الرحمن الرحیم » و هیچ چیز در ثواب بسنگینی « بسم الله الرحمن الرحیم » نمیاید و از اینراه است که خدای توانا گشایش قرآن را به این کلمه فرمود و در آغاز هر کار و در ابتداء هر نشست و برخاستن ، گفتن « بسم الله الرحمن الرحیم » سنت است و همچنین صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلّم .

والصلاة نور . نماز روشنائی است ، قلب را صیقل میکند ، دیده را روشنائی میبخشد و از اینجاست که در حدیث وارد است که حضرت رسول الله میفرماید : « و جعلت قرۃ عینی فی الصلاة » و گردانیده شد روشنی چشم من در نماز . در حقیقت نماز مایه آسایش روح و چیرگی بر هموم است . در حدیث است که حضرت رسول الله صلی الله علیه

و آله و صحبه و سلم میفرمود : « يا بلال أقم الصلاة و أرحنا بها »  
ای بلال ، اقامه نماز بگو تا در نماز شویم و آسایش یابیم .

در مسند امام احمد و صحیح ابن حبان از پیغمبر روایت کرده  
است که فرمود : « من حافظ علیها ، کانت له نوراً و برهاناً و نجاته يوم  
القیامة » کسیکه محافظت بر نمازهای پنجگانه نماید ، خواهد بود  
برای او روشنائی و دلیل ایمان داری و وسیله رهایی از عذاب . و در  
حدیث است : « کان صلی الله علیه و سلم إذا حزبه أمر ، فزع الى  
الصلاة » عادت حضرت رسول بود که چون کاری او را نگران میساخت  
و یا مشکلی پیش میآمد ، پناه به نماز می برد و از خدای توانا  
استمداد میفرمود و چیزی نمیگذشت که مشکل ، مانند آب آسان  
میشد . این امر پناه بردن به نماز و رو آوردن بخدا ، چاره خواستن  
از او تعالی ، شیوه هریک از عرفاء و دانشمندان بوده است - حتی  
ابوعلی سینا میگوید : هرگاه در علاج بیماری فرو میماندم ، وضو  
میساختم و بسوی مسجد جامع روانه میشدم و در آنجا نماز میخواندم  
و چاره کار را از خداتعالی می خواستم و دیری نمیگذشت که علاج بر  
من آسان میشد . دانشمندان بسیار در سیرتشان فوشته اند که هرگاه  
مسأله ای لاینحل میشد ، از طریق وضو و روی آوردن بمسجد و نماز  
و چاره خواستن از خداتعالی آنرا بزودی حل میکردند .

خلاصه آنهاییکه اهل بصیرت هستند و ایمان در دلشان زنده  
است هرگاه در برابر کاری عاجز ماندند ، رو بخدا میآورند و از او  
چاره میخواهند و عادة دیری نمیگذرد که از نومیدی رهایی می یابند  
و چاره کارشان میشود .

« و الصدقة برهان » و صدقه دادن و کارهای خیر انجام دادن  
و کومک به مستمندان نمودن دلیل ایمان داری است . زیرا هر معامله ای  
که ده يك فایده در بر داشته باشد ، هیچ کاسبی از آن روگردان نخواهد  
شد . پس موقعی که در برابر يك ریال صدقه ، خدای توانا وعده هفتصد

برابر و بیشتر داده اند ، چگونه ممکن است شخص با ایمان از اینهمه فایده روگردان شود ؟

در حدیث است که حضرت رسول فرمود : « ما نقصت صدقة من مال » صدقه از مال کسی کم نخواهد کرد . با اینحال صدقه و کومك به مستحقان مایه خوشنودی خدا و دعای خیر مستمندان و جلوگیری از پیش آمدهای ناگوار است .

در حدیث است « صنائع المعروف تقي مصارع السوء » کارهای خوب از زمین آمدن های بد جلوگیری میکند . و نیز در حدیث است : « داووا مرضاكم بالصدقة » بیمارانتان را به صدقه درمان کنید .

یکی از دانشمندان میگوید : فرزندم بیمار شد تا اینکه اطباء و پزشکان از علاج او فرو ماندند و يك روز اظهار کردند که بیش از این از ما کاری ساخته نیست . من با این ترتیب احساس کردم که پزشکان میخواهند بمن بفهمانند که از علاج گذشته و مرگش حتمی است . من با این حال که پیداست چه حالی داشتم ، از خانه بدر شدم . در خارج از خانه بخاطرم آمد که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است : بیماران خود را به صدقه درمان کنید . من بخاطرم گذشت که امروز این فرمایش نبوی را می آزمایم . اگر صحیح بود ، که همیشه برایم درس عبرتی است . و اگر صحیح نبود ، مقداری که صدقه میدهم ، چندان تفاوتی در مصرف روزانه ام نخواهد داشت . آنگاه بخاطر آوردم که چه کسانی في الواقع مستحق هستند . رفتم و به ایشان صدقه ای رساندم . در مراجعت با کمال تعجب دیدم وضع فرزندم بهبود یافته است . چشمش باز است و سخن میگوید و از آن به بعد حالش رو به بهبود رفت و کم کم شفا یافت .

چقدر افراد عیال بار هستند که با درآمدی بسیار اندك ، چند سر عائله دارند و مجبورند روزی دوبار با نان خشك و خالی بسازند موقع عشاء جیغ و ناراحتی فرزندان را سربار به گرسنگی خواب رفتن خود سازند .

در محیطهائی که فشار فقر و تهیدستی زیاد است ، محال است کسیکه نخواهد از راه کومك به مستمندان جلوی بلا را بگیرد ، محال است از طریق پزشك و دوا تنها بشفا و بهبودی برسد .

روزگاری که آداب اسلامی رائج بود و صدقات و خیرات بوفور موجود بود ، صفای اجتماع و آرامش و دل شاد نیز فراوان بود . از روزی که مظاهر تمدن غرب و بخل مخصوص فرنگیان مرسوم شد ، تندرست به تمام معنی را نمیتوان یافت . گمان نمی برم هیچ زمانی مانند این دوره - دوره وانفصائی بوده باشد که نه خویشی و قرابت در دلهای سنگدلان اثر دارد و نه دیدن افتادگان و بیچارگان .

« و الصبر ضیاء » : و شیکبائی روشنائی است . روشنائی و زیور مردان بلندنام است . در حدیث است : « ما أعطی عبد عطاء خیراً ولا أوسع من الصبر » داده نشد کسی دهشی که بهتر و گشایش بخش تر باشد از شکیبائی . در کلام الله مجید در آیه ۱۵۳ - سوره البقرة آمده است : « . استعینوا بالصبر والصلوة » و كمك بجوئید به صبر و نماز . صبر بر سه نوع است : صبر بر طاعت خدای تعالی - و صبر از معاصی و گناهان - و صبر در برابر تقدیر سرنوشت . ساختن با زمانه ، برای بلندهمتان جز از راه صبر میسر نیست . مهمترین انواع صبر ، همة صبر در طاعت است . و صبر از معاصی است که هیچگاه در برابر خواهشهای نفس ، خود را به نافرمانی خدا تعالی و عواقب آن دچار نسازد . روزه داری که فضائل آن بسیار است ، از این جهت است که شعبه ای از صبر است و روزه دار ، از بام تا شام از شهوت و خوراك و آب صبر می نماید .

حضرت رسول ، صبر را ضیاء نامید . زیرا شخص شکیا برای گرفتن راه راست بوسیله صبر از نور حق استفاده می نماید و در مواردی که اضطراب و پریشانی افکار پیش می آید ، از برکت صبر ، توفیق بر راه راست می یابد . و نظر باینکه از راه صبر ، طرق اعمال و عواقب

آنها را می‌اندیشد، همیشه کارهایش بر پایه راستی و درستی قرار گیرد. در معنی صبر نزد عرفاء عباراتی است که مغز آنها یکی است و آن پایداری بر کتاب و سنت است، و در بلایا و مصایب، ادب را نگهداشتن و هیچگاه بر تقدیر، زبان اعتراض نگشودن. کلمه ضیاء عبارت از هر روشنائی است که حرارت را همراه دارد. مانند روشنائی خورشید. و نور عبارت از هر روشنائی است که حرارت همراه نیاورد و لذت - بخش باشد مانند روشنائی ماه. و معلوم است که روشنائی ماه از خورشید است، زیرا در قرآن آیه ۵ - سوره یونس آمده است: «و هو الذي جعل الشمس ضياء و القمر نورا» اوست خدائی که خورشید را روشنائی بخش و حرارت افزا ساخت و ماه را روشنی داد. بنا بر آن، صبر، اصل نماز است. زیرا نماز مانند هر عبادت دیگری نیازمند به صبر بر مواظبت آن می‌باشد و از جهت دیگر صبر همیشه در برابر ناملازمات و فشار آن همراه با سوزش و ناراحتی است. در حالیکه نماز چنانکه گفتیم، آسایش خاطر و رو آوردن بدرگاه خدا و لذت مناجات را همراه دارد. این است که نماز را نور و صبر را ضیاء نامید. شارع مقدس، در كمك جستن برای کامیابی در نیکبختی دوجهان، كمك بجستن به صبر و نماز هر دو دستور داد: «والقرآن حجة لك أو عليك» و قرآن دلیلی است و گواهی به نفع تست، اگر آن را بکار بستی و گواه و دلیل به ضرر تست، اگر بر خلاف آن رفتار کردی. خداوند فرمود: «و تنزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين ولا يزيد الظالمين إلا خسارا» آیه ۸۲ - سوره الاسراء: و فرود می‌آوریم از قرآن آنچه بهبود و رحمت برای مؤمنان باشد و نیفزاید ستمگران را مگر زیانکاری. قرآن شفاء روانها و رحمت دلها و راهنمای عقلها و روشنائی بخش مغزها و بهبودی بخش سینه‌هاست. در حدیث دیگر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلم فرمود : « القرآن شافع مشفع و ماحل مصدق . من قدمه امامه ، قاده الى الجنة و من جعله وراءه دفع في قفاه الى النار » : قرآن شفاعت خواهی است قبول شده شفاعت او ، و چاره سازی است تصدیق شده . کسیکه قرآن را امام خود قرار داد ، او را به بهشت رهبری کند و رساند . و کسیکه او را پشت سر قرارداد ، او را بدوزخ رساند .

در حقیقت این کتاب چه گهرهای شاهواری در بردارد و چه پندهای گرانبها که عرضه می نماید و چه راههای راست و روشن که در جلو آدمی قرار می دهد . مؤمنان هیچگاه از آن سیر نشوند و هیچ موقع از فرمان او سر نیچند در گور و گردنه های قیامت ، رهائی بخش و یاری ده است و در اوقات فراغت ، همد می غمگسار و مهر گستر گردد . افسوس که اهل قرآن چهره در نقاب خاک کشیدند و عمل به قرآن از صدور رجال ، به بطون کتب انتقال یافت .

« کل الناس یعدو » : همه مردم چون بامداد شود ، از خانه برون شوند و به تلاش و کوشش پردازند و همه با شتاب و سرعت برای بدست آوردن مقاصد می کوشند . ( فبائع نفسه فمعتقها ) پس کسی است که خود را به خدا می فروشد و خود را آزاد می کند ، خود را از بردگی گناهان آزاد می سازد و از گرفتار شدن در عواقب معاصی از خشم خدا و عقاب شدید او خود را می رهااند .

ابو بکر بن عیاش گوید : موقعیکه جوان بودم مردی به من گفت ، بکوش تا آنجا که می توانی تا در دنیا از برده شدن در آخرت خود را برهانی ، زیرا کسی که در آخرت ، بندی و اسیر و برده و ذلیل شد ، رهائی نخواهد یافت . قسم بخدا این گفته را هیچگاه فراموش نکرده ام . حسن بصری گوید : مؤمن در دنیا مانند اسیر است که هیچگاه ایمن نشیند و برای نیکبختی خود از هیچ کار خیری فروگذار نکند و بداند که ایمنی نیست ، مگر روزی که خدا را دیدار کند و آنروز پس

از مرك است . او گفت : ای آدمیزاده ، مردم همه بسوی سودجویی و استفاده روانند ، کجا می‌توانی مانند خود بدست آوری ؟ بکوش تا خودت استفاده کنی زیرا هرگز مانند خودت را نخواهی یافت . یعنی اگر تمام دنیا را بدست آوری و بتوانی خود را نیکبخت سازی ، وقتی که خودت به کیفر گناهان در دل دوزخ جای گرفتی ، همه فایده‌های زودگذر دنیا به چه کار آیدت ؟

در صحیح مسلم آمده است که روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ، قریش را به سوی دینداری دعوت کرد و فرمود : « ای بنی کعب ، ای بنی مره ، ای بنی عبدشمس ، ای بنی عبدمناف ، ای بنی هاشم ، ای بنی عبدالمطلب ، خود را از آتش دوزخ برهانید . ای فاطمه ، خودت را از آتش برهان » . همچنین در بخاری قریب همین معنی است و در بخاری و مسلم است که موقعی که این آیه : « و انذر عشیرتک الاقرین » آیه ۲۱۴ - سوره الشعراء نازل شد ، حضرت این دعوت را فرمود . در حقیقت جمله «خودت را برهان» یعنی به‌چه کسی مهرمی‌ورزی که از خودت برایت بهتر باشد ؟ در خوبی از خودت آغاز کن . اگر خودت را رحم نکردی و با آلودگی‌ها خودت را باختی ، همان مثال معروف صدق کند : که بعد از من جهان را آب گیرد .

در قرآن : « إن الخاسرین الذین خسروا أنفسهم وأهلیهم یوم القیامة » آیه ۱۵ - سوره الزمر آمده است : زیانکاران واقعی مردمی هستند که در خسارت و زیان بجائی رسیدند که خود و بستگانشان را خسارت کردند در روز قیامت . یعنی هم خود را باختند و هم بستگانشان را . کسیکه خود و بستگانش را از دست داد و با آتش ابدی گرفتار ساخت ، چه خسارتی ازین ، زیان‌مندتر است ؟

« او موبقها » یا کسیکه خود را به شهوتها و معاصی می‌فروشد و در آتش و عقاب خدای تعالی خود را گرفتار و هلاک می‌سازد . اما اختلاف دراینکه الحمدلله همه ترازوی اعمال را پر می‌سازد ،

و سبحان الله نصف میزان را ، ولا اله الا الله پر می کند میان آسمان و زمین ، در حقیقت هر يك از اینها همین ثواب دارد . منتها به حسب اشخاص فرق می کند . چنانکه کسی از نماز خود همه اش را دارد ، و کسی از نماز خود صدیک آن را دارد . کسی که به تنهایی نماز میخواند ، يك فضیلت دارد و با جماعت بیست و هفت درجه فضیلت را دارد . گاه است که یاد خدا بدل و زبان و اخلاص است و گاه است که با دل غافل و تن ناپاک و زبان بی زبان چقدر فرق دارد .

از سلف و پیشینیان کسانی در روز هزار بار تسبیح ، و کسانی چندین بار هموزن خود مال ، و کسانی که همه ما یملک خود را در راه خیر برای فداء و سر بهاء خود صرف کردند . خداوند متعال ما و شما و مسلمین را بر آنچه مایه خوشنودی اوست توفیق دهد . و سبحان الله ، والحمد لله ، ولا اله الا الله و الله اکبر . اگر در فضیلت آن همین يك که باقیات صالحاتند ، باشد ، کافی است . خداوند فرماید : « والباقیات الصالحات خیر عند ربك ثواباً و خیر أملاً » آیه ۶۱ - سوره الکهف . باقیات صالحات بهتر است نزدیک پروردگارت هم از حیث ثواب و هم امیدواری .

ابی مالک : نام او از بین ده نام که برای او یاد شده همانا « حارث بن عاصم اشعری » است . ائمه حدیث مانند مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه ، احادیثی که او از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت نموده در صحاح خود آورده اند . بزرگان از صحابه مانند جابر بن عبدالله از او روایت کرده اند . ابومالک اشعری و معاذ و ابو عبیده و شرحبیل همه در خلافت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنهم ، در يك روز به مرض طاعون در گذشته اند . رضی الله عنهم و جزاهم عن الاسلام خیراً .



## الحديث الرابع والعشرون

حديث بيست و چهارم

عن أبي ذر الغفاري رضي الله عنه عن النبي ﷺ فيما يرويه عن ربه عز وجل أنه قال : يا عبادي . إني حرمت الظلم على نفسي وجعلته بينكم محرماً فلا تظالموا ، يا عبادي كلّم ضال إلا من هديته فاستهدوني أهدكم يا عبادي ، كلّم جائع إلا من أطعمته فاستطعموني أطعمكم . يا عبادي كلّم عار إلا من كسوته فاستكسوني اكسّم . يا عبادي ، إنكم تخطئون بالليل والنهار وأنا أغفر الذنوب جميعاً فاستغفروني أغفر لكم .

از ابی ذر غفاری رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آنچه پیغمبر روایت میکند از پروردگار عزوجل که خداوند فرمود : ای بندگان من . محققاً حرام نمودم ستم بر خودم و گردانیدم میان شما را حرام ، پس بهمدیگر ستم نکنید . ای بندگان من همه تان گمراهید مگر کسیکه من او را هدایت نموده ام پس راه راست بخواهید از من تا شما را راهنمایی کنم . ای بندگان من ، همه تان گرسنه اید مگر کسی که من خوراکش داده ام ، پس بخواهید از من خوراک ، تا شمارا خوراک دهم . ای بندگان من ، همه تان برهنه اید مگر کسیکه پوشاکش دادم . پس بخواهید پوشاک از من تا پوشانمتان . ای بندگان من ، در حقیقت شما خطا می کنید در شب و روز ، و من هستم که می آموزم گناهان را همه . پس بخواهید آموزش از من تا بیاموزم شمارا .

---

در حدیث صحیح بالا : حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم ، دنیائی از حکمت را بر امت خود روشن میسازند .

يا عبادي انکم لن تبلغوا ضري فتضروني ولن تبلغوا نفعي فتنفعوني  
يا عبادي لو أن أولکم و آخرکم و انسکم و جنکم کانوا علی أتقى قلب رجل  
واحد منکم ، ما زاد ذلك في ملكي شیئا . يا عبادي لو أن أولکم  
و آخرکم و انسکم و جنکم کانوا علی أفجر قلب رجل واحد منکم ،  
ما نقص ذلك من ملكي شیئا .

ای بندگان من ، محققا شما هرگز نتوانید رسانید زیان بمن  
تا زیانی رسانید مرا . و هرگز نتوانید رسانیدن فایده بمن تا مرا  
نفعی رسانید . ای بندگان من ، اگر در حقیقت از نخستین شما تا  
آخرین فردتان و انس شما و جن تان همه باشند بر پرهیزگارترین قلب  
یکی از شما - و همه پرهیزگارترین باشید ، نخواهد افزود آن  
در ملك من چیزی را . ای بندگان من اگر در حقیقت اول و آخرتان  
و انس و جن تان همه باشند بر ناپاکترین قلب یکی از شما ، باینکه  
همه ناپاکترین باشید ، نخواهد کم نمود آن از ملك من چیزی را .

---

خدای مهربان در تمام ذرات کائنات آثار رحمت و مهر خود را روشن  
ساخت . موجودات را از نیست به هست نمود ، زندگی بخشود ،  
روزی میسر فرمود ، اسباب راحت و وسائل آسایش میسر فرمود ، و با  
نیروی هوش و عقل که به بشر عنایت فرمود ، او را روز بروز برای  
پیشرفت آماده ساخت و بشر را سفارش داد که از مایه بدبختی که  
همانا ظلم و ستم است اجتناب کنند .

عبارتی از این بهتر نمیتوان یافت که پروردگار توانا بفرماید : ای  
بندگان من ، بدافید که من ستم را بر خود حرام ساخته ام . وقتی که  
من که آفریدگار و پروردگارم ، ظلم را بر خود حرام ساخته ام ،  
اگر چه ظلم از خدا تعالی صورت نمی پذیرد ، زیرا ظلم عبارت است از

يا عبادي لو أن أولكم وآخركم وإنسكم وجنكم قاموا في صعيد واحد فسألوني فأعطيت كل واحد مسأله ، ما نقص ذلك مما عندي إلا كما ينقص المحيط إذا أدخل البحر . يا عبادي ، إنما هي أعمالكم أحصيها لكم ثم أوفيكم إياها ، فمن وجد خيراً فليحمد الله ومن وجد غير ذلك ، فلا يلو منّ إلا نفسه . (رواه مسلم)

ای بندگان من . اگر در حقیقت اولین فردتان تا آخرین فردتان از انس گرفته تا جن‌تان همه بایستند در يك میدان و همه از من خواهش کنند و بدهم به هريك از همه‌تان آنچه می‌خواهید ، نخواهد کاست آن همه خواهش از آنچه نزد من است ، مگر آن‌چنان که کم می‌کند سوزن هرگاه فرو برده شد به دریا . ای بندگان من . اینست و غیر از این نیست که آنچه می‌بینید ، درو شده کردارتان است که می‌شمارم برای شما و پس از آن به وفا و تمام ، به شما می‌رسانم ، پس کسیکه یافت خوبی را ، باید ستایش گوید خدا را . و کسیکه یافت غیر از آن ، پس نباید سرزنش کند مگر خودش را . روایتش نمود امام مسلم در صحیحش .

---

تصرف در مال دیگری . در حالیکه آنچه هست ، ملك خدا و مخلوق خداست .

خداوند در آیاتی متعدد میفرماید : « و ما أنا بظلام للعبيد » آیه

۲۹ - سوره ق : نیستم ستم کننده به بندگان . « و ما الله يريد ظملاً

للعالمين » آیه ۱۰۸ - سوره آل عمران : خداوند اراده ظلم به جهانیان

ندارد . « ان الله لا يظلم الناس شيئاً » آیه ۴۴ - سوره يونس : محققاً

خدا ظلم چیزی به مردم نخواهد نمود . « إن الله لا يظلم مثقال ذرة » آیه

۴۰ - سوره النساء : محققاً خدا ظلم نخواهد نمود هموزن مورچه‌ای .

میفرماید که من ظلم را میان شما بندگان هم حرام فرموده‌ام ، پس شما به همدیگر ستم نکنید . زیرا بدبختی بشر و کائنات همه از ظلم و ستم است . ظلم در دیانت به این است که شرك آورند ، و ظلم در نفس ، به کشتن فارواست . ظلم در نسبت دادن خود به کسانی که به آنها نسبتی ندارد . و ظلم در عرض و ناموس ، به دریدن ناموس دیگران . که هرگاه به هتك ناموس مایه پدید آمدن فرزند حرام باشد ، ظلم در نسب را هم شامل است . و ظلم در عقل به اینکه عقل را بکار نبندد و پیرو خرافات و موهوم شود و یا اینکه به آشامیدن مشروب ، عقل خود را زائل کند و از حالت آدمیت به دیوانگی و درندگی رود . و ظلم در مال به دزدی و خیانت و خوردن مال مردم از طریق ناروا .

خدای توانا هیچگونه گفتار بد را اجازه نداده است که بلند گفته شود مگر گفتار مظلوم در نالیدن از ظالم روا دانسته است تا مردم از ظلم ستمگر واقف شوند و عواقب تلخی که بر سر ظالم می‌آید ، به چشم به بینند .

اینست که میفرماید : « لا یحب الله الجهر بالسوء من القول إلا من ظلم » آیه ۱۴۸ - سوره النساء خداوند دوست نمیدارد بلندکردن آواز به بدگوئی مگر از مظلوم که ستمهای ظالم را بر شمرد .  
باری تعالی بدترین نوع ظلم را شرك دانسته است که میفرماید : « إن الشرک لظلم عظیم » آیه ۱۳ - سوره لقمان : محققاً شرک آوردن بخدا ، ظلمی است بسیار بزرگ .

در حدیث است که خداوند مهلت و فرصت به ظالم می‌دهد ، و لکن هرگاه او را به عقوبت کشید ، نجاتش محال است : « إن الله لیملی المظالم حتی إذا أخذهم یفلته » . در حدیث صحیح است که حضرت رسول پرسید : آیا می‌دانید مفلس چه کسی است ؟ گفتند : مفلس نزد ما کسی است که نقدینه و کالائی ندارد . فرمود : مفلس کسی است که روز قیامت می‌آید ، نماز ندارد و روزه دارد و زکات دارد ، در حالیکه

دشنام باین داده و این را زده و مال آن را گرفته است . پس این می گیرد از حسناتش و هرگاه تمام شد حسناتش ، و هنوز حقوق مردم در گردن اوست ، گرفته می شود از سیئات طلب کارانش و بر او انداخته می شود ، پس از آن بدوزخ فرستاده می شود .

در حدیث است که حضرت رسول فرمود : کسیکه دعای خیر در باره ظالم نمود ، پس به حقیقت دوست داشته است که نافرمانی خدا کند در زمین . ای بندگان من . همه گمراهانید ، مگر کسانی که هدایتشان دادم . پس بخواهید راهنمایی از من تا شما را براه راست برسانم . شما بندگان را به وسیله پیغمبران راهنمایی نمودم و هنگامیکه شما نوزادانی هستید آماده اسلام - من هستم که پدر و مادر و استادان مهربان برایش فراهم آورم تا او را براه راست برسانند ، و کسیکه از هدایت من محروم باشد پدر و مادر و استادانی او را نصیب خواهند بود که او را به گمراهی رسانند . من سبب ساز و چاره ساز هستم . اگر در کودکی نتوانستید ، در بزرگی بمن رو آرید که من همیشه برای هدایتتان آماده ام ، هدایت همه اش از من است فکر نکنید که عقل تنها و یا علم تنها و یا پرورش دهنده ، شما را براه راست می رساند - این من هستم که از طریق عقل و یا مربی شما را براه راست می رسانم .

خداوند می فرماید : « واللہ أخرجکم من بطون أمهاتکم لاتعلمون شیئا » آیه ۷۸ - سوره النحل : خداوند شما را از شکمهای مادران به دنیا آورد در حالیکه چیزی نمی دانستید . و آن وقت پدر و مادر و خویش و معلم فراهم ساخت تا قوه فکر و عقل و هوش بکار بندید و پایه علم را بکار برید . مهر مادر و شفقت پدر بهم آمیخت تا برای تو نگهداری و تربیت باشد . آیا باز هم تا این حد مهری جایز میدانید که روی را از احسان کننده برگردانید ؟ روی بمن آرید تا شما را به مطلب برسانم . ای بندگان من ، همه گرسنگانید مگر کسیکه من او را خوراک داده ام . از من بخواهید روزی را تا روزیتان برسانم . این من هستم

که در دل « زید » می اندازم که بر « عمرو » رحم آورد . من هستم که برای یکی حاجتی پیش آورم تا بدیگری مراجعه نماید و کمکی بوی رساند .

در حقیقت اگر انسان بدرستی بیندیشد ، می بیند که اراده خدا برای رسانیدن بندگان بوسیله یکدیگر چه اندازه شگفت آوراست . شاد باد روح سعدی که گفت :

ابرو بادومه و خورشید و فلک در کارند      تا توانی بکف آری و بفقلت نخوری  
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار      شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری  
ای بندگان من . همه برهنگانید مگر کسیکه او را پیوشانم .  
پس بخواهید پوشاك از من تا به شما برسانم . شما تصور نکنید که روزیتان در دست این و آن است . این و آن چیزی در دست ندارند . حاجت خودشان در دست من است ، مگر نه این است که مرك آنان در دست من است ؟ زندگیشان از فضل من است ؟ روزیشان من می رسانم ؟ پس چقدر فقهی است که رو به بندگان بنهید و آبروی خود نزد همچو خودی ببرید و بسوی من زو نیاورید . من عطایم بی منت است . هر قدر روزی بشما برسانم ، خسته نشوم . چه کسی سراغ دارید که اگر بیش از دوسه بار از وی بخواهید ، روی بهم نیاورد ؟ من هستم که روزیتان را متعهدم از خردی تا بزرگی ، از نوازدی تا سالخوردگی شما را فراموش نکنم . احسان می کنم و بدی می کنید باز هم روزیتان را قطع نکنم شما را مهلت دهم تا از من آمرزش بخواهید . ای بندگان من . شما به شب و روز خطا می کنید و من شمارا می آمرزم ، پس از من بخواهید تا شما را بیامرزم .

در همه این مسائل فرمود : از من بخواهید ، هدایت از من بخواهید ، روزی از من بخواهید . پوشاك از من بخواهید ، زیرا اگر بدون خواهش از او باشد ، داستان قارون پیش می آید که گفت چنانکه در قرآن است : « قال إنما أوتيته على علم عندي » آیه ۷۸ ب

سوره القصص - قارون گفت مالی که بمن رسیده است ، از علم و دانش خودم بوده است . خدا بمن نداده است . در نتیجه خودش و مالهایش همه بزمین فرو رفتند .

ای بندگان من . خوبی من بشما فقط از راه مهر و رحمت من است . من بی نیازم از شما ، منزله از نیازم . دعايتان باجابت می‌رسانم . هدایت جویان را به هدایت می‌رسانم ، روزی خواهان را روزی دهم و پوشاك رسانم ، آمرزش خواهان را می‌آمرزم و در همه اینها ابدأ توقعی از شما ندارم . « إِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ » : محققاً خدا بی نیاز است از همه جهانیان . ای بندگان من . نه توانائی زیان رسانیدن در شماست که بتوانید زیانی بمن رسانید و نه توانائی نفع رسانیدن در شماست که بتوانید بمن فایده ای برسانید . سود و زیانی از شما بمن نمی‌رسد . ای بندگان من . اگر همه بر قلب پاکترین و پرهیزگارترین فرد بشر باشید ، از ملك من چیزی کم نشود . بریچارگیتان رحم می‌آورم و به توبه شما خوشوقت شوم . شما اگر هر قدر خوشوقتی بیابید که باز هم که بآن خوشوقتی من که از توبه شما ست ، نمی‌رسد . عظمت من طوری است که همه کائنات در برابر من عدم است . کفر شما از ملك من کم نکند ، ایسان شما بر ملك من نیفزاید . ای بندگان من . اگر اول و آخرتان و انس و جن تان دريك میدان گرد آئید و هر کدام هرچه می‌خواهید از من بخواهید و به هر کدام از شما آنچه می‌خواهد بدهم ، چیزی کم نکند از آنچه نزد من است . مگر آنچه که سوزن در فرو بردن بدریا از دریا کم کند ، دریا از سر سوزن چه کم شود ؟ هیچ . یعنی هرچه بخواهندگان برسانم ، هیچ از ملك من کم نکند . چیزی کم نکند ، معلوم . بلکه بیفزاید . ندانسته اید که علم هر چه بیش انفاق شود ، افزوتر شود . پس ای بندگان . از چنین پروردگاری که خزائن کرم و رحمتش پایان نپذیرد و گنجینه های احسانش تمام نشود ، بخواهید . ولی خواستن و خواهستان همراه با

شوق و یقین باشد و در خواهش از خدای تعالی همت را بلند بگیرید که هرچه بخواهند ، نزد خدا مهم نیست .

بیچاره مردمی که از این همه رحمت محروم شوند و از آن همه دریای احسان و گنجینه‌های انفاق دست را کوتاه دارند و کاری نکنند که دری از دریای رحمت برایشان گشوده شود . الحق بیچاره آنهاییکه از خدا نخواهند و خود را بیچاره و محروم کنند و روز قیامت هم شرمساری برند که نخواستند و نیافتند . زیرا اگر می‌خواستند ، بدست می‌آوردند . ای بندگان من ، اینست و غیر ازین نیست که حقیقت قضیه اینست که همان کردارهای خودتان است که برایتان می‌شمارم و پس از آن مزد و سزای آنها را بوظا و تمام به‌شما می‌رسانم . پس اگر کسی در مزد و سزای خود خوبی یافت و به توفیق خدای تعالی کارهای شایسته کرد و زندگی پر آسایش یافت ، باید بداند که سزای نکوکاری ، نکوکاری است .

خداوند متعال فرمود : « من عمل صالحاً من ذکرٍ او اُتٰى وهو مؤمن فلنجزيه حياه طيبهً ولنجزينهم اجرهم باحسن ما كانوا يعملون » آیه ۹۷ - سوره النحل - کسیکه کار شایسته نمود ، از مرد و زن در حالیکه ایمان دارد ، پس در حقیقت او را زندگی دهیم ، خوش و پر آسایش ، و هر آینه می‌رسانیم به ایشان مزد و سزایشان در برابر بهترین رفتاری که میکردند . باید کسیکه به کارهای شایسته کامیاب شد و توفیق نکوکاری و سزای خوب آن از فضل خدا تعالی یافت ، باید ستایش خدا تعالی بجا آورد که او را چنین توفیقی داده است . چنانکه بهشتیان به سپاس خدا پرداختند و گفتند : « الحمد لله الذي هدانا لهذا » آیه ۳ - سوره الاعراف : همه ستایش برای خدای یکتاست که ما را به این خوشی رسانید و بهشت را نصیب فرمود . « الحمد لله الذي صدقنا وعده » آیه ۷۴ - سوره الزمر : همه سپاسگزاری ما برای خدای یکتاست که راست فرمود به ما آنچه نوید داد و ما را به بهشت



رسانید . « الحمد لله الذي أذهب عنا الحزن » : آیه ۳۴ - سوره فاطر :  
 همه ستایش ما برای خدای یکتاست که دور ساخت از ما نگرانی را .  
 و کسیکه غیر از آن یافت ، به آنکه سزای بد و مزدش را دوزخ یافت ،  
 پس سرزنش نکند مگر خودش را . چنانکه در قرآن در باره دوزخیان  
 فرماید : « إِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا ينادون لمقت الله أكبر من مقتكم أنفسكم ..  
 الخ » : آیه ۱۰ - سوره المؤمن : محققاً مردمی که کفر آوردند و بدوزخ  
 رسیدند ، صدا زده میشوند ، که در حقیقت خشمیکه خدا بر شما  
 دارد ، بیش از خشی است که شما بر خود گرفته اید : « فلا تلوموني  
 ولوموا أنفسكم » آیه ۲۲ - سوره ابراهیم : موقعیکه دوزخیان به  
 ملامت شیطان زبان گشودند ، شیطان از خود دفاع میکند و میگوید  
 مرا سرزنش نکنید ، خود را سرزنش بکنید که عقل خود را بکار  
 نبستید ، از گمراهان پیروی کردید ، روی از خدا گردانید ، روی بخدا  
 یاوردید ، زیرا در حقیقت هر کس رو بخدا آورد رویش بخیر است .  
 حدیث بیست و چهارم از کتاب اربعین امام نووی که شرح آن  
 گذشت « مسلم » در صحیح خود روایت نموده است ، و رجال اسناد  
 آن همه دمشق هستند و امام احمد و ترمذی و نسائی هم با زیادتى آنرا  
 روایت کرده اند ، و چنانکه ظاهر است ، این حدیث مشتمل بر قاعده های  
 عظیم در اصول دین و فروع آن و آداب آن و آنچه دل را بصلاح آورد ،  
 میباشد .

( تنبيه ) حدیث بیست و چهارم و هر حدیثی که در اول آن : یاد  
 شود که حضرت رسول الله از خدا عزوجل روایت نماید ، این حدیث را  
 « حدیث قدسی » نامند و جمله حدیثهای « قدسی » تا بیش از صد  
 حدیث رسیده است که بعضی از دانشمندان در جزء بزرگی جمع آوری  
 کرده اند و حدیث « قدسی » را میتوان کلام خدا دانست ، و میتوان  
 آن را کلام پیغمبر دانست . زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه  
 و سلم آنرا از خدای متعال روایت نموده است .

فرقی که میان قرآن و حدیث « قدسی » است ، این است که قرآن معجزه است و حدیث « قدسی » معجزه نیست . قرآن فرض است خواندنش در نماز ، در حالیکه خواندن حدیث « قدسی » در نماز ، نماز را باطل میکند . قرآن را دست زدن بدون وضو حرام است و دست زدن به حدیث « قدسی » بدون وضوء حرام نیست . خواندن قرآن از بر ، برای جنب حرام است در حالیکه جنب میتواند حدیث « قدسی » را بخواند . قرآن متعبد بالتلاوة است و نمیتوان آن را روایت بمعنی نمود . در حالیکه میتوان معنی حدیث « قدسی » را به لفظ دیگرادا کرد . قرآن هر جمله ای از آن « آیه » نام دارد و هر چند آیه ، سوره نامیده میشود . در صورتیکه حدیث « قدسی » را نمیتوان آیه و سوره نامید . قرآن در خواندن هر حرف آن ده حسنه است . در حالیکه حدیث « قدسی » هر حرفش ده حسنه ندارد . قرآن فروشش نزد امام احمد جایز نیست و نزد ما فروش قرآن مکروه است ، در حالیکه فروش حدیث « قدسی » نه حرام است و نه مکروه . قرآن گفته میشود قال الله : خدا فرمود . و درست نیست که آیه قرآن گفته شود : قال رسول الله . در حالیکه حدیث « قدسی » را میگوئیم قال : « رسول الله فیما یرویه عن ربه عزوجل » .

اما غیر حدیث « قدسی » از احادیث دیگر ، آیا میتوان گفت که پیغمبر به وحی از خدا فرموده است ؟ آیه ۳ - سوره النجم « وما ینطق عن الهوی » پیغمبر سخن از روی هوی نمیگوید . آنچه فرماید ، از طریق وحی است ، صلی الله علیه و آله و صحبه و زاده فضلا و شرفاً لدیه .

## الحديث الخامس والعشرون

حديث بیست و پنجم

عن أبي ذر رضي الله عنه ايضاً : «أن ناساً من أصحاب رسول الله ﷺ قالوا للنبي ﷺ : «يا رسول الله : ذهب أهل الدثور بالأجور يصلون كما نصلي ويصومون كما نصوم ، ويتصدقون بفضول أموالهم ، قال : « أوليس قد جعل الله لكم ما تصدقون ان بكل تسبيحة صدقة وكل تكبيرة صدقة ، وكل تحميدة صدقة وكل تهليل صدقة ، وامر بالمعروف صدقة ، ونهي عن منكر صدقة ، وفي بضع احدكم صدقة .

از ابی ذر رضی الله عنه نیز گوید : گروهی از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم گفتند به پیغمبر درود و سلام خدا بر او باد : یا رسول الله : رفتند صاحبان مالها به أجرها . یعنی ثروتمندان همه ثوابها را بردند ، نماز می خوانند مثلیکه ما نماز می خوانیم و روزه می گیریم و صدقه می دهند بزیادتی مالهایشان . فرمود : آیا چنین نیست که در حقیقت گردانیده برای شما ، خدا ، آنچه صدقه بنمائید ؟ شما دارید در برابر هر سبحان الله گفتن صدقه ای ، و در برابر هر الله اکبر گفتن صدقه ای ، و با هر الحمد لله گفتن صدقه ای ، و در مقابل هر لا اله الا الله گفتن صدقه ای ، و در برابر هر واداشتن بخوبی صدقه ای و در هر بازداشتن از زشتی صدقه ای . و در نزدیکی که یکی از شما با همسرش می کند ، صدقه ای .

در حدیث بالا ، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای امتش روشن ساخت که همه أجرها تنها برای ثروتمندان نیست ، بلکه فقراء مواردی برای أجر دارند . و آنچه به ثبوت رسیده این است که

قالوا : يا رسول الله أيا تي أحدنا شهوته ويكون له فيها أجر ؟ قال :  
أرأيتم لو وضعها في حرام أكان عليه وزر ؟ فكذلك إذا وضعها في  
الحلال كان له أجر . ) . رواه مسلم

گفتند : یا رسول الله . آیا انجام می‌دهد یکی از ما شهوتش  
را و می‌باشد برای او در آن شهوت اجری ؟ فرمود : مرا خبر دهید اگر  
شهوت خود را در حرام می‌گذاشت ، آیا بود بر او گناهی ؟ پس همچنان  
هرگاه شهوتش را در حلال نهد ، می‌باشد برای او اجر و ثواب .  
روایتش نمود مسلم

---

همیشه فقراء به خیر و خوبی نزدیکترند . اگر به کسانی که به پیغمبران  
ایمان آورده اند نظر شود ، بیشتر کسانی که در ابتداء به پیغمبران ایمان  
آورده اند ، از طبقه فقراء بوده اند . زیرا فقراء از غرور ثروت به سرکشی  
نیفتاده اند و محبت مال و جاه ، دیده دلشان را کور نساخته است . يك  
نظر به تاریخ برای صدق این مدعا کافی است .

اگر چه وقتی بینوا و بانوا هر دو با ایمان اثر کارهای خیر  
ثروتمند در اصلاح اجتماع بیشتر است ، برای اینکه هرگاه مرد  
ثروتمندی مانند ابو بکر صدیق در نظر بیاوریم و بلال را از خاطر  
بگذرانیم ، صرف نظر از شخصیت و اهمیت ابو بکر صدیق در اسلام ،  
همین ثروت او که در راه اسلام بمصرف می‌رسانید ، برای فقرائی مانند  
بلال مایه حیاتی تازه میشد . برای اینکه ابو بکر صدیق و خدیجه  
کبری آنچه داشتند ، در راه پیغمبر اسلام نثار می‌کردند . ابو بکر  
صدیق هرگاه می‌شنید بنده‌ای مسلمان شده و مورد تعذیب است ، بهر  
قیمتی بود او را می‌خرید و آزاد می‌کرد و از تعذیب رهائی می‌بخشید .  
در صدر اسلام که ایمان مردم قوی بود و مخصوصا استفاده از  
نور نبوت و برکت سخنان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ،

حتی سنگدل ترین افراد را دگرگون می‌کرد و از ظلمت کفر به نور ایمان می‌رهانید ، اهل ثروت و توانگران در پیش‌دستی بربیکدیگر در کارهای خیر ، کاری می‌کردند که هنوز تاریخ دنیا چنان مردانی را بعد از ایشان بیاد ندارد .

فقراء مسلسلن وقتی که دیدند توانگران در عبادات مانند فقراء مواظبت دارند ، و آنگاه از ثروت خود در راه خدا اتفاق مستمر دارند ، شکایت از ناتوانی خود و سبقت توانگران را بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بردند ، که هر چه اجر و ثواب بود ، توانگران بردند . نماز می‌خوانند ، همانطور که ما نماز می‌خوانیم . روزه می‌گیرند همانطور که ما روزه می‌گیریم ، و صدقه می‌دهند بزیادتی مالشان ، در حالیکه از ما صدقه میسر نمی‌گردد .

حضرت رسول الله فرمود : آیا مگر این نیست که خدای عزوجل برای شما قرار داده است در برابر هر « سبحان الله » صدقه ای و در برابر هر « الله اکبر » که بگوئید صدقه‌ای و هر « الحمد لله » که بگوئید ، صدقه‌ای دارید بهر « لا اله الا الله » که بگوئید صدقه‌ای دارید و هر معروف و خوبی که مردم را بر آن دارید ، صدقه‌ای دارید ، و هر بدی و زشتی که مردم را از آن بازدارید ، باز صدقه‌ای دارید . قصد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم اینست که صدقه همه در مال نیست ، بلکه هر خوبی کردنی ، صدقه‌ای است . در حدیث صحیح مسلم بروایت از حذیفه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فرمود : « کل معروف صدقه » هر نوع خوبی صدقه‌ای است .

صدقه را اگر بر دو قسم تقسیم نمائیم : صدقه مالی و صدقه غیر مالی . صدقه مالی مانند اطعام به فقراء ، لباس پوشاندن مستمندان ، خانه ساختن برای یتیمان ، پرورش یتام و افتادگان ، ساختن مدارس ، بیمارستانها ، تیمارستان ، دارالایتام ، مساجد ، آب انبارها ، لوله‌کشی آب ، اوقاف و خیرات عمومی . صدقه غیر مالی هم بر دو نوع است : آنچه نفعتش

به عموم برسد و صدقه بر عموم باشد و این قسم گاه است که از صدقه مالی بهتر است ، مانند امر بمعروف و نهی از منکر ، که مردم را بصلاح آوردن و از زشتی‌ها جلوگیری نمودن مهمترین عبادت است . زیرا دعوت مردم بسوی طاعت خدا و جلوگیری از معصیت و نافرمانی خدای تعالی است و تعلیم علم نافع ، و یاد دادن قرآن ، فراهم ساختن کاری که نفع عموم در بردارد ، مانند وعظ و ارشاد و دفع ظلم از مردم کردن و جلو ستمگران گرفتن و دعای خیر برای مؤمنان نمودن و آمرزش آنها از خدا تعالی خواستن و شفاعت خواهی به آزادکردن بندیان و اصلاح و آشتی کردن میان دشمنان و لبخند در روی برادران و خوشروئی در برابر مردمان و مهربانی در باره زن و فرزند و بستگان و تفقد و احوالپرسی خویشاوندان و تشکر و سپاس از همسایگان که همه اینها صدقه است و لازم نیست مال داشته باشد و گاه است که يك حرف خیر باعث حیات ملتی میگردد .

باید دانست که در حدیث یاد شده که هر عضوی از بدن مانند چشم و گوش و زبان و دست و پا و غیره صدقه‌ای بر آن است . و صدقه هم وقتی که شخص قیمت عمر خود بداند ، پایان ندارد . زیرا انسان میتواند در تمام طریق خیر گام بردارد ، و این است که فقراء مهاجرین که حضرت در باره صدقه غیرمالی از یاد خدا و امر به معروف و نهی از منکر آنها یاد آوری فرمود ، دیری نگذشت که دوباره برگشتند و گفتند : یا رسول الله ، آن توانگران از فضل یاد خدا ، به سبحان الله و تکبیر و تهلیل و الحمد لله و ستایش خدا و اشتغال به یاد او آگاه شده و با مادر این فضیلت هم شرکت جسته‌اند . حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : « ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء » : آن فضل خداست که میدهد به هر کس که خواهد . یعنی اگر توانگران هم یاد خدا آموخته‌اند و هم صدقات و مبرات مالی را اجرا کرده‌اند ، جلوگیری

از آن نتوان کرد . بلکه برای آنها دعای خیر باید نمود که فضل خدا برایشان بر دوام باشد .

در حدیث بالا اشاره به آن است که فضل صدقه مالی بسبب آنکه نفعتش به مردم میرسد ، از صدقه‌ای که از تهلیل و تسبیح فراهم آید ، بیشتر است . و گفتار سعدی علیه الرحمه در معنی همین اشاره است :  
توانگران را وقفست و نذر و مهمانی ز کوة و فطره و اعتاق و هدی و قربانی  
تو کی بد و لت ایشان رسی که نتوانی جز این دور کعت و آن هم بصد پیریشانی ؟  
و در پایان ، تأثیر ثروت از قول قاضی که او را حکم کرده اند ، میگوید .  
توانگرا چودل و دست کمرانت هست بخور ، ببخش که دنیا و آخرت بر دی  
در آخر حدیث بالا ، که از حضرت رسول الله صلی الله علیه  
و آله و سلم سوال کردند : چگونه ممکن است یکی از ما شهوت خود  
را انجام دهد و اجر و ثواب داشته باشد ؟ حضرت فرمود : اگر همین  
شهوت را در راه حرام مصرف کند ، آیا گناه دارد ؟ پس بهمین ترتیب  
هرگاه شهوت را در راه حلال انجام دهد ، اجر و ثواب دارد . و این  
خود دلیل است بر قیاس گرفتن و نشانه است بر اینکه شخص مسلمان  
میتواند در همه کار خود اجر و ثواب بدست آورد .

زیرا وقتی که انسان در همه کارها رضا و خوشنودی خدا مقصود  
خود نمود ، خوراک برای نیرومندی در طاعت ، و خواب برای آسایش  
و تجدید قوا در عبادت ، کار برای حفظ آبروی خود ، زن برای پاکدامنی  
و فرزند برای ادامه طاعت و مال برای انفاق در راه خدا و علم برای تعلیم  
مردم و آشنا کردنشان بحقایق اسلام و جاه برای دفاع از ضعیفاء  
و ستمدیدگان و زبان برای ارشاد و اصلاح و شفاعت خواهی و یاد خدا .  
همه کارها به طاعت مبدل خواهد شد و زندگی به سعادت دامنهدار  
و فرجام نیک میکشد .

و چنانکه یاد شد ، در همه چیز بحساب خودش صدقه است :  
در مال و جاه و در علم و نیروی بدنی . و میتوان در همه حال و در

همه کار رضای حق تعالی جست ، چنانکه شرح داده شد - و مانند این حدیث بروایت علی بن ابی طالب و ابوذر و ابوالدرداء و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و غیرشان ثابت شده است رضی الله عنهم . باید دانست که صدقه بمعنی خوبی کردن و رحمتی فرستادن است . زیرا در حدیثهای بسیار وارد است : « صدقه تصدق بها علیکم » رواه مسلم - صدقه ای است که خداوند بر شما صدقه نمود ، و این را حضرت فرمود در باره قصر نماز در سفر ، و درباره کسیکه عادت به نماز شب داشت و شبی بخواب افتاد و نماز شب را نخواند . در حدیث است که خداوند در هر روز و هر شب و هر ساعت ، صدقه ای دارد که به آن بر بندگان خود منت گذارد ، و خداوند منتی را بر کسی قرار نداد که مانند الهام نمودن یاد خود در دل بنده ای باشد .

در مورد اینکه فقیر صابر بهتر است یا غنی شاکر ، صوفیه معتقدند که فقیر صابر بهتر است ، و معتقدند که فقر به ریاضت و تهذیب بیشتر کومک میکند ، و فقهاء معتقدند که غنی شاکر بهتر است ، زیرا ریاضت و تهذیب نفس به اتفاق در راه خیر و تطهیر نفس از بخل در غنی و توانگری بهتر میسر است و برای حضرت هر حالت جمع شده است . در ابتداء نبوت فقر همراه صبر ، و در آخر مراحل حیات مقدسه شان غنی و توانگری همراه شکر ، و همین هم دلیل است که توانگری همراه شکر و سپاسگزاری خدا تعالی به اتفاق مال باشد ، بهتر است ، زیرا پایان حیات پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر آن قرار گرفت . باید دانست که مقصود از فقر ، همانا فقر دنیوی است که تنها تنگدستی باشد ، و در فکر جمع مال نبودن و این است که میفرماید : « الفقر فخری » اما فقر دینی که از ضعف ایمان و سوء اخلاق سرچشمه بگیرد ، فقری است که سواد وجه در دارین است . و بیشتر دانشمندان و رجال بلندنام در ابتداء فقیر صابر و در اثناء غنی شاکر بوده اند . چنانکه این میراث را از حضرت ختمی مرتبت برده اند .



## الحديث السادس والعشرون

حديث بیست و ششم

عن أبي هريرة رضي الله عنه قال : قال رسول الله ﷺ : « كل سلامي من الناس عليه صدقة ، كل يوم تطلع فيه الشمس ، تعدل بين اثنين صدقة . وتعين الرجل في دابته ، فتحمله عليها أو ترفع له عليها متاعه صدقة ، والكلمة الطيبة صدقة ، وبكل خطوة تمشيها إلى الصلاة صدقة ، وتميط الأذى عن الطريق صدقة . » رواه البخاري ومسلم

از ابی هریره رضی الله عنه گفت ، فرمود : رسول الله صلی الله علیه وسلم : هر پیوندی از بدن مردم بر آن صدقه‌ای است . هر روزی که بیرون می‌آید در آن آفتاب و اصلاح مینمائی بین دوتن ، صدقه‌ای است و کمک میکنی شخصی را در حیوانش و او را سوار می‌سازی بر آن ، یا می‌نهی بر حیوان کالایش را صدقه‌ای است و به‌هرگامی که برمیداری بسوی نماز صدقه‌ای است و دور می‌سازی آزار از راه مردم صدقه‌ای است .

روایت نمود این حدیث را بخاری و مسلم

---

در فرمایش نبوی بالا ، توغیب بر حکمت خلق و مشاهده شگفتیهای خلقت خدای عزوجل و محکم کاری او تعالی در اعضاء بدن آدمی است . اگر آدمی در علم تشریح دست داشته و وضع پیوندها و نهاد استخوانها و چگونگی اتصال آنها و ارتباط آنها با یکدیگر بطوریکه اگر يك ذره زیاد و کم شود ، حرکت آدمی مختل شود بداند ، آنگاه چگونگی ساختمان بدن آدمی و جمع میان زیبایی و استحکام و قراردادن هر عضوی در محل مناسب و تنظیم استخوانها و پوستها و گوشتها و رگها و پی‌ها و ماهیچه‌ها را مطالعه کند که مثلاً برای مغز ،

استخوان کاسه سر که از چهار طرف مغز را در بر گرفته است و استخوان ابرو و حدقه چشم بوضع عجیبی برای نگهداری چشم با حفظ زیبایی آن و قرار دادن ابرو و مژه برای جلوگیری از ریختن عرق به چشم و ایجاد زیبایی و طبقات متعدد چشم و میلیونها مثلث در شبکیه و اعصاب ناقل نور و اخبار از چشم به مغز و پلکها و مژگان و سفیدی زیبا و مردمک ظریف و درخشان و عکاس، چه شاهکاری بکار رفته است، و به همین ترتیب نظام انگشتان که چگونه چهار انگشت را در يك طرف و شست در يكطرف، تا همین يك انگشت شست وسیله استحکام گرفتن به کف و انگشتان و حکمت سر انگشتان که اگر همین انگشت شست نباشد، باقی کف دست و چهار انگشت قدرتی نخواهد داشت، و اگر سر انگشتان نباشد، هیچ استفاده از انگشتان مقدور نباشد، و چگونگی چهار انگشت که هر کدام سه بند و انگشت شست دو بند دارد، و چگونگی خمیدگی پا مثلا به عقب فقط، زیرا اگر پا به هر دو طرف خمیده می شد راه رفتن غیر مقدور می شد، و همچنین دست که بجلو تا می شود و اگر به عقب هم تا می شد امکان بلند کردن هیچ جسمی نبود، و همچنین وضع دو گوش که بیرون آن برای تعیین جهت صوت و اگر غضروف بیرونی نبود، تمیز صدا مقدور نبود، و نظام دندانها از پیشین و نیش و آسیا که هر کدام وظیفه ای دارد و خدمت زبان از ایجاد آب دهن و گرداندن لقمه خوراك در دهان و چگونه با احتیاط کامل لقمه را چرخاندن که زیر دندان نشود، آنگاه استادی زبان در تقطیع حروف و جدا کردن کلمات و حکمت بینی و زیبایی آن و حفظ سینه از ورود گرد و خاك و ساختمان آرواره و دهان و زبان كوچك و بن های دندان و ساختمان محیر العقول مغز و تقسیمات آن و چگونگی ضبط صورتها و حفظ دیدنیها و شنیدنیها و احساسات يك عمر طولانی و نظم حرکات و اداره بدن و چگونگی چرخیدن خون در غدد مغزی و موی رگهای آن که هر کدام به تنهایی اندیشه آدمی را

به تحیر و امیدارد و عقل و خرد را به سپاس و شکر وادار می‌سازد ،  
که بگوید تبارك الله احسن الخالقين .

البته این که عرض شد ، حتی يك ميليونيم این مبحث نمی‌تواند  
باشد و فقط برای مثال و جلب سپاس و ترغیب در شکر و سپاس  
پروردگار جهانیان یاد شد که چه اندازه فضل و منت بر آدمی دارد  
و هر روزی که آفتاب در آن طلوع می‌نماید ، روز تازه‌ای از عمر  
است که باید در برابر تندرستی ، سپاس خدای را بجا آورد که روزهای  
دلنشین و مشاهده طلوع آفتاب پرفروغ و احساس به تندرستی و سلامت  
اعضاء و حصول مطاب و بر آورده شدن نیازمندیها به يك تدبیر بی‌نظیر  
آفریدگار توانا تا چه اندازه مستلزم شکر و سپاس است .

اینست که داناترین دانایان جهان و سرور دانشمندان کیهان و معلم  
خیرخواه و خیرآموز جهانیان ، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه  
و آله و صحبه و سلم فرمود : هر روز که آفتاب طلوع می‌کند ،  
برفردفرد آدمی و برپیوند آدمی صدقه‌ای وارد است . (عاده صدقه تابع  
نصاب است ) باید اعضاء مورد صدقه را دانست و به حکمت‌های آن پی  
برد تا بتوان شکر آن بجا آورد . هر ماشینی ، دارای روغن مخصوصی  
است که باید مرتب به آن برسد و پروردگار توانا در هر پیوندی و در  
دل استخوانها آب زرد رنگ چربی قرار داده است تا مرتب استخوانها  
را چرب نگهدارد . استحکام ساختمان ، زیبایی اندام ، تنظیم صحت آن ،  
ترتیب روغن آن ، رسانیدن غذا به یکایک آنها ، در فرمان قراردادن  
آنها و همه را باهم منظم ساختن و روح و روانی توانا برای اداره آن  
مقرر و ماده حیاتی و شاهرگ‌های زندگی در همه استوار ساختن ، آیا  
نباید آدمی را هر لحظه به ستایش و سپاس وادارد ؟

حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و سلم میفرماید : هر بامداد  
برهریک از پیوندهای آدمی صدقه‌ای است ، تا اگر شکر نعمتها که  
مستلزم علم واطلاع بر آن نعمتهاست ، از همه افراد میسر نیاید ،

چنانکه در قرآن فرمود : « و قلیل من عبادی الشکور » و خیلی اندک هستند از بندگان که بدرستی سپاسگذار باشند . اگر این شکر میسر نیاید ، اقلای صدقه‌ای از آن می‌باید ، تا صدقه و احسان و فکوکاری و مددکاری به اخوان وسیله‌ای بر بقاء نعمت باشد .

آنوقت صدقه را بر دو قسم یاد فرمود : صدقه‌ای که نفّش بدیگری برسد و این را مقدم داشت . مانند اصلاح میان برادران . و اگر نتواند بر حیوان ( یا ماشین ) سوار شود او را کمک کردن . اگر کسی اثاثیه و کالا دارد و خود نمی‌تواند آن را بر حیوانات باربر نهد ، دست زیر بارش زدن و بر حیوان نهادن . اگر به مال نتواند مدد کردن و بدست نتواند دست زیر بار مردم زدن ، به زبان خوب و سخن شیرین دلها را شاد کردن . سلام نمودن ، دعای خیر کردن ، پشت سر برادران تمجید کردن . وسیله نزدیکی دلها به یکدیگر گرشزد کردن ، باخلاق پسندیده واداشتن ، خوشروئی و لبخند زدن بر روی برادران .

دوم آنچه نفّش برای خوداوست ، مانند گام برداشتن بسوی نماز و آباد ساختن مساجد بعبادت و حاضر شدن در جماعت نماز و در نماز توفیق عبادت خدا و خدمت بخلق ، توفیق را بر آن از خدا خواستن و دور ساختن آنچه مردم را می‌آزارد از راه . اگر کارهای خیری که نفّش بعموم می‌رسد نتواند ، دو رکعت نماز با راز و نیاز در وقت ضحی برای خدا خواندن و در بعضی طرق حدیث در صحیح مسلم آمده است که هر « سبحان الله » صدقه‌ای است ، هر « الحمد لله » صدقه‌ای است ، هر « لا اله الا الله » گفتن صدقه‌ای است ، و هر « الله اکبر » گفتن صدقه‌ای است . هر امر بمعروف و واداشتن مردم بخوبی ، صدقه‌ای است و هر نهی از منکر و بازداشتن مردم از بدی صدقه‌ای است و دو رکعت نماز در وقت ضحی جای اینها را می‌گیرد .

در حقیقت نماز ضحی که مشتمل بر نهادن پیشانی بر خاک و ابراز عبودیت در برابر پروردگار است . بمنزله سپاس از زندگی در آن

روزاست ، که زبان حال آدمی میگوید : دمیدن این بامداد و برون آمدن این خورشید تابناک ، روز نوی از زندگی را نوید می‌دهد . چه بسیارند مردمی که دیروز رفتند و امروز را ندیدند . پروردگار به چه زبانی سپاس حیات امروز را جز از راه سائیدن پیشانی بر خاک در نماز ابراز نیاز ، از چه راه دیگری می‌توانم سپاست گویم ؟ آنچه هست ، همه مخلوق توست . عجا چقدر لطف و مرحمت است که کارهائیکه بوسیله مخلوق که مملوك اوست فراهم بیاید بعنوان شکر پذیرفته گردد .

مردی به نزد « یونس بن عبید » که از بزرگان اسلام است ، شکایت از تنگدستی آورد . یونس باو گفت : آیا راضی هستی بجای نعمت بینائی ، یکصد هزار درم بتو بدهند ؟ گفت : نه . یونس گفت : آیا راضی هستی بجای پائی که داری ، پایت ببرند و یکصد هزار درم بدهند ؟ گفت : نه یونس گفت : آیا راضی هستی دستت را از تو بگیرند و یکصد هزار درم بدهند ؟ گفت : اینهمه صد هزار مالك هستی و بازهم از تنگدستی می‌نالی ؟

در صحیح بخاری از ابن عباس روایت کند که حضرت فرمود : « نعمتان مغبون فیها کثیر من الناس : الصحة والفراغ » : دو نعمت است که بسیاری از مردم قدر آنرا ندانند : تندرستی و فراغت . یعنی تندرستی و فراغت خاطر که از ایمنی حاصل آید ، نمی‌توان شکر آنرا بجا آورد و در حقیقت آنچه مایه خوشی است ، مورد سؤال است ، چنانکه در آیه ۸ - سوره التكاثر آمده است : « لتسئلن یومئذ عن النعیم » : هر آینه پرسیده خواهید شد در روز بازپرسی ( روز قیامت ) از خوشی‌ها . در قرآن ، در آیه ۷ - سوره الانفطار آمده است : « یا ایها الانسان ما غرك بربك الكريم الذي خلقك فسواك فعدلك فی أي صورة شاء رکبك : ای انسان چه تو را به غرور انداخت در ناشکری از

پروردگار مهربانی که تو را آفرید و برابر ساخت اعضایت و تو را باعتدال آفرید که همه اعضایت موزون و دل انگیز باشد و در هر صورتی که خواست ترا ترکیب نمود . یعنی آیا سزااست بجای شکرگزاری ، غرور و نافرمانی ؟ اگر از احقر این سؤال شود ، خواهم گفت : « غرني إحسانك » : پروردگارا خوبی تو مرا به غرور انداخت . و چه شیرین گفت شاعر :

وإن أك قد أذنبت فالعذر واضح إذا كثر الإحسان ساء التأدب  
اگر من گناه کرده‌ام ، عذرم روشن است . وقتی خوبی از حد گذشت ، بی ادبی پیش می‌آید . خویبه‌های بیشمارت ، ما را امیدوار ساخت .

در حدیث است : « في كل كبد رطبة أجر » در خوبی به هر صاحب جگر تری ثواب است ، یعنی خوبی به هر موجود زنده‌ای أجر دارد .



## الحديث السابع والعشرون

حديث بیست و هفتم

عن النواس بن سمعان ، رضي الله عن النبي ﷺ قال : « البر ، حسن الخلق . والإثم ما حاك في نفسك وكرهت أن يطلع عليه الناس »  
رواه مسلم

از نواس بن سمعان رضي الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود : نکوکاری خوش خلقی است . و گناه ، ناراحتی پدید آورد در دل و دوست نداری آگاه شدن مردم بر آن . روایت نمود این حدیث را مسلم .

---

در حدیث بالا بزرگترین نشانه خوبی و بدی آشکار شده است ، مگر در جهان غیر از خوبی و بدی کدام چیز وجود دارد ؟ هر چه هست یا در دایره نکوکاری است و یا گنهکاری . نکوکاری در حدیث به خوش خلقی معنی شد . خوش خلقی در خوشروئی و خوبی و خوش-خوئی و احسان و بخشندگی و دوست داشتن برای مردم آنچه را که برای خود دوست دارد . و انصاف در معامله و مهربانی در مجادله و عدالت در احکام و بخشندگی در هستی و ایثار در نیستی و بمعنی صله دلخوش کردن خویشاوندان و راستی و راستگوئی ، لطف و محبت ، درستکاری و خوش صحبتی و تحمل و بردباری و بمعنی طاعت و فرمانبری خدا و بمعنی ایمان بخدا و روز قیامت است .

چنانکه در آیه ۱۷۷ - سوره البقرة میفرماید : « ولكن البر من آمن بالله و اليوم الآخر . » نکوکاری در ایمان بخدا و روز قیامت است . « بر » بمعنی نکوکاری گاه است که در مقابل « إثم » یعنی گناه کاری قرار می گیرد . و « بر » گاه است که همراه تقوی قرار

وعن وابصة بن معبد، رضي الله عنه قال: أتيت رسول الله ﷺ فقال: جئت تسأل عن البر؟ قلت: نعم. قال: أستفت قلبك، البر ما إطمأنت إليه النفس واطمأن إليه القلب. والاثم ما حاك في النفس وتردد في الصدر، وإن أفتاك الناس وأفتوك».

حدیث حسن رویناه فی مسندی امامین احمد بن حنبل، والدارمی باسناد حسن.

و از وابصة بن معبد رضی اله عنه گفت: آمدم بخدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم، فرمود: آمده‌ای که پرسی از نکوکاری؟ گفتم: بلی. فرمود: پیرس از دلت. نکوکاری هر چیزی است که آرام گیرد بسوی آن روح و آسوده شود به آن دل. و گناه، هر چیزی است که خارش در دل و در دلی و تردد در سینه ایجاد کند. و اگر چه فتوی دهند همه مردم تو را بر خلاف شعور قلبیت، بآن فتوی اعتماد مکن.

حدیث حسن است. روایت آن نموده ایم در دومسند دوامام: احمد بن حنبل و دارمی به اسناد حسن.

می‌گیرد و چنانکه در آیه: «و تعاونوا علی البر و التقوی، ولا تعاونوا علی الاثم و العدوان» آمده است: آیه ۳ - سوره المائدة: همدیگر را کمک کنید بر نکوکاری و پرهیزگاری و همکاری مکنید بر گنهکاری و تعدی کردن. که «بر» در معامله خلق است باحسان و تقوی در معامله حق تعالی است. و «بر» بمعنی انجام دادن واجبات و تقوی بمعنی دوری جستن از محرمات است.

فرمود: «البر حسن الخلق». نکوکاری در خوش رفتاری است و «بر» بمعنی آنچه شرع به آن دستور داده است از واجبات و مندوبات و «إثم» بمعنی آنچه شرع از آن منع فرمود، از آنچه



گناه نامیده می شود از محرمات .

برای اینکه انسان بداند چه گناه است و چه ثواب ، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود : « از قلب خود پیرس . » « بر » و نکوکاری ، هرچه روح به آن شاد شود و دل به آن آرام گیرد . و اِثم و گناه کاری ، آنچه ناراحتی روح و دودلی و پریشانی ببار آرد . اگر کسی بخواند بداند نکوکار است یا گنهکار ، اعمال خود را براین دو قاعده میزان نماید .

ببیند آن صفاتی که در نکوکاری یاد شد ، در وجود او هست یا خلاف آن ؟ اگر خوشروست نکوکار است و اگر ترشروست گنهکار . اگر در معامله انصاف دارد ، نکوکار است و اگر در معامله بی انصاف است ، گنهکار . اگر در صحبت و سخن راستگوست ، نکوکار است . و اگر دروغگوست ، گنهکار . اگر معاشرتش خوب است ، نکوکار و اگر بد معاشرت است . گنهکار است : اگر آنچه برای خود دوست می دارد ، برای مردم دوست می دارد ، نکوکار است و اگر آنچه خوب است برای خود دوست می دارد و آنچه بد است برای مردم می خواهد ، گنهکار است . اگر در احکام خود عدالت دارد ، نکوکار است . اگر در کارهای خود ظلم دارد ، گنهکار است . اگر در هستی ، بخشندگی و احسان دارد ، نکوکار است ، و اگر در هستی بخل می ورزد گنهکار است . اگر وقت خود را در طاعت حق تعالی می گذراند ، نکوکار است و اگر عمر و زندگی را در فافرمانی خدا بسر می برد گنهکار است . طریق دیگری که رسول الله صلی الله علیه و سلم برای جدا کردن خوبی از بدی در دسترس قرار داد اینست که گناه ، هرکاری است که دل را نا آرام کند و از آگاه شدن مردم بر آن ، انسان شرمسار شود . پس هرچه که آدمی نمی خواهد کسی بر آن آگاه شود ، نکردنش اولی است . زیرا هر کار که باعث شرمساری باشد ، گناه است و ثواب عادتاً باعث سرافرازی است . این گناه است که ناراحتی و شرمساری

بیار می آورد . بیماریهای روانی که روز بروز شیوع دارد که پزشکان از علاج آن فرومانده اند و هر روز شمار بیماران بآن می افزاید ، عامل اصلیش همین گنه کاری است .

خدای متعال در وجود هر فردی از بشر ، محکمه ای با عدالت قرار داده است و دل آدمی قبل از هر کار می تواند احساس کند که عاقبت این کار خوب است یا بد . ولکن شهوت و هوای نفس است که ندای وجدان را نشنیده می گیرد . کدام جنایتکاری است که یکروز بتواند بخوشی بگذراند ؟ کدام فرد سیه سیرت است که خوشی و نیکبختی با او همراه باشد ؟

مهمترین عاملی که جلو آدمی را از بدی می گیرد ، ایمان قوی است . زیرا هرگاه ایمان صحیح و قوی باشد ، هیچ عاملی نخواهد توانست مسیر صحیح زندگی را تغییر دهد و خوشبختی و بدبختی هر فردی بسته بایمان یا بی ایمانی اوست . اگر مادران ، کودکان را از آوان طفولیت بر ایمان بخدا و محبت او و نیکوکاری وادار می ساختند ، وضع جامعه بهبود کلّی می یافت . اگر آدمی ندای وجدان را بکار می بست ، هیچگاه دامن خود را آلوده گنهکاری نمی ساخت .

مگر نه اینست که خداوند آسایش دلها را در یاد خدا دانسته است : « ألا بذكر الله تطمئن القلوب . » آیه ۲۸ - سورة الرعد : آگاه باشید که بیاد خدا دلها آرام می گیرد .

مگر نه اینست که خدای تعالی فرمود سرشت بندگان بر شناختن حق و آسودن به آن و دوست داشتن آن است . « فطرة الله التي فطر الناس عليها » آیه ۳۰ - سورة الروم - این سرشتی است که خداوند ، فطرت کائنات زنده را بر آن قرار داد و طبیعت آدمیان را بر آن بنیاد گذاشت . در حدیثی که اسناد آن ضعیف است ، از « واثلة بن الاسقع » رضی الله عنه گوید : گفتیم یا رسول الله : أفتنی عن أمر لا اسأل عنه احداً بعدك قال : استفت قلبك . قلت كيف لي بذلك ؟ قال تدع ما يريك

الى ما لا يريك، الخ . مرا فتوی ده در خصوص کاری که نمی‌خواهم از کسی دیگر در باره آن پیرسم . فرمود : از دل خودت پیرس ، گفتم چگونه ؟ فرمود : آنچه تو را به شك و تردید می‌اندازد ، بگذاری و آنچه تو را به شك نمی‌اندازد بگیری . گفتم : این را چگونه می‌دانم ؟ فرمود : دست بر قلبت بنه ، زیرا دل به حلال آرام گیرد و به حرام آرام نگیرد .

در حدیث دیگر که در معجم ابوالقاسم بغوی روایت شده است ، می‌گوید : مردی سه بار از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم پرسید . که چه برایم حلال و چه برایم حرام است ؟ پس از سه بار سؤال کردن او ، رسول الله پرسید که سؤال کننده کجاست ؟ آن مرد گفت : منم یا رسول الله . فرمود : آنچه قلبت انکار آن نمود ، ترك كن .

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید : « الاثم حزاز القلوب » گناه مایه ناراحتی دلهاست . ابو الدرداء رضی الله عنه گفت : « الخیر طمأنينة والشرفی رية » کار خیر و خوبی مایه آرامش است و کار شر و بدی هر چیزی است که شك و رية را آورد . « بر » و فکوکاری هرگاه اطلاق شود ، مقصود از آن احسان و خوبی به عموم خلق است . چنانکه در صحیح بخاری « کتاب البر والصلة » می‌آورد و در آن خوبی به همه خلق را یاد می‌کند .

در حدیث است : « ما رآه المؤمنون حسناً فهو عند الله حسن ، وما رآه المؤمنون قبيحاً فهو عند الله قبيح » آنچه مسلمانان آن را خوب بدانند ، در نزد خدا خوب است و آنچه مسلمانان آن را زشت بدانند ، در نزد خدا زشت است . در واقع کسیکه دلی زنده دارد ، جدائی میان حق و باطل و خوب و بد و ثواب و گناه برای او با رجوع به ندای قلب و وجدن آشکار می‌گردد . اینگونه مسائل ذوق می‌خواهد و به تعبیر نمی‌شود بیان کرد . این تشخیص حتی در باره احادیث پیغمبر هم وارد است .

امام احمد از سعید بن سوید و ابی أسید رضی الله عنهما روایت کرده است : که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود : « إِذَا سَمِعْتُمُ الْحَدِيثَ عَنِّي تَعْرِفُهُ قُلُوبُكُمْ وَ تَلِينَ لَهُ أَشْعَارُكُمْ وَ أَبْشَارُكُمْ وَ تَرُونَ أَنَّهُ مِنْكُمْ قَرِيبٌ فَأَنَا أَوْلَاكُمْ بِهِ . وَ إِذَا سَمِعْتُمُ الْحَدِيثَ عَنِّي تَنْكَرُهُ قُلُوبُكُمْ وَ تَنْفَرُ عَنْهُ أَشْعَارُكُمْ وَ أَبْشَارُكُمْ وَ تَرُونَ أَنَّهُ مِنْكُمْ بَعِيدٌ فَأَنَا أْبْعَدُكُمْ مِنْهُ » . هرگاه شنیدید حدیثی از من نقل می شود دلهایتان آن را می شناسد و می پذیرد و مو و پوستتان به آن نرم می شود ( یعنی باعث دل نرمی و رقت قلب می گردد تا رو بخدا آرید ) و می بینید که آن حدیث بشما نزدیک است ، پس آن حدیث بمن نزدیکتر است . و هرگاه شنیدید حدیثی از من نقل می شود ولی دلهایتان آن را انکار می کند و مو و پوستتان از آن تنفر می جوید و می بینید آن حدیث از شما دور است ، پس آن حدیث از من دورتر خواهد بود .

نواس بن سمان رضی الله عنهما : خودش نواس و پدرش سمان کلابی ، هر دو از یاران پیغمبر هستند : متعوزه یعنی زنی که پیغمبر او را اختیار نمود . اما این زن از روی سادگی ، از دیگر زنان پیغمبر پرسید که در اول ورود پیغمبر به او چه بگوید ؟ باو گفتند : بگو « أَعُوذُ بِاللّهِ مِنْكَ » : پناه می برم بخدای تعالی از تو ! این زن هم از ساده لوحی ، همینکه در شب زفاف ، پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر او داخل شد ، گفت : « أَعُوذُ بِاللّهِ مِنْكَ » پیغمبر فرمود : « لَقَدْ عَذْتُ مُعَاذًا » در حقیقت پناه بردی بکسیکه پناه حقیقی همانا اوست و او را مرخص نمود . این زن خواهر « نواس » بوده است .

از او هفده حدیث روایت شده است ، که در صحیح مسلم سه حدیث از او روایت نموده است و باقی در سنن اربعة است . در صحیح مسلم « نواس » را انصاری خوانده است . علماء گفته اند او انصاری نیست ، از بنی کلاب است و هم پیمان انصار بوده و شاید روی این اصل او را انصاری نامیده است . نواس گوید : یکسال در مدینه

ماندم بخاطر اینکه سئوالهایی که از پیغمبر می‌شود و پاسخهایی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید ، فرا گیرم و بیاموزم . حدیث به روایت از نواس را ، مسلم روایت نموده است . دومین حدیث بالا را در مسند امام احمد و امام دارمی روایت نمودیم به سند متصل از وابصة بن معبد .

امام ابو عبدالله : احمد بن محمد بن حنبل مروزی ، بزرگترین و فاضل ترین شاگردان امام محمد بن ادریس شافعی است . امام احمد یکی از پیشوایان چهارگانه اهل سنت است . در علوم دین اهل سنت از فقهاء بلندنام عالی مقام و از دانشمندان ربانی کم نظیر در عالم اسلام و جهان است . در سیرت زندگی ایشان ، مجلدها به قلم دانشمندان تحریر یافته است . از بیش از صدها دانشمند بزرگ در علم حدیث روایت نمود و هزارها از ایشان روایت نموده اند .

بخاری و مسلم و ابو داود و غیرشان از ایشان روایت کرده اند . مسند امام دارای چهل هزار حدیث است که آنرا از هفتصد و پنجاه هزار حدیث جمع آوری نموده است . ترتیب مسند باب به باب نیست ، بلکه هریک از صحابه را که می‌آورد ، جمله احادیثی که از او روایت شده است ، یاد می‌کند و بعد می‌پردازد به یاد کردن یکی دیگر از یاران پیغمبر . وابتداء کتاب به ابی بکر صدیق نموده است و در شرح کتابیکه بنام چهل حدیث از چهل کتاب حدیث نوشته ایم ، ترجمه ایشان خیلی مفصل تر یاد شده است .

شیخ الاسلام ابن حجر عسقلانی در چگونگی احادیث آن و اینکه در برگزیدن احادیث و تحریر آن بر دیگر کتابهای حدیث که مؤلفین آنها التزام نداده اند همه احادیث آن صحیح باشد ، « مسند » از آن گونه کتابها در اختیار احادیث و تحریر آن بهتر است .

امام احمد گوید که مسند را از هفتصد و پنجاه هزار حدیث انتخاب نمودم و آن را حجت میان خودم و خدای تعالی قرار دادم .

و هر حدیثی که میان مسلمانان در باره آن حدیث اختلاف بود ، به مسند من مراجعه کند . اگر در مسند بود ، که معلوم ، و گرنه آن حدیث مورد اعتماد نیست و این خود می‌رساند که تا چه اندازه بر احادیث رسول‌الله صلی الله علیه و سلم احاطه داشته است .

درفتنه خلق قرآن ، که از او خواسته شد که بگوید قرآن کلام الله ، مخلوق است ، خودداری کرد و گفت : چگونه بگویم چیزی که نه پیغمبر آن را فرمود و نه یارانش . و بیست و هشت ماه در زندان با زجر و ضرب و انواع محنت گذراند ، اما راضی نشد که راهی بسوی بدعت باز کند . چنین مردانی بودند که پایه‌های دین مبین اسلام را هم از علم و هم از عمل استوار ساختند و با اعتماد بر خدای یکتا از هیچ قدرتی نهراسیدند و دین مبین اسلام که همیشه در برابر سیل حوادث مانند کوهی پابرجا و استوار ایستاد ، در درجه اول از فضل و دیگر از پایداری و فداکاری یاران پیغمبر و چنین مردانی است . رضی الله عنهم . و قریب به مسند امام احمد است در شهرت و بسیاری روایت ، مسند « ابن اسحق » و ابن ابی شیبہ و مصنف ابن ابی شیبہ . اما مسند بزار و مسند ابی یعلی هر دو متوسط هستند . مسند حمیدی و دارمی هر دو در اختصار باهم متقارنند . و اصحاب مسانید ، یعنی صاحبان مسندها چنانکه گفتیم يك يك صحابه‌ای که از آنان روایت دارند ، یاد می‌کنند و روایت از هر کدام به پایان رسید ، به روایت از دیگری می‌پردازند .

قسمتی دیگر از علماء حدیث ، کتابهای خود را به ترتیب ابواب احکام داده‌اند مانند : صحیح بخاری و صحیح مسلم و باقی صحاح ستة . در هر قسست ازین دو نوع تألیف ، فایده و حکمتی جداگانه است . خداوند همگی‌شان را جزای خیر دهد که خدمتی کرده اند بدین اسلام که تا روز قیامت جاوید می‌ماند و ناگفته نماند که علماء و مؤلفین در حدیث نبوی و جمع آوری آن و برگزیدن و دفاع

از آن همه ایرانی هستند . و امام احمد مروزی است یعنی اهل مرو خراسان است رضی الله عنهم . تولد ایشان بسال ۱۷۹ و فاتهمان ۲۴۱ و مدفشان در بغداد است .

امام ابی محمد : عبدالله بن عبد الرحمن دارمی تمیمی سمرقندی . امام دارمی از پیشوایان علماء حدیث هستند . ائمه حدیث مانند مسلم و ابی داود و ترمذی و ابوزرعه و غیرشان از ایشان روایت کرده اند . امام ابو حاتم در باره دارمی فرمود : که او امام اهل زمان خودش است . تواند او بسال یکصد و هشتادویک ، و وفات او بسال دویست و پنجاه و پنج بوده است . وقتیکه خبر وفات او به امام محمد بن اسماعیل بخاری رسید ، گریست و بیتی از شعر را بخواند که معنایش چنین است : اگر بمانی ، داغ دیده همه دوستان شوی و مرك خودت از همه درد آورتر است . ترمذی گوید : شنیدم که بخاری حدیث : « من شیع جنازة .. تا آخر » را از دارمی روایت نمود . و ابن عدی آورده است که نسائی از دارمی روایت نمود .

وابسه بن معبد رضی الله عنه ، یکی از یاران پیغمبر است . در سال نهم هجری با ده تن از گروه خودش از بنی اسد بن خزیمه بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شدند و مسلمان شدند و او بمحل خود بازگشت ، پس از آن در جزیره ( موضعی از بصره در عراق ) و بعد در « رقه » و دمشق منزل گرفت . وفات او در « رقه » و نزد مناره جامع آن مدفون است . ( رقه و دمشق در سوریه هستند ) .

الجزیره : در قاموس ، نام زمینی در بصره عراق نوشته است . آنوقت جزیره « قور » میان دجله و فرات دارای شهرهای بزرگ و تاریخی است و الجزیره الخضراء : شهری است در افدلس ( اسپانیا ) و اتفاقاً هیچگونه آبی به آن احاطه نکرده است . و جزیره « شقر » در افدلس

(اسپانیا) و جزیره الذهب : هر دو در مصر است . و جزیره ابن عمر : شهری است در شمال موصل عراق که دجله مانند هلال آنرا احاطه کرده است . جزیره شریک : دهی در مراکش است . الجزیره : محلی در یمامه حجاز است . جزیره العرب : که عربستان است و بنا بنوشته قاموس : شامل عربستان سعودی و دو یمن و عمان و عراق و سوریه است . جزائر خالدات : هفت جزیره در مغرب مراکش است که جغرافی دانان اسلامی آنرا مبدأ طول خط می‌شمرده اند . و اکنون « گرینیچ » در انگلستان مبدأ خط طول حساب می‌شود و مبدأ خط عرض ، خط استواء است .

استطرد صحبت از جزیره ، این مباحث را بمیان آورد و گر نه معلوم است که درین کتاب صحبتی از جزیره و جزائر نیست . و شمار آنها همه مقتضی کتابهای مفصل جداگانه است که وجود دارد و بر اهل علم نام آنها پوشیده نیست .





## الحديث الثامن والعشرون

حديث بیست و هشتم

عن أبي نجیح ، العرباض بن ساریه رضي الله عنه قال : «وعظنا رسول الله ﷺ موعظة وجلت منها القلوب ، وذرفت منها العيون ، فقلنا: يا رسول الله، كأنها موعظة مودع؛ فأوصنا. قال: أوصيكم بتقوى الله عزَّ وجلَّ، والسمع والطاعة وإن تأمر عليكم عبد. فإنه من يعش منكم، فسیری اختلافاً كثيراً. فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ . وإياكم ومحدثات الأمور فإن كل محدثة بدعة ، وكل بدعة ضلالة ، وكل ضلالة في النار .

رواه أبو داود و الترمذی ، وقال حديث حسن صحيح .  
از ابی نجیح ، عرباض بن ساریه رضی الله عنه گفت : پند فرمود بهما حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پندی که ترسید از آن دالها ، و اشك ریز شد از آن چشمها . پس گفتیم : یا رسول الله . چنین مینماید که این پند گفتن ، خدا حافظی است . پس ما را سفارش ده . فرمود : شما را سفارش دهم به ترس از خدای عزوجل ، و فرمانبری امیر و اگر چه امیر شود بر شما برده ای . زیرا بحقیقت کسیکه بماند از شما ، خواهد دید اختلاف بسیار . شما را تشویق میکنم بگرفتن راه من و راه خلفاء راشدین که هدایت یافتگاند . این سفارش را به بن دندان بگیرید ، و شما را پرهیز میدهم از راههای تازه که برابر راه من و خلفاء نیست ، زیرا هر بدعتی گمراهی است .  
روایت نمود این حدیث را ابوداود و ترمذی و گفت که این حدیث ، حسن و صحیح است .

---

در فرمایش نبوی بالا ، دنیائی از حکمت نهفته است . زیرا اثر خطبه‌های حضرت رسول الله در دل‌های یاران و شنوندگان بطوری بود که

شنونده را از حالی ، به حال دیگر میبرد. دلها موقعیکه حضرت رسول الله در خصوص وعید و عواقب نافرمانی خدا تعالی را می شمرد ، به لرزه میآمد . ترس از روزی که جز آفریدگار مالک الملك ، هیچ فرد دیگری را امر و نهی نیست مگر به فرمان او . ترس دادن از چنان روزی و مجسم ساختن حال بندگان در آن روز طوری بود که گفתי همان روز واقع شده و مردم در برابر آفریدگار در روز شمار قرار دارند . چشمها اشک ریزان میشد ، زیرا نعمتهای بیشمار و ناسپاسی بسیار ، آدمی را از غفلت و بیهوشی ، به هوش میآورد .

پوشیده نیست که این گونه فرمایشهای دلچسب و مستدل و واقعی بود که از عربهای جزیره العرب ، رجال بلندنام اسلام را به دنیا معرفی فرمود . « ابو نجیح » یکی از یاران پیغمبر میگوید که روزی مانند همیشه در مواقع لزوم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به موعظه و ارشاد برخاست . ولی اثر فرموده هایشان و به لرزه آمدن دلها و اشک ریزی چشمها و بیان وعید و خبر دادن از آنچه بعد از ایشان بوجود میآمد ، میرسانید که این موعظه برای خدا حافظی است . ابو نجیح گوید : عرض کردم یا رسول الله ، در چنین موعظه ای که وداع و خدا حافظی از آن دانسته میشود ، ما را سفارشی ده تا بد نیم در مواقع سخت و هنگام بروز اختلاف ، چه راهی را در پیش گیریم ؟ حضرت فرمود : شما را سفارش میدهم به تقوی و از خدا ترس کردن و پرهیزگاری . ( پیغمبر اکرم به همین کلمه تقوی ، مایه نیکبختی دنیا و آخرت را جمع فرمود . زیرا پرهیزگاری و ترس از خدا تعالی ، پایه سعادتهاست . نگهداری خود در دنیا بوسیله تقوی میسر است و نگهداری خود در آخرت بوسیله تقوی و خدا ترسی فراهم است ، و کسیکه تقوی و ترس از خدا تعالی پیشه ساخت دنیا و عقبی را برد ، و پس از آن ) و السمع والطاعة : و شنیدن فرمان فرمانروایان و فرمانبری شان ، تا وقتی که فرمائشان خلاف فرمان خدا نباشد .

بدیهی است که در فرمانبری فرمانروایان ، راحت آدمی در دنیاست ، و اگر کار از این قرار باشد که فرمان فرمانروایان شنیده نشود ، از هم پاشیدگی و لجام گسیختگی و چیره شدن اشرار و ضائع شدن دین فراهم گردد . این است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : شما را سفارش میدهم به ترس از خدا و فرمانبری اولی الامر و اگر چه فرمانروا بر شما برده ای باشد .

البته این کلمه برای بیان مسأله و تأکید بر آن است که اگر به تقدیر ، برده ی امیر شود ، از فرمان او سر میچید ، و این کلمه مانند این حدیث است : « من بنی لله مسجداً ولو كمفحص قطاه » کسیکه مسجدی را در راه خدا بسازد اگر چه در کوچکی بقدر محلی باشد که « قطاه » یعنی مرغ سنگخوار تخم میگذارد . معلوم است که مسجد بقدر محلی که فقط جای تخم گذاشتن يك پرنده كوچك باشد ، ضرورت نمی بندد . و این گونه کلمات را برای تأکید بکار می برند .

در مثل است : « حاکم غشوم خیر من فتنه تدوم » حاکمی که ستمگر باشد ، باز هم بهتر است از اینکه حاکم نباشد و فتنه دوام یابد . و در مان این اختلاف و راه نجات در آن روزگار راهم بیان فرمود که : شما را تشویق می کنم به گرفتن راه من و گرفتن راه خلفاء راشدین بعد از من ، و این سفارش را به بن دندان بگیرید یعنی سفارش بر تقوی و خداشناسی مایه نیکبختیهاست . و شنیدن فرمان خلفاء راشدین و حکام عادلین بعد از ایشان وسیله آسایش است و در روزهای اختلاف گرفتن راه پیغمبر و سنت مطهره ایشان پایه سعادت دنیا و آخرت است . در حدیث است : « ترکنکم علی المحجة البیضاء لیلها کنهارها » شما را بر راهی روشن قرار دادم که شب آن مانند روز آن روشن و پر فروغ است . این راه را بگیرید که با گرفتن آن هیچگاه به گمراهی نخواهید افتاد . و بعد از آن فرمود که سنت و راه خلفاء راشدین بگیرید ، زیرا آنچه من هستم و خلفاء راشدین بر آتند ، از اعتقادات

و کردار و گفتار همانا - همان سنت کامله است .

در حدیث دیگر فرمود : « ان أمتی ستفترق علی بضع و سبعین فرقة ، كلها فی النار الا فرقة واحدة ، وهي ما أفا علیه وأصحابی » امت من به هفتاد و چند فرقه منقسم شوند که همه در دوزخ خواهند بود مگر يك فرقه . موقعیکه از ایشان پرسیده شد آن يك فرقه کدام است؟ فرمود : آن يك فرقه همانا فرقه‌ای است که راه من و یاران مرا گرفته باشد .

در این تردیدی نیست که مقصود از خلفاء راشدین ، ابوبکر صدیق ، عمر فاروق ، عثمان ذوالنورین و علی مرتضی است رضی الله عنهم . و این حدیث هم میرساند که سیرت خلفاء راشدین مورد پیروی است ، همانطور که سنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مورد پیروی است زیرا خلفاء راشدین مجریان سنت پیغمبر هستند .

در جامع ترمذی و مسند امام احمد از حذیفه رضی الله عنه روایت است که گفت : نشستیم بودیم خدمت رسول الله صلی الله علیه و سلم . فرمود : «إني لا أدری ما قدر بقائی فیکم فاقتدوا باللذین من بعدی .» و أشار الی ابی بکر وعمر الخ : من نمیدانم چه اندازه باشد ماندن من در میان شما ، پس اقتدا کنید به این دو نفر بعد از من . و اشاره فرمود به ابی بکر و عمر رضی الله عنهما .

در حدیثی است که امام احمد آنرا صحیح دانسته است ، بروایت سفینه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فرمود : الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم یکون ملکاً « خلافت بعد از من تا ۳۰ سال است و بعد از آن پادشاهی میشود .

بسیاری از علماء ، ولایت و زمامداری عمر بن عبد العزیز را خلافت دانسته اند و محمد بن سیرین عمر بن عبد العزیز را امام هدی نامیده است .

در موقعیکه خلفاء راشدین بر حکمی اجماع کرده باشند ، آیا

آن اجماع حجت است ، اگر چه بعضی از صحابه مخالف بوده باشند یا نه ؟ بسیاری از علماء اتفاق خلفاء راشدین را حجت دانسته اند . در زمان « معتضد » خلیفه عباسی ، یکی از دانشمندان مذهب حنفی بنام « أبو حازم » به فتوای خلفاء راشدین در میراث بردن ذوی الارحام حکم کرد و حکم . در سراسر کشورهای اسلامی نافذ شد ، با اینکه مخالفت غیر از خلفاء راشدین را نادیده گرفت . زیرا معتقد بود اتفاق خلفاء راشدین برای حجت بودن کافی است .

عمر بن عبد العزیز در احکام خود پیروی از احکام امیر المؤمنین عمر بن عبد الخطاب می نمود و استدلالش این حدیث بود که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت شده است : « ان الله جعل الحق على لسان عمر و قلبه » محققاً خداوند قرارداد حق را بر زبان عمر و قلب او . خلف بن خلیفه میگوید : من حاضر بودم که عمر بن عبد العزیز بالای منبر میگفت « ألا إن ماسن رسول الله و صاحباه ، فهو وظيفة دين ناخذ به و تنتهي اليه » آگاه باشید راهی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم و دو یار او ابوبکر و عمر بر آن رفته اند ، وظیفه دینی ماست پیروی آن . آن را میگیریم و میپذیریم . علی بن ابی طالب از قضایا و احکام عمر پیروی می نمود و میگفت : « إن عمر كان رشيد الامر » در حقیقت عمر کارهایش راست بود . و کیع گوید : هرگاه عمر و علی بر چیزی اتفاق نمودند ، پس همان امر است که ثبوت دارد .

چنانکه گفته شد مقصود از خلفاء راشدین ، اول ابوبکر ، دگر عمر ، دگر عثمان ، دگر علی و حسن بن علی در ششماه خلافت اوست رضی الله عنهم . و بیان صفات هر کدام از خلفاء راشدین در ترجمه زندگی و در سیرت مطهره و احکام عادلانه صادره از ایشان مشهور و معروف است .

ابو داود — دانشمند بلندنام سلیمان بن الاشعث . ابو داود سجستانی ، از مردم سیستان ایران . یکی از حفاظ اسلام و بلند مرتبه

در علم حدیث و در عبادت و عفاف و ورع ، عالی مقام ، از مشایخ بسیار ، علوم حدیث را فراگرفت و در زمان خود امام اهل حدیث بود . از وی روایت نمود ترمذی و نسائی و ابو عوانه و صدها غیرشان . علماء اتفاق نموده اند در ستایش و وصف آبی داود . امام خطابی گوید : از ابن الاعرابی شنیدم که میگفت اگر کسی بهره اش از علم فقط قرآن باشد و سنن آبی داود برای او کافی است .

در ترجمه آبی داود رحمه الله تعالی علماء شرحی مبسوط نوشته اند . کسیکه تفصیل بخواهد ، بکتاب تراجم مراجعه نماید . تولد آبی داود بسال دویست و دو و وفات او در بیستم شوال دویست و هفتاد و پنج در بصره بوده است .

آبی نجیح — نام او عرباض ( بمعنی دراز ) و نام پدرش ساریه ( بمعنی ستون ) . آبی نجیح سلمی رضی الله عنه ، از یاران پیغمبر و از اهل صفاست ( اهل صفا در ترجمه ابوهریره رضی الله عنه در سابق بیان شد ) آبی نجیح از سابقین مسلمین است و خودش میگفته است که چهارمین فرد مسلمان است . آیه ۹۲ — سوره التوبه : « ولا علی الذین إذا ما أتوك لتحملهم » گناهی نیست بر مردمیکه چون نزد تو آیند و برای آمدن بجهاد تقاضای شتر نمایند که بر آن به جهاد آیند و موقعی که اظهار میداری که ندارم وسیله ای که شما را بر آن حمل کنم ، میروند در حالیکه چشمهایشان اشکاراست از اندوه اینکه وسیله ای نمی یابند به جهاد آیند .

وی از زهاد صحابه و عبادتکاران و خداشناسان بنام است . در پیری میگفت : خدایا پیر شده ام وضعیف گشته ام مرا بسوی خود ببر . بعد از رحلت حضرت رسول الله ، در « حمص » شام منزل گرفت و بسال هفتاد و پنج هجری قمری درگذشت . اصحاب سنن از او روایت حدیث نموده اند . رضی الله عنه .

## الحديث التاسع والعشرون

حديث بيست و نهم

عن معاذ بن جبل، رضي الله عنه قال: قلت يا رسول الله، أخبرني بعمل يدخلني الجنة، ويباعدني عن النار. قال: لقد سألت عن عظيم وأنه ليسير على من يسره الله تعالى عليه: تعبد الله لا تشرك به شيئاً، وتقيم الصلاة، وتؤتي الزكاة، وتصوم رمضان، وتحج البيت. ثم قال: ألا أدلك على أبواب الخير؟ الصوم جنة، والصدقة تطفئ الخطيئة كما يطفئ الماء النار.

از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت است گوید: گفتیم یا رسول الله مرا خبر ده از کارهایی که مرا داخل نماید به بهشت، و دور سازد مرا از دوزخ. حضرت رسول الله فرمود: هر آینه پرسیدی از کاری بس بزرگ و در حقیقت آسان است بر کسیکه آسان بسازد خدا تعالی آنرا بر او. آن کار چنین است: که بندگی نمائی خدای یکتا را و هیچ چیز شریک او ندانی، و بر پا بداری نماز را، و بدهی زکات را، و روزه بگیری ماه مبارک رمضان را، و حج نمائی خانه خدا را. پس از آن فرمود: آیا ترا آگاه نسازم بر همه درهای خیر؟ روزه سپری است که روزه دار رانگه می دارد و صدقه خاموش میسازد آتش گناه را، آنچنانکه خاموش میسازد آب، آتش را.

در حدیث بالا، نکته های بسیار پر مغز و ارزنده وجود دارد و بزرگترین آرمان بشری که رهایی از دوزخ و رفتن به بهشت است، راه آن را نشان میدهد و میفرماید چنین سؤال از کاری که به بهشت برساند و از دوزخ دور دارد، سؤال از يك امر بسیار بزرگ و پر

وصلاة الرجل في جوف الليل، ثم تلا «تتجافى جنوبهم عن المضاجع، حتى بلغ...يعملون» ثم قال : ألا أنخبرك برأس الأمر وعموده و ذروة سنامه ؟ قلت : بلى يا رسول الله . قال: رأس الأمر ، الإسلام .

و نماز شخص در دل شبها . پس از آن تلاوت فرمود : (دور میشوند پهلوهایشان از بسترها) این آیه را خواند تا اینکه رسید به پس از آن فرمود : آیا ترا خبر ندهم سرآمد کارها و بالاترین کوهان آن ؟ گفتم: بلی یا رسول الله، مرا خبر ده . فرمود : سرآمد کارها اسلام است،

---

اهمیت است . اما اگر خدای توانا آنرا بر کسی آسان سازد ، آسان خواهد شد .

آنگاه راه رسیدن به چنین کاری را خیلی روشن فرمود : خدا را بندگی عبادت به اخلاص بدوز اینکه برای خدا شریکی پیآوری . در آخر سوره الکهف : « فمن كان يرجو لقاء فليعمل عملاً صالحاً ولا يشرك بعبادة ربه أحداً » کسیکه امیدوار دیدار خداست ، باید کارهای شایسته نماید و در بندگی پروردگارش هیچ کسی را شریک نیاورد . نماز را بر پا داری و زکات را بدهی و روزه بگیری و حج خانه بروی ( زیرا عبادت به اخلاص برای خدا و نماز و زکات و روزه و حج باعث میشود که شخص بدین خود آراسته و در کارهای دینی خود با اخلاص شود . )

پس از آن فرمود که تو را بر درهای خیر راهنمایی کنم . روزه سیری است ، زیرا اگر سیر برای نگهداری تن باشد ، روزه سیری است که آدمی را از تسلط غفلت و چیرگی شهوت فگهمیدارد ، روح را صفا می بخشد ، دل را صیقل میدهد ، برای روزهای گرسنگی چاره می اندیشد و روزه دار بفکر گرسنگان و افتادگان می افتد و از مددکاری



وعموده الصلاة، وذروة سنامه، الجهاد . ثم قال : ألا اخبرك بملك  
ذلك كله ؟ قلت : بلى يا رسول الله . فأخذ بلسانه ، وقال : كف عليك  
هذا ، قلت يا نبي الله : وإنا لمؤاخذون بما نتكلم به ؟ فقال : ثكلتك أمك يا محمد  
وהל يكب الناس في النار على وجوههم (أو قال على مناخرهم) إلا  
حصاة ألسنتهم ؟ رواه الترمذي . وقال : حديث حسن صحيح .

و ستون اسلام همانا نماز است و بالاترین کوهان آن ، کوشش برای  
پیشرفت دین است ، پس از آن فرمود : آیا ترا خبر ندهم به سر رشته  
همه آنها ؟ گفتم : بلی خبر ده مرا یا رسول الله . پس بگرفت حضرت  
رسول زبان خود را و فرمود تکه دار خودت این را . گفتم : ای پیغمبر  
خدا ، آیا در حقیقت ما مورد بازپرسی قرار می گیریم ؟ پس بفرمود  
حضرت رسول الله : مادرت به داغت بنشیند . آیا می اندازد مردم را در  
آتش بر روهایشان ( با اینکه فرمود : بر بینی هایشان ) مگر درو شده  
زبانهایشان ؟ ( زبان سرخ سر سبز میدهد برباد ) ترمذی حدیث را  
روایت نمود ، و گفت : این حدیث حسن و صحیح است .

---

بینوایان برای روزهای خطر ، سپری مطمئن بدست می آورد ، که آن  
دعای خیر مسکینان و خوشنودی آفریدگار مهربان است . صدقه که  
اخراج آن مایه صدق و راستی صدقه دهنده در ایمان خود است ، گرمی  
و آتش گناه را خاموش میسازد ، همانگونه که آب ، آتش را  
خاموش میسازد .

عادتاً خوبی بعد از بدی مایه از بین رفتن اثر بدی است . پدری  
که مهربان است ، اگر برای حکمتی در تربیت بر فرزند خود خشم  
گرفت به احسان بعدی ، دل فرزند خود را بدست می آورد . در حقیقت  
صدقه دادن، یکی از مهمترین مسائل اساسی در دین مبین اسلام است که

در هر مناسبتی تکرار میشود . مانند در فرض ، مانند زکات و کفارات و در سنت مانند روزهای بزرگ و محل‌های متبرکه و در مساعدت صالحان و یتیمان و افتادگان . و مؤکد میشود هر موقع که حاجت مسلمانی به کمک و مساعدت باشد ، هدیه و صدقه و صله ارحام و شرکت در امور خیریه از چاه و آب جاری و مدارس و بیمارستانها و وقفها و مبرات دیگر همه دستورهای مؤکد دین برای ایجاد يك اجتماع سالم و بهم بسته و هم آهنگ و همدست است که توانا ، بحال ناتوان رحم آورد و از رضای او و دلخوشی او ، سلامت و صحت خود و عزت خود و اعقاب خود را پی ریزی نماید . توانگری که بجز شکم خود نمی شناسد ، محال است که همین شکم هم برایش بماند .

خلاصه سر سلسله اعمال و نشانه ایمان و دلیل راستی انسان در دینداری از خیرات و مبرات و صدقه‌های او در کارهایی که نقش به عموم میرسد ، دانسته میشود . اما باید دانست که صدقه برای رفع فقر است ، برای حفظ شرف و عزت نفس فقرا . این صدقه که در شریعت پایه گذاری شده است ، با صدقه‌ای که گداسازی است تفاوت دارد . هر شخص با ایمان و بصیر میتواند صدقه‌ای صحیح که برابر رضای خداست ، تشخیص بدهد . وسیله درمان بیماران فراهم کردن ، تا پس از بهبود عضو نافع جامعه باشند ، یتیمان را سرپرستی و تربیت نمودن تا بخوشبختی زندگی کنند ، بیکاران را به کار واداشتن تا از شر تیلی و بیکاری برهند و برای خود و اجتماع سودمند باشند و افتادگان را دستگیری کردن تا از زندگی مرفه محروم نشوند . اینهاست که برابر دستور شارع اسلام صلوات الله و سلامه علیه و آله است .

اسلام دین و دنیا را بهم مربوط ساخته است و باید هر دو را بدست داشت . دنیا وقتی مایه خوشبختی است که از رهبری دین بهره‌ور باشد . اینست که پیغمبر اکرم فرمود : و نماز شخص در دل شب . زیرا راز و نیاز شخص در دل شب با پروردگار خود مایه تندرستی

و سلامت فکر و حصول شادابی و الهام گرفتن از آفریدگار توانا در بذل و بخشش بجا و بمورد خواهد بود . نماز در دل شب باعث نور و روشنائی چهره و مایه محبت به نوع و وسیله نکوکاری و کشتن پرهیزگاری در دل است .

این است که خدای توانا مردم شبخیز را ستود و فرمود در سورة السجدة ۱۶ : « تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفاً وطمعاً ومما رزقناهم ينفقون » : دور میشود پهلوهایشان از بسترها برای دعا کردن و راز و نیاز با پروردگارشان از ترس عقاب او و به امید رحمت او و در ایراه از آنچه روزی شان نمودیم ، انفاق کنند - صدقات جاریه ، مبرات بسیار ، خیرات فراوان و کارهای عام النفع را اجراء کنند و در نتیجه . « فلا تعلم نفس ما أخفى لهم من قرة أعین جزاء بما كانوا يعملون » ۱۷ : پس هیچ کس نمیتواند بداند آنچه را که ذخیره و نهان شده برای ایشان است از آنچه مایه چشم روشنی است ، جزای آنچه میکردند از عبادت خدا .

مگر نه اینست که آدمی میخواهد بامحبوب خود خلوت نماید ؟ از ایراه پرهیزگاران در دل شب باخدای خود خلوت دارند . خواب خوش را کنار میگذارند ، بستر را ترک می گویند تا پاهای خود را فرش کنند و در برابر عظمت آفریدگار توانا ، سر خود را بر خاک نهند و سجده کنند . چه کسی میتواند بداند چه خوشی هائی برای اینگونه مردم عبادت کار در انتظار است ؟ آنچه مایه چشم روشنی در دنیا و آخرت است در انتظار آنان ، همسران مهربان ، فرزندان فرمانبردار ، دوستان وفادار ، تمتع و خوشی از مال ، از خوشی دیدن از تن و جان و نیکبخت و بلندنام زیستن و عاقبت خیر و سرآمد همه آنها رضای خدا در انتظار آنان و همراه آنان است . بهشت برین و خوشیهای بی پایان برای ایشان است .

پس از آن حضرت رسول فرمود : آیا تو را خبر ندهم از

سرآمد آن کاری که در باره آن پرسش نمودی و از ستون و بلندترین موضع آن؟ معاذ میگوید: گفتم بلی یا رسول الله، مرا خبر ده. حضرت فرمود: سرآمد آن اسلام است و ستون آن نماز است و بلندترین وضع آن جهاد. اگر برای کار، جسد بنظر آوریم، سر آن اسلام است و بلندترین موضع آن جسد، جهاد است و ستون ایستادگی برای حفظ سر و بدن، همانا نماز است. جسدی که سر ندارد، تنی بی جان است و جسدی که از کوشش و فعالیت در راه خیر بازماند، سری بی مغز دارد و تنی که ستون مورد اعتماد نداشته باشد، تنی نقش زمین است.

پس اسلام يك ستون دارد و آن نماز است و يك بلندترین موضع یعنی پر ارج ترین مقصد دارد و آن جهاد است. آنچه که برای سعادت خود باشد، همه وقتی به ثمر می رسد که همراه با نیاز بردن بسوی خدا و مدد گرفتن از او تعالی باشد و اینگونه مطالب در زیر نماز داخل است و آنچه برای پایه گذاری اجتماع سالم و کومك به همکیشان و پیشرفت دین و راهنمایی و نجات مردم از گمراهی باشد تا همه با هم يك زندگی با ایمان و سعادتبار برسند در زیر جهاد داخل است.

باید دانست که سلامت شدن دین و راستی ستون آن و توفیق در جهاد آن بسته به حفظ يك عضو است و آن زبان است. اینست که حضرت رسول اکرم فرمود: آیا تو را خبر ندهم به سر رشته آن کارها؟ معاذ گوید، گفتم: بلی یا رسول الله. حضرت فرمود: زبانت را نگهدار، معاذ می گوید: با يك حیرت زدگی و تعجب گفتم: یا رسول الله، آیا در برابر سخنان خود هم بازپرسی و مؤاخذه میشویم؟ حضرت رسول - الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: مادرت به داغت بنشیند آیا مردم را راسته بر روهایشان به دوزخ می اندازد بجز دروشده زبانشان؟ با اینحال دانسته شد که بزرگترین بدبختی، زبان لجام گسیخته است

و بزرگترین وسیله به دوزخ رفتن هم این زبان است و بقول سعدی  
علیه الرحمه :

زبان بریده بکنجی نشسته صم بکم به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم  
از بهترین وسیله نگهداری زبان و استفاده از آن ، مشغول  
ساختن زبان بیاد خدا تعالی است . در حدیث است که با هر باری که  
تسبیح گفته شود ، درختی در بهشت برای تسبیح گوینده کاشته شود.  
بنگر که در هر روز چقدر تسبیح میتوان گفت و تا چه حد نسبت به خود  
کم لطف هستیم که بجای تسبیح خدا ، زبان را به بیهوده و سخنانی که  
هیچگونه نفعی ندارد ، می چرخانیم و بهترین تسبیح : سبحان الله  
و بحمده ، سبحان الله العظیم ، واستغفر الله است .



## الحديث الثلاثون

حديث سی ام

عن أبي ثعلبة الخشني جرثوم بن ناشر رضي الله عنه عن رسول الله ﷺ قال : إن الله تعالى فرض فرائض فلا تضيعوها . وحد حدوداً فلا تعتدوها . وحرم أشياء ، فلا تنتهكوها وسكت عن أشياء رحمة لکم غير نسيان فلا تبحثوا عنها .

حديث حسن رواه الدارقطني وغيره .

از ابی ثعلبه خشنی ( نسبت به قبیله خشینه ) نام او جرثوم پسر ناشر رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمود : محققاً خدای تعالی فرض فرمود فریضه هائی را . پس آنها را ضائع مکنید و منع فرمود از کارهائی و برای آنها حدودی معین فرمود . پس از آنها تجاوز مکنید . و حرام فرمود چیزهائی را . پس ، مدر احترام آنها را ، و سکوت فرمود از چیزهائی برای مهربانی بشما ، نه از روی فراموشی ، پس ، کنجکاوای از آنها مکنید . حدیثی است بدرجه حسن ، روایت آنرا دارقطنی فرمود و غیر او .

---

ابو ثعلبه که نام او جرثوم بن ناشر است ، از جمله کسانی است که در سال ششم هجری در زیر شجرة الرضوان با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بیعت نمود و در روز خیر ، حضرت رسول الله سهم او را معین فرمود . حضرت او را بسوی قوم و طایفه اش فرستاد تا آنان را به دین اسلام دعوت کند ، وی بدین منظور نزد گروه خود رفت و آنان را بسوی اسلام دعوت نمود و مسلمان شدند .

وفات او بسال سی و یکم هجری است . در نام او وقام پدرش چهل قول است که ارجح آن اقوال را یاد کردیم . در تاریخ وفات او

نیز اختلاف است . بعضی چنانکه گفتیم و فاتش را در ۳۱ و بعضی در ۶۰ و بعضی در ۹۵ دانسته اند . ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و غیرشان از او روایت حدیث کرده اند ، رضی الله عنه .

در این حدیث نبوی چند دستور مهم است : یکی اینکه خدای توانا برای مصلحت بندگان فرائضی فرض فرمود . شایسته اینست که آن فرائض را بجا آورید و ضایع نکنید . بجا آوردن فرائض در اداء ارکان و شروط و همراه با اخلاص آن است .

دوم اینکه حدودی مقرر فرمود ، و شایسته اینست که از آن حدود تجاوز نکنید . کلمه « حد » دارای معانی بسیار است : در لغت « حد » را به فاصل دو چیز گویند . و در شرع « حد » عبارت از عقوبتی که مقدار آن معین شده از گناه بازدارد . پس حد بمعنی مرز و پایان میآید . وقتی میگوئیم این خانه محدود است به خانه تقی از غرب ، یعنی اتشاء و پایان اندازه و مقدار خانه ، دیوار شرقی خانه تقی است . حدود بمعنی مرزهاست که گفتیم نقطه فاصل میان دو چیز است .

وقتی میگوئیم « حد » شارب الخمر چهل تازیانه است ، در اینجا بمعنی اول برای فرائض و محرمات هر دو میآید . مثلاً برای نماز حدودی است ، زیرا وقت آن محدود است و هر کس نماز را از حدود آن بیرون ببرد و از وقت آن خارج سازد ، تجاوز از حدود آن نموده و آن را ضایع ساخته است . نماز ظهر به چهار رکعت محدود شده است . کسیکه پنج رکعت بخواند ، تجاوز از حدود آن نموده و آن را ضایع ساخته است .

برای عورت حدودی قائل شده است . مثلاً از ناف تا زانو حدودی است برای عورت . کسیکه بالاتر از زانو را ظاهر ساخت ، تجاوز در حدود عورت خود نموده و عورت خود را ظاهر ساخته است . سوم اینکه برای چیزهایی احترام قائل شد و آنها را حرام ساخت . پس احترام آن چیزها را مدیریت و مرتکب حرام مشوید . برای حلال

هم حدودی است . ناموس احترام دارد ، رواداشتن ناموس بعقد  
به عقد نکاح رعایت احترام آن است و حفظ حدود آن و رواداشتن ناموس به  
زنا ، دریدن احترام آنست و تجاوز به حدود آن . و به این ترتیب ،  
دستور انجام دادن فرائض و دوری جستن از مجرمات ، و رعایت  
حدود هر دو را صادر فرمود ، و آنچه خدای متعال در باره آن سکوت  
فرمود برای رحمت و مهربانی بشماست نه از جهت فراموشی است ،  
پس در آن کنجکاوی مکنید .

در حقیقت اسلام همه دستورهایش دلپذیر و آسان و انجام دادنی  
است و دشوار نمیشود مگر موقعیکه کسی از طریق کنجکاوی راه  
وسواس را بر خود بگشاید ، آنوقت هر آسانی دشوار میشود ، در  
حالیکه وسواس و کنجکاوی بیجا بر خلاف دستور مقدس دین مبین  
اسلام است .

در حدیث نبوی بالا منع از کنجکاوی و خرده گیری شده ، نه  
اینکه سؤال نشود ، زیرا هرگاه مسأله ای واقعی باشد ، سوال از آن  
جایز است ، و هرگاه قصد امتحان کردن و سؤال تراشی باشد ، همین  
امر است که از آن منع شده و در حقیقت دین مبین اسلام هم علم و هم  
عمل به همراه آورد . و صحابه و یاران پیغمبر صلی الله علیه و سلم نمونه  
و سرمشق هستند . زیرا تأدب و رعایت احترام حضرت رسول الله در  
همه حال ملازم ایشان بود و سؤال نمیکردند مگر درباره آنچه واقعی  
و مورد لزوم بود ، و از اینراه شاگردان با ایمان و عامل بعلم و مؤدب  
و مخلص بودند . هیچگاه در حضور پیغمبر صدای خود را بلند  
نمیکردند ، قیل و قال براه نمی انداختند و در برابر هر فرمان پیغمبر  
با ایمان کامل اطاعت میکردند . اما امروز وضع معلمین و شاگردان  
تأسف آور است و عامل اساسی ، ضعف ایمان و سستی عقیده است  
که بطور کم نظیری و سرعت برق پیشروی میکند .

این حدیث نبوی در حقیقت شامل همه احکام است . زیرا شامل



فرائض و محرمات و حدود و آنچه مسکوت مانده است ، میباشد و شریعت هم غیر از بیان این چهار حکم نیست . فرائض باید انجام داده شود ، محرمات باید اجتناب شود ، حدود باید اجراء شود که در حدیث است : « حد یقام خیر من مطر أربعین صباحاً » : يك حد شرعی که اقامه شود، بهتر است از باران چهل روزه - حدود رده و زفا و سرقه و شرب خمر باید بدون محاباة اقامه شود و آنچه مسکوت عنه است نباید کنجکاوی از آن شود .

گفتیم حدود : حد بمعنی مرز و نقطه فاصل میان دو چیز می آید . و حد بمعنی عقوبت مقرر در شریعت می آید . و حد بمعنی حرام و حدود بمعنی محرمات می آید چنانکه : « تلك حدود الله فلا تقربوها » آیه ۱۸۷ - سورة البقرة : آنها محرماتی است که خدا تعالی حرام فرمود ، پس به آنها نزدیک مشوید - و حد اصطلاحاً بمعنی تعریف می آید چنانکه در تعریفات یاد میشود .



## الحديث الحادي والثلاثون

حديث سي ويكم

عن أبي العباس سهل بن سعد الساعدي رضي الله عنه ، قال : جاء رجل الى النبي ﷺ ، فقال :

يا رسول الله ، دلني على عمل إذا عملته ، أحبني الله وأحبني الناس .  
فقال : إزهد في الدنيا ، يحبك الله وإزهد فيا عند الناس يحبك الناس .  
حديث حسن ، رواه ابن ماجه و غيره بأسانيد حسنة .

از ابي العباس كه نام او سهل پسر سعد از قبیله ساعده است  
رضی الله عنه گفت كه : آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم و عرض كرد : یا رسول الله راهنمایی كن مرا بر کاری كه هرگاه  
انجام دهم آن كار را ، دوست بدارد مرا خدا تعالی و دوست بدارد مرا  
مردم . پس فرمود رسول الله : دل مبتد به دنیا ، تا دوست بدارد  
ترا خدا تعالی و بی میل شود در آنچه نزد مردم است تا دوست بدارند ترا مردم  
حديث به درجه حسن است ، روایت آن نمود ابن ماجه و غیر او  
به اسنادهای خوب .

---

ابو العباس — سهل بن سعد ساعدي اقصاری خزر جی مدنی —  
در روز وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ، پانزده ساله بود  
و در سال هشتاد و هشت هجری در مدینه منوره در گذشت . او  
آخرین فرد صحابه است كه در مدینه در گذشته اند . نام او قبلا حزن بود  
( بمعنی فاهموار ) و حضرت رسول الله نام او را به سهل ( یعنی  
هموار ) تبدیل فرمود . سهل و پدرش هر دو از صحابه پیغمبرند . از  
سهل یکصد و هشتاد و هشت حدیث روایت شده است كه بخاری  
و مسلم بر بیست و هشت حدیث از او اتفاق دارند ، و بخاری در یازده

حدیث از او بدون مسلم روایت نموده است .

در حدیث نبوی بالا : مردی بخدمت رسول اله صلی الله علیه و آله و سلم شرفاب شد ، و عرض کرد : یا رسول الله ، مرا بر کاری رهنمائی فرما که چون آنرا انجام دهم ، خدا مرا دوست بدارد و مردم مرا دوست بدارند . حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : زهد در دنیا پیشه کن تا خدا تورا دوست بدارد .

« زهد » در لغت رو گردانی از چیزی از جهت حقیر دانستن آن است . چنانکه گفته میشود : « شیء زهید » یعنی چیزی اندک و حقیر است . « زهید الاکل » : کم خوراك . شرعاً « زهد » عبارت است از « ورع » که ترك مشتبهات باشد .

بالاترین درجات زهد ، همانا زهد مقربان درگاه خداست که غیر از خدا تعالی هر چه باشد ، از دنیا و بهشت و غیر آن نخواهند . باید دانست که مقصود از زهد این نیست که شخص مانند راهبان نصاری تارك دنیا باشد و فقر و تهیدستی را پیشه کند و روی نیاز به این و آن ببرد و فامش زهد بگذارد ، بلکه مقصود از زهد اینست که در غیر خدا دل نبندد ، مال را بدست آورد و قصدش اجراء کارهای خیر بوسیله آن باشد ، که هرگاه مال باشد و اتفاق آن در راه خیر آسان نماید ، نشانه زهد است . زیرا زهد در دنیا چنانکه گفتیم دل نبستن به آن است ، نه نداشتن آن . و بقول صاحب مثنوی که روحش شاد باد :

چیست دنیا؟ از خدا غافل شدن      نی زر و نی سیم و نی فرزند وزن  
پس زهد در دنیا به دل نبستن در آن است ، که آنچه از مال و منال دنیا بخواهد ، برای رضای خدا بخواهد . این زهد مایه محبوب شدن در درگاه خداست . دوم زهد در مال مردم است که حسد و عداوت و کینه توزی که همه بر اثر دوستی مال دنیاست کنار بگذارد و از مردم چیزی نخواهد که هرگاه شخصی به علو همت موصوف شد و خود را از مال مردم بی نیاز کرد و به مردم احسان نمود و از مردم

كومك نخواست ، محبوب مردم خواهد شد .

چنانكه گفتیم همه عداوتها از طریق طمع و چشم دوختن به مال مردم پیش می‌آید . و در تعریف زاهد بودن عبارتهای گوناگون است : در حدیثی که بروایت ابن ماجه است : زاهد بودن نه در حرام ساختن حلال است و نه در ضایع کردن مال ، بلکه زاهد کسی است که به آنچه که نزد خدا دارد ، راضی‌تر باشد از آنچه در دست خود دارد . و هرگاه مصیبتی برایش پیش آید ، به ثواب آن خوشنودتر باشد از ماندن آن .

بروایت احمد از ابی مسلم خولانی : زاهد کسی است که چون حق بگوید ، ستاینده و نکوهش کننده او برایش یکسان باشد . فضیل بن عیاض گوید : اصل زهد در خوشنودی از خدا تعالی است و قناعت . و کسیکه یقین او بلفظ خدا محقق باشد ، در همه کارش بر خدا اعتماد کند ، و به تدبیر خداوندی راضی باشد و دل از اعتماد بر مخلوقین ببرد و هیچگاه دنیا را از راه‌های نامشروع نجوید . چنین کسی توانگرترین مردم است . و گفته شده بی‌میل شدن در ریاست سخت تر است از بی‌میلی در زر و سیم .

به یکی از پیشینیان گفته شد ، کسیکه توانگر است ممکن است زاهد باشد ؟ گفت : آری . هرگاه زیادشدن مال او را مغرور نسازد و کم شدن مال او را اندوهگین ننماید . سفیان ثوری در دعاء خود می‌گفته است : خدایا ما را در دنیا بی‌میل کن و دنیا را بر ما فراخ بدار که داشتن مال ، مایه کارهای خیر و رضای تو باشد ، و دنیا را از ما دور مدار که نداشتن دنیا ، باعث رغبت در آن گردد .

در حدیثی وارد است : بهترین زهد ، فراموش نکردن مرك است و برتری دادن خااه جاویدان بر جهان زودگذر و غنیمت شمردن امروز و نشستن بامید فردا . ابو سلیمان دارانی همتندی که از صاحب مشنوی نقل کردیم می‌گوید : زهد در ترك آنچه که از خدا به غفلت

می اندازد ، می باشد .

خلاصه دل را به یاد خدا داشتن و خواسته های دنیوی برای بدست آوردن رضای خدا خواستن و بنا بگفته صلحاء : خدایا دستهای ما را از دنیا پر بساز و دلهای ما را از نور ایمان روشن بدار . و معلوم است که زهد که محبة خدای تعالی و محبة مردم را بدست می آورد از بهترین کارهاست .

از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است : کسیکه زهد را پیشه کرد ، سختیها و مصائب بر او آسان شود . و از برکت زهد است قدر عمر شناختن که هیچ لحظه بیهوده نگذرد و از حیات دنیا تا آنجا که مقدور است کارهای خیر و اعمال شایسته و یاد خدا و درود بر پیغمبر و تارگشائی و بر آوردن حاجت مستمندان و رفع ظلم از مظلومین است .

ابن ماجه : دانشمند بلندنام امام ابو عبدالله محمد بن یزید قزوینی صاحب سنن ( از صحاح سته ) متولد بسال دویست و نه هجری و متوفی دویست و هفتاد و سه ( در حدیث بالا از حیث اسناد ، مقالی است که شراح محقق جواب آنرا گفته اند ) به شروح دیگر مراجعه شود .

## الحديث الثاني والثلاثون

حديث سى ودوم

عن أبي سعيد سعد بن مالك بن سنان الخدري، رضي الله عنه،  
أن رسول الله ﷺ قال: (لا ضرر ولا ضرار) حديث حسن رواه  
ابن ماجه، والدارقطني وغيرهما مسنداً<sup>(١)</sup> ورواه مالك في الموطأ  
مرسلاً<sup>(٢)</sup>، عن عمرو بن يحيى عن أبيه، عن النبي ﷺ فأسقط أبا سعيد  
وله طرق يقوي بعضها بعضاً.

از ابي سعيد كه نام او سعد بن مالك بن سنان خدری رضی الله  
عنهما ست، روایت است كه محققاً رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:  
نه زیان بخود رسانیدن است و نه زیان بدیگری رسانیدن. حدیث به  
رتبه حسن است. ابن ماجه و دارقطنی و غیر آن دو باسناد متصل  
روایت کرده اند. و روایت نموده امام مالك در موطا باسناد مرسل:  
از عمرو بن يحيى از پدرش يحيى از پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
(و انداخته است ابا سعيد را) و برای این حدیث طریق هائی است كه  
بعضی از آن قوت می دهد بعضی دیگر را.

---

ابو سعيد خدری نام او سعد و نام پدرش مالك است. هردو از  
صحابه و یاران پیغمبر اسلام هستند. ابوسعیدخدری از نجباء انصار  
و از فضلاء و اشراف انصار است و از دانشمندان و حفاظ اصحاب  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است. حدیثهای بسیار از پیغمبر  
اسلام حفظ نمود و به مردم رسانید. از او یک هزار و یکصد و هفتاد  
حدیث روایت شده است، كه ازین جمله بخاری و مسلم متفقاً چهل  
وشش حدیث از او روایت کرده اند و بخاری به تنهایی شانزده حدیث

و مسلم به تنهایی پنجاه و دو حدیث از او روایت کرده اند . از ابو — سعید خدری رضی الله عنه جماعتی از صحابه و تابعین روایت کرده اند . وفات او در مدینه بسال هفتاد و چهار اتفاق افتاد ، رضی الله عنه . ( ۱ ) مسند : حدیثی که سند آن متصل باشد از راوی تا پیغمبر صلی الله علیه و سلم . ( ۲ ) مرسل : حدیثی که نام صحابی در آن ذکر نشود . مثلاً سند متصل حدیث بالا به روایت ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی : « حدثنا عثمان بن محمد بن عثمان بن ربيعة ، حدثنا الداروردي ، حدثنا عمر بن يحيى المازني ، عن ابيه يحيى ، عن أبي سعيد الخدري عن النبي صلي الله عليه و آله و سلم قال : « لا ضرر ولا ضرار » . وأما « سند » مرسل آن بروایت امام مالك در موطا : حدثنا عمرو بن يحيى عن أبيه عن النبي صلي الله عليه و سلم قال : « لا ضرر ولا ضرار » . و چنانکه معلوم است در این روایت ، نام أبوسعید خدری انداخته شده است . هر حدیثی که نام صحابی در آن ذکر نشد « مرسل » است .

ابن ماجه از روایت فضل بن سلیمان : « قال حدثنا موسى بن عقبة ، قال : حدثنا اسحق بن يحيى بن الوليد ، عن عبادة بن الصامت رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه و سلم قضى أن لا ضرر ولا ضرار » باز هم اسناد آن متصل نیست ، زیرا اسحق بن يحيى ، عبادة بن الصامت را ملاقات نموده است .

الحاصل این حدیث ، بعضی طرق آن مرسل و بعضی طرق آن منقطع است . و تعدد طرق آن چنانکه مؤلف فرمود : بعضی قوت به بعضی دیگر می دهد ، و طرق این حدیث به قریب بیست می رسد . اما از جهت معنی که مورد اعتماد فقهاست و معنی آن با اصول شریعت مطابقت دارد ، و در دین مبین اسلام ، پایه ضرر و زیان از بین برده شده است ، چنانکه در شرح این حدیث یاد می کنیم .

در ابن حدیث نبوی ، حضرت رسول الله فرمود : زیان رسانیدن ، در دین ما نیست . « ضرر » بمعنی زیان و « ضرار » بمعنی زیان بهم

رسانیدن . مثل قتل بمعنی کشتن و قتال بمعنی باهم جنگیدن و همدیگر را کشتن . شخص مسلمان نمی‌تواند ضرر برساند نه بخود و نه بدیگران . و اگر از دیگری ضرر باورسید ، نمی‌تواند مقابله به ضرر رسانیدن نماید . بلکه گرفتن حق خود را دارد . این است که فقهاء می‌گویند : « الضرر لا یزال بالضرر » : ضرر را به ضرر دیگر نیست کرده نمی‌شود . « الضرر یزال » : ضرر باید از بین برده شود .

خدای عزوجل فرماید : « یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر » : خداوند اراده آسانی به شما دارد و اراده دشواری بر شما ندارد : « ما جعل علیکم فی الدین من حرج » : خداوند قرار قداد بر شما در دین اسلام دشواری و حرج را .

در حدیث صحیح است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : « بعثت بالحنیفة السمحة السهلة » : من فرستاده شدم به دین آسایش‌یار و آسان که در پرتو تعالیم آن زندگی پرآسایش فراهم گردد .

حدیث بالا در حقیقت یکی از قواعد دین بشمار است . زیرا آنچه در شریعت حرام گردیده ، همه بنا به قاعده از اله ضرر حرام شده است . انواع ظلم که حرام گردیده ، روی اصل ضررهائی است که از ظلم بر می‌خیزد . مشروبات مستی‌آور ، حرام شده ، روی اصل ضررهائی که ناشی از آن است . زنا و قتل و سرقت و خیانت و بهتان و غیبت و نمیمه و همه محرمات ، روی اصل مضرات آنها حرام شده‌اند . آنوقت حق شفعه و رد به عیب و انواع خیار از خیار تدلیس و خیار اخلاف وصف و خیار افلاس مشتری همه روی اصل رفع ضرر پایه - گذاری شده است .

همچنین قصاص و حدود و کفارات و نصب ائمه و قضاة و دفع صائل و فسخ نکاح به عیوب و فسخ به إعسار و آنچه در زیر اینها داخل می‌شود ، همه بر اصل « لا ضرر ولا ضار » مبتنی است و برای رفع



ضرر ، پایه گذاری شده است . همچنین اجبار بدهکار بر پرداخت بدهکاری خود و گرفتن مضطر از خوراك غير مضطر و بریدن شاخه های درختی که از خانه دیگری به خانه او شاخه دوانیده باشد ، و شکافتن شکم زنی که بچه در شکم اوست وقتی که زن مرده است و احتمال حیات فرزند باشد و شکافتن شکم میتی که مالی را بلعیده باشد ، همه روی اصل رفع ضرر پایه گذاری شده است .

از فوائد همین حدیث بالاست : قاعده دفع مفسد مقدم است بر جلب مصالح که مفصل آن در شرح حدیث نهم یاد شد . مانند اینکه دست دزد بریده می شود تا دفع مفسده دزدی شود و نظر به آن نمی شود که مصلحت دزد درداشتن دست است . و بسیاری از عقود مانند اجاره با آنکه در وقت اجراء اجاره ، منافی وجود ندارد و جعله بمعنی مقطع و کثرات با اینکه جهالت و نامعلومی در طی آن است ، و حواله با آنکه بیع دین به دین می باشد و ضمان درك با آنکه در ساعت ضمان ، بدهی وجود ندارد ، همه اینها برای رفع ضرر پایه گذاری شده است .

ضمان درك عبارت ازین است که شخصی میخواهد چیزی را از دیگری بخرد ، نمی داند فروشنده مالك آن است یا نه . دیگری می گوید : این مال را بخرو اگر معلوم شد که مال خودش نبوده است ، ضمانت وجه تو بر من است .

الحاصل ، دین مبین اسلام بر پایه مصلحت و منفعت گذاشته شده و ضرر رسانیدن را منع فرموده است . وصیتی که در آن تعدی به حقوق ورثه باشد ، حرام است و عملی نمی شود . کسیکه در خانه خود روزنه بگشاید تا بخانه همسایه سرکشی نماید ، منع می شود . کسیکه خانه خود را زیاده از حد بلند سازد تا هوا و روشنائی از خانه همسایه بگیرد ، منع می شود . کسیکه بخواهد چاهی در زمین خود پهلوی چاه همسایه حفر کند تا از آب چاه همسایه کم شود ، چنین عملی بر او حرام است . کسیکه بخواهد کنار آب و محل عفونت

و گنبدی در منزل خود پشت اطاق نشیمن همسایه بسازد تا از بوی آن متأذی شوند ، چنین عملی بر او حرام است . زیرا اسلام بر دفع ضرر پایه گذاری شده است ، و هر نوع ضرر و زیان دستور به ازاله و نیست کردن آن صادر فرموده است .

در بعضی از طرق حدیث بالا آمده است: «من ضارّ ، ضارّ الله به ومن شاقّ ، شاقّ الله علیه » : کسیکه به زیان رسانیدن پردازد ، خدوند زیان بخود او رساند . و کسیکه سختگیری و دشواری را بر مردم فراهم کند ، خداوند او را مورد سختگیری و گرفتاری قرار دهد . در روایتی است : « انه صلی الله علیه و آله و سلم لعن من ضارّ مسلماً او ما کره » : حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعنت فرمود به کسیکه زیان به مسلمان رساند یا مکر و خدیعه برای فریفتن مسلمان بکار برد . فقهاء برای قاعده : « لا ضرر ولا ضرار » که از فرمایشات حضرت رسول الله است ، شاخه و فروع بسیار استفاده کرده اند و بعضی مسائل آن خیلی خوشمزه است . مثلاً اگر کسی زیر بام خانه ای نشسته بود و دید که سبویی از بالا بریز می افتد و اگر بر سرش بیاید ، سر او می شکند ، می تواند بازدن دست و یا عصا ، سبو را از سر خود دفع کند ، اگر چه سبو بشکند . زیرا دفع ضرر از خود را می تواند و غرامت هم بر او نیست . اگر گاوی سربه دیک فرو کرد و سر گاو بدون شکستن دیک میسر نبود ، دیک شکسته می شود تا سر گاو سلامت بماند و بر صاحب گاو است که قیمت دیک را بپردازد . اگر مرغی انگشتر طلای همسایه را بلعید ، همسایه می تواند برای بدست آوردن انگشتر خود ، مرغ را ذبح کند . آنوقت اگر صاحب مرغ ، گوشت مرغ را گرفت ، تفاوت قیمت مرغ و گوشت مرغ ، لازم صاحب انگشتر است و اگر صاحب مرغ از گرفتن گوشت مرغ خودداری کرد ، صاحب انگشتر گوشت مرغ را میگیرد و قیمت مرغ لازم اوست . اگر میزب خانه ای که آن میزب در خانه همسایه است ،

مثلا افتاد و ظرف همسایه شکست ، اگر همه میزاب برون افتاده است ، غرامت ، لازم صاحب میزاب نیست ، و اگر نیمه میزاب که از خانه بیرون بوده است ، افتاد و ظرف همسایه شکست ، غرامت لازم صاحب میزاب است ، زیرا کوتاه کاری صاحب میزاب معلوم است که میزاب شکسته را تعدیل ننموده است . روی همین قاعده : « الضرر یزال » صدها شاخه و فرع به تفصیل نوشته اند و مرجع این مسائل کتب فقهاست . القصة ، « ضرر و ضرار » در اسلام نیست . ضرر هر جا باشد ، باید از میان برداشت ، و مسلمان باید قصد و گفتار و عملش همه در جهت نفع و مصلحت باشد و کسیکه بخواهد ضرر رسانیدن را وجهه عمل خود قرار دهد ، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را لعنت فرموده است . و خدای تعالی هم نتیجه ضرر رسانیدن را به خود ضرر رسان بر میگردداند .

مالك — امام اعظم أبو عبدالله مالك بن أنس أصبجی ، از آراکین علم و اساطین فقه اسلامی هستند . دانشمندان بسیار ، مجلدات کتب را در ترجمه حالات سعادتبار ایشان نگاشته اند . ولادت با سعادتشان در سال نود هجری و وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد و سه در شهر مدینه اتفاق افتاد .

موطا — نام یکی از مهمترین و اولین کتاب در علم حدیث است که امام مالك روایات خود را در آن تحریر فرمود . گفته اند نام آن بدین معنی است که « امام مالك » بر دیگر دانشمندان سبقت جست : « لانه وطىء به اعناق الرجال . »

دارقطنی — منسوب به محله دارقطن بغداد . ترجمه او در صفحات سابق یاد شد .

## الحديث الثالث والثلاثون

حديث سی و سوم

عن ابن عباس رضي الله عنهما ، أن رسول الله ﷺ قال : « لو يعطى الناس بدعواهم لادعى رجال أموال قوم ودماءهم لكن البينة على المدعي واليمين على من أنكر » .

حديث حسن ، رواه البيهقي ، وغيره هكذا وبعضه في الصحيحين .  
از عبدالله بن عباس رضي الله عنهما روایت است که : محققاً رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : اگر داده می‌شوند مردم به مجرد ادعایشان ، هر آینه ادعا می‌کردند مردمی مالهای مردم دیگر و خونهایشان ، لكن بیّنه گواه بر مدعی است و قسم بر کسی است که انکار دارد .

حديث به رتبه حسن است . بیهقی و غیر او این حدیث را این چنین روایت کرده اند . و بعضی ازین حدیث در دو صحیح بخاری و مسلم است .

---

و لفظ صحیحین : « لو يعطى الناس بدعواهم لادعى ناس دماء رجال و أموالهم و لكن اليمين على المدعى عليه » . در روایت بیهقی هم حکم مدعی بیان شده است که بیّنه بر اوست و هم حکم مدعی علیه که هرگاه مدعی گواه نداشته ، قسم بر مدعی علیه خواهد بود . معلوم است که این حدیث ، بزرگترین مرجع برای حل دعوی است .

بیّنه : در لغت : « ما يتبين به الأمر » : آنچه کار بوسیله آن روشن شود . اعم از خط مدعی علیه و یا گواه و یا قرائن . بعضی از علماء « بیّنه » را فقط بمعنی گواه دانسته اند . و با الزام « بیّنه » ظاهر ساخت که مجرد دعوی بدون دلیل از هیچکس شنیده نمی‌شود .

حدیث نبوی ، يك اصل عظیم و پایه مهسی برای حل خصوصیات است ، که پیچیده‌ترین مسائل را در يك جمله حل و فصل می‌نماید . کسانی که آشنا به قواعد اسلام هستند ، می‌دانند چگونه اسلام در هر مسأله‌ای نزدیک‌ترین راه را انتخاب کرده است .

به محاکم امروزی در دنیای حاضر مراجعه کنید . خواهید دید مدعی و مدعی‌علیه هر دو در گذشته اند و سالهاست که چهره در زیر نقاب خاك کشیده اند . اما پرونده‌شان در جریان است و مرتب احضاریه‌شان صادر میشود . اما در اسلام هر دعوی و مرافعه‌ای به دو قاعده حل و فصل میشود . وقتی که شخصی ادعای حقی بردیگری مینماید ، چون ظاهر امر چنین مینماید که حقی ندارد ، شریعت او را ملزم ساخته است که هر چند فاضل و شریف باشد و هر قدر هم مورد ادعای او ناچیز باشد ، تا تکیه گاه ادعای خود را ثابت نماید و چون دعاوی همه با هم در مخالفت با اصل برائت ذمه برابرند ، ناگزیر باید مدعی دلیلی بیاورد که ذمت مدعی‌علیه مشغول بحق اوست و از اینراه است که شریعت مطهره اسلام ، مدعی را ملزم ساخت تا ادعای خود را بوسیله بینه ثابت و روشن بسازد و شخصی که ادعا براوست در ظاهر امر بنظر میرسد که در ذمت او مشغول حقوق دیگری نباشد . این است که مدعی‌علیه مصدق دانسته شده و قسم بر او قرار داده شده است . و نظر باینکه جانب انکار کننده که مدعی باشد ، قوی است ، قسم که حجتی ضعیف است بطرف او قرار داده شد . و نظر باینکه جانب ادعا کننده که مدعی باشد ضعیف است . بینه که حجتی است قوی ، بطرف او قرار داده شد ، تا تعادل بین مدعی و مدعی‌علیه برقرار بماند ، آنوقت هر شخص در تصرفات خود برای حفظ مال خود وظایفی دارد .

مثلا کسی که میخواهد مالی را به دیگری بفروشد و قیمت مبیع نقد نباشد ، وظیفه اوست که مدرك بگیرد و گواه بگیرد و یا گرو از بدهکار خود بستاند تا در وقت حاجت دست او از حجت خالی نباشد .

اگر شخصی احتیاطات لازمه را برای حفظ مال خود انجام نداد ، و مال را بدیگری بقرض داد و گواه و مدرک و گرو نگرفت و کارش به شکایت کشید ، آنوقت وظیفه قاضی است که برای حفظ حقوق منتهای دقت را بنماید و از قرائن و از علائم حقیقت را بدست آورد و بدهکار را وادار به اعتراف به حق نماید . و موقعی که قاضی دارای دیانت و پرهیزگاری باشد ، خدای متعال بوسیله او حق را به حق دار میرساند . در قضاة صدر اسلام همه گونه نمونه عدالت و تیزهوشی قضات در احقاق حق موجود است . این بود که گفتیم بینه به نسبت ذی حق برای حفظ مال خودش و بینه به نسبت قاضی برای احقاق حقوق مردم فرق دارد . مثلاً شخصی که مالی را بقرض میدهد ، نمیتواند درخت را به گواهی بگیرد . ولی قاضی میتواند با سؤال از موضع درخت و دوری و نزدیکی آن ، بدهکار را وادار به اعتراف بحق نماید .

در این داستان که : قاضی القضاة رویانی به عدل و دادگری معروف بود و روزی کسی نزد او آمد و ادعا نمود که مالی را بر سبیل امانت بدیگری سپرده است و اکنون انکار دارد . رویانی دستور داد تا طرف او را حاضر گردند . موقعی که از طرف پرسید : آیا این شخص راست میگوید و امانتی را بتو سپرده است ؟ آن مرد انکار کرد و گفت : ابدأ چنین چیزی نیست . رویانی از ادعا کننده پرسید که موقعی که امانت را به وی سپردی ، کسی یا چیزی حاضر نبود ؟ گفت : کسی حاضر نبود . فقط درزیر درختی امانت را بوی سپردم . قاضی باو گفت : برو بدرخت بگو که قاضی میگوید بمجلس قاضی بیا . آن مرد رفت تا بدرخت بگوید بمجلس قاضی حاضر شود . در غیاب او قاضی از طرف پرسید : آیا بدرخت رسیده است ؟ طرف گفت : نه هنوز . قاضی بکارهای خود مشغول شد تا وقتی که مدعی برگشت . قاضی پرسید : بدرخت گفتی بیاید ؟ مدعی گفت : بدرخت گفتم ، اما هر چه اصرار کردم نه جوابی از او شنیدم و نه از جای خود حرکت کرد . قاضی گفت : درخت آمد

و گواهی داد . آنوقت رو بمدعی علیه کرد و گفت : برو و امانت این مرد را پس بده . زیرا اگر زیر درخت امانت از او نگرفته بودی ، چگونه وقتی از تو پرسیدم آیا بدرخت رسیده است ، گفتی : نه هنوز . چنین تدبیرهایی برای احقاق حقوق ، همیشه وظیفه قاضیهای پرهیزگار و باتدبیر است ، و حدیث صحیح بالا دلالت بر عموم این قاعده دارد که بینه لازم مدعی ، و قسم لازم مدعی علیه میباشد . اما اختلاف بینه که در زنا گواهی چهار مرد لازم است و در حدود گواهی دو مرد کافی است ، در غیر زنا .

در اموال ، گواهی دو مرد و یا یک مرد و دوزن ، چنانکه نص قرآن حکم می کند : « فان لم یكونا رجلین ، فرجل وامرأتان » آیه ۲۸۲ - سوره البقرة - اگر دو گواه مرد نباشد ، گواهی یک مرد و دوزن کافی است . و یا گواهی یک نفر و قسم مدعی . چنانکه حدیث صحیح دلالت بر آن دارد .

در عبادات مانند هلال رمضان به نسبت ثبوت روزه ، گواهی یک مرد و در آنچه مردان بر آن کمتر واقف میشوند ، مانند شیرخوارگی که « زید » شیر « سکینه » خورده است . و گواهی ولادت که در فلان روز « سکینه » بچه زائیده است ، چهار زن کافی است .

بعضی از علماء مانند امام مالک وقتی قسم را متوجه مدعی علیه میسازند که اختلاطی میان مدعی و مدعی علیه باشد . برای اینکه هر آدم بی سروپائی نتواند مردم شریف را به ادعاهای پوچ به قسم بکشانند . هرگاه مدعی دارای بینه نبود و قسم متوجه مدعی علیه شد ، مدعی علیه حق دارد قسم را بر مدعی مرجوع کند ، و این را « یمین مردوده » نامند .

اختلاف فقهاء در عموم حدیث بالا به این تفصیل است : نزد امام شافعی ، حکم حدیث بالا عام است و هر ادعائی در حد و یا طلاق و یا نکاح و یا عتق باشد ، بینه لازم مدعی و قسم لازم مدعی علیه است .

امام احمد و غیرشان هم مانند امام شافعی بظاهر عموم حدیث قائلند و اگر مدعی علیه قسم نخورد ، مدعی قسم میخورد و حقش ثابت میشود . بعضی از علماء گفته اند که قسم در حدود و سرقه نیست . امام ابوب حنیفه و گروهی از فقهاء و محدثین قائلند که قسم همیشه لازم مدعی علیه میباشد ، حتی در قسامه و معتقدند که قسم مرجوع به مدعی نمیشود و وقتی که مدعی يك گواه دارد ، قسم را بر او نمیدانند . از مالک حکایت کرده اند که قسم در مسائلی است که احتیاج به گواهی دو مرد در آن نباشد .

اما حقوق الله تعالی ، نزد بسیاری از علماء قسم در آن نمی آید . در مسائل مالی قسم دادن به مدعی علیه مورد اجماع علماء است و اختلاف در مسائل غیر مالی است . نزد امام شافعی شخص متهم قسم داده میشود . مثلاً اگر زید ادعا نمود که انگشتری من دزدیده شده ، من یقین ندارم ، اما تقی را متهم میدانم ، قسم متوجه تقی می شود که انگشتر را نذریده است . و این قسم « رد » ندارد ، یعنی متهم نمیتواند بگوید خودت قسم بخور ، قیمت انگشتر را میدهم .

فائده - بعضی از علماء در تفسیر آیه : « و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب » گفته اند مقصود از « فصل الخطاب » همانا « البينة علی المدعی و اليمين علی من انکر » است . حدیث بالا بروایت بیهقی بود .

بيهقی - امام ابوبکر احمد بن الحسين بيهقی . از دانشمندان بلندقام در علوم عدیده و حافظ عالیقدر در حدیث و صاحب تألیفات گرانمایه . کسی است که امام الحرمین شیخ امام محمد غزالی در باره ایشان میگوید : هر شخص شافعی مذهب را امام شافعی بر او منتی است . مگر ابوبکر بیهقی که منت بر امام شافعی دارد . زیرا او ثابت کرد که همه جا حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مؤید امام شافعی است . تولد او بسال سیصد و هشتاد و چهار و وفات او بسال چهار صد و پنجاه و هشت است . رحمه الله تعالی .



## الحديث الرابع والثلاثون

حديث سي و چهارم

عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه، قال سمعت رسول الله ﷺ يقول: (من رأى منكم منكراً فليغيره بيده، فإن لم يستطع فبلسانه، فإن لم يستطع فبقلبه وذلك أضعف الإيمان) رواه مسلم

از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت است گفت که: شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و سلم که می فرمود: کسی که دید از شما، کار زشتی را پس تغییر دهد آن را بدستش. پس اگر نتوانست، پس به زبانش تغییر دهد. پس اگر نتوانست، پس بدلتش افکار آن نماید. و آن انکار که بدل باشد، ضعیف ترین ایمان است. این حدیث را امام مسلم در صحیح خود روایت نمود.

در حدیث نبوی بالا، یکی دیگر از اصول قواعدی که برای ایجاد يك اجتماع سالم و پر آسایش است بیان فرمود و روشن ساخت که نیست کردن منکر، وظیفه هر شخص با ایمان است. و فرمود هر يك از شما مسلمانان، باخبرشد از کار منکری، باید آن منکر را از میان بردارد بدست خودش. هر جا که جلوگیری از منکر بوسیله دست میسر می شود، مانند جلوگیری از اینکه ظالم به مظلوم بزند، و از بین بردن مانند هروئین و مخدرات و مسکرات. و هرگاه يك نفر از منکر با خبر شد، انکار آن بروی فرض عین است، و اگر بیش از يك نفر باخبرشد، فرض کفایت می شود. ازاله منکر و امر بمعروف به نص قرآن و حدیث و اجماع ثابت است.

آیه «ولتكن منكم أمة يدعون إلى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر» آیه ۱۰۴ - سوره آل عمران - و باید باشند از

شما مسلمانان ، جماعتی که دعوت بسوی خیر کنند و وادارند بخوبی و جلوگیری کنند از زشتی .

در حدیث صحیح : « لتأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر أو لیعمنکم الله بعذاب من عنده » هر آینه امر بمعروف می‌کنید و از زشتی جلوگیری می‌نمائید و یا اگر ترك امر بمعروف و نهی از منکر کردید ، خداوند همگیتان را به شکنجه‌اش دچار سازد .

آیات و احادیث درین باره بسیار است . اگر تغییر منکر را بدست خود نتوانست ، به زبان انکار کند . بزبان انکار کردن ، به تهدید نمودن و شکایت به‌اولی الامر بردن و مردم را بفریادرسی خواستن و فریاد بر آن و به‌مهربانی امر به ترك منکر کردن و یا بدرشتی به حسب حال . گاه است که به‌نرمی و سیاست و پند و اندرز ، کارهایی از خیر را می‌توان کرد که بزور شمشیر و ریاست امکان نمی‌پذیرد .

و هرگاه ازاله منکر بدست و زبان میسر نشد ، بدل خود انکار نماید و این ضعیف‌ترین ایمان است . زیرا وقتی منکر باین حد آشکار شد که انکار آن بدست میسر نشد و منکر به‌این حد از زشتی افتاد که انکار آن به‌زبان هم مقدور نبود ، معلوم است که پایه ایمان به کجا رسیده است . و معلوم است که ترك منکر ، واجب دینی هرفرد باایمان است و ظاهر است که نهی از منکر وقتی واجب است که انکار کننده از جلوگیری خود بر نفس و مال و شرف خود ایمن باشد .

بعضی از علماء ازاله منکر را بدست ، وظیفه حکام دانسته‌اند ، و ازاله منکر بزبان را ، وظیفه دانشمندان دانسته‌اند که از طریق وعظ و ارشاد و پند و اندرز مردم را به ترك منکر وادارند . و چه بسا که پند و اندرز زبانی هرگاه همراه با عمل باشد ، نتیجه درخشان بیار آورد . اما آن مقدار که عمل و عاظ و نصیحت کنندگان نتیجه می‌دهد گفتار تنها بدون عمل نتیجه نخواهد داد .

ابن الجوزی استاد سعدی می‌گوید : از بین استادان من دوتن را

فراموش نمی‌کنم . زیرا این دو همیشه عملشان برابر گفتارشان می‌یافتم و به گفته های خود ایمان داشتند . می‌گویند : در همان خردسالی من ، گفته‌هایشان اثری عمیق بر قلب من می‌نمود ، وقت را خیلی مغتنم می‌شمردند . این دو که یکی « عبد الوهاب انماطی » و دیگری « ابو منصور جوایلی » است ، بر سیرت سلف بودند ، هیچگاه در مجلسشان غیبت کسی نمی‌شد . علم را لله و برای خدا تعلیم می‌نمودند و در برابر تعلیم خود مزدی نمی‌گرفتند . گفته‌هایشان در قلبم مانند نقشی که بر سنگ باشد ، اثر می‌گذاشت . و از آنجا دانستم که اثر عمل ، خیلی بیش از اثر گفتار بدون عمل می‌باشد .

نظر باینکه فرمایشات نبوی برای هر دوره و زمانی است ، و درین زمان که سواد بطور بی سابقه عمومی میشود ، اگر انکار منکر را بدست چنین تعبیر کنیم ، که نویسندگان بدست خود مضار منکرات را بنویسند و معلوم است که اثر نوشتن در درجه اول است . زیرا نوشتن ممکن است از نظر میلیونها بگذرد ، در حالیکه گفتن تنها به عده معدودی می‌رسد . مثل تعلیم که ممکن است ، شخص دانشمند هزار تن را تعلیم دهد . در حالیکه تألیف و کتاب می‌تواند میلیونها افراد در حیات مؤلف و بعد از وفاتش مستفید نماید .

حمل انکار منکر بدست ، بر معنی بکار انداختن در نوشتن را در شروح این حدیث ندیده‌ام ، ولی مانعی ندارد و همانطور که گفتم نوشته هم وقتی اثر می‌کند که نویسنده به گفته‌های خود ایمان داشته باشد و به آن عمل نماید ، که :

سخن کز دل بر آید      بشیند لا جرم بر دل

و اما سخنی که لقلقه زبان باشد ، به گوش شنیده می‌شود و از گوش دیگر بیرون می‌رود . مهمترین لازمه ناصحان و وعاظ ، قناعت است و ضبط نفس . و بقول سعدی :

عالم که کامرانی و تن‌پروری کند      از خود گم است ، کرا رهبری کند ؟

عجیب این است که در دنیای حاضر طمع و دلخواه‌های نفس ، روزافزون است ، و اگر شخصی بخواهد خود را از وسایل دور سازد، فرزندان و همسران و بستگان با او موافقت ندارند . و حدیث : « سیأتی زمان یکون هلاک الرجل علی یدی زوجته وأولاده » : زمانی بر مردم فرا می‌رسد که هلاکت هر شخص بر دست‌همسر و فرزندان اوست کاملاً مصداق می‌یابد . از او خواهش‌هایی می‌کنند که نتواند . ناگزیر در مواردی داخل شود که بیش از مقداری که از دنیا بدست می‌آورد، دین را از دست می‌دهد . آنهائیکه نام خود را بر صفحه روزگار برای همیشه ثبت کرده‌اند ، در ضبط نفس و قناعت در مقام عجیبی بوده‌اند . امام احمد بن حنبل در روز و شب بر قرص جوین اکتفاء می‌کرده است . موقعیکه خلفای عباسی خواستند در باره او احسانی کنند و مال‌هایی برای او فرستادند ، همه را پس فرستاد و دلیلش این بود که حاجت به اینها ندارم . موقعیکه زن و فرزندش از او خواستند که مال خلفاء را بگیرد ، وی در جوابشان گفت : شما مانند آن کسانی باشید که شتری داشتند که بار بر او می‌کشیدند و آب بر آن می‌آوردند . وقتی که پیرشد و از کار افتاد ، آن شتر را ذبح کردند و گوشش خوردند . یعنی در پایه پیری باعث هلاکت من شوید . امام شافعی فرماید : «أمت مطامعی فأرحت نفسي» : طمع‌های نفس خود را کشتم و خود را آسوده ساختم . « و من يتبع مطامعه ، يهون » : و کسیکه دنبال طمع‌های نفس خود بنشیند ، خوار می‌شود . « وأحییت القنوع و کان میتا » : و در زنده کردم قناعت را که مرده بود . « و فی إحيائه عرضي مصون » : و در زنده کردن قناعت ، شرفم محفوظ است . آنوقت اگر بزه‌د صحابه یاران پیغمبر از امثال صدیق و فاروق و مرتضی بنگریم ، محیر العقول است که تا چه حد پشت پا به متاع‌های زود گذر زده‌اند . این است که آنچه گفته‌اند ، باید به آب زر نوشت و هر دستوری داده‌اند نقش دل‌ها شده است و نام نامیشان در خشنا‌ترین

نا مها در صفحات تاریخ بشری است .

منکر : هرکار زشتی ، چه ترك واجب و چه فعل حرام و چه آنچه از لحاظ اخلاق اجتماعی مایه انتشار فساد گردد مثلا ترك نماز ، منکراست . زیرا ترك واجب است . عمل زنا منکراست زیرا فعل حرام است . بوسیدن همسر خود در انظار مردم مثلا در بازار ، منکراست ، زیرا مخالف حفظ اخلاق اجتماعی است .

بسیاری از مردم چنین تصور می کنند که امروزه نهی منکر امکان ندارد . در حالیکه امروز از هر عصر دیگر آسان تر است و از دو راه امکان دارد : یکم اینکه هر پدری اعضاء خانواده خود را به معروف وادارد و از منکر باز دارد و این آسانترین راههاست . و حدیث : « کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة » : هریک از شما سالارید و هریک از شما مسئول اعمال زیردستان خود هستید ، در همین زمینه است . راه دوم اصلاح فرهنگ که معلمین و مربیان در پرورش نونهالان و دمیدن روح دینداری و خداشناسی در نونهالان همکاری کنند . در عمل شایسته باشند و در گفتار اخلاص بورزند . وسایل عمومی موجود از قبیل تلویزیون و رادیو هم می تواند وسیله ای برای نشر اخلاق و رفتار خوب باشند و درسهای آموزنده به مردم بدهند .

متأسفانه وقتی از متصدیان رادیو خواسته می شود تا برنامه های خود را اصلاح کنند ، جوابشان دندان شکن است و آن اینست که رادیو برای همه کس است . اگر بعضی طالب اخلاق و شرافت هستند ، بعضی دیگر هم هستند که می خواهند از جنایات و زشتیها مطلع شوند و تقلید کنند .

افسوس که سیر حوادث ، حتی يك نفر که بتواند از طریق وعظ و ارشاد جوامع بشری را اصلاح کند ، باقی نمانده است و گر نه يك نفر هم کافی بود . مگر نه اینست که روزی که حضرت محمد به پیغمبری مبعوث شد ، در برابر زشتیها و کفر و نادریستها قد علم

کرد و خودش تك و تنها بود ؟ اما طولی نكشید كه چون حق می گفت و اجراء حق می خواست، پیروزمند و جهان در برابر او تسلیم شد. اسلام دارای روحیه ای است كه هر موقع ممكن است به مسیر خود برگردد و باز هم فضائل را انتشار دهد . امیدست روزی كه دانشمندان جهان به درمان معجزه آسای اسلام پی می برند ، دور نباشد و جهان از تعالیم قرآن و سنت عملی حضرت خیر الانام در سراسر آن از نو زنده شود، كه اگر دین و اخلاق نباشد ، نه بمب اتم بكار می آید و نه فتح فضا و كرات .

باز هم معنی حدیث بالا را تکرار می کنیم : هريك از شما از منكر با خبر شدید، بدست خود آن را از میان بردارید . هر كدام نسبت به خود و بستگانتان مرحمت داشته باشید كه منكر را میان خود روا ندارید و از میان بر دارید ، اگر در میان بستگان خودتان نبود ، بزبان خود از پند و اندرز و رسانیدن به مسئولین امور کوتاهی نكنید . و اگر منكر نه در میان وابستگان خودتان بود و نه قلمی داشتید كه زشتیهای منكرات را محكوم كنید و نه از سخنوران بودید كه با زبان خود زشتی را نابود كنید ، پس با قلب خود انكار كنید تا ضمیرتان از منكر دور بماند و پاکی خود را نگهدارد .

## الحديث الخامس والثلاثون

حديث سی و بنجم

عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: « لا تحاسدوا ولا تناجشوا ، ولا تباغضوا ، ولا تدابروا ولا يبيع بعضكم على بيع بعض . وكونوا عباد الله اخوانا المسلم اخو المسلم : لا يظلمه ولا يخذله ولا يكذبه ولا يحقره التقوى ههنا ويشير الى صدره ثلاث مرات ، بحسب امرئ من الشر ان يحقر اخاه المسلم كل المسلم على المسلم حرام دمه وماله وعرضه . رواه مسلم .

از ابي هريره رضي الله عنه ، گفت : فرمود رسول الله صلى الله عليه و سلم حسد به همدیگر موزید و به زیان یکدیگر سازش مکنید و بغض همدگر را نمائید ، و پشت به همدیگر مدهیید . و نباید بفروشد یکی از شما بر فروش دیگری : بر دست همدگر مزید و باشید بندگان خدا برادران همدگر . مسلمان برادر مسلمان است . ستم به برادر خود نمی کند ، دست از یاری او نمی کشد . تکذیب او نمیکند . او را خوار نمی شمارد ، پرهیزگاری اینجاست ، یعنی در دل است و اشاره می فرمود بسوی سینه اش و سه بار آن را فرمود : کفایت شخص است در پستی و شرارت آنکه خوار بدارد برادر مسلمانش را . همه مسلمان بر مسلمان حرام است . خون مسلمان حرام است ، مال مسلمان حرام است و شرف مسلمان حرام است . روایتش نمود مسلم .

---

حديث نبوی بالا ، که در صحیح مسلم به ثبوت رسیده است ، اصل عظیمی ، در اخلاق اجتماعی شخص مسلمان است . درین حدیث

آشکار شده است که حسد حرام است . زیرا حسد عبارت است از آرزو کردن زوال نعمت دیگری . در حالیکه صاحب نعمت در حق حسود هیچ بدی نکرده است و بر حسود از طریق شریعت واجب اوست که دوست بدارد برای برادرش آنچه را که برای خود دوست می‌دارد .

از جهت دیگر حسد عبارت است از انکار قدرت خدا تعالی و عدم رضایت از قسمت او . در آیه ۵۴ - سورة النساء می‌فرماید : « أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله » بلکه در حقیقت حسد کردن به نسبت مردم از جهت افکار آنچه خداوند از فضل خود به آنان داده است می‌باشد .

در حدیث صحیح است که : « الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب » : حسد ، حسنات را از بین می‌برد ، همانطور که آتش هیزم را می‌خورد . علاوه بر حرام بودن حسد و از بین بردنش حسنات جاسد را ، و داشتن خطر کفر ، زیرا حاسد ، به قسمت خداوندی ناراضی است . علاوه بر این حسود ، همیشه ناراحت و گرفتار درد حسداست و بقول سعدی :

توانم آنکه نیازم اندرون کسی      حسود را چه کنم کوز خود برنج درست  
بمیر تابری ای حسود کاین رنجی است      که از مشقت آن جز به مرگ نتوان رست

بیشتر کسانی که دچار حسد می‌شوند ، همسایگان هستند که از قدیم معروف است : « العداوة في الأقارب والحسد في الجيران » : دشمنی در خویشاوندان و حسد در همسایگان است . یکی از اسباب از بین بردن حسد همسایگان ، احسان و نکوکاری نسبت به ایشان است . اینست که برای همسایگان حقوق بیشتری مقرر شد ، تا احسان بیشتر مایه از بین بردن حسد باشد .

در حدیث بالا منع شد از حسد بردن . برای اینکه وقتی که ریشه دوانید ، باعث آزرده و در صدد اذیت برآمدن می‌شود . اینست که فرمود : « لا تاجشوا » : علیه یکدیگر ساخت و پاخت نکنید . « فجش »



در لغت بمعنی اشارة و بر پاکردن است . و « نجش » هم مایه برپا کردن بغض و عداوت است . فقهاء مثال « نجش » را چنین میآورند که شخصی میآید تا جنسی از صاحب دکان خریداری نماید . صاحب دکان بادیگری ساخته است که هر موقع خریدار آمد و جنس را به قیمتی رسانید ، او بیاید و قیمت جنس را بالا ببرد ، تا از این ساخت و پاخت ، خریدار ساده لوح را بفریبند و جنسیکه ده ریال میارزد ، به بیست ریال به او بدهند .

این عمل گذشته ازاذیت ، غش و خیانت است .  
در حدیث است : « من غشنا فلیس منا » : کسیکه غش بما مسلمانان نمود ، از مامسلمانان نیست . در روایت دیگر : « من غش فلیس منا » : هر که غش نمود ، ازمانیست .

اما اگر آرزوی زوال دیگری نباشد و قصد ، کوشش کردن برای رسیدن به صاحب نعمت و برابری با او در کارهای خیر باشد ، این را « غبطة » نامند و از حسدنیست . وقتی که در باره خریداری ساخت و پاخت شد و با فریفتن او قیمت جنس بالا برده شد ، موقعیکه خریدار دانست فریب خورده است ، حق پس دادن جنس را ندارد . زیرا تقصیر از خود اوست که بدون بررسی ، جنس را به بیشتر از قیمتش خریده است و نزد بعضی از علماء منع از « نجش » دلیل باطل بودن آن است و خریدار موقعیکه به گول خوردن خود آگاه شد ، حق پس دادن آنرا دارد .

ممکن است « نجش » را بمعنی عام آن که بکار بردن فریب و مکر است بکار برد . و در اینصورت چنین معنی می دهد که حسد باعث نشود که در معاملات خود مکر و حيله بکار ببرید و همدیگر را بفریبید زیرا موقعیکه بازار فریب گرم شد ، فریبنده هم درجای دیگر فریفته خواهد شد و همانطور که حسد مایه بکار بردن مکر و حيله و تزویر می شود ، بکار بردن حيله و مکر هم مایه بغض و عداوت

می‌شود . اینست که فرمود : «ولا تباغضوا» : بغض همدگر منمائید . اگر بگوئیم حب و بغض يك امر قهری است ، دراین حال چنین معنی می‌شود از کارهائی که سبب ایجاد بغض و تنفر می‌شود ، دوری بجوئید . بغض ، عبارت از تنفر و بیزاری از چیزی است بخاطر صفت زشتی که در آن است و دراینحال بغض و کراهت مراد ف همدگر می‌شوند . اما باید دانست که بغض دشمنان خدا لازم است ، برای اینکه معاصی ، مایه خشم خداست و شخص عاصی با خدای عز و جل مبارزه می‌نماید . و بغض آنچه خشم خدا را برمی‌انگیزد ، لازم است . در حدیث صحیح است : « من أحب لله و أبغض لله و أعطى لله فقد استكمل الإیمان » : کسیکه محبت و دوست داشتنش برای خدا باشد و عطاء و احسانش برای خدا باشد ، پس محقق است که ایمان او کامل است . وقتی که حب و بغض فقط برای خدا باشد ، معلوم است که حظ نفس در آن دخالت ندارد . در این حدیث ، از بغض یکدگر منع فرمود .

هرگاه بین دوکس اختلاف برسرکاری باشد ، بغض همدگر جایز نخواهد بود و بغض جایز نیست مگر موقعیکه برای رضای حق تعالی باشد . اختلافهائی که میان فرقه‌های این امت است ، نباید مایه بغض شود ، مگروقتی که آراء بعضی به کفر و یافسق آشکار برساند که دراین حال بغض کافر و فاسق لازم است . بغض هم‌باید بغض عقیده و عملشان باشد نه بغض خودشان چنانکه در قرآن است : « قال أنى لعمركم من القالین » : پیغمبر لوط علیه السلام گفت : من عمل شما را باغضم اما بغض خودتان ندارم .

آنانکه از رأی و گفتاری ناصواب پیروی می‌کنند ، هرگاه نادان باشند ، شاید احتمال عذرشان باشد . اما کسانیکه اهل علم و اطلاع هستند ، برایشان جز پیروی حق ، راه دیگری نیست . در حدیث است که مایه دخول بهشت ، همدوستی است .

در صحیح مسلم است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «والذي نفسي بيده لا تدخلوا الجنة حتى تؤمنوا ولا تؤمنوا حتى تحابوا»: قسم به آن خدائی که روح من در دست اوست، داخل بهشت نمی‌شوید مگر موقعیکه ایمان داشته باشید و ایمان شما به ثبوت نمیرسد، مگر موقعیکه همدیگر را دوست بدارید.

در حقیقت آنچه دردین مبین اسلام حرام شده، اکثر چیزهایی است که مایه بغض میشود و تنفر از یکدیگر را به بار میآورد. دردین مبین اسلام حرف راست هرگاه فتنه انگیز باشد، جایز نیست و دروغ مصلحت آمیز جایز است. نیمه و خبرچینی هرچند نقل سخن براستی باشد، باز هم حرام است، روی اصل اینکه بغض و دشمنی ببار میآورد و در قرآن، کسیکه دشمنی میاندازد به ما معرفی شده است و در آیه ۹۱ - سورة المائدة - این نکته را روشن میسازد: «انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسر و يصدكم عن ذكر الله و عن الصلوة فهل أنتم منتهون» این است و غیر از این نیست که مقصود شیطان انداختن دشمنی و بغض است میان شما در رواج دادن شراب و قمار، تا با همدیگر دشمن شوید و شما را از یاد خدا و نماز بازدارد. پس آیا خودداری از پیروی شیطان میکنید که سعادت خود را باز یابید؟

گفتیم حسد مایه «نجش» و سازش به زیان یکدیگر می‌شود و زیان رساندن، مایه بغض و نفرت میگردد و بغض، مایه روگردانی از هم و پشت نمودن بهمدیگر است. این است که فرمود: «ولا تدابروا» - پشت به هم مدهید. باید نیروی ایمان شما، به فشردن دست یکدیگر و دوست داشتن همدگر و خوشروئی در روی یکدیگر باشد، نه اینکه روی از هم بگردانید و پشت به هم بدهید. بغض یکدیگر و پشت دادن به همدیگر، گاه است که ملازم همدیگرند و گاه است که انسان نسبت به کسی بغض در دل دارد، اما رو از او نمیگرداند

و حقوقش را ضایع نمیکند و گاه است که انسان محبت فرزند دارد ، اما بخاطر تأدیب او ، رو از او می گرداند .

ابن است که حضرت رسول الله منع فرمود که مسلمان بغض مسلمان نماید و یا از او روی بگرداند و فرمود : « ولایع بعضکم علی بیع بعض » : یعنی نباید مسلمان بر دست مسلمان دیگر زند و اگر مسلمانی چیزی را فروخته باشد ، نباید مسلمان دیگر بیع او را باطل کند تا خود بیع کند . مثلاً اگر شخصی جنسی از احدی خریده است ، نگویید برو این جنس را پس بده که من ارزاتر بتو میفروشم .

در حدیث است : « إِنْكُمْ إِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ قَطَعْتُمْ أَرْحَامَكُمْ » : برای اینکه شما هرگاه چنین کاری بکنید و بر دست همدیگر بزنید ، ارحام خود را قطع میکنید . مردم را وادار میکنید تا در مکافات این اذیت ، نسبت بخودتان و خویشاوندانتان اذیت کنند و سبب اذیتشان خودتان باشید و در حقیقت ضرر بخود زدهاید و ارحام خود را قطع کردهاید ، و در عکس العمل و رفتار مردم نسبت به فرزندان و ارحام مردم مودی درس عبرتی است .

آیا چنین یبعی که بر دست مسلمان زدن میباشد ، صحیح است یا نه ؟ نزد بعضی از علماء بیع صحیح است اگر چه حرام میباشد و نزد بعضی دیگر باطل است . پیغمبر اسلام علاج این دردهای اجتماعی که حسد و نجش و بغض و تدابر و بر دست هم زدن است ، به این جمله بیان فرمود : « و کونوا عبادالله اخواناً » : و باشید بندگان خدا ، برادران همدیگر . بندگان خدا باشید ، زیرا وظیفه بندگان است که از قسمت خداوندی خوشنود باشند .

تفاوت میان افراد که در علم و نبوغ و یا هوش و درایت و یا بدست آوردن مال و گرد کردن آنست ، يك قسمت خداوندی است . و اگر شما بندگان خدا هستید ، باید بر قسمت او اعتراض نگیرید و شما هم می توانید بجای حسدورزی و کارشکنی که به ضرر خودتان

بیشتر است ، بجای آن به کوشش از راه آن پیردازید تا موفق شوید .  
 وقتی که خود را به بندگی خدا پذیرفتید ، به او راضی شدید . خود را  
 از آتش حسد و ناراحتی اذیت و نگرانی بغض و عداوت و تلخی بردست  
 یکدیگر زدن آسوده کرده اید . آنگاه که بندگان خدا شدید و از نعمت  
 رضا و خوشنودی به قسمت خداوندی بهره مند گشتید ، باشید برادران  
 یکدیگر . وقتی برادران یکدیگر هستند . که برای هم احترام قائل  
 شوید ، حقوق همدیگر را مراعات و از طریق برادری و برابری  
 و همدستی بسعادت و خوشی خواهید رسید . در حالیکه از حسدورزی  
 جزئینه و ضعف و جز دشمنی و زبونی و بغیر از خواری و بریدن  
 خویشاوندی نتیجه دگری نخواهید یافت .

صلوات و سلام خدای متعال بر این پیغمبر خاتم که بیان معجز  
 او تا چه حد شیرین است . دردهای اجتماعی را می شمارد ، علت آنها  
 را روشن می سازد ، علاج قطعی آن را بیان می فرماید . خداوند به این  
 امت توفیق دهد تا بدستور ایشان رفتار کنند .

فرمود : بندگان خدا باشید ، برادران همدیگر ، که هرگاه  
 بندگی شما محقق شد و از نعمت رضا بقضا بهره ور شدید ، همدیگر  
 را دوست می دارید ، و از برادری با یکدیگر و همدستی به آنچه از  
 خیر و خوشی می خواهید میرسید .

آنوقت برای اینکه روشن فرماید وظیفه برادر نسبت برادر  
 چیست ، فرمود : « المسلم اخوالمسلم » مسلمان برادر مسلمان است .  
 دین مبین اسلام مایه برادری است . و همین رابطه دینی از هر پیوندی  
 قویتر است . « لا یظلمه » : برادر مسلمان به برادر خود ظلم نمی کند .  
 « ولا یحقره » : مسلمان بردار مسلمان خود را خوار نمی دارد .  
 « التقوی ههنا » : پرهیزگاری اینجا است . و اشاره به سینه می فرمود .  
 و این سه راه را با اشاره به سینه سه بار فرمود . یعنی پرهیزگاری  
 در دل است . دل خود را پاک کنید ، قلب خود را از پرهیزگاری روشن

کنید، ضمیر خود را به مهر همدیگر صیقل دهید، تا عاقبت خیر برای شما باشد. «العاقبة للمتقين» تا خداوند اعمال شما را بپذیرد.

«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» آیا میدانید چه کسی پست‌ترین افراد بشر است؟ فرمود: «بحسب امرئ من الشر أن يحقر أخاه المسلم»: کفایت است در پستی شخص آنکه برادر مسلمان خود را خوار دارد. زیرا چنین کسی نه معنی انسانیت را دریافته، نه از معنای دین آگاه شده و نه از راز نیکبختی اطلاعی دارد. بلکه با خوار داشتن برادر خود، به خواری و زبونی و بدبختی خودگردن نهاده است. «كل المسلم على المسلم حرام»: همه آنچه به تعلق به مسلمان دارد، بر مسلمان دیگر حرام است. حرام در اینجا بمعنی محترم است. یعنی آنچه تعلق به مسلمان دارد، محترم است. «دمه»: خون مسلمان حرام است. «وماله»: مال مسلمان حرام است. «وعرضه»: شرف مسلمان محترم است.

پس دانسته شد که مسلمان برای تمام حقوق مسلمانان احترام قائل است. هیچگاه شرف مسلمان را پایمال نمیکند، مال مسلمان را بناحق نمیگیرد. خون مسلمان را نمیریزد. خدای توانا آسمانها و زمینها همه را برای مسلمان بیاراست. پس چقدر نفهم و نادان است کسیکه مسلمان را خوار دارد. آیه: «هو الذي سخر لكم ما في الأرض»: اوست خدائی که مسخر ساخت و بفرمان آورد برای شما (برای مسلمانان) همه آنچه در زمین است. زیرا مسلمان واقعی کسی است که میتواند نماینده خدا بر روی زمین باشد. مسلمان واقعی است که می‌تواند نعمتها را در موارد آن بکار ببرد.

افسوس که بربریت فرنك بنام تمدن همه اخلاق و معنویات را نابود کرده است و جادوی ظاهر صنعت آنان، دیده مردم را افسون کرده است و مسلمانان بجای اینکه در صنعت هم در مقدمه ملل باشند، از ملل راقیه در صنعت عقب افتاده‌اند. و هنوز هم کشورهای

اسلامی در علم و صنعت از فرنگیان بدنبال هستند . و در نتیجه جنس خام را از کشورهای اسلامی به ربع قیمت میخرند و به گفته وزیر اقتصاد ایران ، هر سال قیمت جنس خود را بالا می‌برند و قیمت جنس مسلمین و کشورهای عقب‌افتاده را به زیر می‌آورند، تا هیچگاه جلو نیفتند. آنچه مایه امید است ، بیداری و هوشیاری است که اخیراً نصیب مسلمین و رهبرانشان گردیده است . بیاری خداتعالی آینده برای مسلمانان است .

در حدیث نبوی بالا: دردهای اجتماعی ، عوامل ایجاد آن دردها ، درمان قطعی آنها وظیفه مسلمین نسبت به‌همدیگر ، احترام بحقوق یکدیگر ، بندگی و خوشنودی به قسمت او ، برادری و همدستی با همدیگر برای يك اجتماع سعادتمند ، طریق انتشار مهر و محبت بین همدیگر ، همه را بطور آشکار بیان فرمود . و میتوان گفت این حدیث، شامل احکام اسلام و آداب آن است . در این کتاب به روایت مسلم یاد شد و بلافاصله دیگر تقریباً بهمین معنی دربخاری و مسلم آمده است و به طرق بسیار در صحاح دیگر نیز روایت شده است و در صحت آن تردیدی نیست و سعادتمند کسی است که چنین بیان معجز نمون را رهبر زندگی خود قرار دهد و نیکبختی دو جهان برای خود بدست آورد .  
 الصلوة و السلام عليك يا رسول الله که شایسته تو جز درودخدا نیست و در ثنای تو از ما خاکیان چه آید و بقول سعدی که  
 راو نش شادباد :

فدانم کدامین سخن گویمت	که والا تری ز آنچه من گویمت
ترا عز لولاك تمکین بس است	ثنای تو طه ویس بس است
چه وصفت کند سعدی ناقم	عليك الصلوة أي نبی والسلام

تنبیه — در فرمایشات نبوی کلمه مسلم یاد فرمودن برای بیان عظیم شرف مسلمان است . و قصد این نیست که خون و مال غیر

مسلمان محترم نیست . چنانکه این مطلب را بارها شرح داده‌ام و خوبی نسبت به همه کس خوب است . و یقیناً خوبی به مسلمان خوبتر و بهتر و پر ثوابتر است . دیگر اینکه وقتی مسلمانان از بکار بستن فرمایشات نبوی ، اجتماعی سعادت‌مند و پر عزت بدست آورند ، در نشر این تعالیم ، معلم دیگران خواهند شد و همین اسباب نیکبختی را در جهان انتشار خواهد داد .

\*\*\*



## الحديث السادس والثلاثون

حديث سي و ششم

عن أبي هريرة رضي الله عنه عن النبي ﷺ قال: من نفس عن مؤمن كربة من كرب الدنيا، نفس الله عنه كربة من كرب يوم القيامة، ومن يسر على معسر يسر الله عليه في الدنيا والآخرة، ومن ستر مسلماً ستره الله. از ابی هریره رضی الله عنه روایت نمود از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فرمود: کسیکه نیست کرد از شخص مؤمنی سختی از سختیهای دنیا، نیست کند خدا از او سختی از سختیهای روز قیامت. و کسیکه آسان گرفت بر ینوائی، آسان گیرد بر او خدای تعالی در دنیا و آخرت و کسیکه پوشید مسلمان را، پوشد او را خداوند

---

در حدیث: نبوی بالا، اهمیت کمک بیکدیگر، و فریادرسی همدیگر را بیان فرمود. و در اجرای خوبیها و کمک هر جا که کلمه مسلمان یاد شود برای یاد کردن شرف و احترام اوست، که هر احسانی نسبت به شخص مسلمان ثواب عظیمتر دارد. و گرنه گشایش در کارهای بندگان خدا همه اجر دارد.

در حدیث شریف بیان شد: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ»: محقق است که خدای تعالی خوبی را بر همه چیز نوشت و حدیث: «فِي كُلِّ كَبْدٍ حَرٌّ، أَجْرٌ»: در هر جگر گرمی ثواب است. در احسان به هر حیوان زنده ای ثواب است، منتهی با این تفاوت که ثواب احسان به مسلمان بیشتر است از احسان به حیوان و احسان به حیوان بهتر است از احسان به کافران حربی و مردم مودعی: گاوان و خران باربردار به زادمیان مردم آزار

در فرموده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم،

في الدنيا والآخرة ومن سلك طريقاً يلتمس فيه علماً ، سهل الله له به طريقاً الى الجنة ، وما اجتمع قوم في بيت من بيوت الله يتلون كتاب الله ويتدارسونه بينهم إلا نزلت عليهم السكينة ، وغشيتهم الرحمة ، وحفتهم الملائكة ، وذكروهم الله فيمن عنده ومن بطأ به عمله لم يسرع به نسبه . رواه مسلم بهذا اللفظ

در دنیا و آخرت ، و خدا در کمک بنده است مادامیکه در کمک برادرش باشد، و کسی که گرفت راهی که بجوید در آن علم را. آسان سازد خدا بر او به برکت علم ، راهی بسوی بهشت ، هرگاه گرد آیند مردمی در خانه‌ای از خانه‌های خدا ( یعنی در یکی از مساجد ) تا بخوانند کتاب خدا قرآن را و درسهای آن بهم بفهمانند ، فرود آید برایشان آرامش دلها و فرا گیرد ایشان را مهر و رحمت خدا ، و ایشان را در بر گیرند فرشتگان، و یاد کنند ایشان را خدا در کسانی که نزد اوست و کسانی که بدنبال انداخت او را عملش ، بجلو نیندازد او را نسبش . مسلم در صحیح خود باین لفظ روایت نمود این حدیث را .

اهمیت کار گشائی و چاره سازی و انجام دادن حاجاتشان و رسانیدن نفع به ایشان ، چه به علم و چه به مال و چه به جاه و منصب و چه به نصیحت و پند گفتن — و چه به راهنمایی و دلالت بر خیر و چه به کمک کاری به رفتن در کار مردم یا واسطه شدن و یا میانجیگری میان مردم و یا دعای خیر در غیاب برادران باشد روشن فرمود . « من نفس » : کسیکه مایه نفس براحت کشیدن مسلمانی شد . گفته میشود طوری سخت بر لو گرفت که نفسش بند آمد . « من نفس عن مسلم » : کسیکه مایه نفس به راحت کشیدن مسلمانی شد ( کربة ) در سختی ، اگر مایه نفس براحت کشیدن یعنی رفع سختی از غیر مسلمانی بشود ،

هم ، اجر دارد . « من كرب الدنيا » : از سختیهای دنیا مسلمانی را آزاد کرد ، گره از کار او گشود ، او را مددکاری و دستگیری نمود . « نفس الله عنه كربة من كرب يوم القيامة » : خداوند برداشته نماید از او سختی از سختیهای روز قیامت ، و معلوم است که در این دنیا برای رفع سختیها فی الجمله میتوان چاره اندیشید . زیرا چاره جوئی به مال یا جاه یا التماس و زاری کردن یا کار و یا غیره چاره‌ای میشود . اما در آخرت که دست آدمی از همه چیز تهی است ، سختی آن طاقت فرساست . معلوم است که هر خوبی عادة دو نوع ثواب دارد : نیکنامی و آسایش و خوشی زندگی در دنیا . که در این امر ، مؤمن و کافر مشترکند و ثواب اخروی از رضای خدا و آسایش روز قیامت و بهشت اختصاص به مؤمنان دارد . در حقیقت نادان کسی است که در دنیا خوبی بتواند و نکند . آنگاه هم در این دنیا از تمتع به نعمتها محروم شود و هم در آن جهان از ثواب آن .

در حدیث است که گرمای روز قیامت طاقت فرساست و عرق مردم تادهان بالامیآید و معقول هم هست . زیرا خلائق میلیونها سال ، در يك جا جمع آمدن و حرارت آفتاب از نزدیک چشیدن و تنگی جا و ایستادن یکروز آخرت ، یعنی یکهزار سال معلوم است چه بروز مردم میآورد . کسیکه آسودگی آنجا را بخواهد ، در این دنیا آسایش مردم را فراهم آورد و عجب این است که در این دنیا کسی نیست که حاجت به دیگران نداشته باشد . کسیکه دست از برآوردن حاجت مردم کشید ، در وقت حاجت خود بی کس خواهد ماند :

کار درویش مستمند برآر که تو را نیز کارها باشد

( و من یسّر علی معسر ) و کسیکه آسان گرفت بر بینوائی باینکه بدهی او را بخشید ، او را با حسانی خوشدل ساخت یا باو در برابر بدهکاریش فشار نیاورد یا در کار او برای رفع حاجتش کوشید و یا اینکه دانشمند بود در فتوی برای حل مراقعات خدمت کرد ( یسّر الله

عليه في الدنيا والآخرة) خداوند آسان گیرد بر او در دنیا و آخرت .  
در حدیث است بروایت امام احمد : « من أراد أن تستجاب دعوته  
و تكشف كربته فليفرج عن معسر » : کسیکه بخواهد دعایش به  
اجابت رسد و سختی از او برطرف شود ، میباید گشایشی در  
کارینویان و فروافتادگان آورد :

خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است  
( و من ستر مسلماً ) و کسیکه پوشید مسلمانی را ، باینکه سر  
پازدن او را نادیده گرفت و یا اینکه پوشاك نداشت ، او را لباس  
داد و یا اینکه توانائی بر نکاح نداشت ، او را کومك کرد تا خود را  
پاکدامن سازد ، یا اینکه کار زشتی از او صادر شده بود ، او را  
رسوا نمود و همین ستر ، اختصاص به مردم شریف دارد ، زیرا مردمی  
که حیا را کنار گذاشتند و از زشتی نك نداشتند ، پرهیز دادن مردم  
از آنان لازم است و ستر حالشان جایز نیست .

کسیکه مسلمانی را پوشید و ستر حال او نمود ( ستره الله في  
الدنيا والآخرة ) خداوند او را پیوشاند در دنیا و آخرت . کسیکه مانع  
از بی آبرویی دیگری شد ، خداوند قادر متعال آبروی او را نگهدارد  
در دنیا و آخرت .

در حدیث است : « من ستر عورة اخيه المسلم ، ستر الله عورته  
يوم القيامة » : کسیکه پیوشاند عورت برادر مسلمانش را ، خداوند  
پیوشاند عورت او را در روز قیامت . مقصود از عورت آنچه که ظاهر  
شدنش دل شخص را بدرد میآورد . « و من كشف عورة اخيه المسلم ،  
كشف الله عورته حتى يفضحه بها في بيته » : و کسیکه ظاهر نمود  
عورت برادر مسلمانش را و باعث رسوائی او شد ، خداوند عورت او  
را آشکار سازد بطوریکه در خانه اش او را رسوا سازد .

در حدیث است بروایت احمد و ابو داود و ترمذی : « يا معشر من آمن  
بلسانه و لم يدخل الايمان في قلبه لاتغتابوا المسلمين ولا تتبعوا عوراتهم

فان من تتبّع عوراتهم تتبّع الله عورته و من تتبّع الله عورته يفضحه في بيته » ای گروه مردمی که بزبان ایمان آوردند و ایمان در دلشان داخل نشده است ، غیبت مسلمانان مکنید و پشت سر مسلمانان بدگوئی مکنید که در صدد شوید زشتیها را آشکار سازید ، زیرا کسیکه درصدد جستن زشتی از دیگری و بی آبرویی برادر مسلمانش شود ، خداوند هم زشتی او را آشکار کند و در خانه اش رسوا سازد .

سلف صالح و پیشینیان این امت دارای سیرتی بوده‌اند که همیشه می‌تواند سرمشق باشد . اگر شخصی ، ناصالحی را درراه می‌دید رو بخدامی‌کرد و می‌گفت : خدایا دل این دردست توست و تو بر همه چیز توانائی و به‌بندگان مهربانترین مهربان هستی . از فضل و کرم و دریای رحمت خواهانم ، او را براه راست هدایت فرمائی .

همان شخص ناصالح با دیدن شخص صالح رو بخدا می‌کرد که : خدایا . صلاح و تقوی نصیب او ساخته‌ای . از تو می‌خواهم برای او در تقوی و صلاحش برکت بیندازی و برکت دعای او شامل حال من هم بگردانی . و با این طریق ، صالح و ناصالح همه نسبت به‌دیگر دعای خیر می‌کردند و هیچگاه شخص صالح بر شخص دیگری تکبر نمی‌فروخت و هیچ کدام در صدد گزند همدیگر نمی‌شدند ، این بود که دنیائی از سعادت و آسایش فراهم کردند که همه در آن آسوده و نیکبخت زیستند .

در واقع اثر فرمایشات نبوی همیشه بقوت خود باقی است . رسول الله فرمود : « واللّه فی عون العبد ما دام العبد فی عون اخیه » : و خدا در کمک بنده است تا وقتی که بنده در کمک برادرش باشد - هرگاه شخص به کمک برادر خود شتافت ، از کمک و معونت خدای تواتا بهره ور شده است و معلومست کمک آدمی در برابر کمک خدا بکجا می‌رسد ؟ صدر اسلام مردانی دارد که تعلیم یافته پیغمبر اسلام بودند و علم و عمل را همراه می‌داشتند . ابو بکر صدیق رضی الله عنه ، از دوشیدن گوسفند فقراء در ایام خلافت خود بالك نداشت : عمر فاروق رضی الله

عنه ، از بدوش گرفتن خوراك برای پیرزنان و جارو کردن منزلشان خودداری نداشت . سرپرستی یتام و تعهد و واریسی افتادگان همیشه جلو چشم ایشان بود . عثمان ذو النورین در هر بار که رسول الله دستور جهاد می داد ، تهیه قسمتی از وسائل و مصرف آن را متعهد می شد . علی مرتضی رضی الله عنه ، خود و اهل بیتش چند شبانه روز با گرسنگی می ساختند و با طعام خود ، یتیم و فقیر را خوشنود می ساختند . عبد الرحمن عوف رضی الله عنه کاروان را با بارش در راه خدا اتفاق می کرد . این رادمردان و دهها افراد دیگر از تعلیم یافتگان قرآن و سنت ، نمونه زنده مسلمان واقعی بودند که قلم نمی تواند محاسنشان را بشمارد .

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : « ومن سلك طريقاً يلتمس فيه علماً ، سهل الله له طريقاً الى الجنة » : و هر کسی که گرفت راهی را که در آن راه دانش بجوید ، و علم را برای خدا و بقصد عبادت او بوسیله علم بدست آورد ، خداوند توانا با احترام این علم ، راه بهشت را بر او آسان سازد . این عبارت می رساند که اگر رسیدن به بهشت برای نیکوکاران دیگر پس از تحمل مشاق و دشواریها باشد ، رسیدن به بهشت برای طالبان علم بدون آن زحمتهای میسر است .

از حدیث دانسته شد که جزاء عادتاً از جنس عمل است ، چنانکه در این حدیث ، تنفیس و نیست کردن سختی از مسلمان ، به تنفیس و نیست کردن سختی در روز قیامت برابر ساخت ، و آسان گرفتن طلبکار بر بدهکار بینوا به آسان گرفتن خدا بر او مقابله نمود ، و ستر و پوشیدن عورت مسلمان را به ستر خداوندی بر او در دنیا و آخرت ثواب داد ، و گرفتن راه علم را به آسان کردن راه بهشت بر او مجازات نمود .

در حدیث است : « من علم بما علم أورثه الله علم ما لم يعلم » : کسیکه عمل کرد به علم خود ، خدای توانا او را می رساند به علومی که

فرا نگرفته است . و معلوم است که عمل به علم وسیله پیشرفت و نیکنامی و زیاد شدن بصیرت در علوم دیگر است ، و معلوم است که شناسائی خدای متعال و بدست آوردن رضای اوتعالی، تنها از طریق علم میسر است . خداوند ترس خود را که مایه سعادت دنیا و آخرت است ، بهره دانشمندان ساخت و فرمود : « إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ » (آیه ۲۸ - سورة فاطر) : در حقیقت دانشمندانند که از خدا می ترسند . فضائل علم و مزایای آن در دین اسلام خیلی بیش از آن است که در چنین کتاب مختصری گنجانیده شود . « و ما اجتمع قوم في بيت من بيوت الله تعالى يتلون كتاب الله و يتدارسونه بينهم إلا نزلت عليهم السكينة و غشيتهم الرحمة و حفنهم الملائكة و ذكرهم الله فيمن عنده » : قرآن کتابی است که رحمت است و نورو شفاء ما في الصدور . اما متأسفانه از مدتی است که استفاده از انوار قرآن نمی شود و حتی تلاوت کلام الله هم از دست داده شده است ، و این کتاب آسمانی که دستور العمل نیکبختی در زندگی دنیا و آخرت است ، فقط برای اموات خوانده می شود و اینطور مینمایاند که آنانکه عمل به قرآن می کردند و زبان را به تلاوت آن جلاء می داده اند ، مرده اند و قرآن اکنون باید به یاد آنان خواند ، و یا اینکه گفته شود زندگان مسلمین قرآن را ترك کرده اند باشد که خواندن آن رحمتی برای مردگان بیار آورد . فریاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در قرآن از مهجوری آن شکایت می فرمود ، و خدای توانا شکایت پیغمبر از دست کفار و بی اعتنائیشان به قرآن چنین بیان فرمود : « و قال الرسول يا رب إن قومي اتخذوا هذا القرآن مهجوراً » آیه ۳۰ - سورة الفرقان : گفت پیغمبر ، ای پروردگار من گروه من بحقیقت این قرآن را ترك گفته اند . همین فریاد امروز تازه شده است .

خداوند بصیرتی به مسلمانان بدهد که نسبت به قرآن تا این حد بیوفائی نکنند و بداند که دین اسلام دین عمل است . چنانکه فرمود

صلی الله علیه و آله و سلم : « ومن بطأ به عمله لم يسرع به نسبه » :  
در حدیث است که حضرت رسول به آل بیت خود فرمود :  
«إن أولیائی منکم المتقون» : در حقیقت دوستان من ازین شما پرهیزگاران  
هستند ، مجرد نسبت به آل بیت کافی نیست ، پرهیزگاری باید با  
آن همراه باشد .

در روایت امام احمد و حاکم : « إن أولى الناس بى المتقون » :  
محققاً نزدیکترین مردم به من پرهیزگارانند . و فرمود : « إئتونی  
بأعمالکم لا تأتونی بأنسابکم » : کردارهای خود را با خود بنزد من آرید ،  
نسبهای خود را بنزد من میاورید . در حدیث صحیح بخاری و مسلم :  
«إن ولیی اللہ تعالی و صالحوا المؤمنین» : محققاً دوستان من خدای تعالی  
است و صالحان مؤمنان . هرگاه شرف نسب و شرف عمل همراه باشد ،  
مایه شایستگی است . اما نسب بدون عمل ارزشی نخواهد داشت  
و عاقل کسی است که فرموده پیغمبر را چراغ فرا راه قرار دهد و عمل  
را مایه رضای خدا و بر طریق محمد مصطفی علیه و آله و سلم قرار دهد .  
( این حدیث در صحیح مسلم بهمین لفظ ثابت است . )



## الحديث السابع والثلاثون

حديث سي وهنتم

عن ابن عباس رضي الله عنهما عن رسول الله ﷺ ، فيما يرويه عن ربه تبارك وتعالى ، قال : « إن الله كتب الحسنات والسيئات ثم بين ذلك فمن هم بحسنة فلم يعملها كتبها الله عنده حسنة كاملة وإن هم بها فعملها ، كتبها الله عنده عشر حسنات إلى سبعمائة ضعف إلى أضعاف كثيرة وإن هم بسيئة فلم يعملها ، كتبها الله عنده حسنة كاملة وإن هم بها فعملها ، كتبها الله سيئة واحدة .

رواه البخاري ومسلم في صحيحهما بهذه الحروف .

عبدالله بن عباس رضي الله عنهما ، از رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم روایت میکند در آنچه که رسول الله روایت از پروردگار تبارك و تعالى می کند . فرمود رسول لله : محققا خدا نوشته فرمود ، خوبیها و بدبها را ، پس از آن روشن نمود آن را : پس کسی که قصد خوبی نمود و آنرا انجام نداد ، می نویسد خدای تعالی نزد خودش آن را يك خوبی کامل و اگر قصد خوبی و آنرا انجام داد ، می نویسد آن را خدای تعالی خودش ده خوبی تاهفتصد برابر تاچند برابر بسیار و اگر قصد بدی نمود و انجام نداد آنرا ، می نویسد آنرا خدای تعالی نزد خودش يك خوبی کامل و اگر قصد بدی نمود و بدی را انجام داد ، می نویسد آنرا خدای تعالی يك بدی . این حدیث را بخاری و مسلم روایت نمودند در دو کتابشان صحیح بخاری و صحیح مسلم به همین لفظ .

---

در حدیث نبوی بالا ، بهترین مؤدهاست . هر حدیث که رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم از پروردگار تعالی روایت نمود ،

فانظر يا أخي ، وفقنا الله وإياك إلى عظيم لطف الله تعالى وتأمل  
 هذه الألفاظ وقوله ( عنده ) إشارة إلى الإعتناء بها وقوله ( كاملة )  
 للتأكيد وشدة الإعتناء بها وقال في السيئة التي هم بها ثم تركها : كتبها  
 الله عنده حسنة كاملة فأكدها بكامله وإن عملها كتبها سيئة واحدة ،  
 فأكد تقليلها بواحدة ولم يؤكد كدها بكاملة فله الحمد والمنة سبحانه لا نحصى  
 ثناء عليه ، وبالله التوفيق .

پس بنگر ای برادرم . توفیق دهد خدای تعالی ما را و شمارا  
 بسوی لطف عظیم خدای تعالی و خوب تأمل کن این لفظها را ، فرموده اش  
 ( می نویسد نزد خودش ) اشاره است باهمیت آن و فرموده اش ( حسنة  
 كاملة ) - لفظ کامله برای قوت دادن عبارت و بسیاری اهمیت آن  
 است - و فرمود درباره بدی که قصد آن نمود ولی پس از آن ،  
 آنرا نکرد ، فرمود خدای تعالی می نویسد نزدیک خوبی کامل و خوبی  
 را به کلمه کامل تأکید نمود . و اگر بدی را انجام داد ، می نویسد آن  
 را يك بدی . و محقق ساخت کم گرفتن بدی به يك ، و بدی را به  
 کلمه « کامل » مؤکد نفرمود . پس خدا را حمد و منت است سبحانه  
 و تعالی که نتوانیم شمردن ستایش بر او و بخدای تواناست توفیق  
 و کامیابی در طاعتها .

آن را حدیث « قدسی » نامند . خدای متعال خوبی و بدی را نوشته  
 فرمود ، منتهی باین تفاوت که قصد خوبی کردن اگر چه عملاً انجام  
 ندهد ، يك حسنه نوشته می شود . و اگر قصد بدی نمود و عملاً انجام  
 نداد ، بدی نوشته نمی شود . اگر خوبی را عملاً انجام داد ، حسنه  
 نوشته می شود ، اگر بدی را عملاً انجام داد ، يك بدی نوشته می شود .  
 در قرآن آمده است : « من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها »

( آیه ۱۶۰ - سوره الانعام ) : کسیکه خوبی نمود برای او ده برابر آن ثواب است . « ومن جاء بالسيئة فلا يجزى الا مثلها » ( آیه ۱۶۰ - سوره الانعام ) : و کسیکه بدی کرد ، جزاء داده نمی شود مگر برابر آن ، که يك بدی يك بدی حساب می شود و عقوبت يك بدی دارد ، و يك خوبی ده خوبی نوشته می شود و ثواب ده خوبی دارد . البته خوبی به ده برابر ثواب دادن ، حداقل ثواب است .

در آیه ۲۶۱ سوره البقرة ، خداوند فرموده است : « مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله كمثل حبة أنبتت سبع سنابل في كل سنبلة مائة حبة والله يضاعف لمن يشاء » : مثال ثواب مردمی که اتفاق می کنند مالهایشان در راه خدا ، مانند يك دانه گندمی است که کاشته شود و برآید و بر آورد هفت خوشه را و در هر خوشه یکصد دانه باشد که در این حال يك دانه به هفتصد دانه و يك عمل خیر هفتصد برابر ثواب دارد ، و خداوند چندین برابر می افزاید بر هفتصد بار برای کسیکه بخواهد .

وقتی که این آیه نازل شد ، رسول الله گفت پروردگارا ! ثواب امت مرا بيفزای . و این آیه نازل شد : « من ذا الذي يقرض الله قرضا حسناً فيضاعفه له اضعافاً كثيرة » : کیست آن کسیکه قرض بدهد بخدا ، قرض دادن نیکو ( باینکه در آن ریا نباشد ، از حرام نباشد ) پس چندین برابر برای او دهد خدای تعالی - چندین برابر بسیار ( مالی که خدا عذلاً فرموده به قرض بخواهد و میلیونها برابر پس دهد . )

دیوانه است بنده ای که چنین قرض ندهد و با مردنش مال را از دست بدهد . نه اضعاف آن بیابد و نه عوض آن . وقتی که این آیه نازل شد ، حضرت رسول الله فرمود : پروردگارا ثواب اتمم را بيفزای ، و این آیه نازل شد : « إنما يوفى الصابرون أجرهم بغير حساب » محققاً بوفای داده می شود شکیبایان ثوابشان را بدون حساب بیشمار .

این حدیث در صحیح ابن حبان است . امام احمد از ابوهریره روایت نمود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : خداوند می‌رساند پاداش خوبی به دو میلیون خوبی : ألفی ألف حسنة .

پس از آن ابوهریره آیه‌ای از قرآن را خواند : « و إن تك حسنة يضاعفها ويؤت من لدنه أجراً عظيماً » : و اگر باشد خوبی ، خدا چند برابر فرماید آنرا و بدهد از نزد خود ثواب بسیار بزرگ . و گفت وقتی که خدا می‌فرماید : ثواب بسیار بزرگ ، چه کسی می‌تواند مقدار آن را بداند . و آیا بدی چند برابر می‌شود یا نه ؟ بعضی از علماء بر آنند که در ماه رمضان ، معصیت کردن گناه آن چند برابر می‌شود .

در دو حدیث که اسنادشان به ثبوت نرسیده : « السيئات تضاعف في رمضان » : عقوبت گناهان در رمضان چند برابر می‌شود و امام احمد و اسحق بن راهویه و قسمتی از علماء ، گناه مکه معظمه را مضاعف دانسته‌اند .

گاه است که بدی گناه بحسب فاعل آن چند برابر می‌شود . مثلی که در آیه ۳۰ سوره الاحزاب است : « يا نساء النبي من يأت منكن بفاحشة مبينة يضاعف لها العذاب ضعفين و كان ذلك على الله يسيراً ، و من يقنت منكن لله و رسوله و تعمل صالحاً نؤثرتها أجرها مرتين و أعتدنا لها رزقاً كريماً » ای زنان پیغمبر ، هر يك از شما کار زشتی انجام دهد ، چند برابر می‌شود برای او عذاب دو برابر و این چند برابر ساختن عذاب نزد خدا کار آسانی است . ( یعنی هر زنی که نور نبوت و صحبت پیغمبر او را از زشتی باز ندارد ، عذابش که چند برابر شود ، باز هم آسان بر او گرفته شده است ) و هر يك از شما که مطیع خدا و پیغمبرش باشد و کارشایسته نماید ، ثوابش را بدو برابر باو بدهیم و آماده ساختیم برایش روزی بزرگوارانه را .

علی بن الحسین زین العابدین رضی الله عنه در باره آل بیت همین نظر را داشت که چون به پیغمبر نزدیک هستند ، اگر باز هم قربابت

پیغمبر مانع ایشان از گناه نشود ، گناهشان در عقوبت دو برابر عقوبت باقی مردم است .

در حدیث صحیح است : « إذا تحدث عبدي بأن يعمل حسنة فأنا اكتبها له حسنة » هرگاه بنده ام بدل آورد خوبی کردنی من ، همین خاطره را يك حسنه برای او می نویسم . از این دانسته می شود که قصد خوبی کردن خوبی نوشته می شود . و در حدیث دیگر : « من هم بحسنة فلم يعملها فعلم الله منه انه قد أشعر قلبه و حرص عليها كتبت له حسنة » : کسی که قصد خوبی نمود و نکرد آن را و خدا دانست که او تصمیم بر آن گرفته و حرص داشته برای انجام آن ، يك خوبی برای او نوشته می شود . از این حدیث دانسته می شود که مقصود از خاطره خوبی ، عزم همراه یا تصمیم بر کردن آن است که ثواب يك حسنه دارد . وقتی که نیت و قصد خوبی هم يك حسنه نوشته می شود ، محروم کسی است که نیت و قصد خود را بر خوبی قرار ندهد . و در حدیث طبرانی است : « نية المؤمن خير من عمله و عمل المنافق خير من نيته » : نیت مؤمن بهتر است از کردار او و عمل منافق بهتر است از نیت او . مؤمن هزارها قصد و نیت خیر دارد که عمر او به همه آنها نمی رسد و ثواب بر همه آنها و ثواب بر همه آنها دارد . منافق هزارها نیت بد دارد که عمل او به هزارويك نیت او نمی رسد .

در حدیث است : « انما الدنيا لاربعة نفر : عبد رزقه الله مالا و علماً و هو يتقى فيه ربه و يصل فيه رحمه و يعلم لله فيه حقاً فهذا بأفضل المنازل » : این است و غیر از این نیست که دنیا برای چهار کس است : بنده ای که خداوند روزی او فرمود مال و علم را ، پس او در مال خود از خدا می ترسد و صله ارحام بجا می آورد و حق خداوندی در مال خود می شناسد و این در بالاترین منزلتهاست .

« و عبد رزقه الله علماً و لم يرزقه مالا فهو صادق النية فيقول : لو أن لي مالا لعملت بفلان فهو بنيتته ، فأجرهما سواء : و بنده ای

که خداوند علم روزیش فرمود و مال را روزیش تمود ،  
 و اوراست نیت است که اگر مال داشتیم ، مانند فلان کارهای خیر  
 می نمودم ، پس او را به حساب نیتش ثواب ست و هر دو در ثواب  
 یکسانند . ( در ثواب ، اصل عمل یکسانست ، اما در چند برابر شدن  
 ثواب عمل یکسان نیستند زیرا از دومی عملی انجام نگرفته است ) .

وعبد رزقه الله مالا ولم يرزقه علماً فهو يتخبط في ماله بغير علم  
 لا يتقى فيه ربه ولا يصل رحمه ولا يعلم فيه لله حقاً ، فهذا بأخبث  
 المنازل : و بنده ای که خداوند روزی او فرمود مال را و روزی او  
 نفرمود علم را . پس او در مال خودش بر پایه جهل و نادانی و سرگشتگی  
 کار می کند . نه در مال خود از خدا می ترسد و نه صله ارحام را بجا  
 می آورد و نه برای خود در مال خود حقی می شناسد و این شخص  
 در بدترین منزلتهاست .

وعبد لم يرزقه الله مالا ولا علماً و هو يقول لو أن لی مالا لعملت  
 فيه بعمل فلان وهو بنیته فوزهما سواء : و بنده ای که خدا روزیش  
 نساخت ، نه مال داد به او و نه علم و او می گوید اگر مال داشتیم ، مانند  
 فلان کس به خشک مغزی و بد عملی می پرداختیم . او بحساب نیتش گناه  
 دارد و این دو در گناه و عقوبت یکسانند .

خداوند تعالی میان کسانی که عذر دارند و کسانی که معذور نیستند  
 فرق نهاد و در آیه ۹۵ - سوره النساء : « فضل الله المجاهدين  
 بأموالهم وأنفسهم على القاعدین درجة و كلا وعد الله الحسنی » ذکر  
 شده است : خداوند برتری داد مجاهدين را که در راه خدا به مالها ،  
 و جانهای خود جهاد کنند بر کسانی که عذر بیماری و یا غیر آن مانع از  
 رفتنشان به جهاد شد ، يك درجه و خداوند به همه شان ، چه آنهاييکه  
 بجهاد رفته و چه آنهاييکه معذور بوده و نرفته اند ، وعده بهشت عنایت  
 فرمود . « و فضل الله المجاهدين على القاعدین أجراً عظيماً درجات منه » :  
 و خداوند برتری داد مجاهدان را بر کسانی که نشستند و بجهاد نرفتند

و عذری نداشتند و ثواب بسیار .

درجه‌هایی که از فضل خدا تعالی نیت کار خیر ثواب دارد ، هرگاه نیت جزم باشد و موانع از اجرای آن بازدارد . و این نیت مانند عمل است در اصل ثواب بدون چند برابری آن . هرگاه نیت خوبی باشد ، بدون جزم و تصمیم برآن ، هم ثواب دارد و این ثواب نیت است فقط و نیت و قصد معاصی عقوبت دارد — هرگاه قصد جازم داشته باشد ، منتهی موانعی جلو آید و نتواند ، این قصد در حکم عمل است و عقوبت دارد .

هرگاه قصد معصیت باشد ، اما تصمیم برآن نباشد قصد معصیت در دل خطور نماید و بگذرد و تصمیم برآن نداشته باشد ، گناه براو نوشته نمیشود . اما نگرانی و ناراحتی‌های فکری ، اکثر مولود چنین نیت‌هایی است . سعدی گوید :

نکوکاری از مردم نیک رای      یکی رابده مینویسد خدای  
تونیزای پسر در کسی يك هنر      بینی، زده عیش اندر گذر

اگر ما بشر در برابرده هنر ، از يك عیب میگذشتیم ، جهان را بر خود دوزخ نمی‌ساختیم . این فضل خدای تواناست که قصد خوبی رامینویسد و قصد بدی را مینویسد . عمل خیر را يك بر ۱۰ تایك برهفتصد و بر هزار و صد هزار و بیشمار مینویسد و عمل بد را فقط يك بدی مینویسد . مقصود از عمل بد ، هیچگاه کبائر نیست ، زیرا کبائر حدود و عقوبات آن مشخص است .

با اینحال ، مردکسی است که اینهمه افزایش ثواب در خوبی بتواند بدیهای او را پیوشاند و عاقل کسی است که کاری نکند که آنهمه ثواب خوبی ، باز هم نتواند بدیهای او را پیوشاند . بازهم فضل خدا تاچه خداست :

مکرم بین ولطف خداوندگار      گنه بنده کرده است و اوشر مسار

رحمت خدا تعالی تاچه حداست که به روز ، توبه بدکاران شب  
پذیرد و به شب توبه بدکاران روز .

خلاصه بدبخت کسی است که روبخدا نیاورد و خود را از رحمت  
بیکرانیش محروم سازد .

عزیزی که هرگز درش سربتافت بهر در که او رفت ، عزت نیافت





## الحديث الثامن والثلاثون

حديث سى و هشتم

عن أبي هريرة رضي الله عنه قال : قال رسول الله ﷺ : إن الله تعالى قال : من عادى لي ولياً ، فقد آذنته بالحرب ، وما تقرب إلي عبدي بشيء أحب إلي مما افترضته عليه ، ولا يزال عبدي يتقرب إلي بالنوافل حتى أحبه ، فإذا أحببته ، كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ، ويده التي يبطش بها ، ورجله التي يمشى بها ، ولئن سألني لأعطينه ولئن استعاذني ، لأعيذنه .

رواه البخاري

از ابی هریره رضی الله عنه روایت است که گفت : فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : محققاً خدای تعالی فرمود کسیکه دشمنی نمود با کسیکه با من دوستی دارد ، پس من او را باخبر نموده ام به جنگ با او ، و نزدیک نشد بسوی هیچ بندهای بکاری که محبوبتر باشد نزد من از انجام آنچه بر او فرض کردم ، و همیشه بندهام خود را به من نزدیک میسازد به زیادتیهایی طاعت تا او را دوست دارم . وقتی که دوستش داشتم ، میباشم شنوایی او که به آن میشوند و بینایی او که میبیند به آن ، و دست او که انجام کارش به آن است ، و پایش که راه رفتنش بر آن است ، و هر آینه که از من بخواهد ، به او میدهم و هر آینه اگر پناه بمن بیاورد او را در پناه خود آورم . روایت این حدیث نمود بخاری رحمه الله تعالی .

در حدیث صحیح بالا ، که شریفترین حدیث درباره عظمت مقام دوستان خداست ، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از الله تعالی روایت مینماید که خداوند فرمود : « من عادى لی ولیاً فقد آذنته بالحرب » .

در قرآن دوستان خدا معرفی شده اند ، در آیه ۶۲ - سوره یونس : « أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَاخُوفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ » آگاه باشید که دوستان خدا نه ترسی برایشان است و نه ایشان نگران شوند. ترسی بر دوستان خدا نیست ، زیرا خدای توانا خود دفاع از ایشان را به عهده گرفته است ، و نگرانی برایشان نیست زیرا اعتمادشان بر خدای توانا طوری است که دل را از اقدوه فارغ ساخته اند .

و آیه بعد آن : « الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ » مردمیکه ایمان آوردند و پرهیزگاری را پیشه نمودند . پس هر مؤمن متقی دوست خداست . در ترمذی و غیر آن روایت است که حضرت رسول الله فرمود : « اللَّهُ فِي أَصْحَابِي . لَا تَتَخَذُوهُمْ غُرَضًا . فَمَنْ آذَاهُمْ ، فَقَدْ آذَانِي ، وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ . وَمَنْ آذَى اللَّهَ ، يَوْشِكُ أَنْ يَأْخُذَهُ » : از خدا بترسید در حق اصحاب من . ایشان را نشانه آزردن قرار مدهید ، زیرا کسیکه اصحاب مرا آزد ، مرا آزرده است و کسیکه مرا آزد ، خدا را آزرده است و کسیکه خدا را آزد ، نزدیک میشود که خدا از او انتقام بگیرد .

گمان نمی رود هیچ مسلمانی باعث آزردن اصحاب پیغمبر بشود . زیرا اگر مسلمانی هست ، از اصحاب پیغمبر به مسلمانان رسیده است . قرآن و حدیث و دستورهای عملی اسلام همه بوسیله صحابه و یاران پیغمبر به مسلمین رسیده است . جهاد در راه خدا ایشان کردند ، جان و مال و فرزند را در راه خدا قربانی نمودند . چگونه ممکن است کسی بگوید مسلمان است و یاران پیغمبر بد بگوید ؟

در قرآن جنگ کنندگان با خدا و پیغمبر ، سه گروه معرفی شده اند : یکم کسی که بادوستان خدا دشمنی کند . چنانکه در حدیث بالا یاد شد که بر دوستان خدا ترس و اقدوه نیست . کسیکه مایه ترس دوستان خدا شود و آنانرا اندوهگین سازد ، خلاف دستور خدا نموده و جنگ با خدا را برخود رواداشته است .

دوم ربا خواران، زیرا خدا تعالی در باره رباخواران پس از اینکه آنانرا از ربا خواری منع کرد ، فرمود : « فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ » آیه ۲۷۹ - سوره البقرة - اگر از رباخواری خودداری نکردید ، پس باخبر باشید از جنگی که خدا و پیغمبرش با شما دارند .

سوم راهزنان . آیه ۳۳ - سوره مائده : « إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ » میفرماید : این است و غیر از این نیست که جزای آنانیکه راهزنی میکنند و با خدا و پیغمبرش میجنگند ، این است که کشته شوند یا صلابه زده شوند تا آخر آیه ..

گفتم خدای عزوجل دوستان خود را معرفی نمود که پرهیزگارانند . در آیه ۳۴ - سوره الانفال آمده است : « إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ » نیستند دوستان خدا مگر پرهیزگاران - ( و ما تقرب إلي عبدي بشيء أحب إلي مما افترضته عليه ) و بنده ام خود را بمن نزدیک ساخت بکاری که بهتر باشد از انجام نمودن آنچه بر او فرض نمودم .

خدای عزوجل در این حدیث ، صفات دوستان خود را می شمارد . دوستان خدا همیشه بر آنچه خدا فرمود ، مواظبت دارند . ( ولا يزال عبدي يتقرب إلي بالنوافل حتى أحبه ) و همیشه بنده من خود را به من نزدیک میسازد به نوافل طاعات و سنتهای زیاده بر فرض ، و در زیاد کردن نوافل طاعات میکوشد تا جائیکه من او را دوست بدارم .

از اینجا دانسته میشود که کوشش در زیادتیهای طاعات مایه محبت خدا تعالی میشود . دوستان خدا همیشه کارهایی میکنند که آنانرا به خدا نزدیکتر سازد . همانطور که دشمنان خدا کارهایی میکنند که پیوسته آنانرا از خدا تعالی دورتر سازد .

و دانسته شد که اداء فرائض و ترك محرمات ، مایه دوستی با خداست ، و مداومت بر نوافل مایه مزید دوستی و محبت خدا تعالی است . در قرآن است در آیه ۱۹ - سوره العلق : « و اسجد و اقرب »

سجود کن و به خدا نزدیک شو . و در حدیث صحیح است : « أقرب ما يكون العبد من ربه وهو ساجد » : نزدیکترین حالت بنده به پروردگار موقعی است که سر به سجود نهاده باشد . و محبت خدا در پیروی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد .

در آیه ۳۱ - سوره آل عمران میفرماید : « قل إن كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله » بگو اگر باشید که دوست بدارید خدا را ، پس پیروی کنید از من تا خدا شما را دوست بدارد .

در آیه ۵۴ - سوره المائدة آمده است : « فسوف يأتي الله بقوم يحبهم و يحبونه أذلة على المؤمنين ، أعزة على الكافرين » خداوند می آورد مردمی را که ایشان را دوست میدارد ، و ایشان خدا را دوست میدارند ، که سر بسجود گذاشتن در طاعت خدا نزدیکترین حالت بنده بخداست .  
اداء فرائض و زیادت نوافل مایه محبت خداست و افتادگی در برابر مؤمنان مایه محبت خداست و پیروی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ، جامع همه و مایه محبت خداست . آنوقت اثر محبت خدا تعالی را بیان فرمود : ( فاذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به و يده التي يبطش بها و رجله التي يمشي بها ) و در بعضی روایات اینطور است : « و قلبه الذي يعقل به و لسانه الذي ينطق به » . و قتیکه من بنده ای را دوست داشتم ، آنچه میشنود ، برای من است و آنچه می بیند برای من است ، و آنچه بوسیله دست از نوشتن یا انداختن یا زدن انجام میدهد ، برای من است . راه رفتش بر پایش برای من است و به تعبیر دیگر چشم و گوش و دست و پایش من هستم .

از اینجاست که حضرت رسول الله يك مشت سنگريزه بسوی كافران انداخت و خدا در این باره : آیه ۱۷ - سوره الانفال را ازل فرمود : « وما رميت إذ رميت ولكن الله رمى » و فینداختی سنگريزه را بسوی كافران ، ولكن خدا انداخت سنگريزه ها را . برای اینکه هر کاری که رسول الله می کرد ، برای خدا و در راه خدا بود . و به تعبیر

دیگر همه کارهای او را من انجام می‌دهم . معلوم است کسیکه همه کارهایش را خدا انجام می‌دهد ، قرب و منزلتش نزد خدای تعالی تاجه اندازه است .

این است که رسول الله فرمود که خدای تعالی در باره چنین شخصی فرمود : ( لئن سألتنی لأعطینه ) : و هر آینه اگر خواهش نماید از من ، بدهم او را آنچه خواهد ( و لئن إستعاذنی لأعیدنه ) اگر مرا به پناه خواهد ، به پناهش برسم ، و اگر بمن پناه آورد او را پناه دهم . « استعاذنی » به « نون » و استعاذ بی به « باء » به هر دو روایت شده است . مردان مستجاب الدعوة در اسلام از شمار پیروند و در دعوات خلفاء راشدین و عشره مبشره و کبار اصحاب پیغمبر معروف و مشهور است .

حضرت رسول الله فرمود : چه بسیار اشخاص ناتوان باجامه‌های کم ارزش که درانظار دارای اهمیت نیستند ، اگر قسم بنام خدا برای کاری یادکنند خداوند قسم‌شان را براست آورد . از آن کسان است « براء بن مالك » . براء بن مالك از یاران پیغمبر است که حضرت رسول او را بایشان معرفی فرمود . بعد از رحلت ، روزی در جهاد با مشرکان ، مسلمانان در فشار قرار گرفتند . به « براء بن مالك » گفتند تو قسم بنام پروردگار یاد کن . براء رو بدرگاه خدا کرد ، سر را بسوی آسمان بالا برد و گفت : « خدایا بنام تو قسم یاد میکنم که کافران پشت بدهند . » طولی نکشید که کافران پشت دادند و شکست خوردند . بار دیگر در جهاد دیگر ، باز بر مسلمانان کارزار سخت شد . به براء گفتند : قسم یاد کن . براء گفت : خدایا بنام تو قسم یاد میکنم که کافران پشت بدهند و مرا به پیغمبرت برسانی . طولی نکشید که کافران پشت دادند و « براء » کشته شد .

نعمان بن نوفل از یاران پیغمبر در روز احد دعا کرد که خدایا بنام تو قسم یاد کنم که کشته شوم و به بهشت روم . در همان روز احد

کشته شد . پیغمبر فرمود که نعمان بنام خدا قسم یاد کرد و خدا قسم او را براست آورد . سعد بن ابی وقاص از مردی شنید که نسبت به «علی» ناسزا میگوید . سعد بر آن مرد نفرین کرد و در همانجا بود که شتری یاغی شد و بادست و با پا خود آن مرد را لگد کرد و کشت .

علاء بن الحضرمی از صحابه پیغمبر ، همراه با بعضی از یاران پیغمبر به جهاد میرفتند و از بی آبی ، تشنگی بر ایشان فشار آورد . علاء به نماز ایستاد و پس از نماز چنین گفت : « یا علیم ، یا حکیم ، یا علی ، یا عظیم ، أنا عبیدک و فی سبیلک نقاتل عدوک . فاسقنا غیثاً نشرب منه و تتوضأ » : ای خدای بسیار دانا و پر حکمت و بلند مرتبه و بسیار بزرگوار . ما بندگان توئیم و در راه تو به جهاد دشمنانت می رویم . ما را بارانی ده که از آب آن بیاشامیم و وضو بگیریم . چند قدمی نرفته بودند که بارانی مشکبیز مانند نهری فرو ریخت و آشامیدند و ظرفها را پر کردند . پس از اندک زمانی ، یکی از همراهانش بسوی محل باران آمد تا از نهر آن استفاده کند ، دید اثری از آن نیست و چنین مینمایاند که بارانی نباریده است .

از تابعین ، ابو مسلم خولانی معروف بود که مستجاب الدعوة است . زنی سبب بدخلقی همسرش شده بود . ابو مسلم او را نفرین کرد . فی الحال کور شد . آن زن بدست و پافتاد و زاری و التماس کرد . ابو مسلم دعا کرد و چشم او به حال اول برگشت و همسرش هم مانند قبل در حق او خوب شد .

مطرف عبدالله بن شخیر معروف به اجابت دعا بود ، مردی بروی دروغ گفت . مطرف گفت اگر دروغ میگوئی ، خداوند مرگ ترا زود دهد . آن مرد در همانجا جان سپرد .

مردی از خوارج به مجلس حسن بصری میآمد و باعث اذیتشان می شد . روزی حسن از او بستوی آمد و گفت : خدایا دانسته ای که این مرد ما را اذیت میکند . بهر طور می خواهی شرش از ما دفع کن . آن مرد

همانطور که ایستاده بود ، بیفتاد و بمرد .  
حبيب عجمی مردی مستجاب الدعوه بود . بر سر کودکی که طاس  
بود ، خواند و از اشك چشمان خود که در حال دعا میگریست ، بر سر آن  
كودك كشید ، از دعا فارغ نشده بود که سر آن كودك مانند سرهای  
سالم بهترین موی را رویاند . مردی زمین گیر را نزد حبيب آوردند .  
حبيب عجمی برای آن مرد دعا کرد . آن مرد پیاپی خود بسوی منزل  
خود بازگشت . همین حبيب در سال قحط ، گندم بسیار خرید و به  
فقراء داد و چند کیسه را پر از گندم کرد و زیر فراش خود نهاد  
و رو بخدا کرد که آن کیسه ها پر از سیم شود . صاحبان گندم به طلب  
قیمت گندمهاشان آمدند . حبيب آن کیسه ها را از زیر فراش  
بیرون آورد ، وزن کرد ، درست باندازه طلبهای ایشان بود .  
و از اینگونه داستانهای واقعی که دلالت بر اجابت دعا دارد ،  
بسیار است و از حوصله این کتاب كوچك بیرون است .



## الحديث التاسع والثلاثون

حديث سي و نهم

عن ابن عباس رضي الله عنهما أن رسول الله ﷺ قال : « إن الله تجاوز لي عن أمتي الخطأ والنسيان ، وما استكرهوا عليه . »

حديث حسن ، رواه ابن ماجه والبيهقي وغيرهما .

از عبدالله بن عباس رضي الله عنهما روایت است که : محققاً رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : محقق است که خدا تعالی گذشت فرمود بخاطر من از اتمم خطا و فراموشی و آنچه مجبور کرده شدند بر آن . این حدیث در رتبه حسن است و روایت آن را نمود ابن ماجه و بیهقی و غیر آندو .

در حدیث نبوی بالا ، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید خدای متعال بخاطر من ، گذشت از آنچه اتمم بخطا و یا فراموشی و یا به اجبار و اگر اه انجام دهد .

خطا : عبارت است از قصد کردن شخص بکار خودش چیزی را و مصادف شدن با غیر قصد آن . مثلاً تیر از گنجشکی بیندازد و به گوسفند دیگری بخورد و هلاک شود که قصد شخص ، تیر انداختن از گنجشک بوده و بدون قصد او مصادف گوسفند شده است که در کشتن گوسفند دیگری بخطا ، گناه ندارد ، اگر چه غرامت لازم اوست .

نسیان : فراموشی عبارت از این است که شخص چیزی را یاد داشته باشد و موقع انجام دادن کاری آنرا فراموش کند . مثلاً شخص میداند که وضو برای نماز لازم است و بداند که وضو ندارد . اما در وقت نماز فراموش میکند که وضو ندارد و نماز میخواند که در نماز خواندن بدون وضو به فراموشی گناه ندارد . اما قضاء آن نماز لازم اوست . یعنی همینکه بیادش آمد که نماز فرض بدون وضو



خوانده است ، از نو خواندن آن نماز با وضو لازم اوست . اگر در حال روزه به فراموشی چیزی خورد یا آشامید ، گناه ندارد و روزه اش هم باطل نمیشود ، مگر نزد امام مالك كه گناه ندارد اما روزه اش باطل است . با این حال دانسته شد كه خطا و نسیان رفع گناه میکند ، اما حکم را تغییر نمیدهد .

اکراه : به زور گرفتن مکره : کسیکه به زور گرفته شد تا کاری

را انجام دهد دو حالت را دارد : یا اینکه بکلی اختیاری ندارد و آلت دست دیگری شده است که او را بزور گرفته است . مثلاً کسیکه قسم خورد بخانه « زید » نرود و او را مجبور کردند تا بخانه « زید » رفت و البته دست و پایش بستند و او را بخانه زید آوردند . در این حال قسم او شکسته نمیشود . یا اینکه اختیار دارد ، مثل اینکه چوب زده شد تا مال دیگری را تلف نمود ، یا اینکه چوب زده شد تا اینکه سه طلاق زنش بگوید و او يك طلاق زنش گفت ، در این حال طلاق او واقع میشود و غرامت مال تلف شده لازم اوست .

در قرآن در آخر سوره البقرة : « رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا » ای پروردگار ما . عقوبت ما مفرمای ، اگر از روی فراموشی یا خطا - کاری نمودیم . در این آیه هم رفع گناه از فراموش کار و خطا کننده معلوم است .

در آیه ۱۰۶ سوره النحل : «لَا مِنْ أَكْرَهٍ وَ قَلْبُهُ مَطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» مگر کسیکه مجبور شد به کلمه کفر گفتن در حالیکه دل او آسوده و پایدار بر ایمان است . از این آیه دانسته میشود که مجبور شدن بر کاری که خود شخص در آن رغبت ندارد ، باعث رفع گناه از اوست و چنانکه گفتیم وقتی که اختیار از او سلب شده باشد .

خلاصه آنچه گفته جمهور علماء است اینکه اقوال مکره اعتباری ندارد ، چه در عقود و چه در فسوخ . اگر به اکراه جنسی را بفروشد ،

آن بیع صحیح نیست و اگر به اجبار بیعی را فسخ کند ، آن بیع صحیح نیست .

در حدیث است : « لا طلاق ولا عتاق فی اغلاق » نه طلاق می افتد وقتی که در حال اکراه طلاق گفت و نه برده آزاد میشود وقتی که در حال اکراه آزاد گردد .

از وقتی که قسم خوردن بر اثر ضعف ایمان مردم از اهمیت افتاده است و راستگوئی هم مانند عنقاء گشته است ، بسیاری از افراد در موقع احتیاج به قسم ، تقاضای قسم بر طلاق میکنند . و با اینکه قسم فقط باید بنام خدا باشد ، باز هم اگر کسی قسم به طلاق خورد به دروغ ، طلاق او واقع میشود . مگر در صورتی که اکراه محقق باشد ، مثل اینکه راهزنان به کسی که مالی دارد و نهان ساخته است ، قسم به طلاق بدهند . و اینهم بحمدالله از مدتی است مرتفع گردیده و دیگر در سراسر کشور راهزنی وجود ندارد .

در نکاح و طلاق ، منتهای احتیاط ضرورت دارد . زیرا احکامی مانند پدر و مادر و فرزندی و اتصال نسب و میراث و ناموس و دهها احکام دیگر وجود دارد و بهیچ وجه قسم به طلاق به دروغ یاد کردن جایز نیست .

در این عصر ، دیگر جنبه اکراه و اجبار وجود ندارد و هر فرد با ایمان می تواند از راه راستی و درستی ، بهتر و شرافتمندانه تر زندگی کند و همیشه در راستی نجات است .

موقعی که این آیه نازل شد : « و إن تبدوا ما فی أنفسکم أو تخفوه یحاسبکم به الله » ۲۸۴ سوره البقره : اگر آشکار کنید آنچه در دلهای شماست و یا نهان نمائید آنچه در دل دارید ، خدا تعالی شما را بر آن محاسبه نماید - جماعتی از صحابه رضی الله عنهم بخدمت رسول الله آمدند و گفتند : یا رسول الله ما به این آیه بیش از توانائی خود مکلف شده ایم ، زیرا یکی از ما ممکن است مسائلی در خاطرش

خطور بنماید که اگر آن در دلشان باقی بماند ، همه دنیا هم در برابر آن ناچیز می‌شمارند . زیرا خاطره‌های زودگذر که به فکر آدمی خطور میکند ، در اختیار انسان نیست .

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : مگر شما می‌خواهید مانند بنی اسرائیل بگوئید : « سمعنا و عصینا » شنیدیم و نافرمانی کردیم؟! بگوئید : « سمعنا و اطعنا » شنیدیم فرمان حق تعالی و فرمانبرداری نمودیم .

پس از اینکه این کلمه را بر زبان آوردند و به دل اذعان کردند، دو آیه آخر سوره البقره : آمن الرسول تا آخر نازل شد: « ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطانا » و آیه « ربنا ولا تحملنا مالا طاقه لنا به » ای پروردگار ما. بر ما تحمیل مفرمای آنچه را که طاقت و توانائیش را نداریم. در حدیث است که خدای متعال در برابر هر يك از این دعا فرمود: خواهش شما را پذیرفتم و فراموشی و خطایان بخشودم و تکلیف را بحساب طاقتتان قراردادم . آمین گفتن بعد از هر يك از دعائی که در آیات آخر البقره است ، مستحب است .

تقیه و مداراة و مصانعه بیک معنی است . علامه ابن حجر گوید : اینکه علما لفظ تقیه را استعمال کردن مکروه دانسته اند ، بسبب این است که بعضی آنرا در غیر موردش بکار برده‌اند و نسبت آن به اشخاصی از رجال بزرگ داده اند که ایمان عظیم ایشان و عظمت مقام و علو پایه علمیشان از نسبت تقیه به ایشان مبراست . قصد علامه ابن حجر این است که تقیه حکم اکراه را دارد که یاد شد ، و چنین اکراهی هیچگاه برای بزرگان اسلام پیش نیامده است و پیشوایان اسلام هیچگاه راستی را از دست نداده‌اند .

بلال حبشی با اینکه انواع تعذیب نسبت به او اجرا می‌شد، و بحدی تعذیب میشد تا از هوش برود ، با این همه، هیچگاه کلمه کفر را از روی اکراه و تقیه بر زبان نیاورد، و حال آنکه اگر بر زبان می‌آورد جایز بود. ولی

ایمان قوی و ثبات بر عقیده و راستی مانع از آن بود که حتی برای نجات از عذاب هم بر زبان بیاورد . وقتیکه بلال حبشی ایمانش چنین است ، پیشوایان دینی از ائمه آل بیت و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از تقیه و مدارات و مصلحت فرسنگها بدورند .

از حدیث نبوی بالا دانسته شد که در حال اکراه ، اقوال شخصیکه مکره و مجبور شده است ، اعتباری ندارد . اما باید دانست که اکراه این حکم دارد ، اگر اکراه بناحق باشد . اما در اکراه به حق ، اقوال مکره اعتبار دارد . مثلاً شخصی که هزار تومان بدهکار کسی است و بدهی خود را نمی‌پردازد ، مجبور کردنش باینکه بدهی خود بپردازد ، رواست ، زیرا این اکراه بحق است .

حدیث نبوی بالا اهمیت فراوان دارد و برای احکام فقهی پایه محکمی است . زیرا در همه ابواب فقه پیش می‌آید و معلوم است که افعال مکلف ، یا از روی قصد و اختیار است و این را عمد مینامند ، و یا از روی قصد و اختیار است و این خطا یا نسیان یا اکراه است و از این حدیث دانسته شد که این قسم یعنی آنچه نه از روی قصد و اختیار است ، مورد عفو و بخشودگی است . و با این ترتیب ، این حدیث در بیان نصف شریعت است باعتبار منطوق آن و شامل همه احکام است باعتبار منطوق و مفهوم آن .

عفو و گذشت از خطا و نسیان و اکراه در مقتضای حکمت و نظر است و معلوم است که فائده تکلیف این است که طائع را از عاصی جدا سازد ، و هر کدام از طاعت و معصیت مستلزم قصد است تا ثواب و عقاب بر آن مترتب شود . و حدیث از حیث علم الحدیث ، به درجه حسن است در روایت ابن‌ماجه و بیهقی . و بهرتبه صحیح است بروایت ابن حبان و دارقطنی . و رجال اسناد حدیث همه معتبر هستند و هر کدام در بخاری و مسلم از آنها روایت شده است . روی این اصل حاکم گفته است حدیثی است صحیح و بر شرط شیخین .

## الحديث الرابعون

### حديث چهلّم

عن ابن عمر رضي الله عنهما قال : أخذ رسول الله ﷺ بمنكبي فقال: «كن في الدنيا كأنك غريب ، أو عابر سبيل ، وكان ابن عمر رضي الله عنهما يقول : إذا أمسيت فلا تنتظر الصباح ، وإذا أصبحت فلا تنتظر المساء ، وخذ من صحتك لمرضك ومن حياتك لموتك .» رواه البخاري

از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روایت است ، گفت که : گرفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دوش مرا و فرمود : باش در دنیا چنانکه غریب ، و یا راهگذر هستی . و عبدالله بن عمر رضي الله عنهما همیشه می گفت وقتی به شب آمدی ، با انتظار بامداد منشین و هرگاه بامداد واکردی ، پس به انتظار شب منشین . و توشه بگیر از موقع تندرستی برای روزهای بیماریت و از زندگیست برای مرگت . روایت این حدیث نبود بخاری رحمه الله تعالى .

---

در حدیث نبوی بالا ، دستور العمل بسیار پرارزشی است . زیرا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به برادر همسر خود توصیه می فرماید که در زندگی دنیا دل به چیزی مبند و چنان زندگی کن که گوئی غریب هستی و در صدد رفتن به وطن خواهی بود . و یا اینکه گوئیا راه گذر هستی که برای رسیدن به وطن به سفر خود ادامه می دهی ، وطن برای شخص باایمان جهان اخروی است . زیرا این جهان که روزهای معدودی آدمی با تحمل دهها مسئولیت در آن گذراند ؛ شایسته دلبستگی نیست . قصد این نیست که درد دنیا دارای چیزی نباشی ، زیرا اسلام همیشه تأکید می نماید که شخص مؤمن نیازهای خود را شخصا مرتفع سازد . و زندگی آبرومندانه

داشته ، خانه و خانواده تشکیل دهد ، دین خود را در اجتماع از خدمت باجتماع اداء کند . همیشه در نکوکاری و کارهای خیر پیش قدم باشد . و اینها همه لازمه اش این است که آدمی دلبستگی بمال دنیا نداشته باشد ، مال داشته باشد ولی دلبستگی بمال نداشته باشد . فرق است میان کسیکه مالی ندارد و کسیکه مال دارد . اما بحدی دلبستگی بمال دارد که مال دادن و جان دادن بیک معنی می داند . و کسیکه مال دارد ، اما آنرا برای خیر و نکوکاری و اجتماع می خواهد .

کسی که مال ندارد و بفرموده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم « صعلوك » یعنی برده است و کسیکه مال دارد و آنرا شقیق جان می داند همه چیز خود را فدای مال می سازد . اما کسیکه مال دارد و دلبستگی به آن ندارد ، بلکه آنرا عاریت می داند تا مال را در راه خیر و خدمات عام المنفعه مصرف می کند . او کسی است که خود را در این جهان غریب می داند یا راه گذر می خواند .

سیرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما هم بر این قرار بود . با داشتن مال و سرافرازی در زندگی و معیشت از راه معامله و فعالیت ، خود را غریب می دانست ، خود را راه گذر می شمرد و هیچگاه دلبستگی بمال نداشت . هر مالی که به نظرش پسند می آمد ، در راه خدا اتفاق می کرد . هر برده که مورد پسند او می شد ، در راه خدا آزاد می کرد .

به تعبیر دیگر تونیزای برادر ، زندگی خود را مانند زندگی غریبان قرار بده ، و جمع مکن مگر آنچه حمل و نقل آن آسان و از حیث قیمت گرانها و در وقت حاجت بکار آید . شخص غریب هیچگاه کالاهای سنگین که بردنش به وطن میسر نشود ، نمی خرد . چیزهای پیش پا افتاده که بکار نمی آید ، نمی خرد . اشیاء بی ارزش که خسارت مالی بیار می آورد و سودی ندارد ، نمی خرد .

شخصی که در زندگی خود را غریب می داند ، در زندگی کارهایی

می‌کند که در وطن بکارش آید ، چیزی است که رضای خدا بیار آورد و رضای خدا در رضای بندگان اوست و رضای بندگان در نیکوکاری و احسان به آنهاست . شخص غریب در محل غربت ، وقت خود را بیهوده تلف نمی‌کند بلکه کوشش می‌کند و می‌شتابد تا کارهایش در محل غربت بخوبی انجام دهد و کاری انجام نیافته نماند ، و موقع فرارسیدن حرکت بسوی وطن ، با دل اسوده و فراغت خاطر و دست پر بسوی وطن برود تا بستگان و همکاران و دوستان به مقدمش دلشاد و خوشوقت شوند .

عبدالله بن عمر که از نمونه‌های مسلمان واقعی و مؤمنان حقیقی و نمونه زنده مسلمان کامل الایمان است ، همانطور که در سیرت او معروف است ، همین طور هم زیست . پیروی پیغمبر را وجهه همت خود قرار داد و کوشید که در همه کار پیرو حضرت محمد باشد و با استفاده از همین دستور جامع که حضرت رسول الله باو آموخت ، همیشه به بستگان آشنایان خود می‌گفت صبح که شد ، بانتظار شب منشینید ، بلکه بکوشید تا منتهای استفاده از وقت را بنماید تا روز را با انجام اعمال خداپسندانه روز پر برکت و سعادت‌مندی در روزهای عمر خود قرار دهید و شب که شد بانتظار بامداد منشینید ، بلکه در شب هم منتهای استفاده از وقت بنماید تا شب شما از طاعت و عبادت و خیراندیشی و نقشه‌های ثمربخش مانند روزی درخشان در تاریخ عمر شما باشد .

در حقیقت شب و روزی وجود ندارد ، این روشنی و تاریکی و این مللوع و غروب آفتاب ، اینها همه تیغهای برنده‌ای هستند که لحظات عمر را بطور خیلی دقیق و عادلانه قطع می‌کنند .

کسیکه در دنیا خود را غریب ندانست و خود را رهگذر قشمرده ، روزها پس از شبها و شبها پس از روزها به بیهوده می‌گذراند و تاراج عمر که هر لحظه آن از همه دنیا پرارزش تر است می‌نماید ، و وظیفه‌ای که

در این جهان باو محول شده است با ندانم کاری و غفلت زدگی و دفع-  
الوقت می گذراند ، و وقتی بخود می آید که داس اجل بطور بیرحمانه  
شاخه های عمر او را از هم قطع می نماید ، آنوقت بجز حسرت پشیمانی  
چه باقی می ماند و آنوقت که آدمی میداند لحظه ای از عمر چقدر ارزش  
دارد ، مقیاس حسرت و افسوس از تصور بیرون می شود .

چه بسیار بیمارانی که چند لحظه قبل از مرگ بخود می آیند ،  
در آن لحظات می خواهند با هر که دشمنی کرده اند ، آشتی کنند . هر  
چه از دست رفته ، بازیابند و غفلت زدگی را کنار گذارند و به کارهای  
خیر پردازند ، اما چه افسوس که آن آگهی و ندامت نتیجه ندارد  
و میراث برها ، به انتظار نفس و اسپین او دقیقه شماری می کنند و از  
فکر کود کانه او می خندند .

بقول صاحب مثنوی علیه الرحمة : در دنیا مردم خیلی چیزها را  
وارونه می دانند . کسیکه خیلی کریم است ، بخیل می شمارند و کسیکه  
خیلی بخیل است ، کریم می دانند . آیا کسیکه از تمام هستیهای خود به  
نفع آخرت خود بدست خود در راههای خیر انفاق می کند تا پیش از  
اینکه بهره میراث بران بشود در دفتر حسنات خودش ثبت شود ، چنین  
کسی را کریم می دانند درحالیکه از او بخیل تر نیست . همه کار خیر  
کرده است و همه نفعها خودش برده است . و شخص کریمی که  
گلوی خودش گرفته فان درستی نمی خورد و دعاء و نفرین هزار فقیر  
و مسکین تحمل می کند ، و تنفر همه اقارب به جان می خرد و دیناری  
به نفع خود مصرف نمی کند و در ساعت مرگ آنچه با زندگی جان کردن  
جمع کرده است ، یکجا به میراث بر می سپارد ، او را بخیل نمی دانند .  
بحقیقت اگر کسی بدبخت شد ، دنیا و آخرتش بدبختی است .  
بخیل بعرف مردم هم در این دنیا سیه روز است و هم در آن جهان  
سیه رو . کریم هم در این جهان نیکبخت و نیک نام است و هم در آن  
جهان سرافراز و سعادتمند . با اینحال چه درس عبرتی از این بالاتر



و بحقیقت برزگی بخدا سزاوار است و بس که حقائق را مانند آفتاب روشن ساخت اما کودیده عبرت بین ؟

باز هم به تعبیر دیگر : در این دنیا خود را غریب و رهگذر بشمار . چرا ؟ برای اینکه تمام خوشیهای زندگی نصیب تو گردد . آیا دیده‌ای که غریب با کسی گلاویز شود ؟ کجادیده‌ای شخص غریب به هم‌چشمی با دیگران پردازد ؟ کجا ممکن است غریب حسد این و آن بخورد و یا کینه‌توزی با زید و عمرو نماید ، یا فقد عمر را به دشمنی با تقی و تقی بتاراج دهد ، یا شیرین کامی را به کشمکش با این و آن بتلخ کامی مبدل سازد ؟

دشمنی میان خویشاوندان است . حسد میان همسایگان است . بدبختی نصیب هم‌چشمی کنندگان است ، و سیه‌روزی نصیب همگنان است . اما غریب در محل غربت ، نه خویشی می‌شناسد که عداوت با او در دلش متمکن باشد ، نه در محل غربت با کسی همسایه است که از حسد دیده دلش سیاه باشد ، نه هم‌چشمی با کسی دارد و بمثل معروف چشم به چشم کنان - خاك بسر کنان . نه همکار و نه هیایکتانی می‌شناسد ، خاطرش آسوده ، قلبش مطمئن ، وقتش سالم ، عملش بی‌ریا و شبهه است .

اما آنهاییکه دنیا را وطن شناخته اند و ایمانشان به آخرت ضعیف است ، مسکینانی هستند که نه روزشان روز است و نه شبشان شب . کار را مرادف، جان‌کندن شناخته اند و هیچگاه برای تن خود آسایشی قائل نیستند . همتشان شکم و شهوت و با اینحال با گاو و حیوانات دیگر همسانند و خبری از روح ندارند . با همسر خود همیشه اوقات - تلخی و مرافعه دارند ، با فرزندان خود ناپدری و یا پدري نامهربانند زیرا نه به تربیت آنان می‌رسند نه به غمخواریشان . با برادران نه برادر و نه خویشند زیرا غیر از خویش نمی‌شناسند . و با این ترتیب نه تمتعی از آنچه دارند بدست می‌آورند ، نه از همسر و فرزندان خیری می‌بینند ،

طاعت آفریدگار اگر فراهم شود ، دل با آنان نیست و معلوم است طاعتی که دل در آن حاضر نباشد چه باشد . بدن‌ها روز بروز فربه‌تر می‌شود و چاقی هم مجمع الامراض است . روح‌ها روز بروز سرکش‌تر و نا آرام‌تر می‌شوند . طاعت واقعی رو به تقلیل می‌رود . فساد اخلاق لحظه به لحظه افزون می‌شود همه در نتیجه محل غربت را وطن شناخته اند و معروف است دزد نابلد به کاهدان می‌زند .

گفتیم دستور العمل پر ارزش که یکدنیا ارزش دارد : « در دنیا خود را غریب بدان یا رهگذر بشمار » تا همه عمر خود را در رضای خدای بگذرانی . مال و زن و فرزند و جاه و آنچه بدست می‌آوری ، كمك تو برای سعادت و نیکبختی دو جهان باشد . همه چیز بدست آوری ، ولی دل را بغیر خدا مبندی تا همه آنها مایه خوشی و آسایش و باعث اجر و ثواب و پایه خوشنودی خلق و سبب آثار خیر و نیکنامی باشد . آنوقت همه اخلاق تو غریب می‌شود . همت تو ، فعالیت تو ، کرم تو ، احسان تو و ایمان تو و اعمال تو ، اغتنام فرصت و بهره گرفتن از هر لحظه و مفتسم شمردن هرثانیه برایت بیار می‌آورد . کار امروز را بفردانمی‌اندازی و روز را به حرف هیچ و سخن پوچ نمی‌گذرانی و شبها مانند لاش بیخود از خود نمی‌افتی . روز را تا آنجا که ممکن است و شب را تا جائی که مقدور است ، در کار خیر و راه خیر به سر می‌آوری . آنگاه از تندرستی ، غنیمتی برای روزهای بیماری و از زندگی ، بهره‌ای برای لحظه مرگ و روزگار پس از آن بدست می‌آوری و در معنی همین حدیث صحیح نبوی بالاست که در صحیح بخاری به ثبوت رسیده است .

در معنی همین حدیث است ، حدیثی که به روایت حاکم است : حضرت رسول الله مردی را موعظه می‌فرمود : « اغتنم خمساً قبل خمس ، شبابك قبل هرمك ، و صحتك قبل سقمك ، و غناك قبل فقرك ، و فراغك قبل شغلك و حیاتك قبل موتك » : پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت

بشمار : جوانیت پیش از پیریت ، تندرستیت پیش از بیماریت ، توانگریت پیش از تهیدستیّت ، فراغتت پیش از گرفتاریت و زندگیّت پیش از مرگت .

درود و ثنا و صلوات و سلام ، نثار حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از پیروانش باد حضرت رسول الله از نصیحت به امت هیچ فروگذار نفرمود و پیروانش در رسانیدن سنت طاهره ایشان و سیرت مقدسه شان هیچ کوتاهی نمودند .



## الحديث الحادي والاربعون

حديث چهل و یکم

عن أبي محمد (١) : عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما ، قال : قال رسول الله ﷺ : « لا يؤمن أحدكم حتى يكون هواه تبعاً لما جئت به » حديث حسن صحيح روينا في كتاب الحجة باسناد صحيح .  
از پدر محمد ، که نام او : عبدالله پسر عمرو بن العاص است ، خداوند خوشنود باد از هردو شان ، گفت که : فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم : ایمان نمی آورد یکی از شما تا آنکه باشد هوای او پیرو آنچه من آورده ام . حدیثی است صحیح که روایت نمودیم در کتاب الحجة فی اتباع المحجة ، به اسناد صحیح .

(١) ترجمه أبو محمد عبدالله بن عمرو بن العاص : نام او عبدالله و کنیه او أبو محمد و گفته میشود أبو عبد الرحمن و گفته میشود ابو منصور . نام پدر او عمرو بن العاص است . از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که در باره عبدالله و پدرش و مادرش فرمود : « نعم البيت عبدالله و ابو عبدالله و أم عبدالله » چه خوب خانواده ای هستند عبدالله و پدر عبدالله و مادر عبدالله . حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم ، عبدالله را بر پدرش برتری میداد . فرق سن او و پدرش دوازده سال بود ، یعنی پدرش درس دوازده سالگی داماد شده و دارای فرزند شده بود . عبدالله دوازده سال سنش کمتر از پدرش بود . عبدالله دارای علم فراوان و در عبادت و طاعت خدای متعال کوشش فراوان داشت .

« عبادله » که جمع عبدالله است شامل چهار عبدالله میشود : عبدالله بن عمر ، عبدالله بن عباس ، عبدالله بن الزبیر و عبدالله بن عمرو .

وی از بزرگترین عبدالله نامبردگان بود ، زیرا از عبادتکاران بنام در میان صحابه رسول الله بود . وی از زاهدان بلند قام و از فاضلان عالی مقام و از دانشمندان عالقدر صحابه رسول الله بشمار است . وی از پر - روایت ترین یاران رسول الله است .

أبوهریره میگفت گمان نمی برم از یاران رسول الله کسی بیش از من روایت حدیث از رسول الله داشته باشد ، مگر عبدالله بن عمرو بن العاص که او مینوشت و من نمی نوشتم . وی با کسب اجازه از حضرت رسول الله ، آنچه از حضرت رسول الله میشنید ، در حال خشم و خوشنودی ، می نوشت .

وفتی بعضی از یاران پیغمبر به عبدالله گفتند : تو هر چه از رسول الله شنیدی ، می نویسی و ایشان بشر هستند ، گاهی در حال خشم هستند و گاه در حال رضا . عبدالله همین گفتار را به حضرت رسول الله عرضه داشت . حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : « أكتب فوالذي بعثني بالحق نبياً ما يخرج منه - و يشير الى لسانه - إلا حق » بنویس ، آنچه از من شنیدی . زیرا قسم به خدائی که مرا بحق به پیغمبری برگزید ، بیرون نمی آید از زبان من مگر حق .

از او هفتصد حدیث روایت شده است . بخاری و مسلم در روایت هفده حدیث از او اتفاق دارند . و بخاری به تنهایی هشت حدیث . و مسلم به تنهایی بیست حدیث از او روایت کرده اند .

وی در همه عمر ، روزها روزه دار و شبها در طاعت زنده دار بود . خود را از زفان دور میگرفت . وفات او بسال شصت و پنج یا شصت و هفت یا شصت و نه هجری قمری بوده است . در محل دفن او نیز اختلاف است . در مکه معظمه و یا در شام و یا در مصر دفن شده است . عمر او هفتادودو یا نود سال نوشته اند . در آخر عمر نایبنا شد . رضی الله عنه و عن ابویه .

(۲) کتاب : الحجة في اتباع المحجة - در عقیده اهل سنت ، شامل اصول دین بر قواعد اهل حدیث ، کتابی است بسیار سودمند . حجم آن يك برابر و نیم کتاب تنبیه تألیف شیخ ابی اسحاق شیرازی نوشته اند . اما کتاب حجة تألیف علامه أبو القاسم اسمعیل بن محمد بن الفضل الحافظ ، ویا اینکه تألیف ابو الفتح نصر بن ابراهیم مقدسی شافعی ، فقیه زاهد که اقامتش در دمشق بوده . سبب اختلاف این است که مؤلف نام خود را در اول کتاب ننوشته است .

در حدیث نبوی چهل و یکم ، تمام احادیثی که در این کتاب یاد شد خلاصه شده است . زیرا حضرت رسول الله بحق آمده است و پیغمبران پیشین را تصدیق نموده است و این حق که حضرت رسول الله آورده است ، اگر تفسیر به دین شود ، شامل ایمان و اسلام و نصیحت و اخلاص برای خدا و پیغمبر و قرآن و پیشوایان و فرمانروایان و عوام و استقامت راستی در دین میشود . و اینها چیزهایی است که تمام مراحل دینی را جمع نموده و نمانده است مگر تفصیل آنها . و اگر حق را به تقوی تفسیر کنیم ، باز هم شامل امور نامبرده خواهد بود .

بنابراین باید هوای انسان تابع فرمان پیغمبر در دین و تقوی باشد و هر کسی که هوای او تابع همه آنچه رسول الله فرموده است باشد ، مؤمن کامل الایمان است ، و هر کسی که هوای او اصلاً تابع فرمان پیغمبر نباشد ، کافر است . و اگر در اصل ایمان تابع پیغمبر باشد و در غیر آن ، تابع نباشد ، فاسق است . و اگر کسی در ظاهر تابع پیغمبر باشد و در اصل ایمان تابع پیغمبر نباشد ، منافق است .

این حدیث مطابقت دارد با آیه ۶۵ - سوره النساء : « فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما قضيت و يسلموا تسليماً » پس نه ، و قسم به پروردگات که ایمان نمیآورند ، مگر موقعیکه تو را حاکم و داور بدانند در آنچه از مراعات بینشان واقع میشود آنگاه در قبول کردن داوری تو هیچگونه

ناراحتی در دل خود نیابند و کاملاً در برابر حکم تو تسلیم شوند .  
 در این آیه قبول فرمود ایمان آوردنشان مگر پس از قبول کردن  
 داوری پیغمبر . و آنگاه به قبول کردن داوری پیغمبر اکتفا فرمود  
 و افزود که باید در برابر فرمان پیغمبر احساس هیچگونه ناراحتی  
 نکنند و باز هم افزود که در برابر داوری و حکم و فرمان پیغمبر کاملاً  
 تسلیم شوند . و موافقت دارد با این حدیث : حدیث صحیح بخاری  
 و مسلم که حضرت رسول فرمود : « و الذي نفسي بيده لا يؤمن  
 أحدكم حتى آكون أحب إليه من نفسه و ولده و الناس أجمعين » قسم  
 بخدائی که روح من در دست اوست ، ایمان نمی‌آورد یکی از شما تا  
 آنکه من محبوب‌تر باشم نزد او از خودش و فرزندش و پدر و مادر  
 و همسر و بستگان و همه مردم . یعنی وقتی ایمان یکی از شما کامل  
 میشود که مرا که پیغمبر خدا هستم بر خودش و فرزندش و پدر و مادر  
 و همسر و همه مردم ترجیح دهد .

محبت بر سه گونه است : محبة تعظیم مانند محبت پدر و مادر  
 و استاد و محبت شفقت ، مانند محبت فرزندان و محبت پسندیدن  
 و زیبا بنظر آمدن مانند محبت باقی مردم .

از این حدیث اخیر دانسته شد که محبت پیغمبر صلی الله علیه  
 و آله و سلم مؤکدتر است از محبة پدر و مادر و فرزند و همسر و همه  
 مردم . دلیل آن هم ظاهر است . زیرا شاهراه سعادت و نیکبختی در  
 دو جهان از برکت رسول الله برای ما روشن شد ، و نجات از آتش  
 و رسیدن به بهشت از برکت تعالیم عالیه ایشان فراهم گردید .

یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم محبتشان به حضرت پیغمبر از  
 روی صدق بود . هوای شان را تابع فرمان پیغمبر صلی الله علیه  
 و آله و سلم نموده بودند ، و در راه فداکاری او با پدر و فرزند خود  
 جنگیدند . حتی « أبوعبیده » پدرش را کشت ، برای اینکه پدرش  
 پیغمبر را می‌آزرد .

معلوم است که محبت رسول الله برای محبت خدا تعالی است .  
و واجب هر شخص مؤمن است که آنچه خدا دوست داشته است ،  
دوست بدارد و آنچه خدا دوست نمیدارد، دوست ندارد و از آن پرهیزد.  
در حقیقت همه گناهان و معاصی بر اثر جلوه کردن هوای نفس  
بر پیروی رسول الله است . در آیه ۵۰ - سوره القصص آمده است :  
« فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ » : پس اگر بفرمان  
تو نشدند ، یقین بدان که پیروی هواهای نفس میکنند . « و من أضل  
ممن اتبع هواه بغير هدى من الله » و چه کسی گمراه تر است از کسیکه  
تابع هوای نفس خود باشد ، بدون اینکه راهنمایی از خدا تعالی همراه  
داشته باشد .

معلوم است که جلو کردن هوای نفس و ترك راهنمایی خدا  
تعالی ، مایه رسیدن به گمراه ترین راههاست . همه معاصی نتیجه جلو  
کردن هوای نفس بر پیروی رسول الله است و همه بدعتها نیز نتیجه  
مقدم داشتن هوی بر شریعت مطهره اسلام است . و از اینراه است که  
اهل بدعتها را «أهل الاهواء» می نامند .



## الحديث الثاني والاربعون

حديث چهل و دوم

عن أنس رضي الله عنه قال سمعت رسول الله ﷺ يقول : قال الله تعالى : « يا ابن آدم انك ما دعوتني ورجوتني غفرت لك على ما كان منك ولا أبالي : يا ابن آدم لو بلغت ذنوبك عنان السماء ثم استغفرتني غفرت لك . يا ابن آدم انك لو أتيتني بقراب الارض خطايا ثم لقيتني لا تشرك بي شيئاً ، لأتيتك بقرابها مغفرة .

رواه الترمذي ، وقال حديث حسن صحيح .

از آنس خدمتکار پیغمبر رضی الله عنه روایت است گفت که : شنیدم از حضرت رسول الله ﷺ که می فرمود : فرمود خدای تعالی : ای پسر آدم بحقیقت تو مادامیکه از من خواهش و از من امید داشته باشی ، می آمرزم برای تو بر آنچه بوده است از تو و پروا ندارم ای آدمی زاده اگر گناهان تو به ظاهر آسمان برسد یا به ابر آسمان برسد آنگاه طلب آمرزش از من نمائی بیا مرزم تو را . ای پسر آدم ، بحقیقت اگر توبیائی بسوی من با پری زمین از گناهان ، آنگاه مرا دیدار کنی در حالیکه نیاوری شریک برای من ، هیچ چیز را ، هر آینه من می آورم پر زمین آمرزش تو را . روایت این حدیث نمود ترمذی رحمه الله و گفت حدیثی است حسن و صحیح .

---

در حدیث نبوی بالا ، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ، روشن فرمود که درهای رحمت خدای متعال همیشه باز است و دریای مهر و رحمت پروردگار همیشه بیکران است . منتهی دلی لازم است امیندوار و زبانی لازم است خواهنده و خواستار . اگر آدمی

بتواند که دیده دلش را متوجه درگاه خدا سازد ، دعایش بسوی او باشد ، خواهشش از او باشد ، امیدش به درگاه او باشد ، خدای توانا پروائی از آمرزش گناهان او نخواهد داشت .

آدمیزاده اگر گناهش بابر آسمان برسد و بحدی انباشته روی هم شده باشد که از سطح زمین بالاتر و همعنان ابر آسمان باشد ، اما خواهش آمرزش از خدا نماید و روی دلش متوجه درگاه خدا باشد ، خدا گناهان او را بیامرزد . آدمی زاده فقط بتواند شریک بخدا بیاورد و این قدر فکرش سالم باشد که یکی را هرگز دو نگوید و یکتای بی همتا را از همتادی دور بداند ، آنگاه اگر پرزمین گناه بیاورد ، خدای تعالی پر زمینها آمرزش او خواهد آورد .

در حدیث است : « ان الدعاء هو العبادة » ثم تلا : « و قال ربکم ادعونی استجب لکم . ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین . » : رواه ابوداود و النسائی و ابن ماجه : حضرت رسول الله ﷺ فرمود : دعاء همانا عبادت است .

پس از آن آیه ۶۰ سوره المؤمن بخواند : « و فرمود پروردگارتان از من بخواهید تا خواهش شما را اجابت کنم ، زیرا عبادت شما در خواهش کردن از من است . و محققاً مردمی که خود را از خواهش از درگاه من خود را بالاتر می گیرند ، معنی زندگی را ندانسته اند و از اینراه ، زود است که داخل بدوزخ شوند در حال خواری و زاری . عبادت همه اش دعا و خواهش است ، و هر عبادتی که از دعا و خواهش خالی باشد ، آن را عبادت نمی نامند .

در اسلام اگر نماز است ، برای راز و نیاز است و ابراز افتادگی اظهار نیاز و دست افتقار بدرگاه خدا فراداشتن و سر ذلت بر خاک مالیدن و حاجات خود را از خدا خواستن است . هر نمازی که ایشان نباشد ، در حقیقت نماز نیست .

در زکات باز هم مقداری از مال را به درویش و مستمند دادن ودعای

خیرایشان مغتنم شمردن و در وقت اخراج زکات رو بخدا آوردن گه خدایا من بدنیا آمده‌ام تهی دست و بینوا و از دنیا برون روم تهی دست و بینوا ، این مال عاریتی است که برای حصول ثواب بمن عطا فرمودی ، مالک حقیقی مالها . خودت هستی ، باشر مساری روی بدرگاه تو آرم تا آنچه عطا فرمودی و در آن برابر فرمانت عمل نمودم از من پذیری ، مبدا سیه روئی من مانع قبول آن گردد .

اگر روزه است ، در اول آن سحرگاه به دعا و انا بت مشغول گردد . و روزها که شکم تهی و دل برای دعا آماده است ، از هر کار خیری که میسر شود ، غنیمتی بدست آورد و در آخر روز و بهنگام افطار باز هم دعای قبول روزه و حصول مطلوب از خوشی دنیا و آخرت بمیان می‌آید .

اگر حج است ، در لباس إحرام که خود کفن زندگان است هر کس روی صدق و اخلاص به درگاه خدا آرد و برای روزی که کفن واقعی می‌پوشد توشه‌ای بیندوزد ، و از یکسان بودن شاه و گدا در پیشگاه عدالت خدا پرده‌های تکبر و غرور را از سر بیفکند ، و برای روز درماندگی خود از چاره ساز خود ، خدای متعال مدد گیرد و دوستیش را بدست آورد .

خلاصه : عبادت ، دعاست و هر عبادت که از دعا عاری باشد ، عبادت نیست . اعمال آدمی باید همه همراه دعا و استمداد از خدا باشد . کارهای آدمیزاده باید همیشه با امیدواری و رجاء رحمت پروردگار توانا باشد .

در حدیث است : « ما کان الله لیفتح علی عبد باب الدعاء لیغلق عنه باب الإجابة » عادت خدای تعالی نبوده است که در دعا را بر بنده‌ای بگشاید و در اجابت بروی او ببندد .

در حدیث است : « أنا عند ظن عبدي بی » : من نزد گمان بنده‌ام بمن هستم . از امیدواری به رحمت پروردگار متعال ، حسن ظن

و گمان خوب حاصل آید ، و از حسن ظن بنده به پروردگار متعال ، رو آوردن رحمت خدا تعالی بسوی بنده فراهم گردد . و هرگاه رحمت خداوند بسوی بنده‌ای رو آورشد ، همه خیرها فراهم گردد .

در حدیث صحیح است : « اذا دعا أحدكم فليعظم الرغبة فان الله تعالى لا يتعاظم شيء » هرگاه یکی از شما دعا کرد، پس رغبت و شوق خود را کامل بسازد . و از روی رغبت و اطمینان بر رحمت خدا ، دعا نماید . زیرا همه کارها برای خدا آسان است ، و هیچ کاری انجام آن برای خدای تعالی دشوار نمی‌آید . صدق و راستی لازم است و اعتماد بر رحمت حق و حسن ظن به فضل و کرم او لازم است ، تا خواهش‌ها به اجابت رسد ، و گرهای فرو بسته گشوده گردد و ناسامانیها سامان پذیرد . ما خود چه هستیم تا عذاب ما چه باشد ؟

خدای متعال در آیه ۱۴۷ - سوره النساء ، فرمود : « ما يفعل الله بعذابكم إن شكرتم و آمنتم » خداوند چه میکند بعذاب شما ، اگر سپاسگزار و با ایمان باشید - به تعبیر دیگر : شما خود چه باشید که عذابتان چه باشد ؟ خداوند چه میکند به عذاب شما ؟ اراده خدای متعال ، عذاب شما نیست . پس آیا شایسته است که نسبت به چنین پروردگاری مهربان ، ناسپاس و بی ایمان باشید ؟

میگویند خدای توانا به بعضی از پیغمبران فرموده است : چه کنم به این مستی خاک ؟ و هرگاه کلمه آدم را از ادیم زمین بدانیم ، معنی‌اش میشود ای پسر خاک . کلمه آدم بعضی ترجیح داده اند که عربی است و اشتقاق آن از ادیم زمین است . و حدیثی به این معنی هست : « خلق آدم من ادیم الارض » آفریده شد آدم از خاک زمین . و در حدیث دیگر : « خلق الله آدم من ادیم الارض کله ، فخرجت ذریته علی نحو ذلك » خداوند آدم را از همه انواع خاک زمین آفرید ، فرزندان هم بمقتد آن خاکها بیرون آمدند . بعضی سفید ، بعضی

سیاه ، بعضی زرد ، بعضی هموار و بعضی ناهموار و بعضی خوب و بعضی بد .

بنا براین کلمه آدم ، افعَل التفصیل است و لا ینصرف بودنش به علم بودن و وصف بودن آنست . بعضی آنرا مشتق از « ادمت » یعنی گندمگون بودن دانسته‌اند و بعضی علماء کلمه « آدم » را عجمی دانسته‌اند . با اینحال لا ینصرف بودن آن بقاعده نحو ، از روی علم بودن و عجمی بودن آن است . حالا خواه اسم آدم یك اسم عربی باشد و خواه یك اسم عجمی .

آدم علیه السلام نه میتوان او را عرب نامید و نه عجم . زیرا خلقت او هزارها سال پیش از پیدایش عرب و عجم است . و کیه او ابو البشر است . حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که الله تعالی فرموده است : یا ابن آدم ، ای پسر آدم . مقصود در اینجا آدمی زاده است . چه مرد باشد چه زن . « انک ما دعوتنی و رجوتنی ، غفرت لک علی ما کان منک و لا ابالی » می‌آمزم گناهات و پروا ندارم گذشته‌ات چگونه بوده است ؟

از این حدیث دانسته میشود که هرکس رو بخدا دارد و امیدوار رحمت اوست ، رویش بخیر خواهد بود و به تعبیر دیگر : ای آدمیزاده خوی تو گنهکاری است و تو گناه را ترک نکنی . و عادت من آمرزگاری است . من فضل خود را چگونه ترک کنم ؟ آیات قرآن واحادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم همه شارح و مفسر یکدیگرند . در قرآن : « ادعونی استجب لکم » آیه ۶۰ - سوره المؤمن - دعا کنید و از من بخواهید تا دعایتان را باجابت برسانم . در آیه ۴۱ - سوره الانعام : « بل ایاه تدعون فیکشف ما تدعون الیه ان شاء » : شما از خدا می‌خواهید ، دعا می‌کنید و خداوند دعایتان را باجابت می‌رساند و سختی را از شما دفع می‌نماید ، اگر بخواهد . در این آیه اجابت دعا را مشروط به تعلق مشیئت و اراده خود نموده است .

در آیه ۵۳ سوره الزمر: «یا عبادى الذین أسرفوا على أنفسهم لا تقنطوا من رحمة الله، إن الله یغفر الذنوب جمیعاً» ای بندگان من آنانکه زیاده روی برخود نمودید، نومید مشوید از رحمت خدا، زیرا محقق است که می‌آمزد همه گناهان را.

در آیه ۴۸ - سوره النساء آمده است: «إن الله لا یغفر أن یشرك به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء» محقق است که خداوند نمی‌آمزد شرك آوردن به او، و می‌آمزد غیر شرك را از گناهان دگر برای کسیکه بخواهد. در این آیه محقق دانست که شرك، قابل آمرزش نیست، و غیر شرك آمرزیدن هم اختصاص به مشیئت و اراده او تعالی دارد. (یا ابن آدم لو بلغت ذنوبك عنان السماء): ای پسر آدم. اگر گناهان تو به ابر آسمان برسد، بحدی برهم انباشته باشد که بلندی آن به ابر آسمان رسد و یا اینکه عنان السماء، ظاهر آسمان است که بالاتر از ابر باشد در نظر - (ثم استغفرتنی) پس از آنکه گناهان تو از زمین برگذشت و به بلندی ابر رسید، از من آمرزش خواهی (غفرت لك) بیامرزم تو را (یا ابن آدم) ای آدم زاده (انك لو أتيتنی بقراب الارض خطایا) اگر تو در حقیقت یبائی بسوی من با گناهانی پر زمین (ثم لقیتنی لا تشرك بی شیئا) پس از آن مرك تو در حالتی بود که هیچ چیز شريك من نمی‌دانستی و بیكتائی و آمرزگاری من عقیده داشتی (لأتيتك بقرابها مغفرة) من می‌آیم بسوی تو با آمرزشی پر زمین. از این حدیث دانسته شد که دعا باید با حضور قلب و امیدواری و یقین اجابت همراه باشد، تا دعا به اجابت رسد. گناه نباید بر دل اثر بگذارد. زیرا اگر گناه بر دل نشست، همانا شرك است، و شرك قابل بخشایش نیست. اصرار و پافشاری بر گناه مایه غفلت از آمرزش و پایه روگردانی از خداست.

همه گناهان قابل آمرزش است حتی شرك اگر بعد از آن استغفار باشد. استغفار از شرك یعنی بعد از شرك. از شرك طلب مغفرت کردن

و آموزش خواستن و ایمان آوردن. شرك قابل بخشایش نیست اگر لحظه مرگ همراه باشد. مدار اجابت دعا، حضور قلب است و یقین اجابت. در حدیث ترمذی است، رسول الله فرمود: « ادعوا الله و اتمم موقنون بالاجابة فان الله لا يقبل دعاء من قلب غافل » دعا کنید و از خدا بخواهید در حالیکه یقین دارید اجابت دعا. زیرا محقق است که خدا نمی‌پذیرد دعا را از دلی که غافل باشد. و در حدیث بروایت امام احمد و ترمذی، از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: « ما من أحد يدعو بدعاء إلا آتاه الله ما سأل أو كف عنه من السوء مثله ما لم يدع باثم أو قطیعة رحم » هر بنده‌ای که دعا نماید، خداوند خواهش او را می‌دهد، یا بدی را از او دفع میکند که دفع این بدی با حصول آن خواهش برابر است، مادامیکه دعای او به گناه نباشد و دعای او مستلزم قطع ارحام نباشد.

در روایت حاکم: هر مسلمانی که دعائی بنماید و در آن دعا خواهش گنهکاری و یا قطع ارحام نباشد (یکی از سه چیز او را حاصل است) یا بشتابی دعای او فراهم آید و به اجابت رسد، یا دعای او پس‌انداز آخرت او شود، یا بدی از او دفع شود که مانند حصول مطلوب او باشد. یاران گفتند در اینحال بسیار دعا کنیم. حضرت رسول الله فرمود: خدا بزرگتر است از اینکه از برآوردن خواسته‌های شما فروماند. شما هر قدر دعا کنید خدا بزرگتر است از اینکه نومیدتان سازد. آدمی مسکین را گمان براین است که پری زمین هم چیزی است. زمین و هرچه بر آن است حتی در مقابل سیارات و ثوابت بشمار به هیچ نمی‌رسد. همه گناهان آدمی پر زمین مغفرت برای آفریدگاری توانا و بخشایشگر که پری همه آسمانها و زمینها در مقابل عظمتش چیزی نیست. پری زمین چه میتواند باشد؟

مؤلف، کتاب خود را به این حدیث که سراسر آن خواهش مغفرت از خدا و امید رحمت از دریای بیکران فضل و رحمت اوست، پایان

داد . خدای توانا او را بر همین حسن ظن و گمان نیکویش آمرزید  
و اعمال او را پذیرفته ساخت ، و او را در زندگی بلندنام و فیکبخت  
و پس از وفات نیکنام و محبوب و سعادتمند و مقبول ساخت .

او ، امام « ابو زکریا یحیی بن شرف نووی » از اساطین علوم  
است و بخصوص در علوم دینی پیشوای عالی مقامی است . دهها کتاب  
در علوم دینی و فنون مختلفه دارد که همه مقبول اهل علم و بینش  
و مورد اعتماد دانشمندان است . وفات او بسال ششصد و هفتاد  
شش هجری قمری در دمشق اتفاق افتاد .

خدایا : شرح کوچک و مختصری که با خوشه‌چینی از خرمن  
فضل دانشمندان بزرگ که کمر همت بر خدمت احادیث پیغمبرت  
بسته‌اند ، استفاده نموده‌ام . از درگاه پر عظمت خواهانم که مقبول  
درگاهت قرار گیرد ، و این کمترین بندگانت را در شمار خدمتگزاران  
احادیث پیغمبرت بشمار آوری . از کودکی سر ذلت در برابر عظمت بر  
خاک مالیده‌ام . همه امیدم همیشه متوجه درگاه توست . خدایا بامید  
رحمت رو بدرگاهت آورده‌ام ، مرا نومید مفرمای ، و در باقی عمر  
مرا توفیق ده تا همیشه زبان را به یاد تو مشغول دارم و دل را از نور رحمت  
درخشان و روشن گردانم و قلم را در خدمت به کتاب و سنت بکار  
اندازم و عاقبتم را در همه کار بخیر فرما و خودم و والدینم و فرزندان  
و بستگان و استادان و دوستانم و همه مسلمانان را به مغفرت و رحمت  
شاد کن . و هر کس آمین بگوید از دوزخش آزاد فرمای .

( پایان )



## فهرست احادیث

- صفحه ۸۳ حدیث یکم « إنما الأعمال بالنیات .. » روایت امیر المؤمنین  
عمر رضی الله عنه از حضرت رسول الله
- صفحه ۹۳ حدیث دوم « حدیث جبریل » روایت امیر المؤمنین عمر  
رضی الله عنه از حضرت رسول الله
- صفحه ۱۰۲ حدیث سوم « بنی الإسلام علی خمس .. » روایت عبدالله  
بن عمر رضی الله عنهما از حضرت رسول الله
- صفحه ۱۰۹ حدیث ۴ « إن أحدکم یجمع خلقه فی بطن أمه .. »  
روایت عبدالله بن مسعود از حضرت رسول الله
- صفحه ۱۱۷ حدیث ۵ « من أحدث فی أمرنا هذا ما لیس منه فهو رد »  
روایت ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها از حضرت رسول الله
- صفحه ۱۲۴ حدیث ششم « إن الحلال بین وإن الحرام بین .. » روایت  
نعمان بن بشیر رضی الله عنهما از حضرت رسول الله
- صفحه ۱۳۶ حدیث هفتم « الدین النصیحة .. » روایت تمیم بن اوس  
الداری رضی الله عنه از حضرت رسول الله
- صفحه ۱۴۶ حدیث هشتم « أمرت أن أقاتل الناس .. » روایت ابن  
عمر رضی الله عنهما از حضرت رسول الله
- صفحه ۱۵۶ حدیث نهم « ما نهیتکم عنه فاجتنبوه .. » روایت ابی  
هریره رضی الله عنه از حضرت رسول الله
- صفحه ۱۶۷ حدیث دهم « إن الله طیب لا یقبل إلا طیباً .. » روایت  
ابی هریره رضی الله عنه از حضرت رسول الله
- صفحه ۱۷۴ حدیث یازدهم « دع ما یریک الی ما لا یریک » روایت  
حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما از حضرت  
رسول الله

- صفحه ۱۸۵ حدیث دوازدهم « من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه »  
روایت ابی هریره رضی الله عنه از حضرت رسول الله
- صفحه ۱۹۰ حدیث سیزدهم « لا يؤمن أحدكم حتى يحب ل أخيه ما يحب لنفسه » روایت انس بن مالك رضی الله عنه از حضرت رسول الله
- صفحه ۱۹۵ حدیث ۱۴ « لا يحل دم امرئ مسلم الا باحدى ثلاث » روایت ابن مسعود رضی الله عنه از حضرت رسول الله
- صفحه ۲۰۰ حدیث ۱۵ « من كان يؤمن بالله واليوم الآخر .. »  
روایت ابی هریره رضی الله عنه از حضرت رسول الله
- صفحه ۲۰۷ حدیث شانزدهم « ان رجلا قال للنبي ﷺ اوصني . قال : لا تغضب » روایت ابی هریره رضی الله عنه از حضرت رسول الله
- صفحه ۲۱۴ حدیث هفدهم « ان الله كتب الاحسان على كل شيء »  
روایت ابی یعلی رضی الله عنه از حضرت رسول الله
- صفحه ۲۲۰ حدیث هجدهم « اتق الله حيثما كنت » روایت ابی ذرغفاری رضی الله عنه از حضرت رسول الله
- صفحه ۲۲۹ حدیث نوزدهم « يا غلام اني اعلمك كلمات .. » روایت ابن عباس رضی الله عنهما از حضرت رسول الله
- صفحه ۲۳۹ حدیث بیستم « ان مما أدرك الناس من كلام النبوة الاولى .. » روایت ابی مسعود رضی الله عنه از حضرت رسول الله
- صفحه ۲۴۳ حدیث بیست و یکم « قل آمنت بالله ثم استقم » روایت ابی عمرو سفیان بن عبدالله رضی الله عنه از حضرت رسول الله
- صفحه ۲۴۹ حدیث بیست و دوم « ان رجلا سأل رسول الله صلى الله عليه و سلم .. » روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه از حضرت رسول الله
- صفحه ۲۵۵ حدیث بیست و سوم « الطهور شطر الايمان .. » روایت ابی مالك حارث بن عاصم اشعری رضی الله عنه از حضرت رسول الله
- صفحه ۲۶۷ حدیث ۲۴ « يا عبادی ، اني حرمت الظلم على نفسي .. » روایت ابی ذر رضی الله عنه از حضرت رسول الله
- صفحه ۲۷۷ حدیث ۲۵ « يا رسول الله ، ذهب اهل الدثور

بالاجور .. « روایت ابی ذر رضی الله عنه از حضرت رسول الله

صفحه ۲۸۳ حدیث بیست و ششم « کل سلامی من الناس علیه صدقه .. » روایت ابی هریره رضی الله عنه از حضرت رسول الله

صفحه ۲۸۹ حدیث بیست و هفتم « البر حسن الخلق - جئت تسأل عن البر ؟ » روایت نواس بن سمعان و وابصة بن معبد رضی الله عنهم از حضرت رسول الله

صفحه ۲۹۹ حدیث بیست و هشتم « وعظنا رسول الله ﷺ موعظة ... » روایت ابی نجیح العرباض بن ساریه رضی الله عنه از حضرت رسول الله

صفحه ۳۰۵ حدیث بیست و نهم « قلت یا رسول الله ، اخبرني بعمل يدخلني الجنة .. » روایت معاذ بن جبل رضی الله عنه از حضرت رسول الله

صفحه ۳۱۲ حدیث سی ام « ان الله تعالى فرض فرائض فلا تضيعوها .. » روایت ابی ثعلبة رضی الله عنه از حضرت رسول الله

صفحه ۳۱۷ حدیث سی و یکم « جاء رجل الى النبي ﷺ فقال ... » روایت سهل بن سعد رضی الله عنه از حضرت رسول الله

صفحه ۳۲۰ حدیث سی و دوم « لا ضرر ولا ضرار » روایت ابی سعید خدری از حضرت رسول الله

صفحه ۳۲۶ حدیث سی و سوم « البينة على المدعى واليمين على من أنكر » روایت ابن عباس رضی الله عنهما از حضرت رسول الله

صفحه ۳۳۱ حدیث ۳۴ « من رأى منكم منكرا فليغيره بيده .. » روایت ابی سعید خدری رضی الله عنه از حضرت رسول الله

صفحه ۳۳۷ حدیث ۳۵ « لا تحاسدوا ولا تناجشوا ولا تباغضوا .. » روایت ابی هریره رضی الله عنه از حضرت رسول الله

صفحه ۳۴۷ حدیث سی و ششم « من نفس عن مؤمن كربة من كرب الدنيا .. » روایت ابی هریره رضی الله عنه از حضرت رسول الله

صفحه ۳۵۵ حدیث سی و هفتم « ان الله كتب الحسنات والسيئات .. » روایت ابن عباس رضی الله عنهما از حضرت رسول الله

صفحه ۳۶۳ حدیث سی و هشتم « من عادى لى ولياً فقد آذنته بالحرب .. » روایت ابی هریره رضی الله عنه از حضرت رسول الله

صفحه ۳۷۰ حدیث سی ونهم « ان الله تجاوز لى عن امتى الخطا والنسيان .. » روایت ابن عباس رضی الله عنهما از حضرت رسول الله

صفحه ۳۷۵ حدیث ۴۰ « كن في الدنيا كأنك غريب او عابر سبيل .. » روایت ابن عمر رضی الله عنهما از حضرت رسول الله

صفحه ۳۸۲ حدیث ۴۱ « لا يؤمن احدكم حتى يكون هواه تبعا لما جئت به .. » روایت عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما از حضرت رسول الله

صفحه ۳۸۷ حدیث ۴۲ « يا ابن آدم ، انك ما دعوتني ورجوتني غفرت لك .. » روایت انس بن مالك رضی الله عنه از حضرت رسول الله

## فهرست اماکن

ت	الف
تبوك ٤٤	آذربايجان ١٠
تركستان ١٠	آفريقا ٥٣
ترمذ ١٨٤	الجزاير ١٤٧
	الاحساء ١٥٠
ج	اسپانيا ٢٩٧ - ٢٩٨
جزائر خالدا ت ٢٩٨	اصفهان ١٥ - ٥٩
جزيره ابن عمر ٢٩٨	افغانستان ١٠
جزيرة الخضراء ٢٩٧	انگليس ١٤٧ - ٢٥٧ - ٢٩٨
جزيرة الذهب ٢٩٨	اهواز ٨١
جزيرة شريك ٢٩٨	ايران ٦ - ١٠ - ٣٠ - ٣٤ - ٤٨ - ٣٤٥ - ٣٠٣
جزيرة العرب ٢٩٨ - ٣٠٠	ب
جوانا ١٥٠	باغمر ١٨٢
ح	بالور ٥٧
حبشه ٤٥	بحرين ١٥٠
حجاز ١٧ - ٣٠ - ٣١ - ٣٢ - ٧٣ - ١٨٠ - ١٨٢ - ٢٩٨	بخارا ٦٩
حيفاء ٦٧ - ٦٨	بصره ٣٠ - ٤٨ - ٥٩ - ٦١ - ٧١
حمص ١٣٥	٢٩٧ - ٧٦
حنين ١١٨	بغداد ٥٩ - ٦٠ - ٦١ - ٦٤ - ٧٣
خ	٢٩٧ - ٧٦ - ٣٢٥
خراسان ١٠ - ١٧ - ٥٧ - ٦٨ - ٧٣ - ٧٤ - ١٨٠ - ١٨٢	بقيع ٤٩
٢٩٧ - ١٨٤	بلوچستان ١٠
خرتنك ٧٧	بيت جبرين ١٤٥
خسرو جرد ٧٣ - ٧٤	بيت المقدس ٤٦ - ١٤٥ - ٢١٨
خليل ١٤٥	٢٢٨
	بيهق ٧٤

د

دارقطن ۶ - ۳۲۵

دجله ۲۹۷ - ۲۹۸

دمشق ۴۷ - ۲۹۷ - ۳۹۴

و

رامهرمز ۸۱ - ۸۲

رقه ۲۹۷

رمله ۴۴ - ۴۶ - ۱۸۳ - ۲۲۸

ری ۱۷

س

سبزوار ۷۴

سمرقند ۵۳ - ۷۷

سوریه ۱۳۵ - ۲۹۷ - ۲۹۸

سیستان ۱۰ - ۳۰۳

ش

شام ۱۷ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۵۳

۶۱ - ۶۴ - ۶۷ - ۱۸۳ -

۲۵۴ - ۳۸۳

شقر ۲۹۷

ص

صفا ۱۸۳

صفه ۳۰۴

ط

طائف ۵۳ - ۲۳۸ - ۲۴۸

ع

عراق ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۶۷ -

۷۳ - ۱۸۰ - ۱۸۲ - ۲۹۷ -

۲۹۸

عربستان ۱۵۰ - ۲۹۸

عربین ۲۱۶

عقبه ۲۴۲ - ۲۵۳

عمان ۲۹۸

عمواس ۴۶ - ۲۲۸

عین التمر ۱۳۵

غ

غوریان ۴۶

ف

فارس ۵ - ۸۲

فرات ۵۵ - ۲۹۷

فرانسه ۱۴۷

فرنک ۳۴۴

فلسطین ۱۴۵ - ۱۸۳

ق

قشم ۵۳

قشیر ۶۵

قور ۲۹۷

ک

کردستان ۱۰

کعبه ۸۹

کوفه ۱۷ - ۳۰ - ۴۶ - ۶۱ - ۱۸۲

۲۴۲

گ

گرینویچ ۲۹۸

م

مدینه ۱۶ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷

۴۹ - ۵۳ - ۶۸ - ۸۳ - ۸۸

۹۱ - ۱۲۳ - ۱۳۳ - ۱۴۷ -

۱۵۰ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸

۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۲۱۶

۲۲۷ - ۲۴۲ - ۲۵۳ - ۲۹۴

۳۲۵

مراکش ۲۹۸

مرو ۲۹۷

مروه ۱۸۳

مصر ۳۰ - ۶۱ - ۶۷ - ۱۸۳ -

۲۹۸ - ۳۸۳

مکه ۱۷ - ۴۳ - ۴۵ - ۵۱ - ۵۲

۵۸ - ۷۳ - ۸۸ - ۱۰۷ -

هـ	۱۵۰ - ۱۴۸ - ۱۴۷ - ۱۲۲
هرات ۷۴	۳۵۸ - ۲۳۸ - ۲۲۷ - ۱۸۳
هلند ۱۴۷	۳۸۳
هند ۱۴۷	موصل ۲۹۸
هیت ۵۵	ن
ي	نساء ۵۷
یرموک ۵۳	نیسابور ۶۴ - ۷۳ - ۷۴
یمامه ۱۳۵ - ۲۹۸	و
یمن ۱۷ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۲۲۸ - ۲۹۸	واسط ۱۷ - ۶۱ - ۶۴

## فهرست اعلام

### الف

۱۸۸ - ۲۲۴ - ۲۴۹ - ۳۵۸

۳۷۴

ابن حجر عسقلانی ۱۶ - ۳۳ - ۳۷  
۴۰ - ۲۹۵ - ۳۷۳

ابن حجر هیتمی ۱۸۷

ابن حفص عمر البلیسی ۳۹

ابن خلدون ۳۲ - ۳۳

ابن داود ۲۸ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ -  
۳۳ - ۱۱۹

ابن درستویه ۶۲

ابن درید ۶۱

ابن رجب حنبلی ۳۹

ابن السعدی ۸۸

ابن السماک ۶۲

ابن سیرین ۳۱

ابن سینا ۹

ابن شهاب زهری ۸۰ - ۸۱

ابن الشیخ الحافظ ۶۷

ابن صاعد ۶۱

ابن الصلاح ۱۸۸ - ۲۳۲

ابن طاهر مقدسی ۷۱

ابن عباس ۶ - ۴۳ - ۴۷ - ۴۹ -

۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۷ - ۸۸

۲۰۹ - ۲۸۷ - ۳۲۶ - ۳۵۵

۳۷۰

ابن عباس یاسر ۱۲۵

ابن عبد البر ۱۵ - ۱۸۷

آدم ۹۵ - ۹۹ - ۲۰۲ - ۳۹۰ -

۳۹۱ - ۳۹۲

آل بیت ۳۵۴ - ۳۵۸

آل عمران ۳۳۱

ابا سعید ۳۲۰

ابا عمر هاشمی ۵۹

ابا مصعب ۱۸۳

ابجر ۴۹

ابراهیم ۸۰ - ۸۹ - ۹۵ - ۱۸۱ -

۱۸۲ - ۱۸۸

ابراهیم بن عبدالله هروی ۱۸۳

ابن اثیر ۱۹ - ۲۸ - ۲۹

ابن اسحاق ۵۸ - ۲۹۶

ابن اسحق الفرائینی ۶۸

ابن الاعرابی ۱۷۹ - ۳ . ۴

ابن ابی داود ۶۱

ابن زکریا المزکی ۷۳

ابن ابی زید ۱۸۸

ابن ابی شیبہ ۲۹۶

ابن ابی الفوارس ۶۲

ابن البیع ۶۲

ابن تیمیہ ۱۰۰

ابن ثابت کوفی ۳۱

ابن جریج ۱۷ - ۲۲

ابن جوزی ۳۳۲

ابن حبان ۵۷ - ۱۸۲ - ۱۸۳ -



- ابن عبدالله بن صالح ۸۱  
 ابن عبدالله مسقری ۶۹  
 ابن عبدالله نعمان بن بشیر ۱۲۴ - ۱۲۵  
 ابن عبید ۵۱  
 ابن عدی ۲۹۷  
 ابن العربی ۲۳۶  
 ابن علی رودباری ۷۳  
 ابن عمر ۴۷ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۴  
 ابن الفضل بن عساکر ۵۷  
 ابن القیم ۸۴  
 ابن لیالیز ۶۴  
 ابن ماجه ۳۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۷  
 ۲۶۶ - ۲۴۸ - ۲۲۴ - ۳۱۳  
 ۳۲۰ - ۳۱۹ - ۳۱۶ - ۳۸۸  
 ۳۷۴ - ۳۷۰ - ۳۲۱  
 ابن المبارك ۱۷  
 ابن مسعود ۵۲ - ۵۴ - ۸۰  
 ابن معین ۱۸۷  
 ابن وهب ۱۵ - ۳۱  
 ابن هانی ۶۲  
 ابن یزید ۶۱  
 ابو اسحق الحربی ۷۷  
 ابو اسمعیل ۷۱  
 ابو امامه الباهلی ۸۸  
 ابو بشیر دولابی ۱۸۳  
 ابو بکر ۴۴ - ۸۷ - ۹۰ - ۹۱ - ۲۷۸  
 ۲۹۵ - ۳۰۲ - ۳۰۳  
 ابو بکر آجری ۵۴ - ۵۸  
 ابو بکر احمد بن علی رازی ۵۷  
 ابو بکر احمد بن مردویه ۸۲  
 ابو بکر بن ابی شیبہ ۸۰  
 ابو بکر بن احمد القسطلانی ۳۵  
 ابو بکر بن الحداد ۱۸۳  
 ابو بکر بن بشران ۶۱  
 ابو بکر بن خزیمه ۵۶ - ۵۷ - ۷۷  
 ابو بکر بن السنی ۱۸۳  
 ابو بکر بیهقی ۵۹ - ۶۲ - ۶۷  
 ۷۲ - ۷۳  
 ابو بکر خطیب بغدادی ۳۵ - ۶۷  
 ابو بکر خوارزمی ۹  
 ابو بکر صدیق ۱۶ - ۲۴ - ۳۳  
 ۴۳ - ۱۲۲ - ۱۳۵ - ۱۳۹  
 ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۷  
 ۱۸۰ - ۲۲۶ - ۲۳۴ - ۲۴۵  
 ۳۵۱  
 ابو بکر محمد ابراهیم اصبهانی ۵۸ - ۵۹  
 ابو بکر محمد لیث جوهری ۵۸  
 ابو بکر محمد بن زکریای رازی ۹  
 ابو بکر احمد بن محمد رماتی ۲۷  
 ابو بکر بن حزم ۱۵ - ۱۶  
 ابو بکر بن عیاش ۲۶۴  
 ابو بکر بن فورك ۶۴ - ۶۸ - ۷۳  
 ابو بکر قطیعی ۶۷  
 ابو جعفر احمد البهلول ۶۱  
 ابو جعفر میانجی ۳۵  
 ابو جهل ۳۷ - ۴۵  
 ابو حاتم رازی ۷۷ - ۲۹۷  
 ابو حازم ۳۰۳  
 ابو حازم العبدي ۶۴ - ۶۷  
 ابو حامد اسفرائینی ۶۱  
 ابو الحسن ۴۳ - ۵۶  
 ابو الحسن بن بشران ۵۸  
 ابو الحسن بیضاوی ۶۲  
 ابو الحسن رزین بن معاویه ۲۸  
 ابو الحسن عبدالله بیهقی ۷۳  
 ابو الحسن محمد صیداوی ۸۲  
 ابو الحسین محمد الطوی ۷۳  
 ابو حمزه ۱۹۰  
 ابو حمزه انصاری ۴۷  
 ابو خنیفه ۹ - ۱۸۲ - ۳۳۰  
 ابو داود ۸۷ - ۸۹ - ۱۷۰ - ۱۸۳

ابو العباس ٥٢  
 ابو العباس الاصم ٦٢ - ٦٥ - ٧٣  
 ابو العباس محبوبی ١٨٣  
 ابو عبد الرحمن ٤٤ - ٥٥ - ٢١٨  
 - ٢٢٠ - ٢٥٣ - ٣٨٢  
 ابو عبد الرحمن سلمی ٥٩ - ٦٥  
 ابو عبد الرحمن نسائی ٧٧  
 ابو عبدالله ٢٥٣ - ٢٩٥  
 ابو عبدالله بن اسحق نهاوندی ٨٢  
 ابو عبدالله ثقفی ٦٥  
 ابو عبدالله حاکم ٣٥ - ٧٦  
 ابو عبدالله فراوی ٧٣  
 ابو عبدالله قضاعي ٦٧  
 ابو عبدالله محمد حمیدی ٢٨  
 ابو عبدالله محمد قزوینی ٣١٩  
 ابو عبدالله نیشابوری ٦١  
 ابو عبید احمد الهروی ٢٦  
 ابو عبید القاسم بن سلام ٢٥  
 ابو عبیده ٤٦ - ٢٦٦ - ٣٨٥  
 ابو عبیده بن الجراح ٨٧  
 ابو عتیق ١٢٢  
 ابو عثمان صابونی ٥٩ - ٦٨  
 ابو عثمان الهندی ٨٨  
 ابو العلاء وسطی ٦٢  
 ابو علي حسين محمد نیشابوری ١٨٣  
 ابو علي سینا ١٠٠ - ٢٦٠  
 ابو علي مالکی ٦١  
 ابو عمر ٥٧  
 ابو عمر قاضي ٦١  
 ابو عمرو بن الصلاح ٣٥  
 او عوانه ٣٠٤  
 ابو عیسی ترمذی ٧٠ - ٧١ - ٧٧  
 - ١٨٣ - ١٨٤ - ١٨٥ -  
 ١٨٧ - ١٨٩ - ١٩١ - ٢٠٥  
 ابو الفضل محمد جارودی ٧٠  
 ابو القاسم ازهری ٦٢  
 ابو القاسم اسماعیل بن محمد ٣٨٤

١٨٧ - ٢٠٩ - ٢١٠ - ٢١٧  
 ٢٩٥ - ٢٩٧ - ٢٩٩ - ٣٠٣  
 ٣٠٤ - ٣١٣ - ٣٥٠ - ٣٨٨  
 ابو داود سلیمان سجستانی ٢٣  
 ابو داود طيالسی ٢٤  
 ابو الدرداء ٤٦ - ٤٧ - ٥٤ - ٢٠٨  
 ٢١٨ - ٢٨٢ - ٢٩٣  
 ابوذر ٤٥ - ٨٨ - ٨٩ - ٢٠٩ -  
 ٢٢٠ - ٢٢٦ - ٢٢٧ - ٢٦٧  
 ٢٧٧ - ٢٨٢  
 ابو ذرعه ٢٥٢ - ٢٩٧  
 ابو ذرروی ٦١ - ٦٢  
 ابو رقیه ١٤٤  
 ابو ریحان بیرونی ٩  
 ابو زکریا یحیی نووی ٣٩٤  
 ابو السعادات مبارک بن محمد  
 الجوزی ٢٨  
 ابو سعد سمعانی ٥٨  
 ابو سعید اصطخري ٦١  
 ابو سعید خدری ٤٣ - ٤٩ - ٨٨ -  
 ١٨١ - ٢٤٧ - ٢٥٠ - ٣٢١  
 ٣٣١  
 ابو سعید عبدالله حرانی ٨٢  
 ابو سعید مالینی ٥٩ - ٦٧  
 ابو سعید محمد بن موسی  
 الصیرفی ٧٠  
 ابو سعید بن یونس ١٨٣  
 ابو سلیمان احمد الخطابی ٢٥  
 ابو سهل صعلوکی ٦٣ - ٦٤  
 ابو سلیمان دارانی ٣١٨  
 ابو شحمه بن عمر ٩٢  
 ابو شعیب حرانی ٥٨  
 ابو صالح مؤذن ٦٥  
 ابو طالب ٤٣ - ٥٢  
 ابو طاهر زیادی ٧٣  
 ابو الطفیل ٨٨  
 ابو الطیب طبری ٦١ - ٦٢

- ابو القاسم بغوی ۲۹۳  
 او القاسم خرمی ۵۹  
 ابو القاسم طبرانی ۱۸۳  
 ابو القاسم قشیری ۶۲  
 ابو لبابه ۹۱  
 ابو لؤلؤة ۸۸  
 ابو محمد ۲۵۳ - ۲۹۷  
 ابو محمد جوهری ۶۱  
 ابو محمد حسین بغوی ۲۶  
 ابو محمد عبدالله قتیبه ۲۵  
 ابو محمد القاضي ۸۱  
 ابو مسعود ابراهیم دمشقی ۲۸  
 او مسعود بلدی ۲۴۲  
 ابو مسلم خولانی ۳۶۸  
 ابو مسلم کجی ۵۸  
 ابو منصور ۳۸۲  
 ابو منصور جوالیقی ۳۳۳  
 ابو موسی اشعری ۴۵ - ۸۸ - ۸۹  
 ابو النجم طبیب ۹  
 ابو نصر عبیدالله سنجرى ۶۷  
 ابو نصیم ۱۵ - ۱۶ - ۵۸ - ۵۹ -  
 ۶۱ - ۶۴ - ۱۹۳  
 ابو الوقت سنجرى ۷۱  
 ابو هريره ۴۸ - ۴۹ - ۵۱ - ۶۶ -  
 ۸۸ - ۱۴۴ - ۱۵۶ - ۱۵۷ -  
 ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۷ - ۱۸۵ -  
 ۲۰۰ - ۲۰۷ - ۲۴۰ - ۲۴۹ -  
 ۲۵۰ - ۲۸۳ - ۳۳۷ - ۳۴۷ -  
 ۳۵۸ - ۳۶۳ - ۳۷۵ - ۳۸۳  
 ابو یوسف قلوسی ۵۹  
 ابی اسحق شیرازی ۳۸۴  
 ابو اسید ۲۹۴  
 ابی ایوب انصاری ۲۵۰  
 ابی تراب ۴۳  
 ابی ثعلبه خشنی ۳۱۲  
 ابی حارثه ۴۹  
 ابی الحسین بن بشران ۷۳  
 ابی بن خلف ۳۶  
 ابی سعید ۳۲۰  
 ابی طالب ۲۲۸  
 ابی العباس ۳۱۶  
 ابی عبدالله بن الاخرم ۶۲  
 ابی عبدالله انصاری ۲۴۹  
 ابی عبدالله بن لطیف ۷۳  
 ابی عبدالله مقری ۶۹  
 ابی علی بن ابی هريره ۶۳  
 ابی علی الحافظ ۶۲  
 ابی علی بن النقار ۶۳  
 ابی عمره ۲۴۳ - ۲۴۸ -  
 ابی عمرو ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۷ -  
 ۲۴۸  
 ابی عیسی بکار بغدادی ۶۳  
 ابی مالک ۲۵۵ - ۲۶۶  
 ابی محمد ۱۷۴ - ۱۷۹ - ۳۸۲  
 ابی منصور ابی العلاء ۷۰  
 ابی منصور ازدی ۷۰  
 ابی نجیح ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۴  
 ابی یعقوب قراب ۷۰  
 ابی یعلی ۲۱۴ - ۲۱۸ - ۲۱۹ -  
 ۲۹۶  
 احمد ۲۵۳ - ۱۶۱ - ۱۶۸ -  
 ۱۷۹ - ۱۸۷ - ۱۹۰ - ۱۹۱  
 ۱۹۳ - ۲۰۲ - ۲۰۵ - ۲۰۸  
 ۲۵۹ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۹۴  
 ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۳۰۲  
 ۳۱۸ - ۳۳۰ - ۳۵۰ - ۳۵۴  
 ۳۵۸  
 احمد بن حنبل ۶ - ۲۴ - ۳۱ - ۳۳ -  
 ۵۶ - ۷۶ - ۸۰ - ۱۷۸ -  
 ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۲۴ - ۲۴۴  
 ۲۴۶ - ۲۵۰ - ۲۹۰ - ۳۳۴  
 احمد بن شعیب نسائی ۲۳ - ۲۸ -  
 ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳  
 احمد بن علی حسنویه ۱۸۳  
 احمد بن علی منجویه ۷۰  
 احمد بن فرج اشبیلی ۳۹

۲۸۷ - ۲۴۶ - ۲۴۴ - ۲۱۲  
 انصاری ۱۳۲ - ۱۳۵  
 انیسه ۴۹  
 اوزاعی ۱۷ - ۱۶۱  
 اوس ۱۴۴ - ۲۱۸  
 ایرانی ۵ - ۶ - ۹ - ۱۰ - ۳۱ -  
 ۲۹۷ - ۳۴  
 ایرانیان ۵ - ۶ - ۸ - ۱۰  
 ایوب ۸۲

## ب

بخاری ۱۵ - ۱۶ - ۲۳ - ۲۴ -  
 ۲۵ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰  
 ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۴۴ - ۴۵  
 ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۱  
 ۵۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۸ - ۸۰  
 ۸۱ - ۸۳ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۳  
 ۱۲۲ - ۱۲۵ - ۱۳۵ - ۱۴۴  
 ۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۶ - ۱۶۲  
 ۱۸۰ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۷  
 ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۱۹۵  
 ۱۹۷ - ۲۰۰ - ۲۰۴ - ۲۰۵  
 ۲۰۷ - ۲۱۶ - ۲۱۸ - ۲۱۹  
 ۲۲۵ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰  
 ۲۴۲ - ۲۵۰ - ۲۵۴ - ۲۶۵  
 ۲۸۳ - ۲۸۷ - ۲۸۹ - ۲۹۵  
 ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۳۱۶ - ۳۲۰  
 ۳۲۶ - ۳۴۵ - ۳۵۴ - ۳۵۵  
 ۳۶۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۸۳  
 ۳۸۵

براء بن عازب ۸۸ - ۱۸۰  
 براء بن مالک ۳۶۷  
 بربر ۱۸۲  
 برهان الدین خجندی ۳۹  
 بریده اسلمی ۴۳ - ۵۹ - ۸۸  
 بزاز ۲۲۵ - ۲۹۶

احمد بن القاسم فرائضی ۶۱  
 احمد بن محمد عبدوس ۶۵  
 احمد بن نصر نیشابوری ۵۶  
 احنف بن قیس ۱۹۲  
 ادریس ۹۵ - ۱۸۲  
 ازدی ۶۵  
 اسامه ۴۴ - ۸۸ - ۱۵۱  
 اسحق ۱۸۱  
 اسحق بن راهویه ۵۶ - ۸۰ - ۱۸۳  
 ۲۰۹ - ۳۵۸

اسحق بن یحیی ۳۲۱  
 اسلم مولا هم ۸۸

اسماء ۴۴  
 اسمعیل ۷۳  
 اسمعیل بن بجید الحافظ ۶۷  
 اسمعیل بن موسی سدی ۱۸۳  
 اسود عنسی ۱۵۰  
 اشعث بن قیس ۸۸

اصفہانی ۶۴ - ۶۵ - ۶۹  
 اصم ۶۴  
 اعراب ۱۹

اقرع بن حابس ۱۶۲  
 ام ابیہا ۴۴

ام الحسن ۴۴

ام سلمه ۴۴

ام الکرام ۴۴

ام کلثوم الصغری ۴۴

ام کلثوم کبری ۴۴ - ۹۲

ام عبد ۴۴

ام کلثوم ۸۶

ام عبدالله ۱۲۲ - ۳۸۲

ام المؤمنین ۱۲۱

ام رومان ۱۲۲

ام الدرداء ۴۷

ام سلیم ۴۷ - ۴۸

انس ۴۳ - ۴۷ - ۴۸ - ۵۱ - ۱۷۶

۱۸۰ - ۱۹۰ - ۲۰۲ - ۲۱۱

بغدادی ۶۰ - ۶۵

بغوی ۶۱

بلال ۴۳ - ۴۷ - ۵۱ - ۲۲۶ -

۲۷۸ - ۲۷۳ - ۳۷۴

بني اسد ۲۹۷

بني اسرائيل ۳۷۳

بني حنیفه ۱۵۲

بني زريق ۶۸

بني عباس ۲۳۸

بني عبد شمس ۲۶۵

بني عبد المطلب ۲۶۵

بني عبد مناف ۲۶۵

بني كعب ۲۶۵

بني مروه ۲۶۵

بني هاشم ۵۲ - ۲۳۸ - ۲۶۵

بيهقي ۴۸ - ۶۵ - ۳۲۱ - ۳۲۶ -

۳۳۰ - ۳۷۰

ج

جابر ۴۳

جابر بن سمره ۸۸

جابر بن عبدالله ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ -

۸۸ - ۱۲۵ - ۲۵۳ - ۲۵۴ -

۲۶۶

جرثوم ۳۱۲

جعفر ۴۴ - ۱۸۱

جعفر الخدي ۶۴

جعفر فريابي ۵۸ - ۸۲

جرول خزاعيه ۹۲

جرير بن عبد الحميد ۱۷

جمال الدين يوسف ۳۹

جميله ۹۲

جهانه ۴۴

جيلي ۶۴

ج

چنگيز ۱۷۴

چيني ۱۴۳

ح

حارث ۵۸

حارث بن عاصم ۲۵۵ - ۲۶۶

حارث بن قدامه ۲۰۸

حارث الهلاليه ۵۲

حارثه ۱۴۴

حاکم ۵۷ - ۵۹ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴

۷۳ - ۱۸۲ - ۱۸۴ - ۲۲۵ -

۲۴۹ - ۳۵۴ - ۳۹۳

حبيب عجمي ۵۰ - ۳۶۹

حبيب بن محمد ۲۳۳

حجاج بن يوسف ۵۱ - ۵۸ - ۲۳۳

حذيفه ۸۷ - ۱۱۹ - ۲۷۹ - ۳۰۲

حسان بن ثابت ۲۱۸

حسان بن سنان ۱۷۷

حسن ۴۴ - ۱۷۴ - ۱۸۰ - ۱۸۱

حسن بصري ۳۱ - ۴۳ - ۱۸۸ -

ت

تاج الدين سبكي ۷۲

ترکان ۱۰

ترمذی ۶ - ۷ - ۲۳ - ۲۸ - ۳۰ -

۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۴۳ - ۸۷ -

۸۹ - ۱۷۰ - ۱۷۶ - ۱۸۱ -

۱۸۲ - ۱۸۳ - ۲۲۰ - ۲۲۴ -

۲۳۰ - ۲۳۷ - ۲۴۱ - ۲۴۸ -

۲۶۶ - ۲۷۵ - ۲۹۷ - ۲۹۹ -

۳۰۲ - ۳۰۴ - ۳۰۷ - ۳۱۳ -

۳۵۰ - ۳۸۷ - ۳۹۳

تقي ۳۳۰

تقي الدين سبكي ۷۲

تمام الرازي ۶۷

تميم الداري ۱۴۴ - ۱۴۵ -

توراة ۹۵

ث

ثقيفه ۱۸۱

د  
دارقطني ٥٩ - ٦٠ - ٦١ - ٦٢ -  
١٨٣ - ٣١٢ - ٣٢٠ - ٣٢١  
٣٧٤ - ٣٢٥  
دارمي ٢٩٠ - ٢٩٥ - ٢٩٦  
داروردي ٣٢١  
داربن هاني ١٤٤  
داوود ١٨١  
دقاق ٥٨  
دمشقي ٢٧٥

ذ  
ذهبي ٧١ - ٧٣  
ذي النورين ٤٩

و  
رامهرمزي ١٧ - ٣١ - ٣٥ - ٧٩  
٨٠  
ربيع بن صبيح ١٧ - ٢٢  
رقيه ٤٤ - ١٤٤  
رمضان ٩٤ - ١٠٢ - ١٠٨ - ١١٩  
١٢٣ - ٣٢٩ - ٣٥٨  
رواحه ١٣٥  
روميان ١٥١  
روياني ٣٢٨  
ريحانه ١٧٤ - ١٧٨ - ١٧٩

ز  
زاهر بن طاهر ٧٣  
زبور ٩٥ - ٢١٥  
زبير ٨٧ - ٨٨  
زهراء ٤٢ - ٤٤  
زهري ٢٠٤  
زيد ٩٢ - ١٨١ - ٢٧٢ - ٣٢٩ -  
٣٣٠ - ٣٧١  
زيد بن ارقم ٤٣ - ١٨١  
يزيد بن اسلم ٢٠٥  
زيد بن ثابت ٤٩

٢١٠ - ٢١٢ - ٢٢٦ - ٢٣٣  
٢٤٦ - ٢٥١ - ٢٦٤ - ٣٦٨  
حسن بن الحسن ١٨١  
حسن بن خلاد ٨١ - ٨٢  
حسن بن رشيق ٦٧  
حسن بن سفيان النسائي ٥٤ - ٥٧  
حسن بن عجلان ٥٩  
حسن بن علي ١٢٥ - ١٧٩ - ٣٠٣  
حسن بن ليث ٨٢  
حسن المثني ٨٢ - ١٨٢  
حسنين ٤٢  
حسين ٤٤ - ٨٠ - ١٧٨ - ١٨١  
حسين الاشرم ١٨١  
حضرى ٦١  
حفصه ٨٦ - ٨٧ - ٨٨ - ٩٠ - ٩٢  
حمار بن سلمه ١٧  
حماد بن شاكر ١٨٣  
حمزه ٣٦ - ٤٨ - ٥١ - ١٣٥  
حمزه كناني ١٨٣  
حميدي ٢٩٦  
حنبل ٦٩ - ٧١

خ  
خاقانيه ١٨  
خالد بن عرفطه ٨٨  
خالد بن الوليد ١٣٥ - ١٥١ - ١٥٢  
خباب ٤٣  
خديجه ٤٣ - ٤٤ - ٢٢٦ - ٢٧٨  
خسرو جردى ٧٢  
خطابي ٣٠٤  
خطيب ٥٨ - ٦١ - ٦٢  
خلف بن خليفه ٣٠٣  
خلف بن عمره ٥٨  
خليل بن احمد ٩ - ١٠  
خوارج ٣٦٨  
خوله ١٨١  
خيثمه بن سليمان ٦٤  
خيرته ٤٧

سلمی ۶۵ - ۶۶ - ۶۷  
 سلیمان بن الاشعث ۳۰۳  
 سلیمان بن بریده ۵۹  
 سلیمان بن یزید ۵۶  
 سمعان کلایبی ۲۹۴  
 سنت ۱۰ - ۳۱ - ۳۴ - ۵۶ -  
 ۵۸ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۸ - ۲۹۵

سنین بن وهب ۸۸  
 سهل ۳۱۶  
 سهل بن سعد ساعدي ۳۱۶  
 سیبویه ۹ - ۱۰  
 سيف الله ۱۵۱  
 سیوطي ۱۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۳  
 شفی

شافعي ۳۱ - ۴۸ - ۶۱ - ۶۲ -  
 ۶۳ - ۶۷ - ۷۲ - ۷۳ - ۸۰  
 ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۴

شاهنشاه آریامهر ۳۴  
 شبلي ۲۴۵  
 شداد بن اوس ۸۸ - ۳۱۴ - ۳۱۸  
 شرحبیل ۲۶۶  
 شریف جرجانی ۹  
 شعبه ۵۷

شمس الدین ذهبی ۵۶ - ۵۷ - ۵۸  
 ۵۹ - ۶۲ - ۶۶ - ۶۷ - ۸۲

شهاب الدین احمد بن حجر  
 هیتمی ۴۰

شهاب الدین احمد شیرازی ۳۹  
 شهاب زهري ۱۶  
 شیت ۹۵  
 شیعه ۶۳

### ص

صديق ۴۹ - ۱۲۱ - ۳۳۴  
 صفوي ۱۰  
 صفویان ۱۰  
 صفیه ۵۱ - ۱۳۱  
 صهیب ۹۱

زید بن حارثه ۴۳ - ۲۲۶  
 زینب ۵۰ - ۵۲ - ۹۱  
 زینب صفری ۴۴  
 زینب کبری ۴۴  
 زین الدین المظلي ۴۰  
 زین العابدین ۸۰ - ۲۰۸ - ۳۵۸

### س

سائب بن یزید ۸۸  
 ساریه ۲۰۴  
 ساعده ۳۱۶  
 سالم ۵۱  
 سالم ابی حذیفه ۴۶  
 سجستانی ۳۰۳

سراج الدین عمر الملقن ۴۰  
 سعد ۸۷

سعد بن ابراهیم ۸۱  
 سعد ابی وقاص ۳۶۸

سعد بن عروبه ۱۷  
 سعد بن مالک ۳۲۰

سعدی ۹۶ - ۱۱۵ - ۱۹۳ - ۲۰۳  
 ۲۰۸ - ۲۵۲ - ۲۸۱ - ۳۱۱  
 ۳۲۲ - ۳۳۳ - ۳۳۸ - ۳۴۵  
 ۳۶۱

سعید ۸۷

سعید بن جبیر ۵۷ - ۲۰۵  
 سعید بن زید ۴۴

سعید بن سويد ۲۹۴  
 سعید بن العاص ۸۸ - ۱۸۱  
 سعید بن المسیب ۲۳۱  
 سفیان ۲۴۳

سفیان ثوری ۱۷ - ۳۱۸  
 سفیان بن عبدالله ۸۸ - ۲۴۸  
 سفیان بن عیینه ۵۵ - ۱۹۳  
 سفینه ۳۰۲  
 سکینه ۳۲۹  
 سلمان فارسي ۴۳ - ۴۷ - ۲۰۲

ط

طارق بن شهاب ٨٨

طاوس الفقراء ٦٧

طبراني ٧ - ٣١ - ٣٣ - ٤٣ -

٤٥ - ٦٤ - ١٧٦ - ٢١٢ -

٢٥٠

طلحه ٨٧ - ٨٨

طلحه بن الحسن ١٨١

طلحه بن عبيد الله ١٨١ - ٢٥٠

طه ٣٤٥

ع

عاصم ٥١

عاصم بن ثابت ٩٢

عاصم بن عمر ٨٨ - ٩٢

عامر ٤٦ - ١٢٢

عائشه ٥١ - ٨٨ - ١٢١ - ١٢٢ -

١٨٢ - ٢١١

عباده بن الصامت ٢١٨ - ٣٢١

عبادله ٣٨٢

عباس ٤٤ - ٥٤

عباس بن عبد المطلب ٥٢ - ١٧٩

عباسي ١٨١ - ٣٣٤

عبد الجبار بن محمد الجراحي ٧٠

عبد الجبار بن محمد الخواري ٧٣

عبد الجليل المعدل ٧١

عبد الحميد سكري ٥٧

عبد الرحمن ٤٦ - ٩٢

عبد الرحمن بن ابزي ٨٨

عبد الرحمن خلاد ٨١

عبد الرحمن سلمى ٧٣

عبد الرحمن بن صخر ٤٨ - ١٥٦

عبد الرحمن بن عمر ٦٧ - ٩٢

عبد الرحمن بن عمر النحاس ٥٨

عبد الرحمن بن عوف ٨٧ - ٨٨ -

٣٥٢

عبد الرحمن بن ملجم ٤٤

عبد الصبور هروي ٧١

عبد الفني ٦٧

عبد القاهر جرجاني ٩

عبدالله ٤٤ - ٥١ - ٩١ - ١٨١ -

١٨٢ - ٢٥٣ - ٣٨٢ - ٣٨٣

عبدالله بن ابي اوفي ٦٥

عبدالله بن الارقم ٨٨

عبدالله بن احمد السمرقندي ٧١

عبدالله بن انيس ٨٨

عبدالله ثقفى ٢٤٣

عبدالله بن جعفر فارسي ٦٤

عبدالله بن الزبير ٥١ - ١٣٥ - ٣٨٢

عبدالله بن سرجس ٨٨

عبدالله بن عباس ٥١ - ٥٢ - ٩٠ -

٢٢٩ - ٢٣٨ - ٢٤٠ - ٢٤٥

٢٥٠ - ٢٨٢ - ٣٢٦ - ٣٥٥

٣٨٢

عبدالله بن عبد الرحمن داري ٢٩٧

عبدالله عدي ٦٧

عبدالله بن عمر ٥١ - ٥٢ - ٦٧ -

٧٩ - ٨٠ - ٩١ - ١٤٤ -

١٤٦ - ١٧٨ - ٢٤٠ - ٢٨٢ -

٣٧٥ - ٣٧٦ - ٣٧٧ - ٣٨٢

عبدالله بن عمر بن شوب ٦٤

عبدالله بن عمرو ٣٨٢ - ٣٨٣

عبدالله بن المبارك ٥٤ - ٥٥ - ٢٠٩ -

عبدالله بن محمد الانصاري ٥٩ -

٦٩ - ٧١

عبدالله بن مسعود ٤٤ - ٤٥ - ٤٦ -

٨٦ - ٨٧ - ٨٨ - ١٩٥ -

٢٠٢ - ٢١١ - ٢٢٧ - ٢٣٨ -

٢٣٩ - ٢٩٣

عبدالله بن موسى الضبي ٢٤

عبد مناف ٤٣

عبد الوهاب انماطي ٣٣٣

عبيدالله ٤٤

عبيده ٨٠



٢٥٤ - ٢٤٢ - ٢٢٧ - ٢٢٦	عتبه ٤٦
علي بن الحسين ٣٥٨	عتبي ٣١
علي بن عبدالله بن بشر ٦١	عثمان ٢٤ - ٤٤ - ٤٦ - ٤٧ - ٨٧
علي ابن المديني ٥٢ - ٨٠	٨٨ - ١٢٢ - ١٤٥ - ١٧٩ -
علي مرتضى ٣٥٢	٣٠٣ - ٣٠٢
عمر ١٦ - ٤٤ - ١٥٧ - ١٦٢ -	عثمان ذو النورين ٣٥١
١٨١ - ٢٠٥ - ٢٤٥ - ٢٦٦ -	عثمان بن محمد بن عثمان ٣٢١
٣٠٢ - ٣٠٣ - ٣٥١	عثماني ١٠
عمران بن حصين ٢٤٠	عجم ٣٩١
عمر بن الخطاب ٥٠ - ٨٣ - ٨٦ -	عجمي ٣٩١
٨٧ - ٨٨ - ٨٩ - ٩٠ - ٩١	عدي بن ثابت ٥٧
٩٢	عدي بن حاتم ٨٨
عمر بن عبد العزيز ١٥ - ١٦ - ٨٠ -	عراقيان ١٧٨
٢١٠ - ٢٣٢ - ٣٠٢ - ٣٠٣ -	عرب ١٩ - ٥٣ - ١٣٧ - ١٥٠ -
عمر بن علك ١٨٤	٣٩١ - ١٥١
عمرو ٢٧٢	عرباض بن ساريه ٢٩٩ - ٣٠٤ -
عمرو بن حويث ٨٨	عربي ٣٩٠ - ٣٩١
عمرو بن دينار ٢٣٨	عريبه ١٨ - ١٩
عمرو بن سفيان ٥١	عروه بن الزبير ٥١
عمرو بن العاص ٨٨ - ٣٨٢	عروه بن محمد السعدي ٢١٠
عمرو بن عبسه ٨٨	عفراء ٤٥
عمرو بن عثمان ٥١	عقبه بن عامر ٨٨
عمرو بن يحيى ٣٢٠ - ٣٢١ -	عتبه بن عمرو ٢٣٩
عميس ٤٤	عتبه بن مسعود بدري ١٨١
عويمر ٤٦	عقيقي ٦٢
عيسى ٢٤٦	عقيلي ١٨٩
عيسى بن ابراهيم ٥٩	عكبري ٥٨
عيسى بن عمر ٩	علاء بن الحضرمي ٣٦٨
عيسى بن زغبه ١٨٣	علقمه بن وقاص ٨٨
عياض ٣٥	علقمه بن يزيد ٥٩ - ٨٠ -
غزالي ١٢٧	علي ٢٤ - ٢٩ - ٤٢ - ٤٣ - ٤٤ -
ف	٥٤ - ٦٤ - ٢٥٩ - ٢٨٢ -
فارابي ٩	٣٠٢ - ٣٠٣ - ٣١٩ - ٣٦٨ -
فاروق ٤٩ - ٨٦ - ٣٣٤	عني بن القاسم النجار ٥٩
فاطمه ٤٤ - ٩٢ - ٢٦٥	علي بن ابيطالب ٤٢ - ٥٨ - ٨٠ -
فاطمه بنت اسد ٤٣	٨٦ - ٨٧ - ٨٨ - ٩٠ - ٩٢ -
	١٢٥ - ١٣٩ - ١٥٢ - ١٥٤ -
	١٧٤ - ١٧٩ - ١٨٠ - ١٨٢ -

محمد بن ابی القاسم محاربي ٦١  
 محمد بن ابی منصور ٦٣  
 محمد بن احمد رازي ٦٥  
 محمد بن احمد رملی ٦٧  
 محمد بن اسلم بن سالم ٥٦  
 محمد بن اسلم طوسی ٥٤  
 محمد بن حسین بغدادی ٥٨  
 محمد بن الحنفیة ١٤٤ - ١٥٢  
 محمد بن داوود بن سلیمان ٥٧  
 محمد بن رافع ٥٦  
 محمد بن سیرین ٨٠ - ٣٠٢  
 محمد بن عبد الرحمن ١٢٢  
 محمد بن عبدالله حزمی ٨١  
 محمد بن عبدالله سلیطی ٦٧  
 محمد بن عبدالله صفار ٦٢  
 محمد بن علی بن ابی طالب ٩٠  
 محمد بن علی بن عمر ٦٢  
 محمد بن عبید محاربي ٥٦ - ٥٨  
 محمد غزالی ٩ - ٣٣٠  
 محمد بن قاسم طوسی ٥٦  
 محمد بن کعب ٤٣  
 محمد بن محمود بن عنبر ١٨٣  
 محمد بن مسلم ١٦ - ٢٢ - ٢٤ -  
 ٢٥ - ٢٧ - ٢٨ - ٣٠ - ٣١  
 ٣٣ - ٤٤ - ٤٥ - ٤٦ - ٤٧  
 ٤٨ - ٤٩  
 محمد بن المنکدر ٢٣٢  
 محمد المؤمل ٦٥  
 محمد بن نصر مروزی ١٨٣ - ٢٠٩  
 محمد بن یحیی مزکی ٦٥  
 محمد بن یوسف بناء ٥٦  
 محمد حبان مازنی ٨٢  
 محمد علی سلطان العلماء ٤٠  
 محمد بن یوسف فربری ٧٦  
 محمدی ٧٢  
 مختار بن ابی عبید ٥١  
 مریم ٢٢٢

فاطمه الزهراء ٩٢ - ١٧٩  
 فرعون ٢٣٤  
 فرنگیان ٣٤٥  
 فضاله بن عبید ٨٨  
 فضل بن سلیمان ٣٢١  
 فضیل بن عیاض ١٦٩ - ١٧٧ -  
 ١٩٢ ١٩٣  
 فلتان بن عاصم ٨٨  
 فیروز آبادی ٩  
 ق  
 قارون ٢٧٢ - ٢٧٣  
 قبیصه اسدی ٥٨  
 قتیبہ بن سعید ١٨٣  
 قریش ٨٧ - ٨٩ - ٢٦٥  
 قس بن ساعده الایادی ٤٢  
 قیس بن ابی حازم ٨٨  
 قیس انصاری ٤٦  
 ک  
 کعب بن عجره ٨٨  
 کوشیار ٦٤  
 ل  
 لبابه ٥٢  
 لقمان ٩٦ - ١٨٨ - ٢٠٣  
 لوط ٣٤٠  
 لیث ٥٩ - ٨١  
 م  
 مالک ١٥ - ١٧ - ٢٤ - ٢٨ - ٣٠  
 ٣١ - ٧٩ - ٨٠ - ٨١ - ١٨٢  
 ١٨٧ - ٣٢٠ - ٣٢١ - ٣٢٥  
 ٣٢٩ - ٣٣٠  
 مالک بن انس ١٦ - ٢٢  
 مالک بن اوس ٨٨  
 مثنوی ٣٧٨  
 مجبر ٩٢  
 محمد اصغر ٤٤  
 محمد بن ابراهیم ٥٩

مرتضى ٣٣٤	مغاربة ٥٨
مسعود بن منصور علوي ٤٠	منقول ١٠ - ٣٤
مسلم ٥١ - ٥٤ - ٧٥ - ٧٧ - ٧٨	مفضل ١٧٩
٨٣ - ٨٩ - ٩٠ - ٩٣ - ١٢٢	مقداد ٤٣
١٢٥ - ١٣٥ - ١٣٦ - ١٤٤	مكحول بن الفضل ١٨٣
١٤٦ - ١٥٤ - ١٥٦ - ١٦٧	ن
١٨٠ - ١٨١ - ١٨٣ - ١٩٠	نابلثون ١٥٢
١٩١ - ١٩٣ - ١٩٥ -	ناشر ٣١٢
٢٠٠ - ٢٠٥ - ٢١٤ -	نافع ٧٩ - ٨٠ - ٨١
٢١٨ - ٢١٩ - ٢٢٥ - ٢٢٧	نجم الدين سليمان الطوخي ٣٩
٢٣٨ - ٢٤٠ - ٢٤٢ - ٢٤٣	نجم الدين عمر الفاكهي ٣٩
٢٤٨ - ٢٤٩ - ٢٥٠ - ٢٥٤	نسائي ٨٧ - ٨٩ - ١٨٢ - ١٨٣
٢٥٥ - ٢٦٥ - ٢٦٩ - ٢٧٥	١٩٠ - ٢٤٤ - ٢٤٨ - ٢٤٩
٢٧٨ - ٢٧٩ - ٢٨٣ - ٢٨٦	٢٥٠ - ٢٦٦ - ٢٧٥ - ٢٧٩
٢٨٩ - ٢٩٥ - ٢٩٦ - ٢٩٧	٣٠٤ - ٣٨٨
٣١٦ - ٣١٧ - ٣١٨ - ٣٢٠	نظامي ٢٠٣
٣٢١ - ٣٢٦ - ٣٣١ - ٣٣٧	نعمان ١٣٥ - ٣٦٨
٣٤١ - ٣٤٥ - ٣٤٨ - ٣٥٤	نعمان بن بشير ٨٨ - ١٣٤ - ١٣٥
٣٥٥ - ٣٧٤ - ٣٨٣ - ٣٨٥	نعمان بن نوفل ٣٦٧
مسور بن مخرمة ٨٨ - ١٧٧	نعيم ١٤٤
مسيب بن حزن ٨٨	نفيسة ٤٤
مسيلمة ١٣٥ - ١٥٠ - ١٥٢	نواس بن سميان ٢٨٩ - ٢٩٤ -
مصطفى ١٣ - ٣٤ - ٤٢ - ١٠١	٢٩٥
٢٨٥ - ٣٥٥	نوح ٨ - ٢٤٦
مصلح الدين محمد لاري ٤٠	نور الدين محمد ايجي ٤٠
مطرف عبد الله بن شخير ٣٦٨	نوي ٤٢ - ٨٩ - ٢٧٥
مطرف بن طريف ٥٨	نيسابوري ٦٥ - ٧٢
مظعون ٥٠ - ٩١	و
معاذ ٢٦٦	واصبه بن معبد ٢٩٠ - ٢٩٥ - ٢٩٧
معاذ بن جبل انصاري ٤٦ - ١٥٤	واثلة بن اسقع ٢٩٢
١٨٩ - ٢٢٠ - ٢٢٧ - ٣٠٥	وكيع ٣٠٣
٣١٠	وهب بن منبه ٢٠٢
معاوية ١٨٠	ه
معبد ٥٣	هزيمة ٤٧
معتضد ٣٠٣	هروي ٦٩ - ٧٤
معمر بن عبد الله ١٧ - ٨٨	
معين ابن وصفي ٤٠	

هزيل ٤٤  
هشيم ٥٧  
هلال حفار ٧٣

ي

ياجوج وماجوج ١٤٢ - ١٤٣  
يحيى ٤٤ - ٣٢٠ - ٣٤٥  
يحيى بن معين ٨٠

يزيد بن زريع ١٧٧  
يس ٦٩ - ٣٢١  
يعلي بن امية ٨٨  
يوسف بن القاسم ٦٧  
يوسف بن يعقوب قاضي ٨٢  
يونس ٢٢٢  
يونس بن عبيد ٢٨٧  
يهوديان ١٧٥

## الخطأ والصواب

الصفحة	السطر	الخطأ	الصواب
١	٨	كثير	كثيراً ما
٦	٢٢	توانذ	تواند
٢١	١٠	ر	زاد
٢٢	١٧	ميافتند	ميافتد
٢٣	١٧	بن ترمذى	بن سورة ترمذى
٢٧	١٢	خلاف	أخلاف
٣٢	٣	جند	چند
٣٤	١٢	زحمات	زحمات
٣٨	٩	قست	قسمت
٣٨	١٥	ادازه	اندازه
٣٩	٢	مؤالف	مؤلف
١٠٢	١	بن عمر	عبد الله بن عمر
١١٩	٣	آله	آلهة
٢٣٠	٢	إن	وإن
٢٦٣	٩	وهو	هو
٢٨٩	٣	رضى الله	رضي الله عنه
٢٩٩	٧	كل ضلالة في النار	ليست مروية لدى أبي داود والترمذى
٣٠٧	٥	حصاد	حصائد
٣٩١	٣	التفصيل	التفضيل



## الخطأ والصواب

الصفحة	السطر	الخطأ	الصواب
١	٨	كثير	كثيراً ما
٦	٢٢	توانذ	تواند
٢١	١٠	ر	زاد
٢٢	١٧	مياقتند	ميافتند
٢٣	١٧	بن ترمذى	بن سورة ترمذى
٢٧	١٢	خلاف	أخلاف
٣٢	٣	جند	چند
٣٤	١٢	زحمات	زحمات
٣٨	٩	قست	قسمت
٣٨	١٥	ادازه	اندازه
٣٩	٢	مؤالف	مؤلف
١٠٢	١	بن عمر	عبد الله بن عمر
١١٩	٣	آله	آلهة
٢٣٠	٢	إن	وإن
٢٦٣	٩	وهو	هو
٢٨٩	٣	رضى الله	رضي الله عنه
٢٩٩	٧	كل ضلالة في النار	ليست مروية لدى أبي داود والترمذى
٣٠٧	٥	حصاد	حصائد
٣٩١	٣	التفصيل	التفضيل

اسماء وكنى العرب

رقم الصفحة	الاسم	الكنية	اللقب
1	أب	أب	أب
2	أب	أب	أب
3	أب	أب	أب
4	أب	أب	أب
5	أب	أب	أب
6	أب	أب	أب
7	أب	أب	أب
8	أب	أب	أب
9	أب	أب	أب
10	أب	أب	أب
11	أب	أب	أب
12	أب	أب	أب
13	أب	أب	أب
14	أب	أب	أب
15	أب	أب	أب
16	أب	أب	أب
17	أب	أب	أب
18	أب	أب	أب
19	أب	أب	أب
20	أب	أب	أب
21	أب	أب	أب
22	أب	أب	أب
23	أب	أب	أب
24	أب	أب	أب
25	أب	أب	أب
26	أب	أب	أب
27	أب	أب	أب
28	أب	أب	أب
29	أب	أب	أب
30	أب	أب	أب
31	أب	أب	أب
32	أب	أب	أب
33	أب	أب	أب
34	أب	أب	أب
35	أب	أب	أب
36	أب	أب	أب
37	أب	أب	أب
38	أب	أب	أب
39	أب	أب	أب
40	أب	أب	أب
41	أب	أب	أب
42	أب	أب	أب
43	أب	أب	أب
44	أب	أب	أب
45	أب	أب	أب
46	أب	أب	أب
47	أب	أب	أب
48	أب	أب	أب
49	أب	أب	أب
50	أب	أب	أب
51	أب	أب	أب
52	أب	أب	أب
53	أب	أب	أب
54	أب	أب	أب
55	أب	أب	أب
56	أب	أب	أب
57	أب	أب	أب
58	أب	أب	أب
59	أب	أب	أب
60	أب	أب	أب
61	أب	أب	أب
62	أب	أب	أب
63	أب	أب	أب
64	أب	أب	أب
65	أب	أب	أب
66	أب	أب	أب
67	أب	أب	أب
68	أب	أب	أب
69	أب	أب	أب
70	أب	أب	أب
71	أب	أب	أب
72	أب	أب	أب
73	أب	أب	أب
74	أب	أب	أب
75	أب	أب	أب
76	أب	أب	أب
77	أب	أب	أب
78	أب	أب	أب
79	أب	أب	أب
80	أب	أب	أب
81	أب	أب	أب
82	أب	أب	أب
83	أب	أب	أب
84	أب	أب	أب
85	أب	أب	أب
86	أب	أب	أب
87	أب	أب	أب
88	أب	أب	أب
89	أب	أب	أب
90	أب	أب	أب
91	أب	أب	أب
92	أب	أب	أب
93	أب	أب	أب
94	أب	أب	أب
95	أب	أب	أب
96	أب	أب	أب
97	أب	أب	أب
98	أب	أب	أب
99	أب	أب	أب
100	أب	أب	أب



THE  
LIBRARY  
OF THE  
MUSEUM OF  
ART AND  
ARCHITECTURE  
NEW YORK



مِنْشَأَةُ دَارِ الْعِلْمِ  
لِلْمُعَامَلَةِ وَالشَّيْءِ وَالْمُعَامَلَةِ  
ص. ٠ ب ١٦٧١ - الدوحة - قطر